تاریخ ادبیات ایران

از آغاز عهد صفویّه تا زمان حاضر

۴



پروفسور ادوارد برون هنگام پیری

فهرست مندرجات

بخش اول تاریخ اجمالی ایران درچهارقرن اخیر

فصل اول ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه ، فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسلهٔ مذکوره ، چهارمنبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است ، بی‌اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی ، دن خوان ایران ، یك اشتباه سرجان ملکم ، منابع اطلاعات ترکی ، تحریرات اروپائی معاصر صفویه ، مهمترین مختصات سلسلهٔ صفویه .

ملیت

از چه میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت ، استعمال مفرط لغت ترکی درعهد صفویه ،

مذهب :

اصول مذهب شیعه ، نقل‌ازشهرستانی ، وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان ، اختلاف شیعه وسنی اساسی‌است نه شخصی ، اصول و نسب صفویه ، بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ از درویشان بودند ، اصطلاح صوفی اعظم ، شاه اسمیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد ، مقایسهٔ تبلیغات‌صفویه وعباسیان .

صنایع وادبیات

فقدان‌شعرای‌بزرگ‌درعهد صفوی ، علل‌این‌فقر، نظرمیرزامحمدخان ، شعرای مدیحه سرا درخدمت صفویه منزلتی نداشته اند ، ذیل .

از صفحهٔ ١٦ تا ٤٠

فصل دوم ازظهور دولت صفویه تا سال ١٥٢٤/٩٣٠

شاه اسمعیل و اجداد او

دلایل نفوذ وبزرگی شیخ صفی‌الدین ، ارادت رشیدالدین وزیر به شیخ صفی ، صفوةالصفا .

اجداد شیخ صفی‌الدین

امام هفتم موسی‌الکاظم ، فیروز شاه زرین کلاه ، عوض‌الخواص ، صلاح‌الدین رشید ، قطب‌الدین احمد ، امین‌الدین جبرائیل

شیخ صفی‌الدین (١٢٥٢ - ١٣٣٤ م)

بزرگی‌ومندرجات‌صفوةالصفا،صفات تذکرةالاولیاء ، مورخین‌اسلامی ، کرامات ، صفات خشونت‌آمیز تنفرانگیزعرفاء اسلام ، طفولیت شیخ

صفی ، سعدی را ملاقات میکند ، ارادت بشیخ زاهدگیلانی ، احوال شیخ‌زاهد، وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی ، اشعار شیخ صفی ، نفوذ شخص شیخ صفی درآسیای صغیر ، صدرالدین درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدرمیشود ، قدرت محرك‌حسدشد ، صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد ، شیخ شاه ، شیخ حیدر ، مبداء اصطلاح قـزلباش ، قتل شیخ حیدر در میدان جنگ از صفحه ٤۱ تا ٥٤

شاه اسمعیل

تولد ، جلوس ، وفات

قتل سلطان علي برادر اسمعیل ، اسمعیل هنگام اختفای درلاهیجان ، جان نثاری پیروان شاه اسمعیل ، فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی شکست و قتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل ، جنگ شرورو تاج - گذاری شاه اسمعیل ، کوشش نیرومندانهٔ شاه اسمعیل در تـرویج تشیع ، مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۹۰۷/۲ - ۱۵۰۱ ، غلبهٔ اسمعیل بـر رقبای کوچك خود ، رفتار بیرحمانه با امراء ، فتوحات اسمعیل در غـرب ، فتح بغداد ، تنبیه غـلات ساکن هویزه ، انقیاد لرستان ، وقایع‌فارس ، حمله‌بشروان ، دودشمن‌قوی‌خارجی: ازبکها وعثمانیها ، سیرت وصورت شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان اروپائی خشونت نسبت باهل تسنن ، شیبانی یـا شیبك خـان ازبك ها ، قتل شیبانی درجنگ‌دسامبر ۱۵۱۰ ، مجموعه‌مکاتیب‌دولتی که‌فریدون‌بیگ گرد آورده است ، ظهور و ازدیاد خصومت ایـرانیان و عثمانیان ، نهضت شیعیان آسیای صغیر ، مراسلات فارسی سلطان سلیم ، جنگ چالدران ، اقدامات سلطان سلیم پس ازفتح چالدران ، قصیدهٔفارسی که درتهنیت سلطان سلیم سروده شده ، وفات سلطان سلیم ، جلوس سلیمانخان ، وفات شاه اسمعیل ، وسعت مملکتش ، لیاقت‌وکرمش ، میل مفرط بشکار ، پنج‌جنگ‌بزرگ شاه اسمعیل ، ادبای معتبرمعاصر شاه اسمعیل ازصفحهٔ ٥٥ تا ۸۲

فصل سوم اوج وحضیض دولت صفویه اززمان

شاه طهماسب تا عهد شاه سلطان حسین

جلوس شاه‌طهماسب ، اخلاق‌طهماسب ، اعتقاد شاه طهماسب بخواب ، توبه‌شاه‌طهماسب ، تباهی لشکرعثمانی ازبرف بی‌هنگام ، مشاهدات دیگر ، روابط ناگوار خانوادگی ، بیوفائی نسبت به‌بایزید پسرشاه عثمانی ، شرحی که خود شاه طهماسب ازاین بد رفتاری نوشته‌است، همایون امپراطورهند درایران ، روابط خارجی ایران درعهد شاه - طهماسب : جنگ با عثمانی ، جنگ باازبکیه ، کشتار درراه‌مذهب ،

حرب با گرجیان ، جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی ، سیاستهای وحشیانه ، ضعف و عیب شاه طهماسب — از صفحهٔ ۸۳ تا ۹۳

شاه اسمعیل ثانی ــ محمد خدا بنده

اغتشاشاتیکه بعدازفوت‌شاه‌طهماسب‌رخ‌داد ، سلطنت کوتاه‌وخون‌آلود شاه اسمعیل ثانی ، مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی ، سلطنت محمد ــ خدابنده ، قتل پریخان خانم ،

شاه عباس اول

جلوس‌شاه‌عباس‌اول، اخلاق‌سلطان‌محمدخدابنده،شاه‌عباس، خطرهای آغازپادشاهی‌شاه‌عباس، صلح با عثمانی ، تشکیل طوایف شاهسون ، غلبه بر عثمانیان ، شرحهای خستگی‌آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این‌زمان‌داده‌اند ، صفات‌شاه‌عباس و تشکیلات او ، سختگیری و قهاری ، حضوراجباری در امرسیاست ، شاه عباس مهربانی را با سختگیری‌آمیخته‌داشت ، فتوحات‌او ، خوشنویسان،شعراء ، مطربان واهل نغمه وغیره ، لکه هائی که بردامن سلطنت اوافتاده است .

شاه صفی ــ شاه عباس ثانی

جانشینان شاه عباس اول ، شاه صفی ظالمی خون آشام بوده است شاه عباس «ثانی» خوب پادشاهی بود اگر درشراب افراط نمیکرد شاه سلطان حسین متعصب بی‌حال ، جلوس ، خلع ، قتل ، بهترین شرحیکه معاصرین راجع باین‌دوره نوشته‌اند ، الیاریوس ، پرافاتل دومانس ، شاردن ، شیخ علی حزین ، کروسینسکی ، هانوی ، دورهٔ اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد ، عیوب سیاست شاه عباس ، غلبهٔ ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده‌است . — از صفحهٔ ۹۴ تا ۱۱۵

فصل چهارم — خلاصهٔ تاریخ ایران در دوقرن اخیر

هجوم افغانها

اخلاق افغانها ، شرح اغتشاش قندهار ، میرویس درمکه ، ظفریافتن عاصیان ، میرمحمودپسرمیرویس جانشین‌پدرمیشود، شورشهای‌دیگر بر ضد دولت ایران ، تصرف افغان ها کرمان را ، اتحاد زردشتیان وافغانها ، پیشرفت‌افغانها بجانب‌اصفهان ، جنگ گلون‌آباد، مشابهت ومباینت هجوم عرب ومغول وافغان ، فرار شاهزاده طهماسب میرزا ازاصفهان بقزوین ، قحط دراصفهان ، تسلیم شدن اصفهان ، استمداد طهماسب ازروس وعثمانی ، قساوت وسفاکی افغانها ، کشتن محمود بازماندگان خانوادهٔ سلطنتی را وقتل خود اوبدست اشرف ، وفات پطرکبیروهجوم عثمانیان بایران، گفتگوی عثمانیها وافغانها — ازصفحه ۱۱۶ تا ۱۲۵

قیام نادرشاه

قتل فتحعلی خان قاجار، فتح نیشابور، شکست اشرف در دامغان ، تخلیهٔ اصفهان و قتل شاه سلطان حسین بدست افغانها ، شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس و مرگ اشرف ،

دورهٔ نادر تا زمان قتل او در سال ۱۷۴۷ میلادی

بی لیاقتی طهماسب ، پادشاهی عباس ثالث، انتخاب شدن نادر بپادشاهی فتح نادر در هندوستان ، طغیان رضا قلی و کور شدنش ، نظر نادر نسبت بدین ، قتل نادر، هرج و مرج بعد از وفات نادر   از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۱

سلسلهٔ زندیه (۱۷۵۰ ـ ۱۷۹۴)

اخلاق حسنهٔ کریمخان زند ، دو رقیب کریمخان ، حذف شدن آزاد افغان از جمع رقیبان ، غلبهٔ کریمخان بر رقیب قاجار خویش ، فتح بصره بدست ایرانیان ، وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان ، جانشینان کریمخان ، لطفعلی خان آخرین سلطان سلسلهٔ زندیه ، شجاعت و مردانگی و مصائب لطفعلی خان   از صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۷

سلسلهٔ قاجاریه ۱۷۹۶ ببعد

فتحعلی شاه ، محمد شاه ، اسمعیلیه در قرون جدیده ، قتل شاه خلیل الله طغیان آقاخان ، شکست او بدست بهمن میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار ، جنبش بابیه

ناصرالدین شاه

میرزا تقیخان امیر نظام ، قتل حزن انگیز میرزا تقیخان ، نهضت بابیه در ۱۸۴۹ ـ ۱۸۵۰ ، گوبینو ، سوء قصد ، جنگ ایران و انگلیس ، تأسیس تلگراف ، عوامل تجدید آور دیگر ، قتل ناصرالدین شاه ، نطفهٔ انقلاب ، سالهای پرحادثه ، ابتداء و انتهای عهد ناصرالدین شاه سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ ببعد ، جانشینان ناصرالدین شاه
از صفحه ۱۳۷ تا ۱۵۱

بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییر ناپذیری زبان ادبی ایران . توجه بی اندازه نسبت بشعر ، طبقات شعر فارسی ؛

۱ ـ اشعار طرز قدیم

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته اند ، جلب کردن هندوستان



شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغول ، خشکی ادبیات در قرن بیستم.

۲ – ابیات اتفاقی یا موقعی

۳ ــ اشعار مذهبی

نمونه اشعار اتفاقی یا موقعی ، اشعار مذهبی محتشم و پیروان او ، بی اعتنائی شاه طهماسب نسبت بمداحان ، احساسات طبیعیه که دراین قسم اشعار مندرج است ، اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است عزاداری محرم درچشم اروپائیان ، توسعه روایت

٤ ــ اشعار بابیه

٥ ــ تصنیف

ایرانی شجاع است ، دلیری عرب و ایرانی ، مذهب بابی و تشیع ، اشعار بابیه ، تصنیف یا اشعارمحلی ، قدمت احتمالی تصنیف ، ترجمه انگلیسی دوازده فقره تصنیف ــ اشعار سیاسی جدید .

از صفحه ۱۵۲ تا ۱۷۰

فصل ششم — شعرای قبل از قاجارکه بطرز قدماشعر میگفته اند

شیوع قریحه شاعری در ایران ، تشخیص شعراء لایق ازشعراء عادی دشواراست ، محك انتخاب ، اختلاف ذوق خارجیان باسلیقه اهالی بومی هاتفی ، باباففانی ، امیدی ، اهلی ترشیزی ، اهلی شیرازی ، هلالی لسانی ، فضولی بغدادی ، وحشی بافقی ، محمود قاری یزدی ، محتشم کاشانی ، عرفی شیرازی ، اشتهارعرفی وفیضی درهندوستان وعثمانی وفات فلاکت امیز فیضی ، کتابخانه فیضی ، راجع بعرفی ، اخلاق تند عرفی ، رای سخت مستروبرت ستث سمیت ، مطالب گرانبهای کتاب بداونی ، سحابی استرآبادی ، نظیری نیشابوری ، زلالی خونساری ، ظهوری ترشیزی ، بهاءالدین عاملی ، طالب عاملی ، محبت طالب به خواهر خود ، شفائی ، میر باقر داماد ، میر ابوالقاسم فندرسکی ، ابوطالب کلیم ، محمد طاهر وحید قزوینی ، شوکت بخاری ، صائب تبریزی ، پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خودرا ، چندشعر منتخب از صائب

از صفحه ۱۷۱ تا ۲۰۳

فقر قرن هیجدهم

دومجموعه مهم که درآن عصر تالیف شده است ، شیخ علی حزین تذکره شیخ علی حزین ، تنفر شدیدشیخ علی حزین از هند ، تذکره معاصرین تالیف شیخ علی حزین ، لطفعلی بیك آذر

ازصفحه ۲۰۳ تا ۲۱۳

فصل هفتم
شعرای زمان قاجاریه
تجدید حیات شعر، بازگشت بسبك شعرای متقدم، اختلاف ذوق سرافان سخن ایرانی وهندی، وصال و خانواده اش، صله مختصر علت دیگر انحطاط قصیده‌سرائی، شعرای انتقالی عهد انقلاب، برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نمیرود، تذکره شعرای جدید، مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و ملحقات روضة الصفا، تذکره دلگشا. از صفحه ۲۱۳ تا ۲۱۹

شعراء
سحاب، مجمر، صبا، نشاط، میرزا ابوالقاسم قائمقام، میرزا تقی خان امیر کبیر، وصال، اولاد وصال. وقار، فرهنگ، داوری، توصیف فرهنگ از پاریس، قاآنی، در بدو امر حبیب تخلص داشته، بدرش گلشن، هنرها و عیوب قاآنی، کتاب پریشان، فروغی، تمایل بتصوف یغمای جندقی، محتویات کلیات یغما، هجویات یغما، مراثی مذهبی یغما، هجو سرائی وتقدس، سپهر و هدایت و شیبانی، دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب، دخو، عارف، اشرف، بهار، مرحوم ادیب الممالك، خدمات او در روزنامه نگاری، سنجش شاعری او
از صفحه ۲۲۰ تا ۲٤۸

فصل هشتم
مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها
مذهب شیعه، اصل اجتهاد، جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه و جاه‌طلب را، دست‌یافتن بر روحانیون، قصص العلماء، علم الرجال، مجالس المومنین، روضات الجنات، نجوم السماء، کشف الحجب، یك تذکره از شعرای شیعه، مقایسه تألیفات مذکور، مؤسسین فقه شیعه، محمدهای سه گانه و کتب اربعه، سه نفر محمدنام در قرون اخیره، زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است، کتب شرعیه در ازمنه اخیره، قلت کتب فقهی شیعه در اوایل زمان صفویه، دعوت علماء شیعه از از خارجه بایران، شرح حال یك نفر از طلاب علوم دینیه، قدمهای نخستین در راه تحصیل، مشقات سفر در طلب علم، تحصیل و مشقت، از بصره بشیراز، در مدرسه شیراز رنج سرما و گرسنگی، یك معلم سختگیر، زندگانی یکنفر طلبه در شیراز، با ملا محمد باقر مجلسی آشنا میشود، در اصفهان رتبه مدرسی مییابد، قدر وقیمت این شرح احوال شخصی. از صفحه ۲٤۹ تا ۲۶۱

مقام مجتهدین در زمان صفویه
و جانشینان آنها
حربدن مقامی در بهشت، فتوی. جنبهٔ مستحسن روحانیون، جنبه

ناشایست آنها حسد ورفتار زشت ، اخباریها واصولی‌ها ، قتل ژنرال روس ، آخوندهای قشری ، وسعت شرب ، آثار مکتوبه طبقه علماء ، فقه ، سئوال وجواب ، کتاب الودیعه ، عقاید عوام شیعه ، کتاب عقاید الشیعه ، مقدمه ، در ردعقاید باطله ، ذات وصفات ، رد برصوفیه ، توحید صفاتی ، توحید خلقی ، رد غلات ، توحید عبادتی ، غیبت امام ، علائم آخرزمان ، قیامت صغری ، قیامت کبری ، هفت دوزخ ، پل صراط اعراف ، بهشت ، کفر و ایمان تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان تقسیمات گوبینو ، مجلسیها ، علماء قبل از صفویه ، روحانیون عهد صفویه وبعد ازصفویه . ازصفحه ۲۶۲ تا ۲۸۶

فصل نهم

نثرنویسان تا سال ۱۸۵۰ میلادی

انواع نثر ، عبارات مصنوعی در کتب تاریخی ، سادگی نخستین ، فسادزبان درزمان مغولان وسایر ملل بیگانه ، بهبودی نثر در عصر اخیر ، نمونه عبارت پردازی بیمورد .

فقه

یك طبقه بیفایده از کتب ، فقه بزبان فارسی عامیانه ، خدمات مجلسی‌ها ، تألیفات ملا محمدباقر مجلسی ، طبقه بندی کتب عقاید که بزبان فارسی است ، رد براهل تسنن ، رد برصوفیه ، رد برنصاری ، رد برشیخیه ، رد بربابیه وبهائیه . از صفحه ۲۸۷ تا ۲۹۵

فلسفه

تقسیمات فلسفه ، شیعه ومعتزله ، قرض فلاسفه اسلام به یونانیان ، اشکالی که در تعیین طرز ومقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است ، شش فیلسوف معروف ایران در ازمنه اخیر ، حکمت و کلام شیخ بهاء الدین العاملی ، معلمین او ، میرداماد ، ملاحظات عادات عکس نعل ، میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود ، ملا صدرای شیرازی ، تأثیر مذهب ملاصدرا درعقاید شیخیه و بابیه ، کتب عمده ملاصدرا ، بیانات گوبینو راجع بملاصدرا ، عقیده شیخ محمد اقبال ، نفوذ شیخ محی الدین العربی ، ملا محسن فیض کاشانی ، فعالیت خارق العاده او اودر تألیف وتصنیف ، فال مناسب ، ضدیت شیخ احمد احسائی باملا محسن ، غلبه ملامحسن برشخص عیسوی ، ملاعبدالرزاق لاهیجی ، گوهر مراد ، میرابوالقاسم فندرسکی ، حاجی ملاهادی سبزواری ، آثار حاجی ملاهادی . از صفحه ۲۹۶ تا ۳۰۷

علوم ، ریاضیه ، طبیعیه وفنون

غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن با حکمت ، عربها بر میراث یونانیان

چه‌افزوده‌اند ، مقام تحقیق محمدبن زکریا الرازی ، انحطاط علوم پس ازهجوم مغول ، علمای اسلام تاچه پایه مطالعات شخصی داشته اند ، تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه ، علوم جدیده اروپائی درایران، علوم خفیه .

از صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۱

تواریخ ــ عمومی واختصاصی ومحلی

تفوق عرب برایرانیان ازحیث تاریخ نویسی، تأثیر مضر تاریخ‌وصاف بعضی از تواریخ معتبره عصراخیر ، فقر اغلب تواریخ عمومی‌فارسی علائم ترقی در عصرجدید .

احوال رجـال ـ سرگذشتهـای‌شخصی

سفرنامه هـا

متداول بودن کتب‌رجال‌فیمابین مسلمین ، انواع مختلف کتب‌رجال، روضات‌الجنات، قصص‌العلماء . نجوم‌السماء وسایر کتب احوال‌علماء، خطاطان ، تراجم شخصی، سفرنامه ، بستان‌السیاحه ، مطلع الشمس، سایر مؤلفات محمد حسن‌خان .

از صفحه ۳۱۲ تا ۳۲۵

فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

از ۱۸۵۰ میلادی ببعد

نفوذهای تجدد آور ، دارالفنون ، نمایش ، نمایشهای میرزا جعفر قراچه داغی ، سه‌تیاتر پرنس ملکم‌خان ، جریده‌تیاتر ، رمان ، عشق و سلطنت ، رمان تاریخی زمان کـورش ، دام گستران یـا انتقام خواهان مزدك ، شرلوك خمس درایران وعثمانی .

مطبوعات

رواج چاپ درایران ، پنج جریده مهم درآغاز امر ، بهترین جریده‌ بعد از انقلاب، چرند وپرنـد ، ابتکار دخـو در نظم ونثر ، دوازده سال‌اخیر ۱۹۱۲/۱۹۲۳، ایران وآلمان ، روزنامه کاوه دوره قدیم ، دوره جدید کاوه ، مقالات مهمه دوره قدیم‌کاوه ، مقام ارجمند دوره جدید کاوه در ادب و انتقاد ، دوره جدید ، بعضی از مقالات مهمه دوره جدیدکاوه ، سال‌آخر کاوه ، ایرانشهر ، ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایـرانی ، مطبوعات ایـران بعد از جنگ بین‌المللی ، چاپخانه کاویانی دربرلن ، پایان کتاب

از صفحه ۳۲۶ تا ۳٤٤

بیاد محبت‌ها و بنشان
تشکر انی که بمادر
خودمدیونم این کتاب
را بوی تقدیم میکنم
برون

همانم که از چشم نگذاشتی | مدامم در آغوش برداشتی
گرامی‌ترت بودم از جان خویش | نبودت ز من هیچکس بیش پیش
مرا هوش و جان وروان با تواست | دلم آشکار و نهان با تو است

یوسف وزلیخای فردوسی

گویند مرا چوزاد مادر | پستان بدهان گرفتن آموخت
شب بر سر گاهوارهٔ من | بیدار نشست وخفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من | برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد | تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یك حرف و دوحرف برزبانم | الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من زهستی اوست
تاهستم وهست دارمش دوست

ایرج

دیباچه

در تابستان ۱۳۰۴ شمسی جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست ادارهٔ تفتیش کل معارف را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دورهٔ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون انگلیسی بفارسی نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمهٔ سه جلد نخستین و نگارنده را بترجمهٔ جلد چهارم ترغیب کردند از آنجا که این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکرهها کاملا مطلع و متأسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمهٔ این کتاب صرف کردم وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰۴) نامهٔ بپرفسور برون نوشته واو را از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریك وتحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید. پرفسور درپاسخ شرحی مبتنی براجازهٔ ترجمه وجرح وتعدیل وافزایش و نقصان نوشته است چو آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل‌میگردد

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف‌پرور کمالات پناه‌الان زیارت گردید و باعث کمال امتنان وتشکر شد هرچند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تألیف نموده‌ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هرگاه رای عالی آن معارف پناه برآن قرار گرفت باعث کمال افتخار و ابتهاج گرده ولی خودم‌را مظهر ضرب‌المثلی که داریم (در مملکت کوران مرد یك چشم بیناست) میدانم هرگاه معلومات مخلص در خصوص ادبیات ایران درفرنگستان ... د نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء وادباء ایران ندارد بلکه هرچه حاصل کرده ام از ایشان کتباً یا شفاهاً حاصل کرده‌ام وخوشه چین خرمن ایشانم مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال همنشین بر من اثر کرد   وگرنه من همان خاکم که هستم
بخیال مخلص هرگاه یکی از اکابر ادبای ایران کتابی در ادبیات ایران تالیف فرماید مبنی بر اصول جدید و تفتیش و تنقیح و تنقید فایده‌اش بسیار بیشتر خواهد شد خصوصاً از برای اهل فرنگستان وخصوصاً در بـاره آنچه متعلق باین عهد اخیر باشد ولی بر واضح است هرگاه رأی عالی بر ترجمهٔ کتاب این بنده فانی قرار گیرد تا هرچه مترجم لازم داند از اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد

همی شرم دارم که پای ملخ را   بحضرت شاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریشخند رباحین   که خار مغیلان ببستان فرستم

مخلص دعاگو ارادت شعار ــ ادوارد برون

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران دوست در روز ٥ ژانـویـه ١٩٢٦ میلادی مطابق ١٨ دیماه ١٣٠٤ وفات یافت وهمه ایرانیانی که از خدماتش آگاه بودند قرین حزن واندوه شدند انجمن ادبی ایران بنابر پیشنهاد آقای حکمت مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا وفضلا مقالات و اشعاری حاکی ازشرح حال واظهار حقشناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در رسالهٔ جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یـادگار بفضلا هدیه فرستاد.

بـاری نگارنـده پس از چند مـاه تـرجمهٔ کتاب را بـوزارت معارف تسلیم کرد کـه وسایل طبع آنـرا فراهم کنند لـکن نظـر بتغییر شغل جناب آقـای حکمت این نسخه در طاق نسیـان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجـاوز از ده سال کسی‌را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود [۱]

چون مقام وزارت معارف به آقای حکمت تفویض گردید ایشانرا دریغ آمـد که‌چنین رنجی بی‌ثمر ماند وبا اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بـود از آنجا کـه قسمت هـای کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلـد چهـارم تشویـق و مدد فرمودند.

---

(۱) درخلال این احوال یکی از فضلا موسوم بسیف پور فاطمی کـه از این تـرجمه آگاهی نداشت قسمتی از این کتاب را در اصفهان بطور خلاصه ترجمه ودر ٦٨ صفحه کوچك انتشار داده است وحاوی نکات خوب مخصوصاً فهرستی از مؤلفات برون است

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد وبنابرسفارش و اجازهٔ مرحوم برون در جرح وتعدیل آن کوشید مطالبی کـه برای خوانندگان خارجـی سودمند وتازه و برای ایرانیان توضیح واضح وتطویل بلاطایل بود حذف کرد وهرجا توضیحی ضرورت داشت بیفزود وذیلی مشتمل براحوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر برکتاب الحاق نمود تا فایده آن تمامتر باشد بااینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تاحال کتابی باین خوبی وصحت وبا این نظم وترتیب و استقصا وانتقاد نگارش نیافته است بطوریکه خود مؤلف نیز توجه داشته خالی از نقص نیست زیراکه احوال بسی از علما وفضلا وگویندگان مسلم را متعرض نیست منجمله محمودخان ملك الشعراء وسروش وفتح‌الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند ونیز بسی نکات راجع بسرگذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که درحدود امکان درذیل صفحات یا در دنبال فصول این افتاده ها را ضبط کند وبعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس از دست‌یافتن به سه‌تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکری نکرده است یکی تذکرهٔ نصر آبـادی ودیگر تذکرهٔ خلاصة الافکار تألیف ابوطالب ودیگری تذکرهٔ خوشگو دراین چند کتاب مطالب بسیار راجع باکثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بـود اما بـدو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت ونظمی کـه مؤلف بآن داده بود زیراکـه دراکثر موارد فرع زیاده براصل میشد وتـا این درجه تغییر وتحریف شایسته نبود پس آن یـادداشتها را کنار گذاشت وبذکـر ضروریـات اکتفا کرد .

امیداست که این زحمات درخدمت صاحبنظران موقع قبول یابد ودرنقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب انوار در پاکنویس واصلاح وتهیه فهرست این کتاب بذل همت وصرف وقت کرده اند دراین‌جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم .

شرح حال پروفسور برون

استاد علامه آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پروفسور برون مقالاتی‌است که درسال چهارم مجله ایرانشهر درج شده است‌ازآنجاکه آگاهی آن دانشمند براحوال برون دقیق‌تر و مستقیم تر از هرکسی است بهتر آن دانستیم که ازمیان منابع مختلفی که دردست است بیانات ایشان را بـا اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم .

« گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود درعالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن مانمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲٤) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران دراروپا کشید ومجاهداتی که دراثبات حقانیت ایران واعتراض برضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات درجرایدوتألیف کتب ورسائل ودادن کنفرانسها وملاقات بارجال و وزراء فی‌الواقع بـاور کردنی نیست بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم مابین ایران و اروپا از یك قـرن بـاینطرف هیچکس از اروپائیها این اندازه شهرت و نام نیك در ایران بهم نرسانیده واین درجه اخلاص ومحبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است .

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا وامریکا هیچکس این‌همه زحمت در این راه نکشیده است ویك‌عمر تمام را از هیجده سالگی تاآخرین دقیقهٔ حیات شصت وچهار سالهٔخود بدون‌خستگی باتمام قوای معنوی ومادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است واین همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسهٔ شخصی خـود بخود هموار ننموده است ومخصوصاً هیچکس بادبیات وذوقیات ومعنویات ایران‌یعنی بافکار حکما وشعرا وعرفا وارباب مذاهب آن‌مملکت این اندازه محبت خالص وعاری از هرگونه شوایب واغراض سیاسی وجاهی ومالی نورزیده است .

فی‌الواقع وجود مـرحوم براون برای ایران یـك نعمت خدا داد ویـك گنج بادآورد بود آخرچه عجب تر از این‌که یك مردی ازیك ملت‌اجنبی آن‌هم ازاعاظم

علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد!

برای اطلاع از شرح حال آن مرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ ـ ۱۸۸۷ (۶ ـ ۱۳۰۵) هـ. ق. که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمه کتاب «یکسال مابین ایرانیان» تألیف خود او که کتابی بسیار جذاب و دلکش است [۱]

برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است [۲] و شاهکار آنها کتاب «تاریخ ادبیات ایران» است درچهار جلد و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه درباب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تاکنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل حاوی

---

(۱) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور و سایر آثار او بربیانات آقای قزوینی میافزائیم .

پروفسور ادوارد گرانویل برون از مردم نیو کاسل انگلستان پسر بنیامین برون صاحب کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸۶۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ هـ . ق) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی بآموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون عثمانی شود که در آنوقت باروسیه تزاری جنگ داشت زیرا که هم براون درجنگ کریمه درخدمت نظام عثمانی بود و از روسهای تزاری تنفر داشت .

براون بهمین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بعربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمحمد باقر بوانائی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجلس درس تفسیر قرآن بوانائی حضور یافت . . . از فارسی عربی را نیز آموخت و معلم عربی دارالفنون کمبریج شد و مسافرتی باسلامبول کرد و در ۱۳۰۵ هـ . ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و باهمه طبقات و فرقه‌های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه درویشان اقامت گزید درطهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او دربن فنون میرزا اسداللّه نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع ببابیه و متون فارسی که تصحیح و طبع کرده دراین حساب داخل نیست فقط کتب و رسائل ادبی او مقصود است



پروفسور ادوارد برون در لباس ایرانی

عکس از کتابخانهٔ آقای حسین ثقفی اعزاز

این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است واصلا این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات هم تذکرة الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار محاسن و مزایای دیگر مابین ما تاکنون مرسوم نبوده است والبته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونهٔ از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید (مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یامار ضحاك یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده وامثال ذالك واز آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء وادباء وشعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا بکتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواوین آنها در این کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود واین نوع سقط ها مخصوصاً در جلد چهارم که در خصوص فضلاء متأخرین ومعاصرین است فراوان است) اما درخصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲٤ - ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر اورا مشغول داشت چون در خاطرها است از تفصیل چشم میپوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود به یادگار گذارده است یکی « انقلاب ایران» دیگر « مطبوعات و اشعار جدید ایران » بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنها درفهرست مؤلفات آن مرحوم که خود او درسنه ۱۳٤۲ بطبع رسانیده مذکور است .

اما در خصوص تحقیقات راجع ببابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهورهٔ او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی او در این راه از مطالعهٔ کتاب کنت دو گوبینو Comte de Gobinau بحرکت آمد وجداً در این راه دامن بر کمر زد ابتدا در اثناء سفر در ایران بابسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ بمکاو قبرس رفت و بملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل و میرزا حسینعلی معروف به بهاءالله نایل آمد و با خواص و مطلعین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش ونوید و پول کتب و رسایل واسناد واوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنبالهٔ تحقیقات کنت دو گوبینو را که بسال ۱۲٦۹ هـ . ق . ختم میشود تازمان خود امتداد بدهد .

کنت دوگوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر درمواضیع فلسفی واجتماعی ومذهبی وتاریخی وغیره ومؤسس‌طریقهٔ مخصوصی است از فلسفهٔ تاریخ معروف به گوبینیسم که مخصوصاً درآلمان پیروان زیاد دارد وی در سنوات ۱۲۷۱ـ۱۲۸۰ بسمت نیابت اول ووزیر مختاری فرانسه درطهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب وپیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات اورا تکمیل وتصحیح کرد وبیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد دراین باب‌مؤلفات معروف او از قرار ذیل است .

ترجمهٔ مقاله سیاح باحواشی بسیار مفصل ؛ ترجمهٔ تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی ، بعضی اسناد راجع ببابیه ، نقطة‌الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم . بطور اجمال عرض میکنم اگر چه سعادت در این نیازامری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادتی اضافی ونسبی برای کسی بتوان فرض نمود می‌توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود .

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیهٔ قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش درمیان نمیآمد شاید سی چهل‌سال دیگر عمرمیکرد دیگر آنکه هم‌شخصاً متمول و باثروت بود [۱] هم حقوقی که از وظیفهٔ تدریس دارالفنون کمبریج عایـد او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه‌در تمام عمر خودکار میکرد عیاش و بطال وتنبل نبودکاری هم که انتخاب کرده بودکاری نبودکه برخلاف تمایل طبیعی خود برای کسب معاش برخود تحمیل‌کرده باشد وچون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود وتحصیل کتب نفیسه ونویسانیدن نسخه‌ها وطبع ونشر مؤلفات در بین نبود هرطور آرزو میکرد پیش میرفت در وسط راه بواسطه فقدان وسایل

---

(۱) دروصیت‌نامه خود مقرر داشت که ده‌هزار لیره بمدرسه پامبروک که در آنجا تدریس میکرده بدهند وهمین مبلغ راهم بدارالفنون کمبریج هدیه داد که صرف بسط ونشر زبان وادبیات فارسی وعربی کنند وکتب نفیسه نادره بخرند مجموع دارائی پرفسور براون معادل ۱٦٦هزار لیره انگلیسی تقویم شده است . مترجم

عادی معطل نمیماند

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست درایام حیاتش باتمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید درایام حیات بانجام رسید وعجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال ونیم قبل از وفات او از طبع خارج شد.

ونیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت راهم برای او فراهم آورد ودر سنه ۱۳۲٤ ه. ق. دختری از خانواده های نجیب کمبریج را که مدت‌ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحبالهٔ نکاح در آورد واز این تاریخ ببعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سراپای وجود او خوشی ومسرت میبارید.

از صفات مختصهٔ آن مرحوم یکی پشت کار فوق‌العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی درنهاد او خلق نکرده بود پرکارترین وپرشورترین جوانان را از میدان بدر میکرد وعموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی برمیخاست ولی همیشه ساعت هشت سرورو شسته ولباس‌پوشیده وبعادت انگلیسان ریش وسبیل تراشیده سرپا بود ومشغول کار وتدریس وغیره میشد ومن هیچ نفهمیدم که شخص هرقدر قوی بنیه وسالم‌المزاج باشد وهر قدرهم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عدهٔ تألیفات اوچه تألیف وچه ترجمهٔ کتب فارسی ۱۷ عدد است وعدهٔ رسائل او ۳۲ عدد وعدهٔ دیباچه‌هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یاعربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت دیارالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه‌های چاپی باو کمك میکرد.

اما کتب فارسی که تصحیح وطبع نموده است دوعدد است یکی تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است دراین حساب آورده نشد وهمچنین متن مقالهٔ سیاح

ومتن تاریخ گزیده که هردو چاپ عکس است وتصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و نیز کتاب نقطة الکاف زیرا که طبع وتصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آن مرحوم که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود وهمچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده وفقط یك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده درحساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج (اوقاف خیریهٔ گیب » که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید .

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی و لاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی وعربی وترکی را درنهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملاً آن سه زبان را درکمال خوبی وتسلط حرف میزد ومینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار وامثال وکلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت کـه کمتر ادیبی بپای اومیرسید بواسطهٔ کثرت قـرائت کتب و سفرهای زیاد حکایات نادره بسیار دلکش در حفظ داشت کـه از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یـا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هرعصری فقط حکایات و حوادث بسیـار ممتع را که جنبهٔ دلکشی یـامضمون بدیعی یـا حادثـهٔ غریبی در بر داشت متعرض میشد بـاقی حکایات راستـاحسینی معمولی را حذف میکرد .

مـرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبـان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابـفروشان بمنت مخارج کتب او راتقبل میکردند و نفع میبردند وجهٔ اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیها بشناساند نه منحصراً بزمرهٔ محدود علما ومستشرقین اینست کـه هیچوقت تألیفات خودرا در دایـرهٔ تنگ کتب علمیه فنیه خـالص محصور نمینمود ومیگفت انسان باید ازثمرهٔ زحمات خود عموم نوع بشر را بهره‌مند نماید وزکـوة علم را بـه مستحقین آن که طبقه متوسط ناس‌اند برساند والا علما وفضلا که خود درعلم‌اغنیاءاند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن‌مرحوم است

طبع‌شعرعالی نیزداشت چنانچه بسیاری ازاشعار فارسی را عیناً بشعرانگلیسی ترجمه کرده است ومطبوع شده است .

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست ودل باز بود ودر اعانت بفقرا ومستحقین ازهرملت ومذهب خودداری ازدادن پول یا پیداکردن کاری یاواسطه شدن پیش کسی کوتاهی نمینمود ازهر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضلای غرب وشرق میفرستاد وهمیشه میگفت غرض اصلی‌ازنشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل وانتفاع محتاجین بآن کتب نه‌چیز دیگر .

امادوق وحساسیت طبع ولطف مشرب اظهر صفات او بود سراپای وجودش مفتون شعر وذوقیات بود اغلب شاهکارهای ایرانی وعرب را ازبرداشت تمام حافظرا من‌البدوالی‌الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی را بشعر انگلیسی ترجمه کرده واز این راه بزرگی روح ایرانی ودقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را کـه شعراء وحکمـا وعلمـاء ایران بمعنویـات نوع بشر کرده اند همه‌را در اروپـا شناسانیده وبـا آن زبـان شیریـن و قـلم سحـار خـود منتشر کرده است .

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی درشرح حال برون بسیار مفصل است ونقل همه آن در این مقدمه دشوار هرکس نمونـهٔ از بیان شیرین وحساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر اولازم است که عین آن مقالات را بخواند ازجمله مطالبی که‌بنظر این ضعیف بـاید افزود ذکر مجموعه خطـابه‌های برون است دربـاب طب عربـی که احوال چند تن ازپزشکان نـامدار ایرانی را بیان کـرده است دیگر اینکـه در هنگام شصت سالـگـی برون ٤۳ نفر از مستشرقین اروپـا وجمعی از مشاهیر فضلای ایران برای قدردانی از خدمات او مقالات ورسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند ودرروز عید تولد او هدیه فرستادند وبرون در مکتوبی که بتاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته وآقای قزوینی آنرا نقل‌کرده است راجع بـاین قدردانی چنین مینویسد .

« در این اواخربعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص درسال شصتمین عمر خود (در۷ فوریه ۱۹۲۱) یعنی گذشتن از پنجاه و نـه سالـگـی

تبریکنامهٔ بـا مدیحهٔ بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عماد الکتاب[1] کـه بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال درحبس بوده است در قوطی نقره با کتاب مناسبی ودیگر یك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان ویادگار بمخلص فرستاده بودند این‌لطف ومهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هـم نمی‌شنـاسم خیلی برمن اثرکرد وخجالت میکشم که این خدمتهای جزئی راکه بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند ولـی حقیقهٔ از هیچ شرفی که در مدةالعمر حاصل شد اینقدر تفاخر وابتهاج نکرده ام که از این . ونمیدانم بچه زبان یابچه وسیله بتوانـم چنانکه باید وشاید از عهدهٔ شکر این نعمت کبری بدر آیم . »

خرداد ۱۳۱٦ **رشید یاسمی**

---

(۱) حسین‌بن محمد حسین قزوینی ملقب بعمادالکتاب از استادان معروف خطوط ششگانه (ثلث . رقاع . نسخ ، تعلیق . شکسته . نستعلیق) بود از آثار اوشاهنامه امیربهادری واوصاف الاشراف ودورهٔ رسم المشق است اکثر کتیبه‌های دولتی‌خاصه مدارس بخط اوست بهترین نمونهٔ کتیبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی درطوس است در ۲٦ تیر ۱۳۱۵ شمسی درسن۷۳ سالگی در طهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر سمت فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیدهٔ که برای پرفسور برون فرستاده ویکی ازاسباب رهائی اواز زندان شده است در سال چهارم ایرانشهر درج است . برون در ص ۱۹٦ این کتاب تمجیدی شایان از اونموده است .

مقدمه مؤلف[1]

این جلد خاتمهٔ وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دوسال بانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلددوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش « تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار » است چهارده سال بعد نشر شد واین کتاب که ازچهار قرن اخیر (۱۵۰۰ ــ ۱۹۲٤ میلادی.) بحث میکندجلد چهارم محسوب است .

هرچند نمیتوانم این جلد را ازحیث شکل ظاهری وفواید معنوی برسه مجلد پیشین مرجح بدانم و هرچند از نقایص آن کاملا آگاهم معذالك بیش از آنها حاوی نکات واطلاعات تازه وجامع تحقیقات وتفحصات مبتکر است .

در اروپا وقسمت اعظم ترکیه وهندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشعر انحصار دارد وفقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایستهٔ توجه است ونیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران در چهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار استچاپ نشده مانده است

باری نگارش این کتاب لذت بخش واتمام آن موجب خرسندیوسپاسگزاری است لغزشها ونقایص آن چون باعث انتقاد ومحرك حس کنجکاوی وتفحص میشود خود وسیلهٔ افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات منصفانهٔ دانشمندان صلاحیت دار را برمدح وتقریظی کههوا خواهان ودوستان غیور از روی بی‌بصیرتی بکنند ترجیح میدهم وسعدی فرماید .

کفیت اذی یامن تعد محاسنی علانیتی هذا و لم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲٤

---

(۱) از این مقدمه محض اختصار فقط بعضی مطالب ترجمه میشود .

فصل اول

ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه

ظهور سلسلهٔ صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی ، نه فقط برای مملکت ایران وهمسایگان او بلکه عموماً برای اروپانیز ، واقعهٔ تاریخی بسیارمهمی محسوب میشد . این ظهور نه تنها نشانهٔ برقراری شاهنشاهی ایران و تجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود ، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل و منشأ روابط سیاسیه است که هنوزهم تادرجهٔ مهمی پایدارمیباشد مستر ر . ج . واتسن Mr. R. J. Watson که کتاب خود را موسوم به **تاریخ اجمالی ایران ازآغاز قرن نهم تا سنهٔ (۱۸۵۸)**[۱] از این عهد شروع میکند باهمیت آن کاملا پی برده است : زیرا که فی‌الحقیقة این زمان عصرانتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبةً میتوان آنها را از قرون جدید نامید . غلبهٔ عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت و سلطنت ساسانیانرا برانداخت و تا نیمهٔ قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت ، این مملکت را ولایتی از ولایات خلیفه ساخت . راست است که قبل و بعدازاین واقعه سلسله های مستقل ، یا نیمه‌مستقل ، درایران سلطنت داشته‌اند، لیکن آنها نیز اکثر از نـژاد ترك یا تاتار بوده اند . مانند غـزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و خاندان چنگیزو تیمور ، و اگر سلسلهٔ ایرانی‌الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمانش فقط برقسمتی ازکشور قدیم ایران جریان داشته است . سلسلهٔ صفویه بود که ایران را باردیگر « ملتی » قائم بالذات ، متحد ، توانا وواجب‌الاحترام ساخت و نفوذ آنـرا در ایـام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ ـ ۱۶۲۸ م) بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید . در عهد این پادشاه پایتخت ازقـزوین باصفهان انتقال یافت و این شهر بـر طبق ضرب‌المثل ایـرانیان نصف جهان گشت و بر حسب قول

---

(۱) لندن: اسمیت والدر ۱۸۶٦ London : Smith and Elder , 1866

دون خوان Don Juan مدیومندو نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات باشکوه و صنعتگران چیره دست و آمد و شد بازرگانان که از دیار بعید بآنجا روی میآوردند و هیئت های سیاسی که نه تنها از هند و ترکستان وعثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً ازکلیهٔ ممالك اروپا ازروسیه تااسپانیا وپرتقال مأموریت میبافتند، اصفهان شایستهٔ این لقب بود.

فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسلهٔ مذکوره

بـا وجود اهمیت وکثرت مواد مفیده هنوز تاریخ[۱] کامل و صحیحی ازسلسلهٔ صفویه بتحریر نیامده است. شرحهای مجملی که سرجان ملکم و سرکلمانتزمرخام، در تاریخ ایران خود، از اینزمان داده اند، ازحیث وسعت غیرکافی و از لحاظ تفصیل ناصحیح، و مبنی بر مواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت و اصالت نیست. کثرت وتنوع مواد و فقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات و مخصوصاً اختلاف وتعداد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع وعوائق عظیمه درراه شخصی که درصددنگارش شرح صحیحی ازاین عهد برآید ایجادمینمایند.

چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است

چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول، برشتهٔ تحریردرآمده بقرارذیل است: **صفوة الصفا** که شامل شرح احوال شیخ صفی الدین مـرشد معروف قرن سیزدهم و سرسلسله و جد اعلای خاندان صفویه است. **نسب نامه سلسله صفویه** که حاوی ترجمهٔ گرانبهائی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد، **احسن التواریخ** که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب باتمام رسیده وحاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه وپدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است، و **تاریخ عالم آرای عباسی** کـه تـذکرهٔ مفصل و مبسوطی است از دورهٔ جهانداری شاه عباس اول. هیچیك از این چهار کتاب[۲] بطبع نرسیده و حتی ترجمه

(۱) از تاریخ ذیقیمت کروسینسکی Krusinski و هانوی Hanway که راجع به دورهٔ اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت (۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتبین ایرانی نسخهٔ دلپذیری از صفوة الصفا که دربمبئی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت.

نشده است [۱] و باستثنای عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادتمندم که دو نسخه از نسب نامه و عالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیرالبرت هوتم شیندلر تعلق داشته بدست آورده ام و از لطف بی پایان مستر ا . ج . الیس منت دارم که نسخهٔ خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار ومطالعهٔ اینجانب گذاشته اند .

هر چند مورخین ازمنهٔ اخیره که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل رضا قلیخان در متمم روضةالصفای مـیرخواند باسناد اربعهٔ بی اعتباری سابق الذکر دسترس داشته ومراجعه کـرده اند، لیکن نه تنها تواریخ اخیرهٔ مندرجات آنها را عینا خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله را فارسی برحمانه مغشوش وپیچیده ساخته اند .

شرح ذیل نمونهٔ از این تخلیط بوالهوسانـه است . شاه عباس اول در جولای (۱۵۹۹ م) هیئتی باروپا اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیك [۲] و چهار نفر از نجبای ایرانی (که دن خوان در سفرنامهٔ ایران آنها را کابالرو میخواند) و پانزده نفر نوکر ایرانـی و سرانتونی شرلی eir Entfony herley معروف باتفاق پانزده نفرملازم انگلیسی و دو نفر از کشیشان پرتغالی و بنجنفر ترجمان این هیئت ازخط بحر خزر و ولگا گذشته ، اول بمسکورفته پنج الی ششماه متوقف گشت ، سپس ازراه آلمان بایطالیا رفت، لیکن محض اینکه مبادا ازورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً درشهرمذکور بودند برنجند اجازهٔ ورود نیافت درعوض درروم خوب بذیرائی شدتاریخ ورود هیئت مزبوره آپریل ۱۶۰۱ ومدت توقفش دوماه بود . پس ازآن بکشتی نشسته از راه ژن بجنوب فرانسه و ازآنجا باسپانیا ورود نمود اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی

---

(۱) هرسه جلد عالم آرای عباسی در (۱۳۱٤ ه ق) باهتمام و تصحیح آقا میرزا محمود کتابفروش خونساری در تهران چاپ سنگی شده است و سلسلة النسب صفویه هم در برلین در چاپخانه ایرانشهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است . (مترجم)

(۲) دن خوان (d ۱۲۰ f) مشارالیه را «اوزن عالی بیك» مینامد وآنتونیو دی گووآ Antonio di Govea اورا «اسن ملیك» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم «حسین» بوده نه «اوزن» چنانکه من سابقاً گمان میکردم .

دین کاتولیك گرفتند و به دن‌فیلیپ Don Philippe و دن‌دیگو Don Diego و دن‌خوان ایران Doe Juan موسوم گشتند.

دن خوان ایران

سیر آنتونی شرلی که از روز اول روابطش با همسفران ایرانی خود مصفی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه های مستقلی که خود و همراهانش [1] مینوشتند ما را موفق میسازد که مشروحات دن خوان را از روی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نمائیم. دن خوان که از دین اسلام روی برگردانده بود جرئت نمیکرد بایران برگشته و بعقوبتی که برای هر مرتدی مهیاست دچار گردد، ناچار برای فهم خاتمهٔ این واقعهٔ حزن انگیز لازم است بمورخین ایرانی مراجعه نمائیم. در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنه (۱۰۲۲-٤/۱۶۱۳) [2] شرح ورود سفیر بادشاه اسپانیا و چند کشیش و یکنفر نمایندهٔ ایرانی که از اروپا [3] باصفهان بازمیگشت بنظر میرسد. این شخص اخیر مورد خشم شاه عباس گردید و بدون اینکه اجازهٔ توضیحی یافته و ازخود دفاعی کند بفجیع‌ترین وضعی کشته شد، شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیها بیان فرمود که مشارالیه درایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلا باکتی را که بمهر بادشاهی ممهور بود باز کرده ومضمون آنرا افشاء نموده است درعزای زوجهٔ بادشاه اسپانیا سیاه پوش شده بود. ومکتوبیکه مصحوب او بپاپ ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خودرا بجای وی معرفی کرده وتمتع یابد اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود اینست که با ملازمانی که همراه داشت چندان بدسلوکی مینموده ودر آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده وبجزا رسید [4].

---

(۱) مخصوصاً رجوع شود به «شرلی و برادران . . . . تألیف یکی از اعضای همان خانواده» چیسویك (Chisuick ۲۱۸۸) صفحهٔ ۲۲ — ۳۵ . (۲) ورق ۲۳۰ نسخهٔ خطی من که دارای علامت (II ۱٤۰) است . (۳) هرچند اینجا اسم نمایندهٔ ایران دنگیز بیك شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی بیك چنانکه در کتاب دن‌خوان بنظر میرسد (d. ٤۱۲) ولیکن بگمان من در یکی بودن این دو شخص شکی نیست (٤) تفصیل درعالم آرا، چاپ تهران ص۶۶۰ است. (مترجم)

حال باملاحظهٔ ملحقات روضةالصفا که تاریخ عمومی ایران وتألیف رضاقلی‌خان است ودرسنهٔ ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعهٔ فوق را می‌یابیم که بطور وضوح بـا مختصر تغییری ، از عالم آرای عباسی نقل شده است ؛ لیکن یـك نکتهٔ مهم را بوالهوسانـه دیگرگون جلوه داده‌اند زیرا که درروضةالصفاازقول شاه عباس منقول است که«اعظم همه جرایم اینکه چندکس مایل بدین اسلام شده قصدآمدن ایران داشتند وی‌چندان بسوء خلق ووخامت سلوك باایشان‌عمل نموده وبدی بظهورآورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عودکرده درهمان بلد بماندند» علت این تغییر وتخلیط عمدی تاریخ را من اینطور فرض میکنم که‌رضاقلی خان نخواسته است مردم راتشویق کرده ویادآور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود . ونتیجهٔ که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید باکمال احتیاط بتواریخ اخیرهٔ ایران مراجعه نمود ودرصورت امکان هرمطلب وواقعهٔ را بایستی باسناد معاصر آنها متکی ساخت .

یك اشتباه سرجان‌ملکم

قبل از آنکه ازاینموضوع بگذریم لازم میدانم باشتباه سرجان ملکم که علت آن مطالعهٔ بی‌احتیاطانهٔ‌منابع‌ایرانی است اشاره نمایـم در سنهٔ ۱۰۰۲/۴ ـ ۱۵۹۳ م کـه سال هفتم سلطنت شاه‌عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثارکواکب وقرانات علوی وسفلی‌دلالت برافنای شاغل سریر سلطنت کند وتوصیه نمود کـه شاه بـایستی چند روز از سلطنت کناره گیرد وشخصی راکه واجب القتل است بجای خود برتخت نشاند تاتأثیر قران‌بر او وارد گردد ، باین ترتیب عمل‌شد ، ویوسف نامی در ظرف‌سه‌روز پادشاه گشت وشاه عباس دیهیم سلطانی باوواگذاشت . سرجان ملکم[1] میگوید « یوسفی نام که مورخان ایران‌گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود »[2] لیکن این خطاست مشارالیه از جملهٔ یکی‌ازطوائف‌ضالهٔ‌اسلام‌موسوم‌بنقطویه‌بود که‌بتناسخ‌ودیگرمبانی کفرآمیز اعتقاد داشتند ودرعالم آرای عباسی وبنقل‌از آن‌درملحقات‌روضةالصفات شرح‌مشبعی‌ازظهور وقلع وقمع رؤسای مذهب مذکورمسطور است . پس ناگزیراگربایستی تاریخ‌حقیقی

---

(۱) تاریخ‌ایران (لندن ۱۸۱۵) جلداول ص۵۲۷ . (۲) ترجمهٔ تاریخ سرجان‌ملکم جلداول باب ۱۴ صفحه ۱۹۴ (چاپ هند ۱۲۸۷ هجری قمری) . (مترجم)

صفویه بنگارش در آید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود و مقدمة واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد .

منابع اطلاعات ترکی

معذالك تواریخ فارسی یك قسمت ازمـوادی است کـه برای چنین کاری مفید ودر خور است ، مراجعهٔ بیادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی ، مطبوع وغیر مطبوع ،که از این زمان ، خاصه ایام جنگ عثمانی وایران که تقریباً بلاانقطاع درقرن شانزدهم وهفدهم میلادی‌ادامه داشته ، سخن میرانند ، واز بعضی جهات ممتاز هستند ، برای‌اکمال واصلاح تاریخ‌عهد مذکور لازم وواجب خواهد بود . ازهمه مهمتر مجموعهٔ نامه‌های دولتی‌عثمانی است که فریدون بیك ،کمی قبل از سنهٔ ۱۵۸۳/۹۹۱ م ، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعهٔ مذکور دردو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷٤ دراسلامبول چاپ ومنتشر گردیده است ، مکاتبات سیاسیهٔ که درایـن مجموعهٔ گـرانبها ومجهول‌القدر ، برحسب قدمت‌تاریخی ، تنظیم‌یافته ، برخی بزبان عربی‌بعضی بترکی وقسمتی بفارسی است - ازعهد امیرتیمور ببعد ، اغلب مکاتب ازوقایع وگذارشهای سیاسی روزانهٔ ایران سخن رانده وقسمت اخیر جلد اول حاوی نامه‌هائی است که فیمابین سلطان بایزید دوم (۱۴۸۲-۱۵۱۲ م) سلیم اول(۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) وسلیمان اول(۱۵۲۰-۱۵۶۶م)ازطرفی وشاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲٤ م) وپسر وجانشینش شاه طهماسب (۱۵۲٤-۱۵۷۶ م) از طرف دیگرمبادله شده‌است . همچنین وقایع‌بعضی لشگرکشی‌هامانند جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱٤ اتفاق افتاد وبضرر ایرانیان خاتمه یافت شرح‌داده شده وروزبروز اخبار سیرقشون عثمانی بجلو وعقب ، قیدگشته است . بسیاری ازنامه های درباری ایران وعثمانی نیزهنوز بدست میآیدکه بطبع نرسیده واز نظر تفحص‌مطالعه کنندگان نگذشته است[۱]

تحریرات‌اروپائی معاصرصفویه

نوع سوم از مـواد کـه کاملا نمیتوان از عهدهٔ ذکـر اهمیت آنها بر آمد نوشتجات اروپائی است که در این زمان بـسمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که از دستورالانشاء ساری عبدالله افندی (متوفی بسال ۱۶۶۸/۱۰۷۹) ماخوذاست توسط‌مرحوم شارل‌شفر ، در کتاب‌منتخبات‌آثارفارسی ، (پاریس ۱۸۸۵)) جلدثانی ، صفحهٔ ۲۱۸ - ۲۵۹ و۲۳۱ - ۲۹۰ ، با حواشی بسیار بطبع رسیده‌است.

مأمور سیاسی یا نمایندهٔ مذهبی یا بعنوان تجارت آمده اند. بواسطهٔ خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت بعیسویان ابراز مینمود عدهٔ آنها در ایام سلطنت او واخلاف او همواره روی بفزونی داشت. بهترین شرحی ازاحوال و آثار آنها که بنظر من رسیده، شمه‌ایست که مرحوم شارل‌شفر M. Charles Schefer درمقدمهٔ (صفحه 1.CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰[1] تألیف پر رافائل در مانس Père Raphaël du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان، نوشته است. این شخص بواسطهٔ اخلاق پسندیده واطلاعات وسیعهٔ که داشته و بسبب پنجاه سال توقف دراصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتماد واستناد است. کتبی که مسیو شفر[2] ذکر نموده بالسنه هلندی - انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - ایتالیائی - لاتینی - پرتغالی و اسپانیولی تحریر یافته و مهمترین آنها دردو پاسه زبان مختلف منتشر گردیده است. معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن ازقبیل کاترینوزنو Caletinozeno زوزفو باربارو Josepho Barbaro و آمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها درنصف اخیر قرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل از طلوع سلسلهٔ صفویه بایران آمده اند) عبارتند از: آنتونی جنکین‌سن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت‌رایت Cartwriht پاری Parry وسر طوماس‌هربرت انگلیسی Sir Themas Herbert دیگـر آنتونیودی گـووآ Antonio di Gouvea دن گـارسیا دوسیلـوا فیگـروزا Dogareiacde Silva Figuerosa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira پیترو-دلاوال Piotro della Valle تاورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین‌ومهمترین همه شاردن Chardin وپتی‌دلاکروا Pélis de Croix مسیوشفر احصائیه‌خودراپیش ازقرن‌هفدهم ادامه نمیدهد، لیکن برای تاریخ اواخرعهدصفویه وقبل ازهجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء ژزویت بودمورخ هنرمندی است ومراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونـلپ K. Dunlop

---

(۱) لرو، Leroux، پاریس ۱۸۹۰، صفحه ۴۶۵+cxv (۲) نبایـد کتاب مرآت‌الممالک تألیف سیدعلی رئیس، آمیرال ترك، را ازجمع این کتب دور داشت. آمیرال مزبور در سال ۶ - ۱۵۵۴ مسیحی، از راه خشکی، از هندوستان بترکیه سفر کـرد. در قزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود. ترجمهٔ انگلیسی این کتاب، که توسط وامبری Vamdéry صورت گرفته وبوسیله (کباکی لو زاك لندن ۱۷۹۹) طبع شده، بسیار ناقص است.

در کتاب پرزیه Perzië هارلم Harlem ۱۹۱۲ صفحات ۷-۲٤۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطهٔ افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد. ازاین عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبة عدهٔ قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند؛ علت آن هم عدم استقرار امورمملکت وکثرت عوائقی بود که درراه هیئت اعزامیه و تجارایجادشده وتادرجهٔهم تغییررویه سیاست‌را باید دخیل دانست. مقصود ازاعزام مأمورین‌سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسلهٔ مزبوره از ممالك مختلفهٔ اروپا بایران میآمدند، تقریبا در هر مورد جلب یك‌دولت متحدی بود که بادشمن‌خطرناك و نیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دورهٔ اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱٤۵۳ میلادی) شروع‌شده ودر عهد سلطان سلیم‌خان معروف به یاوز وسلیمان‌خان ملقب به‌قانونی (۱۵۱۲-۱۵٦٦) بذروه‌ترقی‌رسید. نخستین‌مصرو بیت‌المقدس‌راتسخیر کرد وخود را خلیفه خواند ودومین‌کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبك Busbecq سفیر فردینان Ferdinand دردربار سلطان سلیمان مکنونات خاطرخودرا در عبارت ذیل ظاهر نمود. «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت برما دست می‌یافتند. این جنگی‌که میان آنها در گرفته برای مافقط مهلتی است نه‌نجات قطعی[1]» در۱۷۲۲ میلادی، که سلسلهٔ صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید؛ تامدتی ایران معتنی به تلقی نشد وترکها نیز برای اروپا دیگرخطری نداشتند. اختلاف مذهبی که درمدت دوقرن ریشهٔ جنگ ترك وایران‌را تقویت میکرد بعد از توسعه سیاست اتفاق آمیز نادرشاه؛ مقداری از حرارت وقوت خود را از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگرغیرلازم ونامکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات سلسله‌صفویه

اکنون پس ازاین احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ماراجع بسلسلهٔصفویه‌است؛ بایدبشرح‌مهمترین اوصاف‌سلسلهٔمذکوره بپردازیم زیراکه‌هرچند، بطورکلی، قضیه‌روشن‌باشد، تاریخ

---

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۸) صفحات ۲ - ۱۷۱ و کتاب حیات و مراسلات بوسبك Busbecq تألیف فورستر ودانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲ - ۲۲۱

زمان مزبور حاوی یك سلسله مسائل جالب توجه است این مباحث تحت عناوین : ملیت، صنعت وادبیات قرار گرفته و ما مطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم

ملیت

از چه حیث میتوان عمال سلاطین صفویه را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی، ایـران، پس از هشت قرن ونیم، دوباره «ملتی گشت. این راست است، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد، باانواع ملتهائی که اکنون میان ما مصطلح است از بسیاری جهات متفاوت بود. زبان و نـژاد کـه ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند. در هیچ زمانی نفرت وخصومت فیمابین عثمانیان وایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲-۱۵۲۰ میلادی)، که سلطان سلیم یاوز وشاه اسمعیل اول، ازدوطرف «مبارز میدان بودند، شدت نیافت. «مکاتیب دولتی این عهد که فریدون بیك بجمع آنها موفق شده است، از سبك مکاتبه سیاسی تجاوز کرده، بهتاکی وزیادهروی عامیانه منجر گردیده است، وعبارت «اوباش قزلباش» لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را باآن مخاطب قرار میدهد.

علت این عداوت شدید، که با کمال صراحت، از هر دوطرف، بیك نسبت، اظهار میگشت، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهد شد، ولی باید دانست که این تنفر شامل نژاد و زبان ملتین نمیگشت. وقتیکه امریکا وارد جنك بین الملـل گـردید، در جراید دیده شد، که اهالی بعض بلاد، برای اینکه کمال تنفر خودرا از آلمان، وآنچه متعلق بآن دولت است، ابراز نمایند، کلیهٔ کتب آلمانی را که دردسترس داشتند بآتش افکندند. اماهیچیك ازعثمانیان باایرانیان قرن شانزدهم، برای اطفای آتش خشم خود، بچنین عمل کودکانهٔ مبادرت نورزیده است. بالعکس این نکته قابل توجه است، کـه چون سلطان سلیم وشاه اسمعیل هردودارای ذوق وطبع شعر بودند. نخستین همواره بفارسی شعر میگفت، ودومین نیز کلیهٔ اشعارخودرا بترکی[۱] تحت تخلص خطائی منظوم

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تألیف گیب F.J. W Gebb کـه شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ، ازروی چندین

میساخت. تنفر عثمانیان نسبت بقزلباش ازجهة معتقدات آنها بودنه از این لحاظ که ایرانی هستند وزبان فارسی کمافی‌السابق لفظ قلم ولسان سیاست وادب ترکها بشمار میرفت. اگر چه عداوت ایران وتوران را، که شاهنامهٔ فردوسی بتفصیل آن پرداخته است، هم ترکها وهم ایرانیان بخوبی میدانستند، سلطان سلیم، درمقدمهٔ مکتوب عجیب آتی‌الذکر، مورخه آوریل ۱۵۱٤ (صفر ۹۲۰)[۱]، خودرا بپادشاهان افسانهٔ قدیم ایران، مانند، فریدون، کیخسرو و دارا تشبیه کرده وحریف ایرانی خود شاه‌اسمعیل را، افراسیاب ترك خوانده است.

.... اما بعد، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب[۲] ما که قاتل الفکره والمشرکین، قامع‌اعداء الدین، مرغم انوف الفراعین،[۳] معفر تیجان‌الخواقین[۴]، سلطان الغزاة‌والمجاهدین‌فریدون‌فر، سکندردر، کیخسروعدل‌وداد، دارای‌عالی‌نژاد، سلطان سلیمشاه‌بن، سلطان‌بایزید، بن‌سلطان‌محمدخانیم، بسوی‌توکه‌فرمان ده‌عجم‌سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاك[۵] روزگار، داراب گیرودار، افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامداری، سمت صدور یافت....

ازطرفی هم من دراحسن‌التواریخ (درذکر وقایع سال ۹۰۸-۳/۱۵۰۲) قطعهٔ یك بیت یافته‌ام که درآن شاه اسمعیل، بطورقطع، باایرانیان قدیم تشبیه شده است:

فروزندهٔ تاج وتخت کیان　　　فـرازندهٔ اختر کاویان

نسخه، توسط مرحوم د کتر پول هرن Horn، بطور بسیار عالی ومجلل دربرلن چاپ‌شده و از طرف امپراطورسابق آلمان درسنه ۱۹۰٤ بسلطان عبدالحمید خان تقدیم گردیده است. چند قطعه ازاشعارسلطان سلیم در نسخه خطی سلسلة‌النسب صفویه متعلق باینجانب مندرج است. هچنین رجوع‌شود بمجلهٔ انجمن همایونی‌آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱، صفحهٔ ٤۱۲، که حاوی مطالب دیگر نیزهست.

(۱) رجوع شود بجلد اول ص۳۸۱ مجموعهٔ فریدون بیك. (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیدهٔ پروفسور نالینو Nallino که ازحین ایام سلطان سلیم مدعی مقام‌خلافت بوده، چنانکه فرزند و جانشینش سلیمانخان بعدها این ادعارا نموده است. (۳) اشاره بفتح مصراست. (٤) خاقان لقبی است که بسلاطین توران وترك میداده‌اند وبعقیدهٔ من کلمهٔ مغولی و تغییری ازقاآن و خسان است. (۵) ضحاك همان آزی دهاك پادشاه ماردوش است که در آوستا ذکرشده وفردوسی اورا غاصبی ازنژاد عرب معرفی میکند.

استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه

از نـام هفت قبیلهٔ کـه ارکان قزلباش بشمار میآیند، روملو، شاملو، موسیلو و غیره وازاسامی رؤسای مهم لردوی‌صفویه واز کلامی کـه شعار جنگی آنها بوده، بخوبی معلوم میشود کـه تاچه پایه زبان ترکی در این عهد معمول بوده است. بـرطبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعار جنگی لشکرصفویه بفارسی عبارت «جاوید باد ایران» بوده وجملهٔ ترکی که درمیدان جنگ استعمال میشده ازاین‌عبارت مفهوم میگردد:

«صدای قربان اولدیغم و صدق‌الدیغم پیروم مرشدم که شیوه وشعار فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است در میمنه ومیسرهٔ کارزار انداختند.»

یك قرن پس ازوفات شاه اسمعیل کـه پایتخت، ازشمال ایران باصفهان انتقال یافت، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است[۱] از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد کـه احساسات ومقاصدیکه محرك ومحیی ایـرانیان عهد صفویه شده، (هـرچند بلاشبهه همین احساسات سبب یکرنگی وتجانس گشته که اساس عقاید ملی است) چقدر بافکر ملتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترك و جوانان ایران رسوخ یـافته، تفاوت وتباین دارد. این دوحزب اخیراولین اصل مرام‌خودرا تصفیه زبان‌ملی ازمواد‌خارجی قرار داده‌اند ـامروز ازطرفی ملیون‌آنقره برخلاف‌سابق که بزبان قدیم‌الاحترام‌عربی ازخلفای خود تبلیغ میکردند، جلوس خلیفهٔ خویش رابزبان ترکی‌منادی درداده‌اند واز طرفی رضاخان فرمانده‌کل قوای ایران میکوشد کـه درمصطلحات نظام خـود، کلمات ایرانی خالص وارد نماید.

مذهب

اصول مذهب شیعه

هـرچند مـسامین خـودرا بـه۷۲ یـا۷۳ شعبه مختلف منقسم میدانند[۲] در ازمنهٔ اخیره، کـه مباحثات و مناقشات راجعه باختیار وجبروخلق قرآن. دردرجهٔ دوم اهمیت واقع گردید،

(۱) دومین چاپ‌انگلیسی الیاریوس Oleareus ملاحظه شود(لندن ، ۱۶۶۹)صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب‌الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureron ص ۲ – ۳

میتوان گفت ، که ، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل‌سنت و فرقهٔ شیعه وجوددارد. اهل‌تشیع در آسیای‌صغیر ـ سوریه (در آنجا بمتولی که‌جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان وسایر ممالك اسلامی ساکنند لیکن فقط درایران مذهب تشیع آیین اکثر ملت ومذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، درحدود سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، باعانت صفویه ، باین درجه از تعالی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم ودر این باب ، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمهٔ قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت :[۱]

نقل از شهرستانی

« الذین شایعوا علیاً علیه‌السلام علی‌الخصوص وقالوا بامامته و خلافته نصاً ووصیة اما جلیاً اوخفیاً واعتقدوا ان‌الامامة لاتخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره اوبتقیة من عنده قالوا ولیست الامامه قضیة مصلحیة تناط باختیارالعامه وینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیة اصولیة هی رکن‌الدین لایجوز علی‌الرسول اغفاله واهماله ولاتفویضه الی العامة وارساله ویجمعهم‌القول بوجوب التعیین و التنصیص وثبوت عصمةالائمة وجوباً عن الکبائر والصغائر والقول‌بالتبری والتولی قولا وفعلا وعقداً الافی‌حال التقیة وتخالفهم بعض‌الزیدیه فی‌ذلك ولهم فی‌تعدیة الامامه کلام وخلاف کثیر وعندکل تعدیة وتوقف مقالة ومذهب وخبط وهم‌خمس فرق کیسانیة وزیدیة وامامیة وغلاةواسمعیلیة وبعضهم یمیل فی‌الاصول الی الاعتزال وبعضهم الی‌السنة وبعضهم‌الی‌التشبیه»

وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان

هرگاه بخواهیم شرح فوق‌را مختصرتر و واضحتر ، بیان‌نمائیم باین عبارت میرسیم که کلیهٔ متشیعین منکر ودشمن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر عمر وعثمان (معروف بخلفای راشدین)هستند ومعتقدندکه علی ، پسرعم پیغمبر وشوهر دختر اوفاطمه‌که عملا وصریحاً پیغمبراورا جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس‌ازرسول‌خدای ،خلیفه مسلمین میگشت ، ومن‌جانب‌الله خلافت حق اخلاف او بوده ، ودر خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطورانتخاب تعیین گردند ، بلکه هریك ازائمه مطابق سنت‌پیغمبر ، که

(۱) ص ۱۰۹ - ۱۰۸

علی را اختیارفرمود ، جانشین خودرا بایستی معرفی میکرد . درمیان اشخاصیکه باین اصول کلیة ایمان آوردند ، بسیاری بودند ،که در جزئیات خلاف نمودند . جماعتی از شیعه اکتفاکردند باینکه امام از نسل علی باشد و باین سبب ، محمدبن‌الحنفیه را ،که از بطن زن غیرازفاطمه بود ، بامامت شناختند وگروهی اعم‌ازهفت امامی (اسمعیلیه) یادوازده امامی،که در اینجا اساساً روی سخن با نهاست ، امامت را خاص اولاد علی وفاطمه بنت رسول ، دانستند ، در زمـان امام حسین یك‌عامل دیگر برسایر مؤثرات افزوده‌شد . بنابر قول مورخین معتبر قدیم مانند الیعقوبی[۱] یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی یزدگردسوم ، بحباله نکاح امام‌حسین درآمدهٔ واز آنها امام‌زین‌العابدین متولد گردیده‌که از طرفی بواسطه فاطمه نسبش به پیغمبرمیرسد واز طرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می‌پیوست . پس عجیبی نیست‌که ایرانیان تااین پایه نسبت باو واولاد او ، اظهار اخلاص وپرستش مینمایند ؛

اختلاف‌شیعه وسنی اساسی است نه‌شخصی

از اینقرار ملاحظه میکنیم کـه اختلاف شیعه و سنی فقط از لحاظ اسماء واشخاص نیست بلکه‌منوط باختلاف وضدیتی‌است که اصولا میان مرام دموکراسی وعقیدهٔ آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان ازمواهب وعطایای‌الهیه میدانند . اعراب همیشه صاحب عقیده وافکار دموکراسی بوده وهستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خود را دارای مرتبه خدائی یا نیمه خدائی میشناخته اند . بنا براین درصورتیکه تصور وجود یکنفرحکمرانی ،که ازطرف ملت منتخب شده باشد ، باین اندازه تنفرانگیز باشد، معلوم است ،که تاچه پایه ، تصور امام یاجانشین پیغمبری،که بطریق مذکور منتخب شود ، مردود خواهد بود . از اینرو ، فرقه امامیه یا اسمعیلیه اگرچه درعهد سلاطین سنی ترك نژاد ، مانند غزنویان و سلجوقیـان . در حال انقیاد میزیسته اند ، لیکن همواره حصن های حصینی در ولایات ایران داشته اند.[۲] هرچند

---

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر درآورده است . این تصنیف عالیقدردرسال ۱۸۸۳ توسط هوتسما Haursma دردو مجلد درمطبعهٔ لیدن بطبع رسیده است . رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی‌ایران تألیف من صفحهٔ ۲۲۹ و نمره ۲ Ad Calc

(۲) در کتب عهد سلجوقیان ازقبیل سیاستنامه وراحت‌الصدور شرحهای کافی وافی ازاین‌مسئله مسطور است .

درزمان سلطنت آل بویه وبعضی از سلاطین مغول خاصه غازان وخدابنده (الجائیو)تا حدی روی استراحت میدیده اند لیکن دورهٔ قدرت و فرمانفرمائـی آنها برسر تـاسر ایران ازعهد صفویه شروع میگردد .

اصل و نسب صفویه

صفویـه کـه بودند؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه گرویدند وچگونه باستقرارقدرت وتفوق خویش توفیق یافتند؟ صفوی صفتی‌است مشتق ازکلمهٔ صفی که یکی‌ازمشایخ‌معروف صوفیه وتمام اسم اوصفی‌الدین بوده است ، وفاتش درگیلان بسال (۱۳۳٤ میلادی)[۱] ودر سن هشتاد وپنج سالگی اتفاق افتاد . .

این شخص مدعی بود که به بیست پشت نسبش بـامام هفتم‌موسی کاظم‌میرسد[۲] باتوجه بآنچه مورخ وسیاسی بزرگ **رشیدالدیـن فضل‌الله** در رسائل[۳] خودنسبت باو نوشته وبامطالعهٔ کتاب بزرگی که بنام **صفوة الصفا** ،کمی پس از وفاتش مبتنی بر قول فرزندش **صدرالدین** ، تحریر یافته است ، در اهمیت و معروفیت او شکی باقی نیماند . مورخینی که بعد ها تاریخ این‌سلسله را نوشته اندمستقیما یابطور غیرمستقیم بیانات صدرالدین‌را نقل نموده اند . شاه اسمعیل مؤسس سلسله بشش‌پشت باومیرسد ولیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اخلاف خود باین شدت پـیرو عقاید شیعه بوده باشد . تنها سند ضعیفی هم که قابل اعتناء است عکس این را ثابت میکند زیرا که رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه اسمعیل نوشته‌اند (۱۵۲۹ ـ ۱۵۳۰ م) میگویند شنیده ایم شیخ صفی‌الدین سنی ثابت‌العقیده بوده‌است واظهار تعجب میکنند ازاینکه شاه طهماسب : «نه ازحضرت مرتضی علی‌پیروی میکند ونه ازجد اعلای خود متابعت دارد » خواجه علی کـه نوهٔ صفی‌الدین وازاجداد شاه اسمعیل بوده‌اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته[٤] و در خواب

(۱) صبح دوشنبه ۱۲محرم ۷۳۵ ه ق عالم‌آرای عباسی صفحه ۱۰ (مترجم) (۲)برای اطلاع از نسب نامهٔ کامل بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ماه جولای ۱۹۲۱ ونمره ۱ Ad calc رجوع شود . (۳) بهمان جریده صفحه ٤۱۷ و ٤۱۸ مراجعه شود . (٤) جـریده انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ ص ٤۰۸ - ٤۰۷ دیده شود .

با ائمه صحبت نموده است و نوه او جنید و نبیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده‌اند که عقیده خود را اظهار داشته ، و تیغ در کف ، در میدان جنگ مرگ رااستقبال نموده‌اند.

بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ از درویشان بوده اند

پس در اول قرن پانزدهم صفویه . فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روزافزونی ازطرف درویشان محسوب میگشتند ودر نتیجهٔ تبلیغات قویه[1] نه‌تنهادرایران بلکه درنواحی ترك نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند .از قتل‌عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان در آغاز لشکر کشی برضد شاه اسمعیل (۱۵۱٤م)[2] ازشیعیان مملکت خود نمود ، وقریب‌چهارهزار نفر را ازدم‌شمشیر گذرانید معلوم‌میشود که ، تبلیغات‌صفویه تاچه‌اندازه مؤثر و برای آینده آنها امیدبخش بوده‌است رئیس‌خاندان صفویه ، حتی پس‌ازعروج براریکه‌سلطنت ، برای‌این‌مریدان‌ودرویشان پاکبازی‌که شمارجنگی آنها را ذکرنمودیم . مرشد و پیرطریقت ، محسوب میگشت .

اصطلاح صوفی اعظم

شاردن Chardin و رافائل دومانس Raphaël du Mans[3] وسایر مورخین معتبر ، سیاسیون و نویسندگان اروپائی معاصر خودرا که معمولا بسلاطین صفویه «صوفی اعظم » میگفته‌اند ، استهزاء کرده ونظر خودرا چنین بیان نموده اند ،که صوفیان عموماً فقیروتنگدست و سست ایمان ومنفور و مطرود هموطنان بوده اند وبعید مینماید که ، پادشاهان عظیم الشأن ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند . لیکن تواریخ‌فارسی زمان صفویه ، حتی سلسلة‌النسب که باکتاب‌رافائل دومانس دریك وقت‌نوشته شده است ، بالاخص احسن التواریخ وبعضی کتب مقدم بر آن ، صوفیان را ، مخصوصاً آنان که درروم ، (ترکیه آسیائی) ساکن بوده‌اند ، بمنزلهٔ زبدهٔ لشکرصفویه‌محسوب کرده‌اند . درکتب‌مزبور میبینم که «جانسپاری ومردانگی » ودیگر خصال ستوده را «لازمه صوفیگری » دانسته اند و «اعمال ناشایست و عصیان آمیز را باشخاص « ناصوفی » منسوب نموده‌اند . پس چه‌جای تعجب است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران . بلکه مرشد این قبیل درویشان وصوفیان فداکاری باشد که سیاحان ونیسی را از شجاعت خویش بحیرت افکندند ،

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف گیب Gibb رجوع شود جلد دوم ص ۲۲۸ - ۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۰۹ و ص ۷۳-۷۱ niafi (۳) «اوضاع ایران در ۱٦٦۰» چاپ شفر صفحه ۱۷-۱٦

دراروپا « بصوفی اعظم» معروف گـردد ؛ در هرحال بهتر از ایـن وجه تسمیه بدست نیامده است .

ظاهرا مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه گویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند درهـرحال دن‌خوان‌ایران Don Juan of persia[۱] باجدی‌بلیغ این‌وجه‌تسمیه‌را رد کرده‌است، وپس از بیان اینکه چگونه شاه‌اسمعیل بلافاصله ، بعد از فتح تبریز لقب « صوفـی بزرگ ایران » را اختیار کرد میگوید : « صوفی‌نـه بمعنی حکیم و دانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان‌کرده وبغلط آن‌را ازکلمه‌سوفس یونانی‌مشتق دانسته‌اند. بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم یا (پنبه) است »[۲]

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه با ملاحظهٔ ایام طفولیت او ،که درنهایت پریشانی و بیمناکی میگذشت شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید دراینوقت اسمعیل سه‌سال داشت[۳] وخود ودو بـرادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود ودرحدود سنه ۱۴۹۵میلادی در میدان جنگ‌کشته شد همواره ازظلم وتطاول امرای ترکمان سلسلهٔ (آق قوینلو) در خطر جانی بودند . وچند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهائی یافته واز تهلکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالـگی ، از لاهیجان ، باردبیل روی آورد که یا صاحب سلطنتی گردد یا در عرصه رزم جان بسپارد ، فقط هفت نفر از صوفیانْ همراه داشت لیکن درهر مرحله جمعی بمدد او میرسیدنـد ، چنانکه در طـارم، اردوی او بهزار و پانصد نفر بـالغ شد و چون بقصد حملـه بفـرخ یسار ، شیروانشاه ، بـار زنجان ورود نمود ، لشگر بهشت هزار نفر رسیده بود . در عرض یکسال تبریز را گرفته . تاج ایران را برسرنهـاد و مشاورین خود را که‌میخواستند او را از اعاشهٔ مذهب شعیه وتحمیل آن برعایا و متابعین مانع گردند با تحقیر تمام دور نمود .

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴(ورق ۵۰ a) (۲) کروسینسکی نیز بااین نظرموافق است رجوع شود بصفحهٔ ۶۸ ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۳) درپنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد .

شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد

وقتی باو گفتند که دو ثلث اهل تبریز سنی هستند و اشاعهٔ رسوم وادعیهٔ صریحه و اذان و اقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثــه موجب اغتشاش خواهد شد. شاه گفت: «خدای عالم و حضرات ائمهٔ معصومین همراه منند و من ازهیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیرمیکشم ویك کس را زنده نمیگذارم». اسمعیل گفتار و کردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را برزبان راند تمام مردم طوعاً و کرهاً فریاد «بیش باد و کم مباد» برداشتند.

اسمعیل باوجود خشونت وخونخواری که ازخود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیسی احوال او را شرح دادهاند، دارای بسیاری صفات واخلاق جاذب وجالب بود؛ حسب القول کاترینوزنو Caterinozeno شاه اسمعیل درسن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، و ظاهری حقیقةشاهانه داشت ... صفات روحیهاش نیزبا جمال جسمانیش متضادنبود، هوش و فراستی قوی و طبع و همتی چنان بلند داشت، که در این سن عجیب، وباور نکردنی بنظرمیآید» - آنژلیو Angellio در حق او گوید که: مردم اورا چه برای صباحت منظر و چه برای عادات پسندیدهاش عاشقانه دوست میداشتند». و در وصف ایامیکه بدورهٔ رجولیت بالغ شدگوید: «زیبا وخوشرو ودلپذیر ومیانه بالااست سبك پیکر و خوش اندام وفربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است ازریش وسبلت فقط سبلت راگذاشته ودست چپ را بجای راست بکارمیاندازد. مانندخروس جنگی بیباك و بیش ازهریك ازامرای خود نیرومنداست. درمسابقهٔ تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیراو فرود آمد. این تاجر گمنام پس ازبیان اعمال شاه اسمعیل درتبریز چنین میگوید: «بعدازنرون[۱] گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعدورقیصربه درهمین باب گوید: «فرمانداداعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هرکس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادله قیمت خواهد گرفت وهریك ازافرادسپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته وقیمت نپردازد، بقتل

۱ - نرون امپراطور رم از (۵۴ - ۲۶۸م) سلطنت نموده وهرچند دراوائل پادشاهی رحیم و مهربان بود. بزودی خود را بیباك تر و خونخوار ترین افراد بشر معرفی کرد. قساوت قلب او ضرب المثل است (مترجم)

خواهـد رسید » چند سطر بعد او را چنین وصف میکند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند : و از تمام امرای خویش قویتر است.» و نیز گوید : « رعایا ومتابعین این صوفی‌را مانندخدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند وعقیده دارند که پیر آنها اسمعیل درگرمگاه جدال مراقب ومحافظشان خواهد بود» .

مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان

نزدیکترین واقعهٔ متشابهه تاریخی ، که با نهضت صفویه قابل مطابقه باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابومسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرار خلافت عباسیان مینمود و باآن خوبی قرین کامیابـی و ظفر گردید . هم تبلیغات ابومسلم و هم‌تبلیغات صفویه ظاهراً وبالاراده مذهبی و باطناً و بلا اراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی‌قوی وصعب ، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین باخلیفهٔ‌اموی،مروان، سروکارداشت. وازاین‌راه دائرهٔ‌ترقی‌وجهانگیری‌صفویه‌محدودتر ازعباسیان‌شد . ودرحالیکه دولت عباسی برتمام ممالک‌اسلامی فرمانروائی یافت‌صفویه فقط‌بر ایران مستولی‌شد . هرچند درمدت‌قلیلی‌عثمانی‌را نیزمرعوب ومرتعش‌ساختند. ترس محرکترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند وهمین ترس‌سلطان سلیم را وا داشت که قریب چهل‌هزارنفراز اتباع شیعهٔ خودرا بخون آغشته سازد. ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود ، خشم ونامرادی‌را نیز باید بشمار آورد . زیرا که سلطان سلیم ازجمله اشخاصی است که امروز آنها را پسان اسلامیست (مایل بتوحید سیاسی‌ملل اسلامیه) میخوانند و از شدت جاه‌طلبی نه‌تنها میخواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالک اسلامی باشد ، بلکه آرزوداشت بر تمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (۱۵۱۷ م) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواه بوعد و خواه بوعید ، یا بهر دو جهت ، درتفویض آن خودداری نکرد ، مقدمه بود برای‌حصول آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه‌اسمعیل خارراه اوبود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی‌عظیم میان‌سنیان عثمانی ومصرو سایرممالک‌غربی وهم مذهبان آنها که درافکار شرقی ، ازقبیل ترکستان وافغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند بر افراشته بود ایرانیان نه فقط سلطان

سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱٤) نصیب ترکها شد به‌نتیجهٔ قطعیه نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را، که پس از جنگ چالدران واقع‌شد، از نتایج مطلوبه عاری‌ساخته، جراحتی‌دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانهٔ ترکها و سبب استفادهٔ اروپا گردید. از سال (۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تاسنهٔ (۱٦۳۸م) که‌بطور قطع بدست‌ترکها افتاد، این‌پایتخت قدیم اسلام‌درتحت‌تأثیرجزرومد جنگهای‌بیحساب، چندین بار از این دست بآن دست گشت و بالاخره بواسطهٔ ضعف وسستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین‌النهرین شد.

صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی

یکی از مسائل عجیب[۱] و دربادی نظر لاینحل، زمان صفویه قحط وفقدان شعرای مهم است. معماری و نقاشی و سایرصنایع فوق العاده ترقی نمود، عمارات عالیه عمومیه کـه شاه عباس سرتاسر کشورخود خاصه اصفهان را بآنها مزین ساخت، از آن‌عهد تاکنون نظارگان رابحیرت وتعجب انداخته‌است. بهزاد ودیگرصنعتگرانی که دردربار تیموریان هرات مشهور آفاق‌شدند، جانشینهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند. اما اگرچه در تحفهٔ سامی او سایر تذکره ها و تواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت‌شده‌است، برای‌ما مشکل‌است که یکی از آنها را (باستثنای) جامی وهاتفی وهلالی وسایر شعرای خراسان‌که حقاً بقایای مکتب ادبی‌هرات بودند دردرجهٔ‌اول محسوب بداریم درطول عمر طوفانی هفتاد سالهٔ‌امیر تیمور، باستثنای حافظ بزرگ، که همه‌را درتحت‌الشعاع خود داشت، لااقل هشت الی ده‌نفر شاعربودند که هرکس راجع بادبیات ایران چیز

---

۱ - این تألیف سام‌میرزا پسرشاه اسمعیل که تذکرهٔ شعرای معاصر است یکی از کتبی است که لازم است بزودی طبع و انتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احـوال شعراء است بهمت مـولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع و نشر شد (در پتنه هندوستان) (مترجم)

بنویسد، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه، تا آنجائی که من توانسته‌ام بتحقیق برسانم، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت، که دارای لیاقت بارزه وقریحهٔ مبتکره باشد. عمداً گفته‌شد: «درایران» زیرا که جمعی از شعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰م) و صائب اصفهانی (۱۶۷۰ م) شاید مهمترین آنها باشند، زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان بودند. این اشخاص اولادمهاجرین ومجاورین ایرانی ومتولد درهندنبودند بلکه‌خود ازایران بهند رفته و پس ازتوانگرشدن وبشهرت وثروت رسیدن بوطن خودمراجعت نموده‌اند. از اینجا معلوم میشود که علت فقر زمان‌صفویه ازشاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق ومربی بوده تا فقدان قرایح وطبایع هنرمند. این‌حقیقت‌را رضا قلیخان‌هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتراته D. Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. بـا این تفاوت کـه مستشرقین اروپائی معمولا جامی‌را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته‌معتقدند که درمدت چهارصدسالیکه ازوفات‌اومیگذرد ایران شاعر جلیل‌القدری بوجود نیاورده است، ولی رضاقلیخان بعضی ازشعرای عهدخودرا نیز ازقبیل قاآنی- فروغی ویغمادرطبقهٔ نخستین جای‌میدهد بنظرمن مشارالیه‌دراین طبقه‌بندی‌محق‌است.

علل این فقر

از اینکه در عهدی بآن با شکوهی و قدرتی بـآن دوام هیچ شاعر بزرگی درایران ظهور نکرده است بقدری متعجب‌شدم که برفیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی‌اندازه رهین مساعی ودقت‌نظراوهستند مراسله‌نوشته وبطریق ذیل استفسار نمودم. اولا آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یاخیر ثانیاً ازچه‌راه میتوانند آن‌را حل نمایند در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می‌۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند کـه مضمون آن از اینقرار است:

نظر میرزا محمد خان

«علی ای حال شکی نیست کـه در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی بپایه پستی افتاده است و حتی یك شاعر درجه اول هم دراین عصر بظهور نیامده‌است، بزرگترین‌علت این‌قضیه‌چنانکه خودتان‌هم بشرح آن پرداخته‌اید، ظاهراً اینست که سلاطین‌صفویه برحسب‌نظریات

سیاسیه وضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه وتشویق علمائیکه از اصول وقوانین این‌مذهب اطلاعات کامله‌داشتند مینمودند. اما اگرچه علمای مزبور مساعی‌جمیله درتوحید مذهبی ایران بکار بردند(که نتیجهٔ آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را کـه ساکنینش علی العموم دارای مذهب و لسان ونژاد واحد هستند برپای‌نمودند لیکن ازطرف دیگر ازلحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و بقول خودشان هر چه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه‌تنها درتوسعه وترقی آن جدی اظهار نکردند . بلکه‌بانواع‌وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان‌مزبور اغلب درقوانین ومراسم‌مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند صوفیه‌را مخصوصاً باقسام سختی وخشونت تعقیب‌نمودند و بجلای وطن و نفی بلد وقتل ومؤاخذه محکوم کردند بعضی‌راهم علماء شخصاً یابرحسب‌فتاوی‌خود عرضه شمشیریاطعمهٔ آتش کردند. علاقه ورابطهٔ‌شعروادبیات باتصوف وعرفان‌خاصه درایران‌واضح‌ومبرهن‌است بطوریکه‌اطفای یکی موجب‌اعدام واضمحلال دیگری خواهدبود . ازاینجهة در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل وادب وشعروعرفان‌ایران را وداع گفته‌صوامع وتکایا وخلوتها وخانقاههای درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتا سر ایران نـامی از این ابنیهٔ خیریه مسموع نمیشود درصورتیکه مثلا درزمان ابن بطوطه این‌قسم مؤسسات درهرشهر و قصبه ودهی دیده‌میشد سیاح مزبور مفصلا شرح میدهد که چگونه در هر منزلی بیکی ازاین عمارات‌رسیده ودرآن بار سفر میگشاده است . اکنون نام و نشانی از آن بناها پیدا نیست. کسیکه ازاحوال‌واوضاع‌دورهٔ‌صفویه مطلع‌نباشد متحیرانه ازخودمیپرسد آیا این‌همان ایران و دین ساکنینش همان اسلام است ؛اگرچنین است پس چرا در سرتاسر مملکت یك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت اختیار صفویه نمانده اند مانند بین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن بطوطه موجود بود هنوز دیده میشود .

باری درعهدصفویه بجای‌شعرا وحکمای‌بزرگ فقهائی مثل‌مجلسی-محقق‌ثانی-شیخ‌حرعاملی وشیخ‌بهائی وغیره بظهوررسیدند که در بزرگی آنهاشکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت وخشك ومتعصب ومتکلف بودند .

شعرای مدیحه سرا در خدمت صفویه منزلتی نداشته‌اند

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریست مدیحه سرا هستند. واگر قول رضاقلی‌خان راصحیح بدانیم که گوید سلاطین بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب وشاه عباس اول مایل بودند شعرا را بجای آنکه درمدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اطهار شعر بگویند این نیز یك علت قوی ودلیل معتبری برای تقلیل عدهٔ شعرا درمملکت خواهد بود. در دربار سلاطین مغول هند[۱] بیش ازدرگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت لهذا چشم وپای شعرای طامع بیشتر متوجه ورهسپاردهلی بودتا کربلا. امااشعارمذهبی درذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه درایران ترقی فوق‌العاده‌نمود. بهترین‌شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸م) است. علاوه برقصایدیکه بطرز قدما درمرثیه ساخته‌میشد، ابیات بسیارساده ومؤثریکه امروز وسیلهٔ اظهارسوگواری است احتمال‌میرود که اغلب یادگار این عصرباشدزیرا که در آن‌ایام تمام وسائل‌ممکنه برای تحریك محبت وفدویت نسبت بآل علی و نفرت وبیزاری از اعدای آنها اتخاذ و اعمال میگشت. ازطرفی‌هم نمایش آن صحنه‌هـا و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم‌است، ونویسندگان اروپائی آنهارا تیاترهای سابق اروپا، که مخصوص نمایش معجزات واعمال ومصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند، ظاهراً در ازمنهٔ بعد معمول گردیده است اولیاریوس Oléarius که نویسندهٔ دقیقی است مـاه محرم ۱۰۴۷ هجری‌را (می وجون ۱۶۳۷م) در اردبیل وجوار مرقد شیخ صفی‌الدین واولاد اوبسر برده‌استشرح‌مبسوطی ازمشهودات خودداده وترتیب‌عزاداری، شیون‌و نوحه‌گری و تیغ زنی ایـام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولـی هیچ اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند وازاینجا محقق‌میشود که در آنزمان هنوز معمول نبوده است. برای توضیح این قضیه بدونفر از دوستان ایـرانی خود، سید حسن تقی‌زاده ومیرزا حسین دانش مراسلهٔ نوشتم. شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود که روضه خوانی (یاقرائت کتاب‌روضة‌الشهداء وسائر کتب‌متشابهه ازبالای‌منبر) ازعهدصفویه‌شروع شده ولی‌تعزیه گردانی (یاشبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته و محتملا بعضی چیزها را

---

۱ - شرح جوانمردی و بذل و بخشش همایون نسبت بشعراء و ادبـاء مخصوصاً در احسن‌التواریخ بمناسبت ذکر سال وفاتش (۹۶۲/۱۵۵۵) مذکوراست.

ازاروپا تقلیدو کسب کرده‌است . شخص دوم‌نیز آغازتعزیه گردانی را ، (که ترجمه‌های سرلویس‌پلی Sir Leuvis Pelly قارئین اروپائی راکاملا از آن‌مستحضر میسازد) ، در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم ، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ‌رضای کردنوشته و نتیجه میگیرد که بغض وخصومت ایرانیان نسبت بعمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان‌است تا غصب حقوق علی وفاطمه (ع)

بشکست عمر پشت هژبران عجم را	بر باد فناداد رگ وریشهٔ جم را
این‌عربده‌برغصب‌خلافت زعلی‌نیست	باآل عمر کینه قدیم است عجم را

درخاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه راکه باعث استحکام مبانی‌ایران وجلوگیری ازخروج ثروت وجمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است ازمحترم داشتن مشهدوقم وسوق‌جمعیت وزوار باماکن‌متبرکهٔ‌ایران . باین‌ترتیب‌جزر ومد مسافرین ومهاجرین درداخلهٔ مملکت محصور گردید . چنانکه گفته شد اعتاب مقدسهٔ کربلا ونجف نیز ، قبل ازآنکه بتصرف ترکها[1] درآید در حکم اماکن داخلی وجزء قلمرو صفویه بوده است .

ذیل

مسیورابینو قنسول‌دولت‌انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهائی راجع بعزاداری درمحرم دربغداد برای من فرستاده‌اند که مربوط بقرن‌چهارم‌هجری (قرن دهم‌میلادی) فقط متن‌دوفقره ازآنهادردسترس من است(یکی‌باآلمانی‌ودیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً در ضمن مراسلهٔ (مورخهٔ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) بوده که یادداشتهای مذکور درلف آنها ارسال گردیده بود و آن مکتوب متأسفانه مفقود شده‌است . گمان‌میکنم اطلاعات مزبور از یکی ازمقالات‌درن Dorn که‌کتاب ملانژ آزیاتیک‌مندرج و منتشر گردیده مأخوذ است .

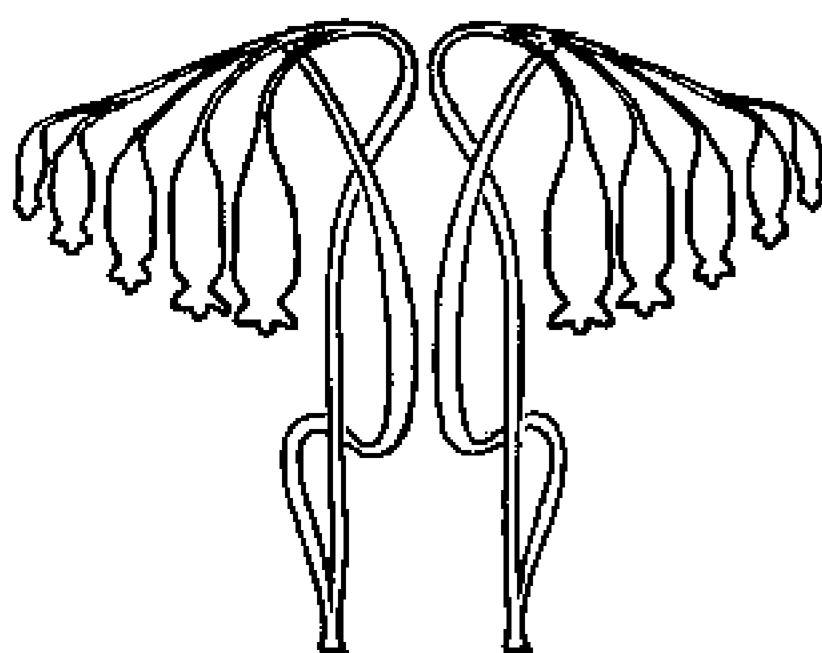
عین یادداشت‌فارسی ذیلا نقل میشود .

---

۱ - بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹ - ۱۶۱ رجوع شود

بنای تعزیه سیدالشهداء در بغداد در سنهٔ ۳۵۲ هجری

درتاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دههٔ اول محرم امر کرد تمامی بــازارهای بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده دربغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ‌دانستند وچون برمعزالدوله دستی نداشتند چارهجز تسلیم نتوانستند ، بعد ازآن هرساله تاانقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم درجمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآورد ودربغداد تااوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.



فصل دوم

از ظهور دولت صفویه تا سال ۹۲۰ / ۱۵۲۴

شاه اسمعیل و اجداد او

دلائل نفوذ و بزرگی شیخ صفی الدین

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی‌الدین، عزلت‌گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خودرا از او گرفته اند فی‌الحقیقه درزمان خودشخصی متنفذ وصاحب‌قدرت بوده‌است. در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خودرا جملا منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بشش پشت بشیخ صفی الدین میرسید و سلسلهٔ صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجهٔ ازشکوه وجلال‌بالا برد که پس از انقراض دولت‌قدیم ودودمان نجیب‌ساسانیان بدست اعراب درقرن‌هفتم میلادی، کمتر بآن‌پایه رسیده‌بود، موقع وفرصت‌مناسبی برای‌تشبث بآن نوع جعلیات واختراعات‌نداشت، زیرا که درهرحال نسب شیخ‌صفی‌الدین‌مستقیماً بامام هفتم‌شیعه، موسی کاظم وعلی‌بن ابیطالب[1] وفاطمه بنت رسول می‌پیوست. و مانند سادات زمان مدعای خودرا بثبوت‌میرسانید. دو چیز دلیل‌است که شیخ صفی درعصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد وپیر واجب الاحترام بوده است:

ارادت رشیدالدین وزیر به‌شیخ‌صفی

اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ، رشیدالدین فضل‌الله بادعیه و شفاعات او داشته است. در مجموعهٔ رسائل نادر الوجود این وزیر که بمنشآت

---

۱ ـ سلسلهٔ نسب کامل با جزئی اختلافی درصفوة‌الصفا واحسن‌التواریخ وسلسلة‌النسب صفویه‌و بیشتر تواریخی که ازاین‌سلسله سخن‌رانده‌اند بقرارذیل‌مذکوراست: «۱» صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن «۲» امین‌الدین جبرائیل بن «۳» صالح بن «۴» قطب الدین احمد بن «۵» صلاح‌الدین رشید بن «۶» محمدالحافظ بن «۷» عوض‌الخواص بن «۸» فیروز شاه زربن کلاه‌بن «۹» محمدبن «۱۰» شرفشاه‌بن «۱۱» محمدبن «۱۲» حسن‌بن «۱۳» محمدبن «۱۴» ابراهیم‌بن «۱۵» جعفربن «۱۶» محمدبن «۱۷» اسمعیل‌بن «۱۸» محمدبن «۱۹» سیداحمد الاعرابی «۲۰» ابی محمدالقاسم بن «۲۱» ابوالقاسم حمزة‌بن «۲۲» الامام موسی الکاظم

رشیدی[1] معروف است دو سند برای اثبات نظر فوق دیده میشود. اول رقعهٔ است خطاب بخود شیخ صفی‌الدین راجع به وظیفهٔ سالیانه از غلات وشراب وروغن ودواب وشکر وعسل وانواع دیگر از اغذیه که برای خانقاه اومقرر داشته تا درعیدمیلاد پیغمبر (ص) وجوه واعیان اردبیل از آن متنعم گردند، مشروطه براینکه پس ازصرف غذا درسر سفره بانی خیرات وکاتب مراسله دعای خیر بشود. دوم که رشیدالدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته وتوصیه نموده است که ازرعایت عموم اهالی غفلت نکنی ومخصوصاً «نوعی سازی که جناب قطب فلک حقیقت، وسباح بحار شریعت، مساح مضمار طریقت، شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین قدوة صفهٔ صفا، گلبن دوحهٔ وفا، شیخ صفی الملة والدین ادام‌الله تعالی برکات انفاسه الشریفه ازتوراضی وشاکر باشد». این دو مکتوب خاصه رقعهٔ اخیر که پراز مدایح مبالغه آمیز و ستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام وشهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند[2].

صفوة الصفا

نکتهٔ دوم که منظور ما را ثابت میکند اینست که کمی بعد از وفاتش، یکی از درویشان موسوم به توکل[3] بن اسمعیل که معمولا اوراابن البزازمینامند کتابی بزرگ دراحوال واخلاق وتعالیم وعقاید وکرامات شیخ تصنیف نموده است. این کتاب ظاهراً بتشویق و تعلیم شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی که بعد از پدر بمقام ارشاد رسید و پنجاه و هشت سال رهنمای طریقت بود (١٣٣٤ - ١٣٩٢ م)، تألیف شده‌است. این تصنیف نادر ومهم نخستین مأخذی است که مورخین در ذکر احوال اجداد سلسلهٔ صفویه بنقل مندرجات آن پرداخته اند و آخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه طهماسب (١٥٢٤- ١٥٧٦ م) بانجام موفق شده‌است. این کتاب مفصل مشتمل بریک مقدمه ودوازده باب و

---

(١) بمقالهٔ که راجع به نسخ خطی فارسی سر آلبرت هوتم شیندلر (K. G. I. E.) نوشته‌ام و درمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی دراکتبر ١٩١٧ ص٤- ٦٩٣ درج شده‌است مراجعه شود. همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول و قبائل تاتار نوشته‌ام صفحه ٨٠ — ٨٧ رجوع گردد، بعد از این برای اختصار ازاین کتاب طریق ذیل نام برده‌میشود (ادایران I I I) (٢) شیخ صفی در ٧٣٥ — ١٣٣٤ درسن ٨٥ سالگی وفات یافت رشیدالدین درسال (١٣١٨ م) بسن ٧٠ سالگی یا بیشتر بقتل رسید. (٣) یاتوکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس با قید اعراب تحریر یافته است.

یك خاتمه است که هر یك بفصولی منقسم گشته[۱] ومحتویات ومندرجات آنهارا ریو Rieu با دقت وصحتی که مختص خودش است خلاصه نموده دراین تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهائی که جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است وروبهمرفته نمونهٔ ازتذکرهٔ عرفا واولیاء محسوب میشود که طلاب ازرویائی نوع کامل آنرا درمناقب العارفین افلاکی (ترجمهٔ[۲] رودهوس[۳] بانگلیسی وهوارت[۴] بفرانسه) می یابند. تلخیصات مستخرجه از این کتاب که درتواریخ اخیرهٔ سلسلهٔ صفویه مانندسلسلة النسب مندرج است برای ارضای حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکند ولی هرگاه تجزیهٔ کامل در اصل کتاب بعمل بیاید وحکایات و وقایعیکه خود شیخ صدرالدین صحت آنها را تصدیق نموده با دقت مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنکه بیش از این درخصوص شیخ صفی الدین و اخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود.

اجداد شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی الکاظم

مورخ معروف الیعقوبی[۴] تأیید میکند که امام موسی کاظم غیر از علی الرضا که پس از وی بامامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است، اما دوازده نفر دیگر که در سلسلهٔ نسب شیخ صفی مذکور شده (و پنجنفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی وتعینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنها را معلوم نمود.

فیروز شاه زرین کلاه

قدیمترین جد صفویه کـه دارای لقب و سمتی بوده فیروز شاه زرین کلاه است که بنابرقول صاحب سلسلة النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم که میگویند پادشاه ایران بوده است. حکومت ولایت اردبیل وتوابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهرمزبور منشاء بزرگان

---

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است. (۲) درمقدمهٔ ترجمه منظومی کـه از دفتراول مثنوی جلال الدین رومی نموده ودرسلسلهٔ کتب شرقی تروبنر Trübner در سال (۱۸۸۱ م) انتشاریافته مندرج است وازصفحه ۳ الی صفحه ۳۵ آن کتاب را فراگرفته است (۳) بزرگان واولیای دراویش مطالعه در تذکرهٔ علمای اسلام) جلد اول (پاریس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلددوم ۱۹۲۲ (٤) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

صفویه و مسکن آن دودمان شده‌است . اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاءالله شده است و وفات او را درشام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یا جای دیگر رسیده‌باشد . فیروز شاه پس از زندگانی کامرانی دررنگین گیلان بدرود حیات گفت .

عوض الخواص

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته وهمانجا رحلت کرده‌است.

پسرش محمد که قرآن را از بر داشت بحافظ ملقب شد گویند جن [1] او را در هشت سالگی درربوده وهفت سال او را در میانهٔ خود پرورش داده‌اند وقرآن رابمساعدت آنها حفظ نمود .

صلاح الدین رشید
قطب الدین احمد

دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده‌شدند ، صلاح‌الدین رشید وقطب‌الدین احمد ظاهراً در دیه گلخوران بزراعت مشغول بوده‌اند تا اینکه هجوم وحشیانهٔ گرجیان شخص اخیرالذکر را مجبور کرد باخانواده وپسریکماههٔ خود امین‌الدین جبرائیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندندگرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیرزمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانهٔ زیرزمینی افکند وخود درجهٔ شهادت یافت . قطب‌الدین نیز بسختی از گردن مجروح‌شد و بزحمتی از مرگ خلاصی‌یافت . نوه‌اش [2] شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهار انگشت کوچك خودرا درقرجه جراحت فرومینمود. جانشین قطب‌الدین [3]

امین‌الدین جبرائیل

پسرش امین‌الدین جبرائیل مردی بودمتدین ومتشرع ومتورع و از مریدان خواجه کمال‌الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۳/٦٥۰ ـ ۱۲۵۲ پسری

---

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد مترجم (۳) اینجا مؤلف اشتباهاً سیدصالح را ازقلم انداخته وامین‌الدین جبرائیل پسر سیدصالح را فرزند قطب‌الدین نوشته است سیدصالح نیزدر گلخوران مدفون است(مترجم)

آورد اورا شیخ صفی‌الدین نام نهادند . بااین‌شخص دودمان‌صفویه ازتاریکی‌وگمنامی نسبی خـارج شده بشهرت تمام رسید. مؤلف سلسلةالنسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرد بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید . «درآنوقت شیخ شمس تبریـزی پنجسال‌بود که ازدنیا رحلت کرده بود وهمچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی وسی‌ودوسال شیخ نجم‌الدین کبری و دروقت‌رحلت مولای رومی رحمةالله‌علیه‌حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و درزمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل یك ساله و در تسلط هلاکوخان برایران پنجساله بود ... با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب‌الدین بزغوش و علاءالدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و با شیخ محمدکج چی تبریزی معاصر بودند ... و پیش از حضرت شیخ سه‌پسر بود[۱] و یك دختر و بعد ازشیخ دو پسر دیگر شد[۲] ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین‌الدین جبرائیل برحمت حقتعالی رسید .»

شیخ صفی‌الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳٤ م)

بزرگی و مندرجات صفوةالصفا

تااینجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس ازاین از وفور و تفصیل اخبار درزحمت‌هستیم . راست‌است که صفوةالصفا حاوی کلیهٔ معلوماتیست کـه مـا از احوال شیخ صفی‌الـدین داریم لیکن این تألیف عظیمی‌است تقریباً مشتمل بر ۲۱۶/۰۰۰ کلمه که عبارت ساده و بی حشو وخالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصهٔ کاملی کـه از آن بشود کمتر ازیك‌مجلدبزرگ نخواهدگشت. متأسفانه فاقد سنوات‌تاریخی‌است وبیشتر احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبهٔ روحانی شرح داده است . مختصرترین فهرستی که بتوان ازآن کتاب ترتیب داد بقرارذیل است :

مقدمه (دردوقسمت) اخبارظهورشیخ صفی ازکلام پیغمبروعرفای قدیم ازقبیل جلال‌الدین رومی .

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ صفی . نسب ونژاد او، طالع ولادت او، تولد وطفولیتش ،

(۱) محمد ، صلاح‌الدین رشید واسمعیل . (۲) یعقوب فخرالدین و یوسف

طلب مرشد و پیر دستگیر ، ملاقات با شیخ زاهد گیلانی ، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد ، ارتقاء بمقام ارشاد ، سلسلهٔ پیران طریقت او تا عهد رسول ، اوصاف و کرامات شیخ زاهد .

باب دوم (حاوی سه‌فصل) شمهٔ از کرامات شیخ‌صفی ، رها کردن مردم ازدریا و آبهای عمیق وجبال شامخ و مه وبرف واعداء وزندان وامراض .

باب سوم (درسه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نا مساعد خویش بظهور رسانیده است .

باب چهارم (مشتمل بر چهارفصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم‌است) بعضی از اقوال شیخ صفی وتأویلاتی که از آیات قرآنی واحادیث نبوی و کلمات اولیاء و ابیات مهم شعراء نموده است .

باب پنجم (درسه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه و مخلوقات ذیروح و غیر ذیروح .

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه وسماع شیخ صفی .

باب هفتم (مشتمل بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار وبیان پیش‌آمد های آینده ومکالمهٔ با اموات وغیره .

باب هشتم (در بیست وهفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت واعمال متقیانه و استجابت دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین .

باب نهم (در دو فصل) آخرین مرض ووفات شیخ صفی .

باب دهم (مشتمل بر سه فصل) کرامات او بعد ازمرگ .

باب یازدهم (درسه‌فصل) شهرت وعظمت شیخ‌صفی وخلفای اودراقطار عالم .

باب‌دوازدهم(دردوفصل) کراماتیکه‌مریدان‌شیخ‌صفی‌اظهارداشته‌اند.**(خاتمه)**

صفات تذکرة الاولیاء مورخین اسلامی

خیلی اسباب تأسف است که‌ازاین تألیف‌عظیم فقط قسمت کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی او است ، ولی جای تعجب نیست زیرا ازاشخاصیکه‌خودرامتعلق بعالمی‌میدانند که در آن‌مکان‌وزمان وجودندارد نبایدانتظار داشت که خودرابذکرستوات‌تاریخ‌یاامثال‌اینها مشغول‌نمایند؛

تمام تذکره های احوال‌عرفا دارای این صفتند وفقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهرهٔ بزرگان می‌پردازند کالدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات‌مذهبی دراسلام[1] وکلمان هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا ودرویشان اهل سماع[2] ثابت کرده اند که مطالعهٔ شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است[3].

کرامات نویسندهٔ اخیرالذکر حالات و حوادث‌روحیه راکـه درکتاب مترجـم خود مناقب‌العارفین[4] مسطور است بقرار ذیـل طبقه بندی میکند:

خواب-وقوف برحوادث آتیه ـ شهودباطنی-کشف اشیاء مختفیه- انتقال افکار- نورانیت اجسام ذیروح وبیروح - گشودن درهای مقفل-حضور درهمه‌جا (Ubiquit) مصونیت درمقابل تأثیر سم ـ تأثیر درجماداتیکه در مسافت بعیده واقعند - کمیاگری- قوهٔ استثنائی و فـوق‌العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و تـوسعه و انبساط بدن-تغییر سیماوتلون‌خطوط‌چهره - شفابخشیدن بوسایل روحیه-جوابدادن بمسائل- گرویدن بدین‌اسلام - موعظه کردن برای‌حیوانات - انتقام‌اولیاء-جذبه و جنون- عزلت وریاضت وصوم طولانی - طلسمات ـ غیب شدن .

ازتمام یا اغلب این حالات میتوان نمونهٔ در صفوةالصفا یافت در سلسلةالنسب نیز هرچند کمتر از کتاب مزبـور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هرحال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن بـرانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی ازاحوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیراکه نفرینشان کمتر از دعا تأثیربخش‌نیست و تفقداتشان کمتراز ترک‌صحبت و کناره جوئی قـابل ملاحظه نمیباشد در حق اشخاصی کـه طـرف نفرتشان واقع

(۱) مطبوعات‌شیکاگو دارالعلوم۱۹۰۹ پاریس(۲)لرو Leroux ۱۹۱۸ – ۱۹۲۲
(۳) جامی‌در نفحات‌الانس «چاپ ناسولی صفحهٔ ۲۲ – ۳۱». اعمال‌صاحبان کرامات‌را برسه نوع دانسته است : اول معجزات باهرهٔ نبویه-دوم- کرامات اولیاء که موهبت الهیه است-سوم- خوارق عادات که ازمردمان عادی رخ‌میدهد در نتیجهٔ سحر وشعبده (٤) این کتاب در حدودسنهٔ ۷۱۸–۱۳۱۸ قریب‌سی‌سال بیش‌ازصفوةالصفا تألیف‌شده‌است . ظن قوی‌میرود که صفوةالصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد

گشته‌اند غالباً حرکات مدهش وسخت نموده‌اند .(این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند .)

صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام

مثلا وقتیکه شاهزاده سیامك پسر شروانشاه ، عازم اردوی مغول بود . از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب‌جوئی کرد و آنهارا تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمهٔ حریق سازد شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامك سیاه مرگ خواهد بود . پیشگوئی او اصابت کرد سلطان مغول برشاهزاده خشم گرفت وبنابر رسم قوم وحشی مغول اورا درنمد سیاه پیچیده وامرداد بقدری اورا بامشت ولگد مالیدند که بدرود زندگانی گفت [1] غازان خان [2] پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود وچنان مجذوب اوشده بود که باصرار تمام پای اورا بوسه میداد .

طفولیت شیخ صفی

درزندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد ودراردبیل ساکن شد حوادث ووقایعی رخ نداد. درکودکی موقر وعزلت گزین و محترز از بازی بود . در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد وبمشاهدهٔ ظهورات غیبیه‌ٔ والمغیر مرتبه توفیق یافت. چون دراردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید. و آوازهٔ شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد وبالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود [3] درویشان ومشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد ومعاشرت اوپسندخاطرش نیفتاد وظاهراً با شیخ سعدی درست

---

(۱) میگویند آخرین خلیفهٔ عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته شد . زیرا که مغول ازریختن خون سلاطین احترازمیکردند کلاویجو Clavigo مینویسد که دردربار تیمورهم مرسوم اینست که مردمان بزرگ وصاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار میآویزند ولی اوساط الناس راسرمیزنند. رجوع شود بترجمهٔ «سفرنامه» مرکمانتس مرخام ص ۱۵۰ که جمعیت هاکلویت درسال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده‌است . (۲) ازسنهٔ ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۴م سلطنت کرده‌است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰-۴۶ (۳) جامی در نفحات ص ۵۴۸ مینویسد درشعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده‌است .

معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت . عاقبت پسر

سعدی را ملاقات میکند

وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهیرالدین[۱] شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را بـه او وصف کرد .

ارادت بشیخ زاهد گیلانی

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد .

احوال شیخ زاهد

نام شیخ زاهد بنحویکه در **صفوة الصفا** مسطوراست تاج‌الدین ابراهیم‌بن روشن‌امیربن بابیل‌بن شیخ پندار(بابندار) الکردی السنجانی است . وگویند مادر جدش بـابیل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید جمال‌الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطاکرد . باری شیخ زاهد صبیه خود بی‌بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدرالدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت . مؤلف سلسلة‌النسب معروف به پیرزاده ازاولاد شیخ زاهد بوده ودر عهد صفویه ظاهراً احترام ومقام عالی داشته است .

وفات شیخ زاهد وجانشین شدن شیخ صفی

بنا برقول صاحب سلسلة‌النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتربود وهردو درسن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفـات شیخ صفی را در سنهٔ ۷۳۵ ـ ۱۳۳٤ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ‌زاهدرا ۷۰۰ / ۱۳۰۰ دانست ، و ازاسناد دیگر که تولد شیخ صدرالدین ۷۰٤ / ۱۳۰۵ را چهارسال بعد ازوفات او قید مینماید حدس سابق‌الذکر تـأیید می‌یابد ـ خلاصه شیخ صفی‌الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده و پس از سی و پنج‌سال جای خود را به پسرش صدرالدین واگذاشت[۲].

---

(۱) در سلسلة النسب مسطور است که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد (مترجم) . (۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲سپتامبر ۱۳٤٤)

اشعار شیخ صفی

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی از مذاکراتش با شیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ابیاتی بزبان رایج فارسی سروده است هرچند یکی ازرباعیاتش[۱] دلالت بردوستی علی(ع) دارد[۲] لیکن‌معذلك برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود درمذهب شیعه دارای عقیدهٔ راسخه بوده باشد. دراحسن‌التواریخ که نسخهٔمهم وغیرمنتشری است حاکی ازوقایع‌سلطنت اولـین و دومین پادشاه صفوی (۹۰۱ ـ ۹۸۵ هـ) (۱٤۹٥ ـ ۱٥۷۷ م) و درعهد شاه طهماسب مدون‌شده‌است دلیلی برخلاف این‌بنظرمیرسد درمکتوب معترضانه که عبید خان‌ازبك درسال ۹۳٦/۱٥۲۹ـ۱٥۳۰ بشاه‌طهماسب فرستاده‌این عبارت‌دیده میشود[۳]:

« و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید ونه روش پدر کلان را. »

نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر

شیخ صفی‌الدین بی اندازه بتوسعهٔ سلسلهٔ تـابعهٔ خود کمك نمود ویکی از ادلهٔ ما بر قوت نفوذ اوقول مولانا شمس‌الدین بـرنیقی اردبیلی است کـه در سلسلةالنسب[۴] منقول است مولانا گوید:

« از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضور مبارك دریافته و توبه‌کردند و از باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوئیم همهٔ این مـریدان ازآسیای صغیر می‌آمده‌اند لااقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پـیروان شیخ صفی درآن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند[۵].

---

(۱) بمجلهٔ انجمن‌همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ٤۰۳ مراجعه شود.

(۲) صاحب کرمی که صد خطا می بخشد — خوش‌باش صفی که جرم ما می‌بخشد
آنرا که جوی‌مهرعلی‌دردل‌اواست — هر چند گنه‌کند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱٦٦ ـ a ـ (٤) رجوع شود بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ٤۰۳-٤ (۱) شرحیکه دکتر فرانزبابینگر Babinger در کتاب استادانـه موسوم به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی «برلن ولایپزیك ۱۹۲۱» خاصه صفحه ۱۰ از رساله که جداگانه طبع شده نوشته است ملاحظه شود «برلن ولیپزیك ۱۹۲۱» خاصه ص ۱۰.

صدرالدین در سال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر میشود

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدرگردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمائی مریدان اشتغال داشت و درسنهٔ ۱۳۹۲/۷۹٤ رحلت کرد . او نیز اشعار فارسی میسروده وکراماتی ظاهر میساخته از جمله دوازده مسجد اردبیل را که گرجیان در حدود سنهٔ ۱۲۰۳/۶۰۰ [1] هنگام غارت اردبیل کنده وبرده بودند ببلدهٔ مذکوره بازگردانید یکی از مریدان او شاعرمعروف قاسم‌الانوار است که در استحکام بنای عقیدهٔ او مشکوك شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن درجای دیگررفته است [2] ویرا ازهرات تبعیدکرد . ظاهراً شیخ صدرالدین نیز بواسطهٔ توسعهٔ دائرهٔ نفوذ و ابراز فعالیت سوءظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده است و دلیل ما اینست که ملك اشرف [3] او را بتبریز برده و قریب سه ماه در آنشهر تحت‌الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست او را بجنگ آورد وشیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند ،

قدرت او محرك حسد شد

ازجمله قاضی محیی‌الدین بردعی که چنان استادانه ظلم وجور ملك اشرف را بجانی بیك حکمران دشت قیچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید . بنا برروایت سلسلة‌النسب [4] جانی بیك شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز واحترام بسیار نمود . و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبرهٔ اردبیل بود .

---

(۱) به مجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷ - ٤۰۶ رجوع نمائید . (۲) ادبیات ایران هنگام سلطهٔ تاتار صفحهٔ ٤۷۳-٤۷۶ وصفحهٔ ۳۶۵-۶ . در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشعار قاسم‌الانوار نموده‌ام و درصفحهٔ ٤۷٤ دیده میشود اشاره کنم . معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدرالدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰٤-۷۹٤ ھ) کلمه « نقد » که در سطر اول است باید بکلمهٔ دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیرآن . درهرحال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ مغول تألیف دهسون D,Ohsson جلد ٤ صفحه ۲—۷٤۰ رجوع کنید . (٤) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ۵-٤۰۶

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای را با خود باردبیل آورد. کمی پس از مراجعت وفات‌یافت (۱۳۹۲/۷۹٤) ومسند ارشاد بفرزندش خواجه علی رسید او نیز ۳٦ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود ودر۱۸ رجب۸۳۰ (۱۵ می ۱٤۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبراودرآنولایت بمدفن شیخ‌علی عجمی معروف است [۱] او نیز مثل پدر وجد خود صاحب کرامات وشاعردرزبان فارسی بود بیش از دویست بیت از او درسلسلةالنسب منقول است. تعصب وتمایل قوی‌نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب‌الامر امام‌نهم محمد تقی (ع) که درخواب او را مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجـه علی از روی کرامت آب رودخانهرا ازجریان بازداشت وتاایمان بولایت ووصایت وخلافت‌علی‌بن‌ابیطالب (ع) نیاوردند آب را بازنگردوچون درروح امیرتیمورتصرفاتی کرده بود از اوتقاضا نمود که کردهای یزیدی راگوشمالی بسزابدهد زیرا که « ازاعوان معاویه هستند وازجور آنها این لباس سیاه درعزای امام معصوم ما را دربر است » [۲] از این معروفتر شفاعتی است که از اسرای ترك نموده وآنها را ازدست امیر تیمور رهـائی بخشید. اخلاق

(۱) بمجلهٔ همایونی‌آسیائی‌مورخه جولای ۱۹۲۱ ص۳۰۷ رجوع کنید. دکتر فرانز باینگربان نوشت: قدس خلیل درحقیقت القدس‌والخلیل‌است یعنی بیت‌القدس وحبرون تعبیری است که غالبا از فلسطین جنوبی میکنند. ربوکاتن ج. ا. هانور Hanauer این نکته را تأیید مینماید مشارالیه برحسب خواهش دکتر باینگرقبول‌زحمت کرده وقبرملکور رامعاینه نموده چنین مینویسد « مجدالدین مورخ عرب که کتابی درحدوده ۱٤۹۰ م (هفتاد سال‌بعداز وفات خواجه علی) تألیف کرده عده‌ای ازمشایخ مدفون درحبرون‌را نام میبرد وازعلی‌عجمی چیزی نمیگوید. پس ازاینقرار باید مدفن اورادرنقطهٔ دیگرجستجونمائیم. چهارجای مختلف بنظر میرسد: اول حرم علی‌بن‌علوی که بفاصله دوساعت‌ونیم مسافت درشمال یافاواقع است دوم والی‌العجمی درست‌درجستجوی یافا سوم‌درخت بلوط‌مقدسیکه درپای‌آن‌قبر«امام علی» واقع‌است قریب باب‌الواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف « بالعجمی» که در میان جنگل روف تلی مشرف برقریه بیت محسیراست. کاتن‌هانور گمان میکند که این قبر اخیر مدفن مطلوب است.

(۲) مجلهٔ همایونی‌آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۸۰۰.

این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار وحامیان پایدار دودمان صفویه شدند.[1]

شیخ شاه
۸۵۱-۸۳۰

شیخ ابراهیم معروف بشیخشاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست ودرسنهٔ ۱۴۴۷-۸/۸۵۱ بدرود حیات گفت. غیراز اسم شش فرزندش چیز دیگری از او مسطور نیست وحتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده وازسلسلهٔ اجداد صفویه حذف گردیده است[2] جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است. بدیار بکررفت واوزون حسن رئیس معروف طایفهٔ آق قوینلو دست‌ارادت باوداده وخواهرخود خدیجه بیگم را بحبالهٔ نکاح اودرآورد بواسطهٔ این یگانگی واتحاد تا موازی ده‌هزار نفر غزاهٔ صفویه براوگرد آمدند. از این جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را درراه مرشد کامل‌ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان وعراقین و سایر حکام همجوار مضطرب وبدگمان شدند وجنگ را مهیاکشتند. شیخ‌جنید درحرب شروان شاه مقتول شد[3] بنابروایتی جسداورا بارد بیل آوردند وبنابراقوال‌دیگر درکنارمیدان جنگ نزدیك مزرعه که باختلاف آنرا قوربال یا قرویال یا قوربان می‌نامند به خاك سپرده شد.

شیخ حیدر
۱۴۸۸-۱۴۵۶م

شیخ حیدر که آنژللو اورا « سچیدر » میخواند، مثل پدر خود جنید که مقامش باورسید، درنظر خالویش اوزون‌حسن که در این زمان مردی کهن سال بود، مورد توجه شد و علامت بزرگی درناصیهٔ اومشاهده نموده دختر خود مارتا، حلیمه، بگی آغا یا علم شاه‌بیگم‌را بعقداودرآورد. این‌دختراز بطن‌دسپیناخواتون (دسپیناکاتن)معروف‌دختر کالویونس آخرین‌امپراطور مسیحی طرابوزان وازدودمان نجیب‌یونانیان Comneni

---

(۱) بتاریخ ایران مرجان ملکم چاپ‌۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷-۴۹۶ و یادداشتهای پاورقی آن مراجعه شود. نسبت دادن این دخالت شیخ‌صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی‌الدین‌اشتباه درزمان است. (۲) درعالم‌آرای عباسی چاپ طهران مذکوراست‌ظاهراً‌در نسخهٔ خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است «مترجم» (۳) بنابر قول بابینگر «رسالهٔ سابق‌الذکر ص۸۳» تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است.

کمننی[1] بود. تاجر مجهول ونیسی که سفر نامهٔ او در کتاب اسفار ایطالیائیان در ایران درقرن پانزدهم و شانزدهم[2] مندرج است راجع بشیخ‌حیدر چنین گوید: «شخصی است برتبهٔ یکنفر کنت موسوم به «سکیدر» دارای مذهب و طریه موسومه «بصوفی» که هم‌مذهبانش اورا مانند‌امامی میپرستیدند وچون رئیسی اطاعت میکنند.» ونیز گوید: «عدهٔ کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلا درناطولیا (آناطولی) وکارامانیا (قرامان) که همه از «سکیدر» مزبوراحترام میکنند مشارالیه از اهالی شهر اردویل (اردبیل) است که در آنجا جمعی بعقیدهٔ صوفـا وین (صفوی) درآورده است. درحقیقت شخص مذکور مثل اسقفی‌است درمیانه ملتی که عموماً راهب‌وزاهد هستند. مشارالیهرا ازدختر اسام‌بی (حسن بیک‌یعنی‌اوزون‌حسن) شش طفل بود سه پسر[3] وسه دختر.»

مبداء اصطلاح قزلباش

این‌شیخ تنفرشدیدی نسبت‌بسوبان اظهار میدارد این‌شخص است که شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مأمور گردانیدند بجای کلاه ترکی (طاقیهٔ ترکمانی)، تاجی دوازده ترك از سقرلاط سرخ بـرسر اتباع خود نهد وباین سبب بقزلباش (سرخ سر) مشهور گشتند. تاجر گمنام ونیسی سابق‌الذکر (در صفحهٔ ۲۰٦ از اسفار ایطالیائیها) گوید: «کلاه سرخ وبالای‌آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل‌مخروف برسر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده‌گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی (ع) است.»[5]

قتل‌شیخ حیدر در میدان‌جنگ
۱٤۸۸/۸۹۳

شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی‌که با هواخواهان شروانشاه وترکمانان معاهد اودر طبرسران نـزدیك دربند نمود بقتل رسید. در این وقت شاه اسمعیل پسرشیخ حیدر (۲۰ رجب ۳۰/۸۹۳ چون ۱٤۸۸)[6] بیش از یکسال نداشت ولی پس از

---

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات‌ایران صفحه ٤۰۷ (۲) چارلس گری آن‌را ترجمه وطبع نموده وجمعیت‌هاکلویت در ۱۸۷۳ آن‌را منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور. (۳) مطابق مندرجات عالم‌آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا «یاپادشاه» واسمعیل وابراهیم بود. لیکن دراحسن‌التواریخ طور دیگر مذکوراست (٤) رجوع شود به یادداشتهای مرحوم سرآلبرت هوتم شیندلر که در این موضوع در مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ «صفحه ۱۱٤ - ۱۱٥» درج شده است. و مراجعه شود به یادداشت مفصلی در باب قزلباش که بابینگر Babinger دراحوال شیخ بدرالدین نوشته ودر صفحه ۸٤و۸٥ رساله جداگانه مندرج است. (٥) بدیهی است که فرزندان علی یازده‌نفر بوده اند (٦) بنابر تاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر درسنه ۱٤۹۰/۸۹٥ کشته شده است.

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته ونعش او را باردبیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

(تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ ـ جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ -- ۱۵۰۰ ـ وفات ۹۳۰/۴-۱۵۲۳)

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر درچنك دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنهٔ امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنابخاطر خواهر خود که مادر آن اطفال بود از قتل آنها صرفنظر نموده آنها را باصطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیك پرناك حاکم آنولایت محبوس باشند . بنا برقول آنژیوللو[۱] هرسه طفل را درجزیرهٔ که در « دریاچه استومار » واقع است و مسکن ارامنهٔ عیسوی است سه سال حبس کـردند (مترجم کتاب انژیوللو گوید استومار دریاچهٔ وان است).
« این اطفال خاصه پسر دوم موسوم باسمعیل کـه صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه ومحبت اهالی واقع شدند » بقسمی که چون رستم نوهٔ اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد . ارامنه نه تنها عذر آوردند واز تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه‌دیدند و وسائل فرار آنهارا بولایت « کاراباس » (قراباغ) فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین‌قصد که چون‌باپسرعم خود بایسنقر جنگ دارد ازاتحاد باآنها ومتابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام‌خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد باکمال احترام پذیرائی نمود و لوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند » و اورا پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایسنقر را درهم شکـست و او را بقتل رسانید .

قتل سلطان علی برادر اسمعیل

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کـرد که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان او را درنواحی قریه شماسی دریافتند و درگیرو دار مغلوبه بقتل

(۱) ص ۱۰۱ و۱۰۲ ازترجمهٔ چارلس گری در نشرات جمعیت هاك‌لیت

آمد. این واقعه در سال ۹۰۰هـ/ـ ۱۴۹۴ اتفاق افتاد [۱] بـرادران او در امان سلامت باردبیل رسیدند ودرمدتی که ترکمانان یکان یکان خانه های اردبیل رادربی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثاردر حفظ واخفای آن دوطفل میکوشیدند. تااینکه وسیله فراهم شد وآنان رابگیلان فرستادند اول برشت رفته ویکهفته یا بقولی یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم اینشهر کارکیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد وچند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت.

اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان

گویند وقتی کـه ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمـدند کارکیا امر داد آنها را در قفسی کـرده در جنگل آویختند تا قسم او راست باشد که اکنون پـای آنها در روی خاك قلمرو او نیست.

جان نثاری پیروان شاه اسمعیل

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جانسپاری وفداکاری مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانـی هم آواز هستند. تاجرمجهول‌الاسم‌ایتالیائی [۲] گوید: «متابعان این صوفی خـاصه لشکریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند و معتقدند کـه مرشد در گرمگاه مصاف حافـظ و مراقب آنان خواهـد بود ..... در سر تا سر ایران اسم‌خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکورمیگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفرنامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند». لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تازیخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پـیروان این طریقت و شعب عظیمهٔ آن از اقصای عرب تـا حدود بلخ وبخارا مسکن دارند.» بنظر مشکل میآید کـه در اوائل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات داخلی

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آقای راس دنیسن‌راس در مجله آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست وهشتم صفحه ۲٦٤ ـ ۲۸۳ عینا درج و ترجمه کرده‌است.

(۲) صفحه ۲۰٦ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی در ایران کـه جمعیت هاکلیت در سنه ۱۸۷۳ درلندن منتشرساخته‌اند همچنین بصفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین‌سنتیو والساندری درعبارتی شبیه بجملات‌مذکوره درفوق جان‌نثاری اتباع خودرا بعرض شاه‌طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردید

امرای آق قوینلو بتوسعهٔ نفوذ آنها کمك نمینمود . بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرك و خردمند بود (سنه ۱۴۷۸ م) تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو یك صفحهٔ خون آلودی بیش نیست که شرح برادرکشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد .

فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی

هنگامی که شاه اسمعیل گوشهٔ عزلت خود را درلاهیجان ترك گفت و بعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت . در ابتداء فقط هفت نفرصوفی همراه‌او بود .ولی هرقدر که درراه طارم وخلخال بسوی اردبیل پیش رفت ، درعوض راه ازباب جلادت وصوفیان پاك طینت ازروی عقیدت درهر منزلی ازمنازل ازطوالف‌روم وشام بمو کب عالی می‌پیوستند[۱] ، چون سلطانعلی بیك چاکارلوی ترکمان امرداده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خودرا برای مدت قلیلی‌به ارجوان‌نزدیك آستارا (کنار بحرخزر) برد . درایام‌توقف در اینمحل‌اسمعیل اوقات خودرا صرف صیدماهی نموده و میل مفرطی بآن شکار ابراز میکرد . اما در بهار سال (۱۵۰۰م) هفت قبیله[۲] ازایلات ترك راکه ارکان لشکر صفویه محسوب میکردند پیرو خود ساخته باسپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

شکست وقتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل

دراینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر اورا بریده وتنش را طعمهٔ آتش‌ساخت ومناری ازرؤس دشمنان‌برپای کرد مقابرپادشاهان شروان راخراب نموده وجسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه‌راکه قاتل‌جد اوشیخ جنید بود از قبر بیرون‌کشید وآتش زد . آن سلسلهٔ نجیبی که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان بانوشیروان عادل می‌پیوندند و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

---

(۱) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

(۲) اسامی این طوایف بقرار ذیل است شاملو، روملو ، استاجلو، تکلو ، ذوالقدر افشار و قاجار .

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل
۱۵۰۱-۲/۹۰۷

پس از فتح باکو (بادکوبه یا بادکوبه) شاه اسمعیل المظاهرین را درخواب دید که اورا از محاصرهٔ قلعهٔ گلستان منصرف و به حملهٔ بر آذربایجان مأمور فرمودند ، میرزا الوند و سپاه ترکمانان آق‌قوینلو خواستند وی را از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ شرور بطور قطع باتلفات بسیار شکست خوردند . الوند بارزنجان گریخت واسمعیل بهتبریز آمده تاج سلطنت ایران را برسرنهاد . پس ازاین مااورا شاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران اورا خاقــان سکندرشان وپسر و جانشینش طهماسب را شاه‌دین پناه لقب دادند .

دراین‌قلیل مدت شاه اسمعیل ومریدانش ازثبوت ورسوخ اعتقادخود بحقانیت مذهب شیعه امتحانات‌کاملی‌داده بودند . شعار جنگی آنان در روزشکست شروانشاه «الله . الله . وعلی ولی‌الله » بود ومیرزا الوند را دعوت کردندکه هرگاه مذهب شیعه را بپذیرد وعبارت مذکور را برزبان جاری کند بااو عقد مصالحت خواهند بست .

کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در ترویج تشیع

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کردکه پس از عروج بــر اریکهٔ سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه تنها مذهب آزاد ورایج ایران سازد . این عزم تمام مردم‌حتی بعضی از علمای‌شیعهٔ تبریز را بتشویش انداخت علمــای‌مزبور یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته معروض داشتند که : «قربانت‌شویــم دویست سیصدهزار خلق که در تبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌انــد واز زمــان حضرات تاحال این خطبه راکــی برملا نخوانده ومی‌ترسیم که مردم بگویند که‌پادشاه شیعه نمیخواهیم ونعوذبالله اگر رعیت برگردند چه تدارك دراین باب تــوان کــرد ، پادشاه فرمودند که «مرا باین‌کار بازداشته اند و خدای عالــم وحضرات ائمهٔ معصومین همراه‌منند ومن از هیچکیس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگــویند شمشیر میکشم ویك‌کس را زنده نمیگذارم .[۱] » شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع) وسب خلفای ثلاثه ابوبکروعمر وعثمــان اکتفا نکرده امرداد هرکس راکــه لعن خلفا بشنود و« بیش باد وکم مباد» نگوید بقتل برسانند .

(۱) عبارت مهمه مذکور مأخوذ است ازورق (۴۴۸) تاریخ شاه اسمعیل

بلافاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهدان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را در اذان واقامه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیك سلجوقی بساسیری را منهزم ومقتول ساخت یعنی پانصدو بیست وهشت سال قبل[۱] درطاق نسیان مانده بود. لعن علنی خلفای ثلاثه را در کوچه و بازار معمول ساخت وچنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن سر تهدید نمود. نظر بقلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه مردم دراین موقع که عقیدهٔ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند، لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال الدین... بن علی بن المطهر الحلی[۲] را از کتابخانهٔ خود بیرون آورد کتابمزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تاانیکه «روزبروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه باوج کمال رسیده واقطار واکناف عالم رابنور خود روشن ساخته وطریق حقایق را نمودار گردانید».

مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۱۵۰۱ - ۲/۹۰۷

اینجالازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات دراهالی ممالك همسایه خاصه مملکت عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم. لیکن بنظر مفیدتر میآید که قبلا، برطبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء و گردن کشان خود ایران را که همه داعیه سلطنت داشتند درج کنیم[۱] شاه اسمعیل در

---

(۱) بجلد سوم ۹۲–۲–۱ از کتاب Geschichte der Chalifen تالیف وبل رجوع شود. البساسیری سپهسالار لشکر الملك الرحیم آل بویه بود. طرفدار المستنصر خلیفه فاطمی شده وقصد کرد القائم خلیفه عباسی را معزول نماید در ۶ ذوالقعده ۴۵۰ (۱۴ دسامبر ۱۰۵۹م) کشته شد. چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کرده کلمه «قبل» بدیهی است که راجع بزمان جلوس او نمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تالیف احسن التواریخ یاقسمتی از احسن التواریخ که در این حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تاسنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۹۷۹ /۲- ۱۵۷۱ واقع میگردد «۹۷۹ = ۴۵۱ + ۵۲۸» (۲) این اسم در تاریخ خطی مغلوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد - شخصیکه اسمش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المومنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست. ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تألیف شخص دیگر از اهل حله است باشد. بمتمم فهرست عربی ریو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان‌مراد درقسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [٤] رئیس‌محمدکره ، در ابرقو [٥] حسین کیای چلاوی درسمنان وخواروفیروزکوه [٦] باریك پرنـاك درعراق عرب [۷] قاسم بیك‌بن جهانگیربیك بن علی بیك درديار بكر [۸] قـاضی محمد ومولانـا مسعود درکاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیمـوری در خراسان [۱۰] امیرذوالنون درقندهار [۱۱] بدیع‌الزمان میرزای تیموری دربلخ[۱۲] ابوالفتح بیك بایندری در کرمان .

غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود

بیشتر این ملوك‌الطوائف بی‌اهمیت بودند وبعضی از آنها راهم حتی من‌نمیتوانم درست بشناسم ، هیچیك‌از آنها درراه‌فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرددشمن‌قدیم اوالوند آق‌قویتلو درتابستان (۱٥۰۳م)شکست قطعی یافته وتقریباً یکسال‌بعد دردیار بکر یابغدادبدرود زندگانی گفت .[۱] برادرش مراد درهمین اوقات مغلوب‌گشت و شیراز بتصرف اسمعیل درآمد وعلمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عدهٔ کثری از آنها عرضه تیغ هلاك گشت ومقابر اجدادشان خراب شد[۲] عبارت رحمةللعالمین که‌چندان‌ازروی بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه (۹۰٥ هـ . ق .)است درمقابل ظرفا وشعرای شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك‌ذوالقدر که ازطرف‌شاه اسمعیل حاکم فارس گردید ماده تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده [۳] شاه اسمعیل را باوجد و سرور بی پایان پذیرائی کرد و شاه درقصبهٔ ریبای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال که زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك « آن صوفی صافی نهاد پاك اعتقاد » بدست حسین کیای جلاوی کشته شده است در ۲٥ فوریه ۱٥۰٤ بقصد انتقام او از شهرخارج گشت . سه هفته بعد باستراباد رسید و محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین مـیرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروزکوه آب را بر حصاریان قلعهٔ استا بسته و آن قلعه راگشوده وحصاریان را (که

---

(۱) بنابر قول سیاحان اروپائی آنزمان اسمعیل بدست خوداورا کشت بچند صفحهٔ بعد رجوع‌شود . (۲) علامت ۲۰۰ Add از کتابخانه دارالفنون کمبریج ورقه ٥٥ (۳) رجوع شود . براحة‌الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدیده جلد دوم۱۹۲۱) صفحه ۳۰ .

بنا بر قول احسن‌التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضهٔ تیغ هلاك کرد وحسین کیا را در حال خواری وزاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باینطریق خود را خلاص نماید.[۱]

رفتار بیرحمانه با اسراء

ازاین بدبخت تر رئیس محمدکر محاکم ابرقو بود که شورش کرد و شهرقدیم یزد را بتصرف درآورد. شاه‌اسمعیل اورا هم در قفسی کرد و تنش را عسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد.

سفرای بایزید دوم

درهمین‌ایام هیئتی‌ازجانب سلطان بایزیددوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲م) بسفارت‌آمد وهدایا وتحف شایسته تقدیم نمود وفتوحات شاه اسمعیل را درعراق و فارس تهنیت گفت شاه خلعتهای ثمین عطاکرد و مراتب وداد و یکانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را درمورد چند سیاست ازجمله ظاهراً درقتل حکیم وقاضی معروف میرحسین میبدی[۲] که اعظم خطایای او متعصب بودن در مذهب سنت وجماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل‌نمایشها درجهٔ عدالت خود را بهمسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین از امیرتیمور حکایت میثماید[۳] وشاه طهماسب برای متأثر کردن ومرعوب نمودن بیرام نیك سفیر همایون امر داد جماعتی ازکفار را در حضور او بقتل برسانند[۴] طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی ومرتد بودند رنجیده خاطر و متنفر گشتند.

راجع بروابط شاه اسمعیل وعثمانی که روز بروز گسیخته ترمیگشت تا بجنك معروف چالدران منجر گردید (آگست ۱۵۱۴ م) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

---

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمیل ورق ۹۶ جسد مشارالیه باصفهان‌فرستاده‌شد ودرمیدان آن شهر بضرب آتش توپ قطعه‌قطعه گشت (۲) شرحی که برکتاب هدایه نوشته هنوزهم مرغوب‌ترین کتبی است که برای شروع بفلسفه بکارمیبرند. رجوع‌شودبه Arabitt Gesch d. تألیف‌بروکلمان Brockelmann جلددوم صفحه ۲۱۰ و B . M . P . C تألیف ریو ص ۱۰۷۷ (۳) دسفارت بدربار تیمور در (۶ - ۱۴۰۳ م) د طبع جمعیت هاکلویت ۱۸۵۹ صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰ (۴) بتاریخ هند وغیره‌تالیف ارسکین Prskine رجوع شود (لندن ۱۸۵۴ جلددوم ص ۲۸۱)

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده‌ایم ختم نمائیم . تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین سبك وطرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر وموجز اکتفا کنیم .

فتوحات اسمعیل در غرب ١٥٠٦ – ١٥١٠

درسنوات (٩١١ – ٩١٥ ه.ق) (١٥٠٦ – ١٥١٠ م.) شاه اسمعیل اغلب درولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی [1] بار دیگر او را متوجه ساخت . رئیس آنها شیر صارم [2] درمعرکهٔ که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب واسیر گشت : اسرای کردرا بورثهٔ امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسانند. سلطان مراد سیزدهمین [3] و آخرین پادشاه سلسلهٔ آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایطالیائی اورا عالی دولی می‌نامند) بایکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمهٔ طیبه علیٌ ولی‌الله ولعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید وبمخالفت برخاسته ازسلطان عثمانی استمداد نمود .

فتح بغداد ١٥٠٨ م.

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش وبالاخره در سال ١٥٠٨/٩١٤ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکهٔ

(١) تاجر گمنام ایطالیائی درصفحه ١٥٧ سفرنامهٔ خود گوید : «کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هرچند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفاوین) صوفیه درآمده‌اند کردها بآن عقیده نگرویده‌اند . واگر کلاه سرخ برسر نهاده‌اند در قلبشان تنفر و کینهٔ آنها پنهان است » . (٢) درعالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرد نه شیر صارم نوشته‌اند وعبارت چنین است «ودفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اورمی آمده الخ ص ٢٣ جلد اول » مترجم (٣) دراحسن التواریخ اسامی سلاطین این سلسله چنین است : «١» قره‌عثمان ، «٢» علی بیك «٣» سلطان حمزه ، «٤» جهانگیر میرزا ، (این چهار نفر فقط بردیار بکر حکمرانی داشتند) «٥» اوزون حسن ، «٦» خلیل ، «٧» یعقوب . «٨» بایسنقر ، «٩» رستم ، «١٠» احمد بیك «١١» محمدی میرزا ، «١٢» الوند میرزا ، «١٣» سلطان مراد

کربلا و نجف را بتصرف در آورد، در هویزه بمردم نشانداد که هرچند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش باعلی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کنند.

تنبیه غلات ساکن هویزه

«اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند و بالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند» پس از ذکر اسم علی (ع) نوك شمشیر را بر شکم خود مینهادند و بروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویهٔ شمال افریقا که امروزهم باین قسم اعمال مبادرت میورزند حاکم آنها میرسلطان محسن، درهمین اوقات بدرود زندگانی گفت وپسرش سلطان فیاض بجای او نشسته دعوت الوهیت نمود[1] شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر آنان را قلع وقمع کرد.

انقیاد لرستان

اسمعیل بطرف دزفول و شوشتر عطف عنان نموده ملك رستم را که بامان آمده بود و «بزبان لری شیرین زبانیها درخدمت کرد» عفو فرمود، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارابگرد ماند وبشکار بز کوهی که پاد زهر حیوانی[2] از آن بدست آید مشغول شد، قاضی محمد کاشی را که صدر قضات و دارای مرتبه عالی بود مقتول ساخت و جای او را بسید شریف استرابادی که از طرف مادر نسب او بجرجانی معروف متصل میشد تفویض فرمود.

وقایع فارس

در قصر زر بقعهٔ بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که دراین مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم‌الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتلازگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر یاراحمد خوزانی اصفهان راملقب بنجم ثانی کرد و جانشین اوقرارداد. امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیدهٔ غرائی منظوم کرده که مطلعش اینست.

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج علامت(Add۲۰۰) ورق(a۸۳)این عبارت دیده میشود: «و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض.. قائل اند.»

(۲) گویند دراین شکار ۲۰۰ و ٦ ه صید کشته شد

زهی جوهرت گوهر آسمانی | تولی عقل اول تولی نجم ثانی
رواق حرم را تو رکن عراقی | عراق عجم را سهیل یمانی

حمله بشروان

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود ، دراین سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردبیل فرستاد که دفن کنند ، هم در این سفر دربند را متصرف شد .

دو دشمن قوی خارجی : ازبکها و عثمانیها

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوك الطوائف و مدعیان تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را ازطرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان برسانید ، و تا این زمان بادودشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول ومضطرب ساختند مواجه نگشته بود ، اکنون مابه بیان روابط او با این رقبای خطرناك می‌پردازیم لیکن قبلالازم است شمهٔ ازسیرت وصورت شاه اسمعیل سخن برانیم .

سیرت و صورت شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان اروپائی

معمولا شرحی کـه سیاحان اروپائی آن زمان از جمال و اخلاق او داده‌اند از اقـوال مورخین ایرانی دقیق تـر و روشن تر است . هر چند از مسطورات تواریخ فارسی هـم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود . بنابر قول کاترینوزنو[1] در سیزده سالگی کـه بجهانگیری شروع کرد « سیمائی نجیب وظاهری شاهانه داشت . درچشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانـه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت ایـن شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت . صفات روحی او با جمال جـسمانیش متباین نبود زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که دراین سن قلیل باور کردنی نیست ... قوت حـافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیك از معاصریـن نداشتند . » آنژیوللو Angiolello[2] گوید در ایـام طفولیت « صاحب جمال و اخلاق و اطـوار

(۱) سفرنامهٔ سیاحان ایطالیائی درایران (جمعیت هاکلویت لندن ۱۸۷۳) ص۸-٤٦
(۲) سفرنامهٔ ایطالیاییان ص۱۰۲

دلپسند » بود و « در جنگ با علاءالدوله [۱] (عـالی دولی) ذخیره لشکررا قیمت داده مهیا ساخت وفرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد ومیخواهد بفروشد بدون ترس باردو بیاورد وقدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت » درچند سطر بعد[۲] نیز گوید « این صوفیِ زیبا وخوشروی و بسیاردلپذیراست. خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبك پیکـر خوش اندام و فربـه و میان کتفهایش فـراخ و مویش مایل بسرخـی است . ازریش و سبلت فقط سبلت را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکارمیاندازد . مانند خروس جنگی بی باك و بیش ازهریك از امرای خود نیرومند است . درمسابقه تیراندازی ازده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرودآمد . هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طـرب می نوازند و ستایش اورا میسرایند . » در جای دیگر مینویسد : « اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند باین آرزو که در راه پیرخود شهید شوند وقتی که من درتبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه ازاین پرستش متغیراست ومایل نیست اورا خدا خطاب کنند . [۳] تاجر گمنام سابق الذکر سی ویك سالگی اورا چنین وصف میکند[۴] : « بسیار زیبا وصاحب وقار ومیانه بالاست . صورتی دلپسند و پیکری محکم شانههائی کم پهنا دارد ریشش رامیتراشد وسبلت میگذارد . ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید . مانند دوشیزگان دوست داشتنی وچون غـزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خود قویتر است . در تیراندازی چنان مهارت دارد که ازده سیب شش عدد را فرومیافکند . همین نویسنده شرح مفصلی ازقتل عام لشکرالوند میرزا وزن ومرد و آل وتبار سلطان یعقوب وسیصد نفراز درباریان تبریز و هشتصد نفر بلاسی[۵] طماع « که درزمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار « تمام سگهای شهرتبریز » وقتل مادر بلزن پدر خود مینویسد : « گمان ندارم که ازعهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد » خلاصه شاه اسمعیل مجموعهٔ صفات متضاد بوده است . گاهی شخص مجذوب جمال ظاهـری ولیاقت جبلی وجـوانمردی و تـا درجهٔ

---

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ۱۱۱ (۳) سفر نامهٔ ایطالیائیان در ایران ص ۱۱۵ (٤) ایضاً ص ۲۰۲ (٥) من از بیان معنی این کلمه عجز دارم

عدالتخواهی اومیشود وگاهی ازاعمال ورفتار او که نمونهٔ از آن سبق ذکر یافت متنفر وگریزان میگردد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی هم اینقسم رفتار ممتاز وبی نظیر بوده است. شجاعت او نـه تنها درمیدان رزم بلکه دربهنه شکار هـم ظاهر میگشت، بعد ازفتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته واسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنهارفته وباتیر وکمان که درانداختن آن مهارت کامل داشت[1] شیران راصید نماید هرقدراورا منع کردند مفید نیفتاد، درسن سیزده سالگی نزدیك ارزنجان[2] بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را ازپای درآورده بود، گنج وذخیره بسیاری راکه از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب اوشد« میان لشکریان تقسیم کرد وخود هیچ برنگرفت»[3] سیاح مزبور بعدازشرح این سخاوت گوید بخشش مذکور سیاست وتدبیر بزرگی بود زیراکه درنتیجهٔ آن «جماعتی که صوفی هم نبودند درزیرلوای او گرد آمدند تاباخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند» سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را[4] که بخیانت گرفتارشده بود بدست خود ازتن جدانمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به تبریز، اعمالی ازاو ذکر میکند کـه بمرجات سیاه تـر و تباه تر از رفتار سابق الذکـر است.

خشونت نسبت باهـل تسنن

نسبت بسنیان خشونت بی اندازهٔ ابراز نمود نه بر علمای معتبر مانند فریدالدین احمد نوهٔ عالم معروف سعدالدین تفتازانی که سی سال در هرات[5] مقام شیخ اسلامی داشت ابقا نمود و نـه برشاعر زیرکی مثل بنائی که درقتل عـام قـرش ۱۵۱۲/۹۱۷ کشته شد رحمت آورد اماظاهراً صعب ترین خشونتهای او نسبت بدشمنان حتی بعداز مرگ؛ درواقعهٔ محمد خان شیبانی یا شیبك خان بمنصهٔ بروز وظهوررسیدچنانکه بعدهـا بشرح آن خواهیم پرداخت.

(۱) احسن التواریخ نسخهٔ خطی(الیس) ورق b ۷٤ (۲)ایضاً ورق ۲٦ (۳) سفرنامهٔ یکنفرتاجر صفحه ۱۸۸ (٤) ایضاً ص ۸ - ۱٦۷. لکن حبیب السیروسایرتواریخ فارسی مرگ الوند را طبیعی دانسته اند (٥) دررمضان ۹۱٦ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس ازتصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق قوینلووسایـر مدعیان تاج و تخت شاه‌اسمعیل بیشتر با سه‌همسایه سروکارداشت ازاینقرار :

روابط‌خارجی ایران دراین عصر

تیموریـان که در نهایت ضعف هنوز بـرهرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند، ازبکهای دهشتناك ماوراءالنهر ؛ و ترکهای عثمانی . بااین‌دودشمن اخیرکه‌سنی وبسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت وگـاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی کـه دربار مزین و درخشانش درهرات‌مرکزمعروف‌ادبیات‌وصنایع[1] بشمار میرفت ازجمله‌سلاطینی‌است که سعی‌کرد درحوزه‌سلطنت[2] خود مذهب شیعه‌را جانشین تسنن سازد امابدرجه‌شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابرخواه ازروی‌عقیده یـا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند وبمخالفتش برخاستند[3] پس بنابراین میان این دو دودمان علتی برای اختلاف‌موجود نبود خاصه پس ازآنکه شیبانی خان با هردو خانواده خصومت اظهارداشته‌وازبکهای دهشت‌انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه‌اسمعیل گردیدند .

ازگنجایش این‌کتاب خارج‌است که مفصلا ازانحطاط تیموریان وظهورسلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع درتألیفات ارسکین و غیره[4] مسطوراست .

شیبانی یا شیبك خان از بك‌ها

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خـان[5] می‌پیوست در سنهٔ ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

---

(۱) رجوع‌شود بکتاب نقاشی و نقاشان‌ایران وغیره‌تألیف‌دکتر ف . ر مارتین‌صفحهٔ ۶-۳۵

(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی‌ایران جلدسوم صفحهٔ ۴۵۶ و نسخه کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را درسال ۸۷۳/۹-۱۴۶۸ قرارمیدهد (۳) تاریخ هندوستان تـألیف و . ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹ - ۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود

(۴) مثلا تاریخ مغولان آسیای‌مرکزی وغیرهم تألیف ن . الیاس N.Elias وسرا . دنیسن‌راس Denison Rass (لندن۱۸۹۸) ومخصوصاً تاریخ بی‌بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه‌ارسکین وترجمه که با یادداشتهای چند درلندن‌شده و ازطرف سرلوکاس کینگ Sir Lucas King مراجعه شده است (اکسفرد ۱۹۲۱) (۵) احسن‌التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب او را چنین‌ذکرمیکند : شیبك خان بن بوداق‌سلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ بن ایلتی اغلان بن فولاد اغلان بن ایبوخواجه بن ... بن بولقای بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان

کـرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سـال وفات سلطان حسین ۱۰۰۵–۹۱۱/۶ بخراسان حمله آورد و درعرض یك یا دوسال بعد ازاین سنه اعضای خاندان تیموری را باستثنای بابرو بدیع‌الزمان قتل عام نمود . این شخص اخیر بەدر بارشاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۱۱/۹۱۶ – ۱۵۱۰ شیبانی خـان باشاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل ازاین‌تاریخ ازبکها حملهٔ سختی بەخراسان کرده بودند وشیبانی درجواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل [۲] نامهٔ مستهجن وپراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بجنگ او بست ودرجواب حملەهای اوتهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشگر کشید و در راه مرقد علی‌بن موسی‌الرضا [ع] را زیارت نمود .

قتل شیبانی در جنك دسامبر ۱۵۱۰

جنگ قطعی دراول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ درطاهرآباد نزدیك مرو واقع‌شد ازبکیه‌پس‌ازیك مصاف طولانی و اجاجت‌آمیزی کاملا شکسته شدند وشیبانی بقتل‌آمد ،وقتی‌که بدن او را از زیر تودهٔ اجساد مقتولین بیرون‌کشیدند شاه امرداد دست وپایش را بریدند و با کناف مملکت گسیل‌داشت وپوست‌سرش‌رااز کاه‌انباشته بعنوان‌یادگاروهدیه‌نزدسلطان‌بایزید دوم بقسطنطنیه‌فرستاد [۲] واستخوان کاسه‌سر رافرمودبطلا گرفته‌وقدحی‌ساخته‌ودرمجلس بزم بگردش آورند یکدست او را بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم روزافزون حاکم‌مازندران فرستاد درموقعی که‌مشارالیه‌درساری میان ندما ودرباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامان‌اوانداخته و بانگ برآورد : « گفته بودی دست من است و دامن شیبك خان حالا دست او در دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیك برای قتل آن فرستاه دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آنروز مریض شده وفات یـافت . راجع بجامی کـه از استخوان سر شیبك خان ساخته شد قصهٔ عجیب ذیل منقول است یکـی از مشاورین معتمد شیبانـی خان معروف بخواجه کمال‌الدین

(۱) رجوع‌شودبتاریخ هندوستان جلداول‌صفحه ۲۹۷ تألیف ارسکین . متن این‌مراسلهٔ مفصل در احسن‌التواریخ مندرج است . (۲) برطبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱٤۱) شاهزادهٔ سلیم که بعدها بسلطنت رسیدخیلی ازاین اقدام رنجیده خاطرشد و باپدر خود سلطان‌بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع از خطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سر پادشاه تست گفت : « سبحان‌الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می‌نوشد».

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت ویکسال داشت ویازده سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد درتسنن بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قلمرو حکم خود بسیار آزارو شکنجه‌مینمود . دراین‌وقت پس‌ازغلبه شاه‌اسمعیل‌نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید . معذلک طایفهٔ ازبك بعد از این شکست بازهم پراکنده ومضمحل نگردید واگر صورة باایرانیان صلح کردند چندماه بعددرجنگ مجدوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابر وایرانیان معاهد ومساعد اوشکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی‌از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان درتمام تواریخ‌فارسی بی‌تغییر وبطور مکررمسطوراست

اکنون‌لازم است بشرح روابط ایران باترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این‌روابط را مجموعهٔ رسائل سیاسیه که فریدون بیك با کمال استادی جمع‌آورده ودرسنهٔ ۱۵۷٤/۹۸۲ باسم منشآت السلاطین تدوین کرده است بهتر ازهر تاریخ فارسی باترکی روشن ومعلوم میسازد .

مجموعه‌مکاتیب دولتی که‌فریدون بیك گرد آورده‌است مکتوبهائی که‌فیمابین سلاطین عثمانی و حکام وپادشاهان همسایه مبادله میشد یا از طرف سلطان به پسر یا وزیر و ولات خود صادر میگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بعربی وفارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود وغرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج‌تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات شاه‌اسمعیل ۹۳۰/٤-۱۵۲۲ یعنی‌تمام مدت‌سلطنت سلطان‌بایزید دوم (۸۸٦/۹۱۸-۱٤۸۱/۱۵۲۱)

و سلیم اول ۹۱۸/۹۲۶ ـ ۱۵۲۱/۱۵۲۰)و چهارسال اول سلطنت‌سلیمان‌قانونی(۹۲۶/۹۳۰ـ ۱۵۲۰/۱۵۲٤) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱) **از طرف یعقوب پادشاه آق قوینلو بسلطان بایزید راجع بخبر شکست ووفات شیخ حیدر (پدر شاه اسمعیل) (صفحه ۳۰۹)** . این مکتوب کـه بزبـان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر کـه اورا سرحلقه‌ارباب ضلال مینامد و درتاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که‌قلع وقمع‌این عاصیان که‌دشمنان‌پیغمبرواعدای دین ودولتند باید باعث‌مسرت وانشراح‌عمومی مسلمین گردد .

(۲) **مکتوب سلطان بایزید** که‌بزبان فارسی وبدون تاریخ ودرجواب مراسلهٔ فوق‌است (صفحه ۳۱۱)یعقوب‌را ازغلبه‌بر بایند ریه‌و گروه‌ضلال حیدریه‌تهنیت‌میگوید[۱]

(۳) **از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزیـد دوم** در تقاضای اینکه کسی مریدانش راکه از آسیای صغیر باردبیل برای زیارت ارمیآیند مانع نشود (ص ۳٤۵) این مراسله بی‌تاریخ وفارسی است واز این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(۴) **جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق**همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳٤۵ـ۳٤٦) سلطـان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بروی معلوم شده است کـه قصد اغلب این زوار بجاآوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه باین وسیله میخواهنداز خدمت نظام بگریزند .

(۵) **ازطرف شاه‌اسمعیل بسلطان بایزید** همچنین در این موضوع بفـارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤٦/۷) . در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم درخـاك عثمانی نهاده است واز این اقدام ابداً قصد مخالفت یابی احترامی نسبت بسلطان نداشته و بسپاهیـان خود امرداده است که ذرهٔ خسارت برجان ومـال اهالی وارد نیاورند .

(۶) **جواب سلطان بایزید**برقعهٔ فوق‌همچنین‌بفارسی وبدون‌تاریخ (ص۳٤۷) دراین‌مکتوب سلطان ازشاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود را مأمور

---

(۱) بایندری اسم دیگر آق‌قوینلو است

فرموده که اورا درمقصودش کمك ومساعدت نمایند.

(۷)ازجانب الوند آق‌قویونلو پادشاه ایران بسلطان بایزید . تمام این مراسله باستثناء مقدمهٔ عربی که دارد فارسی است و تاریخ ندارد (۲ - ۳۵۱) الوند ورود محمود آقاچاوش باشی حامل نامهٔ سلطان را اطلاع داده ووعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان ، طایفهٔ آق قویونلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترك وغلبه براوباش قزلباش حاضر ومهیا خواهد ساخت واگر خویشانش هم باوی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمکهای مادی و معنوی سلطان سعی و جد بلیغ خواهد نمود .

(۸) جواب بایزید بمکتوب فوق بفارسی وبی‌تاریخ (ص۳-۳۵۲) درتحریص وتشویق الوندمیرزا و وعدهٔ مساعدت برای مقابله «طایفه یاغیه قزلباش»

(۹) مراسلهٔ مورخه ربیع‌الاول ۹۰۸ [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که ازجانب بایزید بحاج رستم‌بیك کرد توسط کیوان چاوش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه و نتیجهٔ محاربات آنها با امرای بایندریه یاآق‌قویونلو استفسار کرده است .

(۱۰) جواب حاج‌رستم بمراسلهٔ فوق بدون تاریخ و بفارسی (ص٤ - ۳۵۳) راجع باینکه «قزلباش مذهب خراش» پس از شکست دادن الوند و مراد آق‌قویونلو اکنون درصدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی‌هستند و ازطریق مرعش ودیاربکر پیش میروند .

(۱۱) از جانب سلطان بایزید بسلطان غوری مصری بعربی مورخه ۹۱۰/د - ۱۵۰٤ (ص٥-۳٥٤) . دراین مراسله اشاره بشخصی شده‌است که «درممالك‌مشرق ظهورکرده حکام آنجا را برانداخته و برسکنه غالب آمده است» از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل پاشاه قلی‌است .

(۱۲) جواب نامه فوق بعربی و بدون‌تاریخ (ص٦ - ۳٥٥). در این‌مکتوب اشاره بغلبهٔ گمراهان قزلباشیه بر ممالك مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده‌اند ،

ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان وعثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان با یزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هرچندمراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفیداست از جمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامی[۱] و حکیم جلال‌الدین دوانی وفریدالدین احمد تفتازانی شیخ‌الاسلام‌هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه‌اسمعیل کشته گشت نوشته شده است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان‌سلطنت سلطان سلیم‌خان بپردازیم شمهٔ ازمنازعه ایرانیان وعثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهدصفویه است و آنقدر باعث تباهی وحدت‌اسلام وضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنمائیم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی ک.ه ریچاردنولس[۲] از شورش شیعیان آناطولی داده است نمی‌یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها اورا شیطان‌قلی مینامند و بسرحسن خلیفه یکی ازمریدان شیخ حیدر پدراسمعیل بود میداند .

نهضت شیعیان آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید : «بایزید بعد از طی یك‌عمرمضطرب و متشنجی طریقهٔ مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر میبرد.هرچند مصالح‌دولت‌ومیل وتقاضای‌سران‌سپاه‌غالباًبایزیدرا برخلاف‌اراده‌اش بمیدان جنگ‌میکشاند لیکن فطرة بحیات‌آرام و ملایم بیش ازجنگ تمایل داشت . ادارهٔ امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال درعیش و سکون بسر رفت از یك تغافل کوچك ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد با ریختن خون جمع کثیری از ملت وبخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی‌پذیرفت . آثار مقدسهٔ امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنهٔ خرافات پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزور بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاخ کولی

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی‌ایران جلدسوم ص ۳ - ۴۲۲ (۲) بنقل ازچاپ‌ششم تاریخ عثمانی که سرپول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۲۱۰ جلد اول مأخوذ است .

(که بعضی‌ها او را تکل اسکاچو کولو و جمعی تچلی) [۱] مینامند این دو نفر فراراً به آن نــواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایت شهرتی بکمال یافتند و گــروهی مریدان سر مست پیدا کــردند (کــه از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدواً راجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش درمردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست. [۲] پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناك کــه ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه ازجمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان وراندن آنها بداخلهٔ ایران‌منتهی گردید. شاه‌اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند وپاداش بدهد جماعتی ازآنهارا درتبریز بقتل رسانید زیراکه‌بنابرقول نولس [۳] کاروانی پر ثروت را در راه غارت کــرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی [۳] علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر با یزید بیطرف و مبری از تحریك و همدستی شورشیان معرفی نماید. نولس گوید «شاه قلی رانیز برای ترسانیدن دیگــران زنده آتش زدند» اما مــورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا با هم در جنگ گویك چای میان سیواس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد نولس گوید «چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا [۴] فرمان داد که دربلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی راکه درشورش اخیراسلحه برداشته بودند امرداد ببدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیةالسیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعدها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان وهمراهان شاه قلی و ورثهٔ مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است بازگردد و لشکری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

---

(۱) یعنی حسن خلیفه شاه‌قلی و تکلو ویاتکلو یعنی منسوب به تکه‌ایلی (۲) فصل ملـ کور ص ۲۲٤ (۳) رجوع‌شود بتاریخ امپراطوری‌عثمانی تألیف‌عبدالرحمن‌شرف‌جلداول‌صفحه ۷-۱۹٦ چاپ‌دوم‌اسلامبول ۱۸۹۷-۸/۱۳۱۵ Von Hammer's Gesch.d. Osmanisch Reich جلد دوم صفحهٔ ۳٦۰-۳۵۹ وصفحهٔ ٤ - ۳۹۳ (٤) یونس‌پاشا صدراعظم سلطان سلیم که در ۱۵۱۷-۹۲۳ سیاست‌شد

و شورش ازنو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملا از موقع استفاده میکـرد بسهولـت قسمت اعظم ولایت آسیائـی عثمانی را متصرف میشد ؛ نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می گوید . اما احسن التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ ـ ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را همین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مقیم خاک عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون‌هامر قتل عام مزبور یکی ازدهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیتهائی که درهیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن‌بار تولوی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکری نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و نیکو لو گیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۱۷ اکتبر همین سال [1] شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردید . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لاتینی در آورده از این قرار است :

فرستاد سلطان دانـا رسوم	دبیران دانـا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم راقسم‌قسم	در آرد بنوك قلـم اسم اسم
زهـفت‌وزهـفتاد سالـه بنام	بیارد بـدیوان عـالـی مقام
چو دفتر سپردند اهل‌حساب	عددچل‌هزار آمدازشیخ‌وشاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندنـد فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قـدم بر قـدم
شد اعداد این کشته‌های دیار	فزون ازحساب قلم چل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکور از جلد دوم کتاب فون‌هامر صفحه ۴۰۳

اکنون با مراجعهٔ بمنشآت فریدون بیك مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط بعهد سلطنت سلطان سلیم وراجع بروابط او و ایرانیان است .

مراسلات فارسی سلطان سلیم

(۱۳) ازطرف سلطان سلیم بعبیدخان ازبك بفارسی مورخهٔ سلخ محرم ۹۲۰ ه ق (۲۷ مارچ ۱۵۱٤) پنج ماه قبل‌ازجنك چالدران (ص ۷ ـ ۳۷٤) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بیك نـامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خـود را چنین ابراز میدارد « کـه اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناباك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده‌اند » وعبید خان رادعوت میکند که بانتقام خون پدرش شیبك‌خان با وی توحید مساعی کند

(۱٤) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخهٔ سلخ جمادی‌الثانیه ۹۲۰ ه ق (۲۱ اگست ۱۵۱٤) در این مراسله عبید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته « و سگ کوچکی را که نایب وسردار سگ بزرك بود (یعنی شاه اسمعیل) و ازفرط جنون او را بنجم ثانی[۱] ملقب ساخته‌بودند کشته است » و وعده میدهد کـه سلطان عثمانی را درقلع و قمع « شر ذمهٔ قلیله » « زنـادقهٔ اوباش و ملاحدهٔ قـزلباش » یاری کنند .

(۱۵) ازجانب سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل مورخهٔ صفر ۹۲۰ (آپریل ۱۵۱٤) از صفحه ۳۷۹ تا صفحهٔ ۳۸۱ ؛ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند کـه از زندقه و اعمال گناهکارانهٔ خود خاصه لعن شیخین ابوبکر وعمر نـادم شود والا برسراو لشگر کشیده و ممالکی را که بجبر وعنف غصب کرده است آزاد و مستخلص خواهدکرد .

(۱٦) از جانب سلطان سلیم بمحمد بیك آق‌قوینلو بفارسی مورخهٔ سلخ صفر ۲۰ [۲۵ آپریل ۱۵۱٤ صفحهٔ ۲ ـ ۳۸۱ مشتمل بر تهنیت وتمجید او وخانواده واتباعش که دراساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت بجنگ زنادقهٔ قزلباشیه .

(۱۷) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ ربیع‌الثانی ۹۲۰ (۲۳ جون

---

(۱) غلبهٔ ازبکیه برجنود متعدده شاه اسمعیل وبابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲٦) نوامبر ۱۵۱۲) اتفاق افتاد . امـیر نجم‌الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۱۵۰۹ ـ ۱۵۱۰) وفات یافته ومقام ولقب اوبامیریاراحمداصفهانی ملقب بنجم ثانی تفویض گردید .

۱۵۱٤) صفحهٔ ۳۸۲ . ازاین مراسله معلوم میشود که حامل‌نامهٔ سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خــان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسلهٔ او بدست بیفتد .

(۱۸) **نامهٔ دوم سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل** بفارسی و بی‌تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده وشاه اسمعیل وخانوادهٔ او را بکفرو ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جــزء ممالك عثمانی باشد .

(۱۹) **نامهٔ سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** از ارزنجان بترکی مورخهٔ سلخ جمادی‌الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱٤) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه و سخریه حریف را بمبارزت می‌طلبد .

(۲۰) **جواب شاه‌اسمعیل** بــه مراسلهٔ سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ٥ ـ ۳۸٤) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکان عثمانی‌خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحهٔ ۷ ـ ۱۳٦) اشاره میکند . زیرا که نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی دراثر نشأهٔ تریاك و بنگ بنوشتن این نامه ها مبادرت ورزیده اند و حقهٔ پر از معجونی خاص کــه ترکیبی ازمخدرات مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته‌اند .

(۲۱) **نامهٔ چهارم سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل** مورخ سلخ جمادی‌الثانیه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱٤) بازراجع بدعوت وطلب او بجنگ .

جنك چالدران
اگست ۱۵۱٤

کــمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰[1] (اگست وسپتمبر ۱۵۱٤) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت دراین معرکه قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هــزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانه عثمانیان جنك را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که‌خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو برگردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گــذارد . این شهر را عثمانیان در ۱٦ رجب ۹۲۰ (٦ سپتامبر

(۱) بنابر قول فریدون بیك (ص ٤۰۲)دراول ماه رجب (۲۲ اگست ۱۵۱٤)

۱۵۱٤) گرفتند گروهی مردان نامدار از طـرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر ترك بود و حسن بیك حـاکم مورا Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه وعدهٔ کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشکری بقتل رسید. ازجانب ایرانیان میرسیدشریف شیرازی از مروجین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یـکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمةالله کـرمانی وسید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

اقدامات سلطان‌سلیم پس‌ازفتح چالدران

سلطان سلیم کـه از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کـریمه و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق‌قویتلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹٦ - ۳۸٦) ثبت است. اما در (ص ٤۰۷ ـ ۳۹٦) شرحی کـه اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ «۲۰ مارچ ۱۵۱٤» که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیـکه درآخر همین سال «نوامبر ودسامبر ۱۵۱٤» برای قشلاق کردن باماسیه Amàsiya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس از زنجـان چالدران وخوی ومرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه وهشت منزل از راه نخجوان جسرچوبان وبیبورت باماسیه مراجعت کرد. مناری ازکله دشمنان در میدان جنك برپاساختند ودرقریه ساهیلان Sàhilàn یکروز قبل ازورود به‌تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گـذرانیدند و بنا برآنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند[1] سلطان سلیم فقط یك هفته «از ششم تاچهاردهم سپتامبر ۱۵۱٤» درآنجـا توقف کرد و بدیع‌الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا[2] را که فراری بود باجمعیتی ازصنعتگران چیره دست بتوطن درممالك خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد. دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل بـه تبریز برگشت

(۱) نسخهٔ کمبریج ورق ۱۵۱ علامت (add ۲۰۰)(۲) چهار ماه بعد دراسلامبول بمرض طاعون وفات یافت.

بنا بـر قول سرجان ملکم [1] « این شکست بزرك در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثـری عمیق و پایدار کرد و هـر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید . » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملا آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند وسلطان عثمانی رامجبور نمودند لشکررا ازخاك ایران رجعت دهد وباستثنای قلع وقمع سلسله صفیرمذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م» [2] که درکرماخ Kermakh نزدیك ار زنجان ساکن بودند تا روزمرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری وخشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصروشام و عربستان درسایر سرحدات اشتغالی نداشت .

شاه اسمعیل بعد ازورود به تبریز باکمال ادب نامه از در عذر خواهی [3] بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسلطان سلیم فرستاد سلطان ظاهرا جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ ـ ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعبیدخان ازبك نوشته اورابقلع وقمع شیعیان تحریض نمود . [4]

اسناد مربوطهٔ بسلطنت سلطان سلیم خان قریب ۸٤ صفحه ازمجموعهٔ فریدون بیك را فرا میگیرد [5] اما باستثنای یك مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جزاشارات وجمل معترضه ملاحظه نمیشود . مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی وفارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسلطان سلیم ساخته است . این شاعر گویا همان خواجه اصفهانی باشدکه سنی متعصبی بود و بخدمت شیبك خان ازبك شتافت ودر احسن التواریخ وفاتش درضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷ [6] مذکور شده است.

---

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ٥٠٤ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم. (۲) بنابرروایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهار نفر بودند ملك اصلان ـ سلیمان ناصرالدین وعلاء الدوله این شخص اخیر باچهار پسروسی نفراز اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سربریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیك جلد اول (ص ٤١٤ - ٤١٣) (٤) ایضا (ص ٤١٦-٤١٥) . (٥) آخرین مکتوب بصفحهٔ ٥٠٠ مجموعهٔ مزبوره منتهی میشود . (٦) از یکـی از ابیات قطعه ترکـی او معلوم میشود کـه خانهٔ او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور بترك آن شده است زیرا کـه گوید « کفرخانهٔ ایمان راکاملا خراب کرده و برمسند دین قرار گرفت » .

ابیات ذیل از قصیدهٔ فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

قصیدهٔ فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده

الا ای قاصد فرخنده منظر — نیازم بـر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم — توئی امروز درمردی مسلم
اساس دین تودردنیا نهادی — توشرع مصطفی برجا نهادی
مجدد گشت دین ازهمت تو — جهان در زیر بـار منت تو
اگر ملک شریعت مستقیم است — همه ازدولت سلطان سلیم است
زبیمت در تزلزل فارس و ترك — چوافکندی زسر تاج قزل برك
فکندی تاجش ازسر ای مظفر — فکن اکنون بمردی ازتنش سر
قزلبرکست همچون مارافعی — سرش راتانکوبی نیست نفعی
توئی امروز ز اوصاف شریفه — خـدارا و محمد را خلیفه
روا داری که گبر وملحدود — دهـد دشنام اصحاب محمد
تواورانشکنی اززورمردی — سرش را تا بریده بازگردی
اگر گیرد امانی درسلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیـدم زاخبار پیمبر — که ذوالقرنین بددرروم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد — که ملك فارس را باروم ضم کرد
دوقرن او شهی اندرجهان شد — بشرق و غرب حکم او روانشد
بیا ازنصر دین کسر صنم کن — بتخت روم ملك فارس ضم کن

وفـات سلطـان سلیم در ۱۵۲۰ / ۹۲٦ و جلوس سلیمان خان

سلطان سلیم در ۹۲٦/۱۵۲۰ وفات یافت بنابر قـول صاحب احسن التواریـخ مـدت سلطنتش ۸ سال و۸ مـاه و۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان خـان است که عثمانیان اورا قانونی واروپیان اورا Magnificient لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیدهٔ در جلوس او ساخته کـه از هر مصراعش عدد ۹۲٦ بدست میآید شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بدادزمان ملکت کامرانی — بکاوس عهد وسلیمان ثانی

چندسال بعد که سلطان سلیمان جزیرهٔ رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی دیگر موسوم به نیازی بیادگار فتح مزبور قصیدهٔ استادانهٔ منظوم کرد که مطلعش این است:

دراول جلوسی بوی سرفرازی　　　　دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان است (۹۲۶/۱۵۲۰) و دوم تاریخ فتح رودس[۱]

وفات شاه اسمعیل
۹۳۰/ ۱۵۲٤

شاه اسمعیل روز دوشنبهٔ ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ مطابق با ۲۳ ماه می ۱۵۲٤ م وفات یافت ودر کنار اجدادش در اردبیل مدفون شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را سلطنت کرده بود. چهار پسر از اوباقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست و تاریخ تولدش ۲٦ ذوالحجه ۹۱۹ هـ (۲۲ فوریه ۱۵۱٤) است: القاس که در ۱۵۱٦/۹۲۲ متولد گشت وسام وبهرام که هردو یکسال بعدازالقاس بدنیا آمدند علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت[۲]

وسعت مملکتش

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار می‌افتاد بقسمی که نه‌تنها رقبای ایرانی خود را ازمیان برداشت بلکه سرحدات را نیز از هر طرف بقدر معتنابهی توسعه داد. بنابر قول احسن‌التواریخ مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود وبلاد دیار بکر وبلخ‌ومرو گاهی درقلمروحکمرانی او درمیآمد. درمیدان‌رزم شیری خنجر گذارد ودر مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود.

لیاقت و کرمش

احساس وجودش‌بدرجهٔ بود که‌زر ناب وریگ بیمقدار درچشمش یکسان مینمود. پیش همت بلندش ذخیره کان و دفینهٔ دریا برای عطای یکروز کفایت نمیکرد واز این جهت خزینه اش غالباً خالی بود.

میل مفرط بشکار

میلی مفرط بشکار داشت واغلب به تنهائی شیر نررا از پای در می‌آورد. منادی در داده بود که هر کس نشانی ازشیر بدهد صاحبمنصبان اشکر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد وهر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی‌زین بوی عطا خواهد گشت. شاه خود یکه‌سوار بجلو رفته شیر یاپلنگ را شکار میکرد.

---

(۱) دراحسن‌التواریخ مصراع‌اول درست ۹۲٦ است ولی‌مصراع بعد ۹٤۰ میشود زیرا که درنسخهٔ مسترالیس کلمهٔ دوم دویم نوشته شده است. من دویم‌را دوم کرده وسنهٔ ۹۳۰ بدست آوردم که باز یك‌عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲٦ کافی است که الف اردوس‌را که بکلی زایداست ازاین لفظ دور کنیم(مترجم) (۲) خانیش‌خانم، پری‌خان‌خانم، مهین بانو سلطانوم، فرنگیس‌خانم، وزینب‌خانم

پنج جنك بزرك شاه اسمعیل

درایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار درمحلی که موسوم است بجابانی دوم با الوند درشرور سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیك همدان چهارم با شیبك خان در حوالی مرو پنجم بـا سلطان سلیم در چالدران[1] تاریخ وفاتش ازکلمه « ظل » وکلمهٔ « خسرودین » برمیآید چنانکه در دو ماده تاریخ ذیل مذکور گشته است :

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
ازجهان رفت و«ظل»شدش تاریخ سـایه تـاریخ آفتـاب شده

رباعی

شاهی که چوخورشید جهان گشت مبین بزدود غبـار ظلم از روی زمین
تاریخ وفـات آنـ شه شیر کمین ازخسرودین طلب که شد «خسرودین»

ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ قحط عجیبی درعهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی و فقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال رسیده ریشهٔ خود را استوار کرد بیشتر ادباء وشعرای مشهوری کـه مورخین از قبیل صاحب احسن‌التواریخ وغیره وفاتشان را دراین عهد ذکر کرده‌اند ، درحقیقت جـزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که دردربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری ووزیر هنرمندش امیرعلی‌شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلا هاتفی‌شاعر برادرزادهٔ جامی بزرگ متوفی بسال ۹۲۷ / ۱۵۲۱ و امیرحسنی معمائی (متوفی بسال ۹۰۴ / ۹ - ۱۴۹۸) وبنائی که در قارشی در واقعهٔ قتل عامی کـه یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم پنجم‌ثانی مسبب آن بود بقتل رسید (سنه ۹۱۸ - ۱۵۱۲) و هلالی که ازبکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنهٔ ۹۳۵ - ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال‌الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸ / ۳ - ۱۵۰۲) ومیرخواند مورخ که درسال ۹۰۳ / ۸ - ۱۴۹۷ درسن ٦٦ سالگی بدرود زندگانی گفت ، و حسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات

---

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰٦/۱۵۰۰،۹۰۷/۱۵۰۱،۹۰۸/۱۵۰۳، ۹۱٦/۱۵۱۰،۹۲۰/۱۵۱٤ غیراز جنگ اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد، [1]
قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است
کتاب مزبور چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن نیز بندرت دیده میشود، [2] این منظومه
ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغلب
سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء و شعرای نظم فروش واقع
میگردیده است.

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا درمجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران
درزمان سلطهٔ قبایل تاتارمندرج است. (۲) بفهرست فارسی ریو صفحه ۶۶۰ — ۶۶۱ رجوع
شود





شاه اسمعیل اول

رو بروی صفحه ۸۲



شاه طهماسب صفوی

روبروی صفحه ۸۳

فصل سوم

اوج وحضیض دولت صفویه . از زمان شاه طهماسب (۱۵۲۴ - ۱۵۷۶م) تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

جلوس شاه طهماسب ۲۳ می ۱۵۲۴

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی کـه جانشین پدرشد بیش از ده سال نـداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر ایران حکمرانی کـرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود گفت . مورخین آن زمـان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی — جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر — تاریخ سلطنت شد «جای پدر گرفتی»

از تواریخ دورهٔ او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن ها استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته[1] و از روز جلوسش کـه مقارن دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعهٔ تسلیم شرم انگیز شاهزادهٔ عثمانی بایزید کـه بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹/ - ۱۵۶۱م) در آن مسطور است دیـگر احسن التواریخ حسن بیك روملو که تاریخی بسیار خوب است و در (۹۸۵/ ۸ ـ ۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است . تذکـرهٔ شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سرمشق خود مشغول کننده و مفید است و حتی بر سفرنامهٔ ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طـرف اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع جنگها

---

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحه ۵۶۹–۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً در جلد دوم مطلع الشمس اعتمادالسلطنه محمدحسن خان از صفحه ۱۶۵ – ۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

و قتل عام های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسنده را بشناسد . سرجان ملکم [۱] وارسکین [۲] بتعصب و زهد خشك شاه طهماسب اشاره کرده اند .

اخلاق طهماسب

ملکم نظرخوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان وجوانمرد بود» و درجای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض از رذائل و ذمائم بزرگ مبری و منزه بوده است» آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson که حامل سفارشنامه از طرف ملکه الیزابت [۳] بود در ماه نوامبر ١٥٦٢ [۴] درقزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین سن تیودالساندری Vincentio d'Alessandri که در ١٥٧١ مقیم دربار بود شاه [۵] را : « در سال شصت وچهارم عمرو پنجاه و یکم سلطنت » چنین وصف میکند ، « قدش میانه و خوش ترکیب است چهره‌اش پسندیده . وقدری مایل به‌تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنك دارد . » و نیز گوید : « بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلا یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد » در جای دیگر مینویسد : « متکبر ومتنفر از جنك و بسیار کم دل است » توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زرو سیم است تا وضع و اجرای قوانین وبسط ونشرعدالت » لئیم وخسیس است » و دربیع وشری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد » و در خاتمه گوید « با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و درحقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت بپادشاه بحدی است که

(۱) جلد اول صفحه ٥١١–٥١٣ تاریخ ایران . (۲) تاریخ هند درزمان سلطنت بابر وهمایون (لندن ١٨٥٤) جلد دوم ص ٢٨٥ و غیره . (۳) برای ملاحظهٔ اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها ومسافرتهائی که در روسیه و ایران شده است وتوسط انجمن‌ها کلویت Hakluyt منتشر گردیده‌است (نمره lxxii لندن ١٨٨٦) ١١٢-١١٤ (٤) ایضاً صفحه ١٤٤ – ١٤٧ (٥) مسافرت و نیس ها در ایران (انجمن هاکلویت ١٨٧٣) صفحه ٢١٥

باور نمیتوان کرد . بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند : « ومثلی چند ازاقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت وپرستش‌را که بعوام‌الناس‌انحصار نداشته ودرمیان‌اعضای خانوادهٔ سلطنتی و درباریان وسکنهٔ دورترین نقطهٔ مملکت نیز متداول ومرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی ازکارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است‌که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر ونیس‌سبب آنرا اعتقاد بخواب‌میداند ومیگوید :

اعتقاد شاه طهماسب بخواب

« شبی ملائکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا از پادشاهی که عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع] است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانهٔ خود را آباد سازد ؛ بعد بشاه امر دادند که مردم را از این‌مالیات‌ها معاف نماید . » این‌قضیه برای معرفی شاه‌طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکرهٔ احوال خویش چندین رؤیا را ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است . مثلا در یك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) [۱] علی (ع) او را بغلبه برازبکیه امیدوار میسازد و یکسال یا دو سال بعد درهرات باو امر میدهد که بار دیگر بجنك برود [۲] و در این باب خود گوید . « اعتقاد این بندهٔ ضعیف طهماسب‌الصفوی‌الموسوی‌الحسینی این است که هرکس‌که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را درخواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود » دفعهٔ دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم ازامام علی‌الرضا [ع] تصدیق وتأیید رؤیای اول را طلب کرد وبمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه‌ها و بوزخانها و بیت‌اللطف‌ها را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاکرد [۳]

یك‌چند پی زمرد سوده شدیم [۴] | یك‌چند بیاقوت تر آلوده شدیم [۵]
آلودگی بود بهر رنك‌که بود | شستیم بآب توبه آسوده شدیم

توبهٔ شاه طهماسب

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن‌التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹/۳ ـ ۱۵۳۲ مذکور است .

---

(۱) صفحه ۵۸٤ Denkwürdigkeiten تألیف‌مورن که پیشتر ذکرشد (۲) ایضا صفحه ۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب سابق‌الذکر تألیف مورن صفحهٔ ٦۰۰ و آتشکده چاپ بمبئی (۱۲۷۷/۱ـ۱۸٦۰) (٤) مرادبنگ‌است مطابق مندرجات‌آتشکده (۵) شراب

تباهی لشکر عثمانی از برف بی هنگام

در همین ایام لشکر سلطان سلیمان عثمانی که حسب‌المعمول سرگرمی ایران را بجنك ازبکیه و دفع حملات مکررهٔ آنها ازولایات شمال شرقی مغتنم شمرده بود بآذربایجان وارد ودر این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد.) شاه طهماسب این تباهی لشکر خصم قدیم خود را[1] از« مرحمت‌الهی‌وشفقت حضرات‌ائمهٔ معصومین‌صلوات‌الله‌علیهم » میداند. این‌واقعه در رباعی‌متکلفانه ذیل ثبت‌شده ودر احسن‌التواریخ وعالم آرای عباسی‌مسطور است.

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن   دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را   باد سحر از میانه برخاست که من

مشاهدات دیگر

چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام درتذکرهٔ خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی‌الدین جدش بروی ظاهر شده و با وی صحبت داشته است[2] درموقع دیگر روح شیخ شهاب‌الدین او را نوید داده تقویت میکند[3] چندین خواب دیگر بطریق ابهام در ذیل وقایع سنهٔ ١٩٥٧ / ١٥٥٠ وسنهٔ ٩٦١ / ١٥٥٤ ذکرشده است[4]

روابط ناگوار خانوادگی

شاه طهماسب ازحیث روابط‌خانوادگی چندان خوشبخت‌نبود هرچند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست. طهماسب سه برادرکوچکتر ازخود داشت: سام (که در شعر مهارتی داشته و تذکرةالشعرائی نوشته است).[5] بهرام و القاص. از این سه برادر اولی و سومی بروی شوریدند. سام میرزا در سنهٔ ٩٦٩/٢ - ١٥٦١ بزندان افکنده شد و درسنهٔ ٩٨٤/٧ - ١٥٧٦ بدست جانشین شاه طهماسب بقتل رسید. قضیه القاص میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشارالیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

---

(١) رجوع شود بکتاب مذکور تألیف هورن ص٢ ٦٠. ایضاً شرحی که فریدون بیك بترکی راجع باین سرمای سخت نوشته است (جلد اول صفحهٔ ٩ - ٥٨٨) درپنجم ربیع‌الثانی ٩٤١ مطابق ١٤ اکتبر ١٥٣٤ لشکر عثمانی بسلطانیه رسید. (٢) کتاب مذکور صفحه ٦٠٧ (٣) ایضا صفحه ٦٢٣ (٤) ایضا صفحه ٦ - ٦٣٥ (٥) مؤلف تذکرة الشعراء گرانبهائی است موسوم بتحفهٔ سامی درشرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است.

اورا واداشت که بایران حمله کند وخود باجد وسعی تمام درجنگ بامملکت خویش شرکت نمود . درهمدان خانهٔ زن برادر خود بهرام میرزا را درسال ۱۵٤۸/۹۵۵ غارت کرد . بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنهٔ آنجارا قتل عام نمود امـا در سال بعد برادرش بهرام او را شکست داده گـرفتار نمود وبشاه طهماسب تسلیم کرد شاه او را درقلعهٔ الموت محبوس ساخت . این بنا برروایت تذکرهٔ شاه طهماسب است[۱] اما صاحب احسن‌التواریخ محبس اورا قـلعهٔ قهقهه دانسته است و گـوید پس از یکهفته درآنجا هلاك شد . شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید : « بعد از چند روز دیدم که ازمن‌ایمن نیست ودائم بتفکراست اورا همراه ابراهیم خان و حسن‌بیك یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدنـد بعد ازشش روز جمعی که درقلعه اورا نگاه میداشتند غافل گردیـده دوسه‌نفردر آنجـا بودند کـه القاس پـدر ایشان را کشته بـود ایشان هـم بقصاص پدر خود او را از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد » اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امـر را فراهم نکرده بـزحمت میتوان تصور کرد کـه بی رضای او انجام گـرفته بـاشد . در همین سال بـهـرام میرزا در سن ۳۳ سالـگـی وفات یافت

بی‌وفائی نسبت بـه بایزیدپسر شاه‌عثمانی
۱۵۶۰-۱۵۶۲

ازاین بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی‌است این جوان ازحکومت ولایت کوتاهیه‌معزول شد وبواسطه سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم[۲] بود بود و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسر خود سلیم بود (که بعدها به احمق ملقب گشت) ازوطن رانده شد . ودرسال ۹٦۷ / ٦۰-۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد . هیئتی ازجانب سلطان عثمانـی بقزوین رفت و تقاضای تسلیم بایزید واطفال اورا نمود . بنابر قول آنتونی جن کین سن[۳] ایـن هیئت چهار روز قبل

(۱) کتاب سابق‌الذکـر تالیف هورن صفحهٔ ٦۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب gibb جلد سوم صفحهٔ ۱۰ – ۱۱ (۳) سیاحت های نخستین (طبع انجمن هاکلویت۱۸۸٦ جلداول)صفحهٔ ۱٤۱ ویادداشت پای‌صفحه که خلاصهٔ شرحی که نولس‌Knolles درهمان زمان نوشته درآن نقل شده است مراجعه‌شود همچنین رجوع نمائید بتاریخ ترکان‌عثمانی تالیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحهٔ ۷ - ۱۸٦

از ورود او یعنی ٤ اکتبر ۱٥٦۲ وارد شد. طهماسب قدری از تـرس دولت عثمانـی وقدری بواسطهٔ رشوه عهدی راکه بسته بود شکسته وامرداد یا راضی شدکه شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند وبنابـر قول آنتونی جـن کین سن «سراو را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بد طینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر واحساس ندامتی راکه ازقصد خیانت بمهمان وتسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد وعهدو پیمان را شکسته وشاهزاده راحتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. ازروی تذکرهٔ خودشاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتارچقدربد بوده است شرح کامل این واقعه[۱] درپایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

شرحی که خودشاه طهماسب ازاین بدرفتاری نوشته است

«دراین تاریخ علی آقا ازنزد حضرت خواندکار[۲] آمد و امرا و جماعت هرکس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفهٔ هرکس (تحفه آمد) غیر ازپیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه وگله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را باچهارپسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندکار وسلیم خان نگاه داشتم وچون گفته بودم که سلطان بایزیدرا بخواندکار ندهم موقوف همین کهچون اشارت خواندکار برسد وفرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم. بعدکه فرستادگان خواندکار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری وحسن آقا شمـا خوش آمدید وصفاآوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواندکار است چنان میکنم واز اشارت ایشان تجاوز نمینمایم وبهرخدمت کهمی فرمایند ایستادگی دارم امـا دربرابراین نوع خدمت کلی ازحضرت خواندکار وسلیم خان جائزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد میخواهم ودرعالم دوستی ازخواندکار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد.»

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابـداً مجـاری این واقعهٔ خـونین را

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹ ـ ٦٤۲ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا خرابتر کرده وخونکار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت وتسلیم پادشاه شیعه باتقاضای آمرانهٔ سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران وعثمانی استحکام یافته دوستانـه شود . انعکاس این صلح وسلام هم در نوشته های جن کین سن وهم در مراسلات سیاسیه که جلد اول منشئات فریدون بیك را خاتمه میدهد بنظر میرسد . در این مکاتیب سلطان برای اولین بسار با ادب واحترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مـزبور دیده نمی شود .

همایون امپراطور هند در ایران

واقعهٔ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بابر امپراطور دهلی است که ازمملکت خود رانده شد و در سال ١٥٤٤ بدربار شاه طهماسب پناه آورد ، سرجان ملکم[١] شرح پذیرائی او را با وجد وشعف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine [٢] مدارك و اسناد رسمی را بقدر « افسانه ساده و بی‌زینت » جوهر ملازم همایون[٣] اهمیت نداده وبلاکر امثال چند اینطور اظهـار عقیده میکند که «همایون دراین سفر خیلی اهانت دید ومشقت کشید .» وحقیقةً خیلی فشار براووارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطهٔ شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه وقاضی جهان وزیـر و نورالدین طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت میدید . امروزیکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون[٤] اصفهانـ مجلس ملاقات طهماسب وهمایون را نشان میدهد .

روابط خارجی ایران درعهدشاه طهماسب

شاه طهماسب نیز مثل پدرش باسه کشورخارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر وخاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر درقسمت بزرگی ازدوره سلطنت او (یعنی تاسال ٧/٩٧٤ ـ ١٥٦٦) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت از این تاریخ

---

(١) تاریخ ایران (لندن ١٨١٥) جلد اول صفحه ٩ ـ ٥٠٨ (٢) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون «لندن ١٨٥٤» جلد دوم صفحه ٢٨٠ و ما بعد . (٣) ترجمه ماژور چارلیس استوارت که در لندن در ١٨٣٢ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید . (٤) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ٣٥ رجوع شود . نسخهٔ از تصویر مذکور توسط تکسیه Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سرپرسی سایکس (چاپ دوم لندن ١٩٢١) جلد ثانی ص ١٦٤ طبع گردیده است

سلیم خان ثانی تادوسال قبل ازوفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود . و در در سال اخیرزندگانی او (٤ ـ ١٥٧٤-٦/٩٨٢) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود . اما حکمرانان ازبکیه عبیدخان تاسنه ١٥٣٠-٤٠/٩٤٦ که سال وفات اواست ازدشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد وپس از آن تاریخ دین محمد خان خودرا ازبزرگترین دشمنان اومعرفی نمود . این شخص ازمغشوش کردن ولایات شرقی وترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند .

از سلاطین «مغول کبیر» بابر (متوفی در ١٥٣٠-١/٩٣٧) و همیون (متوفی در ١٥٥٥/٩٦٢) واکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند . چنانکه دیدیم آنتونی جن کین سن در سال ١٥٦١ م باورقهٔ اعتبار ازطرف الیزابت ملکهٔ انگلستان بدربار او آمد و سیزده سال تقریبا بعد از جن کین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابر قول صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ١٥٧٤-٥/٩٨٢ قید کرده است هیئتی ازجانب دن سباستیان Don Sebastian بایران واردشد . اما بدپذیرائی گشت .

جنگ باعثمانی دراین عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان از جانب غرب وازبکیه ازسوی شرق چندان روی صلح وآسایش ندید وجنگهائی درسرحدات شمالشرق وشمالغرب پی درپی پیش میآمدکه هرچند ازحیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما ازلحاظ وضع وترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد . مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیـل اتفاق افتاد در ٩٤٠-٩٤٢ (٦-١٥٣٤) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان وفتح آذربایجان[1] در (١٥٤٣-٤/٩٥٠) و٩٥٣ ـ ٩٥٥ (٨ ـ ١٥٤٦ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان . در (١٥٥٢/٩٥٩) وقتی کـه ایرانیان ارجیش را دوبـاره تصرف کردند ، ودر ١٥٥٤/٩٦١ درموقعیکه سلیمان نخجوان راآتش زد ودرچهارمین کرت بآذربایجان هجوم آورد ، قوای نظامی عثمانیان در این وقت در دروهٔ ترقی قرار داشت ونه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمهٔ اروپا نیز خطرناك بود . ودول اروپا

---

(١) شرح کاملی ازاین جنگ و حملهٔ بر «طهماسب پادشاه زنادقهٔ قزلباش» درجلداول منشئات فریدون بیك (ص ٥٨٤ - ٥٩٨) دیده میشود . لشکرعثمانی در ١٠ جون ١٥٣٤ از اسلامبول بیرون آمد ودرماه دسامبر همین سال بغداد رافتح کردودر ٧ جون ١٥٣٦ بپایتخت عثمانی بازگشت

از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد. بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایرانیان فاصله اند»[۱] کریـزی Creasy شرحی از «کثرت عدهٔ لشکر و کمال ومهیائی توپخانه عثمانیان در این زمان» وصف میکند و میگوید: «همین ملاحظات واوصاف راجع میشود به مهارت وچابکی آنها درسنگر سازی وسایر شعب هندسی ونظامی» بااینکه ایرانیان ازحیث نظم قشون وآراستگی سلاح خیلی ازعثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی درمقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس ازملاحظهٔ این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره ازبکیه وترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که درموقع حرکت قشون ترك برقزلباش اوباش حمله ورشوند. ازمکاتب سیاسیه که درعهد سلیمان وپدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم واستنباط میگردد. مثلانامهٔ که در اواخر سال ۱۵۵۳/۹۶۰ بیکی ازرؤسای ترکمان خطاب شده و درصفحه ۶۱۲ ـ ۶۱۳ منشآت فریدون بیك مندرج است چهار نفر ایلچی موسوم بمحمد ـ میرابوتراب ـ میرطوطی ـ وسندوك حامل این مکتوب بودند ودرمراجعت پس ازطواف کعبه بدربار سلطان رفته او را از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند.

جنك با ازبکیه

جنگهائی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تا وفات عبیدخان که قائدی خطرناك و هراس انگیز و پسر شیبك خان ویکی از اعقاب چنگیز بود. این شخص درسال ۹۴۶/ ۴۰ ـ ۱۵۳۹ بسن پنجاه وسه سالگی پس ازسی سال حکمرانی وفات یافت. بنابرقول صاحب احسن التواریخ در هفت جنگی که با ایرانیان کرد فقط دریکی از آنها شکست خورد.

کشتار درراه مذهب

طوس ومشهد خاصه هرات دراین لشکرکشی ها بسیارخسارت دیدند زیرا که تقریباً در هر مورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود. هلالی شاعر درسال ۹۳۵/ ۹ ـ ۱۵۲۸ در هرات قتیل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنائی شاعر درقرش در سال ۹۱۸/ ۱۳ ـ ۱۵۱۲ فدای سختگیری و تعصب

---

(۱) تاریخ ترکسان عثمانی «لندن ۱۸۷۷» صفحهٔ ۲۰۲

شیعیان گردید . دراحسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲ / ۶ - ۱۵۳۵ بشرح وصورت ذیل ازقتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبهٔ عبیدخان بر هرات اتفاق افتاد ، مسطور است : « هرروز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطهٔ تشیع باقوال جهال در چهار سوق[1] هرات کشته میشدند وروستائیان بیدیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر وعثمان کرده است[2] بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد واو را کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می‌آوردند و ازشومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجهٔ اعلی رسید و سلب ونهب در اطراف خراسان واقع گردید . »

حرب باگرجیان

ایرانیان دراین عهد لاینقطع باگرجیان نیزجنگ داشتندخاصه در سنوات (۹۴۷ / ۱ ـ ۱۵۴۰) (۹۵۰ / ۴ ـ ۱۵۴۳) (۹۵۸ / ۱۵۵۱) (۹۶۱ / ۱۵۵۴) (۹۶۳ / ۱۵۵۶) (۹۶۸ / ۱ ـ ۱۵۶۰) و (۹۷۶ / ۹ ـ ۱۵۶۸) . این جنگها هم درکمال خشونت و قساوت انجام میگرفت . و این نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایران آن عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین جنك ازحربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است .

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای

بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در این سفر گرجیانی کـه قبول دین اسلام کردند عفوشدند و آنانکه خودداری نمودند عرضهٔ شمشیرکشتند و همچنین در ذکر جنك ۹۵۸ / ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود از لـگدکوب دلاوران با هامون یکسان شد و یك

---

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان (چارشی) میگویند نقطهٔ تلاقی دو بازار معتبر است مثل اکسفردسیرکوس ولی اکسفرد سیرکوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکـان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش ازهرجا فراهم است . (۲) اگر حذف کلمهٔ عمردراین جـا از اشتباهات نساخ نباشد خیلی قابل توجه است

متنفس از آن مشرکین از دائرهٔ قهر و کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی ازمقتولان بقاتلان انتقال نمود. »

جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت ایران را مشغول میداشت از قبیل لشکرکشی که برای قلع و قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو بانحطاط و زوال گذارده بود . هر چند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار درسال ۹۴٦/ ٤٠ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب بقتل رسید . نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت . درگیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که دویست و پنجاه سال‌سمت حکمرانی‌داشت شکست خورد و درسال (۹۷۵/۸ - ۱۵٦۷) در قلعهٔ قرقهه محبوس گردید درسال ۹۸۱/ ٤ - ۱۵۷۳ جماعتی ازاوباش بر تبریزدست یافتند و تا صد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیاردیده میشد .

سیاستهای وحشیانه

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آئین بستند ومشارالیه رادرمیان خنده واستهزاء عوام‌الناس در کوچه و بازار گردش دادند وبالاخره درقفس آهنین او را آتش زدند وامیرسعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز در زیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید . خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبید خان ازبك استقبال کرده ومتهم شده بود که شاه را بخفت و اهانت نام برده است درمیدان هرات پوست کنده و بر داری آویخته شد . رکن‌الدین مسعود کازرونی که از اجلهٔ علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان شده و بآتش افکنده گشت . محمد صالح که ممدوح شعراء و حافظ ادباء بود و حیرتی قصیدهٔ در مدح او ساخته است بجرم توهین بپادشاه متهم گردید . دهان او را دوخته و درخمی جای داده ازمناری عظیم فروافکندند .

ضعف وعیب شاه طهماسب

بنا بر قول صاحب احسن‌التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی خیلی بخط ونقاشی وسواری خران مصری میل داشت درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهر کس درتزئین مرکوب وتهیه افسار

و پالان زرین بــر دیگران سبقت میجست . راجع باین مــزاج مخصوص یکی از شعرای پست وگمنام که تخلص عجیب داشت « بوق‌العشق » او را در شعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده‌اند — کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه خیلی اظهار تقدس میکرد ، بیشتر چیزها را نجس میدانست و غالباً لقمهٔ نیمخورده را از دهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند ، و بهمین ملاحظه جای خرسندی است که ، میل نداشت در میان مردم صرف غذا نماید ، در گرفتن ناخون ویکروز استراحت پس از حمام اهتمام ودقت کامل مبذول میداشت .

اغتشاشاتیکه بعد از فوت شاه‌طهماسب رخ داد.

طهماسب در سه شنبهٔ ۱۵ صفر ۹۸٤ (۱٤ می ۱۵۷٦) بسن ٦٤ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات یافت. بنابر قول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او از تمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی[۱] درتاریخ مذکور اسم ۱۱ نفر از اولاد او مذکور است که لااقل نه نفر از آنها بعد از پدر درحیات بودند بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدابنده ٤۵ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت نشست اما درموقع وفات پدر بواسطه ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفاداد زیرا که این نقص خواه طبیعی و خواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران بــرای پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی‌شمارند.[۲] برادر کوچك او حیدرغیبت اخوان را از پایتخت غنیمت شمرده درموقعیکه یکی ازبرادرانش اسمعیل درقلعهٔ قهقهه محبوس بود ودیگران درولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت را بدست آرد . اما نه‌روزبعد ازوفات پدر هواخواهان اسمعیل‌بن شاه‌طهماسب درقزوین جمع‌شده‌ودرمسجدبزرگ آن‌شهر بنام‌وی‌خطبهٔ‌پادشاهی‌خوانده‌بودندحیدراز ترس بحرم‌سرای‌خواتین پناهنده گشت ودرهمانجا بدست‌طرفداران‌اسمعیل‌مقتول‌شد .

سلطنت کوتاه و خون آلودشاه‌اسمعیل ثانی

دورهٔ سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی کــه بادعای تاج وتخت متهم بودندچنان رفتارمیکرد که سخت‌ترین و سبعترین سلاطین عثمانی با اعدای خود نمیکردند . بدواً

(۱) شصت سال ثمری‌فرمانفرمائی کرد ٤۲۷–٤۸۷ (۱۰۳۵ – ۱۰۹۵م) رجوع شود بسفرنامهٔ شاردن (پاریس ۱۸۱۱) جلد پنجم صفحه ۲٤۱–۲٤٤

دو برادرخود سلیمان ومصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد ازانجام تشییع باشکوهی از جنازه پدر و دفن او درمشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قـزوین برپای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هریك درمقام مخصوص خود حضور داشتند و اسمعیل نقشهٔ بـرادر کشی را کاملا اجراء نمود . دریکشنبه ٦ ذوالحجه ۹۸٤ (۲٤ فبروارى ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهـزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعر وصنعتگر وموسیقی دان وخوشنویس بود . برادرزاده‌اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله کـه تازه ازحلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ، وپسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت ، امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس بشاهزادگانی که درولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد وهمه را ازمیان برداشت مثلا بدیع‌الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا کـه در خراسان بودند وسلطان علی میرزا که درگنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که درطهران بود . برحسب اتفاق یا بنا بر قول اسکندر منشی [۱] از توجهات کاملهٔ حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خردسال بود ازآتش کید و شرر خبث عموی خود بر کنارومحفوظ ماند . عباس میرزا هرچند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً درهرات حکمران بود [۲] اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را درخون بکشد . اما فرستادهٔ مزبورخواه از راه ترحم وخواه بواسطهٔ اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تـا ماه مبارك رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری دررسید و مژدهٔ فوت اسمعیل را منتشرساخت .

مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی

طرز فوت این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانیش شرم‌آور بود درشب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲٤ نوامبر ۱۵۷۷) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق داشت و چند نفر از ملازمان بد افعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب درکوچـه ها ومحلات سیاربود و هنگام سحر درخانهای حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کـرد . صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم‌آرای عباسی . (۲) دراول‌رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) درهرات متولدشد .

از حد اعتدال گذشت نزدیك خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند. جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا باو داده و بعد وی را خفه کرده اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جلوگیری از قولنج معجون افیون دار میخورده این بار بیش از اندازه تریاك میل کرده است. اما ازمرگ اومردم چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار درکشف حقیقت امروطریق قتل او نکشید، و علی‌الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند تنبیهی نکردند [1]

سلطنت محمد خدا بنده ۱۵۷۷ – ۸۷ م

سلطان محمد خدا بنده هرچند کور بود و سابقاً هم در وفات پدرش شاه طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده شد. دراینوقت ٤٦ سال از عمرش میگذشت [2] و برایالات فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی ازمرگش رابیان نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود. سلطان بدواً بجانب قزوین راند و از اشخاصیکه او را در شهرقم استقبال نمودند حسن بیك روملو مؤلف احسن‌التواریخ بود که تاریخی مهم وچاپ نشده است ومندرجات آن دروقایع سابق‌الذکر بیش ازهر کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب درهمین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه بعضی مطالبش ناقص است و باید بکمك تواریخ دیگر ازقبیل خلد برین وعالم آرای عباسی درتکمیل وتصحیح آنها کوشید این‌است که مؤلف احسن‌التواریخ مجبور بوده است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل ازمیان اوضاع متغیر و احوال متلون آن روزگار خطرناك بگذرد.

درقزوین سلمان پاشا نوهٔ سلطان ابو سعید تیموری بخدمت سلطان محمد خدا بنده آمد و این اشعار را عرضه داشت.

شاها درتو قبلهٔ شاهان عالم است	گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
یکتا [3] شدست رشتهٔ شاهی بعهد تو	الحمدلله‌ارچه که یکتاست‌محکم ست

(۱) رجوع شود بصفحه ٥۱٦-٥۱۷ جلد اول تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم (لندن ۱۸۱٥)
(۲) بنا بمندرجات احسن‌التواریخ درسنه ۹۳۸ (۲-۱٥۳۱) متولد شده است.
(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل‌عام بقایای خاندان سلطنتی. دردست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم

پریخان خانم دختر شاه طهماسب[1] که خیلی طرف توجه بود وخـود جمال وجاه طلبی و لیاقت بـی‌نظیر داشت . از یـك زن چرکسی بدنیا آمد ودر مدتی که پس ازمرگ پدرش ایران مغشوش بود بـازیهای سیاسی بسیار نمود . وقصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشدخلیل‌خان افشار بفرمان سلطان محمد خدابنده اوراوخالویش شمخال‌خان و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید . در نتیجهٔ این کشتـار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند بخود سلطان‌خدابنده وچهار پسرش‌حمزه- عباس - ابوطالب وطهماسب . پسر اول که گاهی اورا جزءپـادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیراکه علی‌الظاهر مدت قلیلی درایام سلطنت پدر نیم کورخود فرمانروائی داشته است) بدست دلاك جـوانی موسوم بخداویـردی[2] در ۲۲ ذوالحجه ۹۹٤ (٤دسامبر ۱۵۸۵) کشته‌شد . پس ازاو بجای‌اینکه عباس میرزا که‌پسردوم بود ولیعهد شود ابوطالب پـسرسوم باینمقام رسید عباس میرزا این هنگام هنوزدر خراسان بودولی بلافاصله باتفاق‌مربی ومحافظ خود مرشد قلی‌خان‌استاجلو درصحنهٔ تنازع ظاهر گشت و آنهائی راکه باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید ودو برادر کـوچك خودرا از حلیه بصرعـاری کرد که خطری تولید ننمایند . سپس آنهارا درقلعهٔ الموت[3] بزندان افکند پدرش پس از ده سال سلطنت تـاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر۱۵۸۷) باوواگذاشت وشاه‌عباس بر تختی بالارفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود او وسه‌برادرش ازبطن یکی ازسیدات مرعشی مازندرانی بودند .

---

(۱) - علی‌الظاهر سرجان‌ملکم (جلداول‌صفحهٔ ۱٤ ۵و۱۷ ۵)اورا بامادرش‌اشتباه‌میکند. زیرا که اورا ملکهٔ شاه مرحوم (طهماسب) وخواهر شمخال‌خان میخوانند . صاحب عالم‌آرای عباسی اورا هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد . اما بنا برقول سایر مورخان ایرانی او یکی ازپنج دختر شاه اسمعیل اول وخواهر شاه طهماسب بـوده است دن‌خوان ایران او را اینفنتا the Infanta میخوانند که‌عنوان شاهزاده خانمهای‌اسپانی‌وپرتقالی‌است .(۲)-دن‌خوان ایران (ورق ۱۰٤ a) او را کودی دلاك « یعنی دلاك » مینویسد (۳) - دن‌خوان ایران ورق ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول ۱۵۸۷-۱۶۲۹م

این زن نیز چه در اخلاق مردانه وچه از حیث عاقبت خونین شبیه بخواهرشوهر خود پری‌خان خانم بود زیرا که او ومادرش وجمعی ازخویشاوندان واهل قبیله‌اش بدست چندنفر ازنجبای قزلباش کشته شدندعلت قتل اوهم این بود که قزلباشیه از نفوذ وتسلطی که‌او دراخلاق شوهر بی‌اراده صلح طلب خود داشت وطریقهٔ آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده وعقیدهٔ خودرا چنین اظهار داشتند .

فروغی نماند در آن خاندان که‌بانگ خروس آیدازماکیان

اخلاق سلطان محمد خدابنده

محمد خدابنده در ۲/۹۳۸ـ۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش شاه‌طهماسب سنه ۹۸۴ / ۷ ـ ۱۵۷٦ چهل وشش‌سال داشت . ده‌سال بعد از برادرش‌اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفا مدت هشت یانه‌سال درحیات بود ودرسال ۱۰۰٤/٦ـ ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت . رضاقلی خان هدایت درملحقات روضة‌الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد «از جمیع علوم متداوله باخبر بود ، درعقل و کیاست‌وفضل وفراست‌و جود وسماحت وتقریر وفصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود درسیاست وقتال وسخط ونکال حلمی‌زیاده بکارمیبرد وبقدرامکان بقتل کسی راضی نمیشد و نخست‌زخمی که برخداوبردی‌دلاك[1] خود زده آن نیز بحکم‌شرع بود و بدین‌ملاحظه که‌اورا ضعف‌بصر بود کمتر ببار گاهی نشست وهنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد و بجهة انضباط‌امر ارقام‌را خود نیزمهر میزد ... مجملاشاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادرویشی‌پادشاه‌جلال‌بوده»

ایام سلطنتش نه فقط بعلت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی مضطرب و آشفته بود . عثمانیان وازبکیه وقبایل تاتار کریمه و گرجیان وسایر اعدای خارجی ازمشاهدهٔ اختلال داخلی واغتشاشی که بعد ازشاه طهماسب درخاندان‌صفویه ظهور نمود تشجیع شدند وبخیال استفاده افتادند .

شاه عباس (۱۵۸۸-۱٦۲۹)

شاه عباس اول روزی که در سال ۱۵۸۸/۹۹٦[2] بتخت نشست شانزده یاهفده سال بیش نداشت . پس ازشصت سال‌زندگانی در جمادی الاولی ۱۰۳۸ جانوری ۱٦۲۹ بدرود زندگانی

---

(۱) بمناسبت قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم‌آرای عباسی دراول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته است کلمهٔ ظل‌الله ماده تاریخ جلوس اواست .

گفت درمدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجهٔ ازقدرت و آبادی وشوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود .

خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس

دربدو امر درمعرض‌مخاطرات ودر تنگنای مشکلات افتاد . نه فقط حسب‌المعمول مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان وازسمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخلهٔ مملکت نیز چندین ایالت وولایت رایت انقلاب بر افراشته و رشتهٔ امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء دردست دونفر ازامرای قزلباش مرشدقلیخان وعلیقلیخان ببازیچهٔ اطفال شباهت داشت . مرشدقلی‌خان شاه را بقزوین آورد وبرتخت نشانـد و علیقلی خان درخراسان ماند تا ازهجوم ازبکیه جلوگیری کند و عاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید . شاه‌عباس مظنون شد که مرشد قلی‌ازارسال مدد برقیب خود علیقلی‌خان‌مضایقه‌میکند . شبی‌دراردوگاه شاهرود فرمان‌داد تااورا کشتندوباین‌ترتیب خودرا ازفشارقیمومیت خلاص کرد و پس از آن اسماً وعملا پادشاه بالاستقلال گردید . چون بروی محقق شدکه در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت‌جنگ کند ازروی‌کمال احتیاط وپیش بینی باعثمانیان طرح صلح افکند وبشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند ازپیشرفت وحملهٔازبکان جلوگیری نموده درافعال‌واحوال امرای مخالف و سرکشی قزلباش نظارت کند زیرا کـه همین رقابت و اختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشکریان میگشت .

صلح با عثمانی

ازجملهٔ شرایط صلح باترکان عثمانی این‌بود که بلاد و نواحی آذربایجان و گرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکی شماخی وتفلیس وقسمتی از لرستان راکه عثمانیان در جنگی کـه بیش از ۱۲ سال طول‌کشید (۹۸۵ـ۹۹۸/۱۵۷۷ ـ ۱۵۹۰) تصرف کرده بودندبآنها تفویض‌نماید و لعن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر و عمر و عثمان را ممنوع داشته و برادر زاده خود موسوم بحیدر میرزا را بعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاه‌ـزاده باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت وبعد ازدوسال درآنجا وفات یافت .

سپس شاه عباس بمطیع کردن شیراز و کرمان و گیلان وخرم آبـاد لـرستان

پرداخت و یعقوبخان ذوالقدر و سایر یاغیان را گوشمالی بسزا داد. در این وقت عبدالمؤمن خان وازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت درطهران به تب مبتلا شد وازکار بازماند. در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند وجمعی از اهل شهر را عرضهٔ تیغ نمودند در ۱۰۰۲/٤ - ۱۵۹۳ سبزوار [۱] نیز باین بلیه گرفتار گشت اما سه یاچهار سال بعد [۲] رئیس ازبکان عبدالمؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد. مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آپریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده وبا آنان مقابله کرده وآنها را ازخراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن و آسایش سازد. درپائیز همین سال که بقزوین بازگشت سربازان ماجراجوی انگلیسی موسوم به سر رابرت شرلی Sir Robert Sherley منتظر مقدم او بودند سرگذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانبها دیده میشود [۳] این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی ازآنها توپ ریز بوده است ودرتنظیم وتشکیل لشکر شاهعباس بسیار مفید واقع گشتند لشکر ایران توپخانه نداشت و از توپخانهٔ عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند. در کتاب پرچاس پیلگریمز مسطور است که: «دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است از یك [توپ شرلی] برخود میلرزد وحدوث وقایع نزدیکی راخبر میدهد، ایرانیان فاتح علم وصنعت جنگ را از شرلی آموخته اند. کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می‌بندند. امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) و شصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از

(۱) - مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر درآورد که اطفال شیرخوار را بروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند) (۲) در ۱۰۰٦/۸ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی
(۳) مثلا کتاب «برادران شرلی: یك یادداشت تاریخی درشرح زندگانی سرطوماس شرلی سرآنتونی شرلی وسر رابرت شرلی تالیف یکی از اعضای همان خاندان» (ابولین فیلیپ شرلی واکس بورك کلب: چیس ویك ۱۸٤۸)؛ دیگر کتاب (سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآ. سرآروسرتی شرلی در ایران وروسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵)

ضربتهائیکه از مسافت بمیده وارد می کنند وترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناکتر ازسابق شده‌اند ».

تشکیل طوایف شاهسون

بواسطهٔ کوتاه شدن دست امرای حریص و نا مطیع قزلباشیه وایجاد یکقوهٔ مرکبه ازعشایر موسوم بشاهسون (دوستداران شاه) که نه بواسطهٔ قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت وعلاقهٔ شخصی بشاه مربوط میشدند وتشکیل پیاده نظامی که تا درجهٔ به ینکی چری ترکیه شباهت داشت، نظم ونسق کامل در لشکر ایران پیدا شد.

غلبه بر عثمانیان

یك یا دوسال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود راظاهر کند ودرصدداسترداد شهرهائی که عثمانیان درسنوات مابین وفات شاه طهماسب وجلوس اواز ایران گرفته بودند بر آید.

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود و عثمانی بواسطهٔ جنگهای پی‌درپی که بااطریش کرد وبعلت طغیان جلال درآسیای‌صغیر که معروف است بشورش جلالی [1] روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود (۱۰۱۰/۲ ـ ۱۶۰۱)تبریز بقوه توپ پس گرفته شد«همین آلت جنگ راسابقاً ایرانیان تمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست» در۱۰۱۲/۴ ـ ۱۶۰۳ ودوسال بعد ازاین تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله‌زاده سنان پاشا «سیگالا» در نزدیکی سلماس شکست خورد و مجبور شد تاشهر وان ودیاربکر عقب نشینی کند. در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقـات بغداد و شروان نیز بدست‌ایران افتاداما بغداددرعهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست‌گشت بمناسبت فتح‌ایران واسترداداین شهرازعثمانیان درسنهٔ ۱۶۲۵ میان‌حافظ‌پاشاوسلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که درادبیات ترکی تا اندازهٔ معروفیت دارد. [2]

---

(۱) شرحی از احوال جلال بیدین در صحایف الاخبار منجم باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحه ۴۷۱) درسال ۱۵۱۹/۹۲۵ خودش وجمعی از پیروانش درنزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد ازخودش موجود وقوی ماند. (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج و. گیب جلد سوم صفحه ۲۴۸ – ۲۵۱ وبرای عین اشعار بمجلد ششم صفحه ۱۹۰-۱۹۱

شرحهای خستگی‌آوری که مورخین ایرانـــی ازجنگهای این زمان داده‌اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریـخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای ایران باعثمانی و گرجستان و ازبکیه وغیره نوشته نشده است اما برای مورخینی که زبان‌فارسی و ترکی‌بدانندمواد بسیار مهیاست . وقایع جنگی بسیاری که درتواریخ این عهد ازقبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره را برای‌هر کس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهائی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقمند باشند حتی از ممد نظرتـاریخ جنگی‌هم کتب مذکوره ضایع وفاسد هستند زیـرا کـه در هـرصفحه تفاصیل بیهوده دیده میشود و اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست . مطالب بسیاری که بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بـرحسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شمهٔ ازاوضاع دینی واجتماعی زمان بیان‌شده است . راجع بانتزاع جزیرهٔ هرمز واقع در خلیج فارس ازچنگ پرتغالیها که درمارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای متحدهٔ ایـران وانگلیس گـردیدنـد طبعاً شروح مفصلـه در کتب انگـلیسی آن عصر می‌بینیم .

صفات‌شاه‌عباس و تشکیلات او

راجع بآبادی و شکوه اصفهان درعهد شاه عباس و کثرت عدهٔ سیاسیون وتجار هیئت هـای اعـزامی خارجی کـه آزادی و جوانمردی شاه نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران جلب میکرد درمقدمه اشاره شده این قسمت ومطـب شبیه بآن بتفصیل تمام درجلد اول تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است . نصف این کتاب رامقدمه مفصلی مشتمل بردوازده مقاله فراگرفته است مقالهٔ اولی که از همه مفصل‌تر استدرذکر پادشاهان کامکار واجداد نامدار . درنسخه خطی من‌قریب (۲۰۰ صفحه را فرا میگیرد)مقالات دیگر هرچند مختصرتر است وغالباً متجاوزازیکی دوصفحه نیست امابیش ازنخستین حاوی‌مطالب بدیعه ومبتکرهمیباشد . مثلا : دردکرتوجه واستغراق آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که ازاجداد کرام میراث یافته ــ در اصابت رای ودانش خدادادوحسـن ... که مطابق صحیفه تقدیراست ــ در شایستگی رتبهٔ صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ... سعادت فرجام ــ درعدل پیرائی و ترفیه حال عباد وامنیت طرق که موجب آرایش

بلاد است ـ در نفاذ امر وقهاری و آتش مزاجی که‌حکمتهای نامنتهای الهی است ـ در قواعدی که دراموروجهانداری وصلح نموده ـ دربی‌تعینی ودرویش نهادی و بی‌تکلفی‌ها و جمعیت ضدین ـ در ذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از متملکات ذوی‌الحقوق که شیوهٔ حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است ـ در تعارف احوال سلاطین عالم وطبقات بنی آدم وخصوصیات ممالك و مسالك و اقالیم سبعه ـ در ذکر آثار خیر وانشاء واحداث عمارات عالیه ممالك ـ دربیان معارك ومحاربات وفتوحات ایام دولت همایون ـ درتولد وایام طفولیت وشمهٔ از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء وخوشنویسان ونقاشان وشعراء ونواب درگاه .

سختگیری و قهاری

درمقاله ششم راجع بنفاذ امر وقهاری او اسکندر منشی‌مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده‌را قدرت آن نبود که لمحهٔ ازاجرای احکام اوغفلت کند مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی‌الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد ـ واگر در اجرای امـر تهاون مینمود فرمان معکوس میشد واین بار پسر بکشتن پدر مأموریت می‌یافت واگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل‌هردو معین می‌گشت . باچنین‌سیاستی جریان امرش باعلی درجهٔ سرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهرهٔ تردید نبود .

حضور اجباری در امر سیاست

امرای‌لشکر را امر داده بود که درهنگام هرسیاستی حاضر و ناظر باشند هرحاکم وامیررا مسئول نظم طرق وشوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را بسختی مجازات میداد و عموماً گمان میرفت‌هر کس باوراست نگوید من جانب‌الله آگاهی خواهدیافت . اما ازطرف‌دیگردر معاشرت با درباریان باکمال سادگی ومحبت رفتارمیکرد مطالب ودعاوی حقه آنها را مورد توجه قرار میداد واز زلات وخطایای سهوی و اتفاقی آنان غمض عین می‌فرمود .

شاه‌عباس‌مهربانی‌را با سختگیری آمیخته داشت

هرچند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره‌گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالك و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعهٔ ادارهٔ وقایع نگـاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود وشعررا نه‌تنها قدر وقیمت مینهاد بلکه گاهی خود نیز بگفتن آن

مبادرت میورزید .

از جمله بلادی که ازتوجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم از چنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام واعتبار رسانید. وهمچنین شهراردبیل که خوابگاه نیاکانش بودو کاشان که درنزدیکی آن سدی موسوم ببند قهرود[1] تاسیس نمود و استرآباد و تبریز و همدان و ولایت مازندران که درنظر او بسیار مطبوع آمده ودرآن عمارات باشکوه بنانهاد وراه شوسه از استرآباد باشرف ایجاد کرد . شرح این راه در تألیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود[2] اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمروونسا وابیورد واندخود حتی بلخ رسید واز سوی شمال غربی ازنخجوان وایروان و گنجه وتفلیس ودربند وباکو گذشت .

فتوحات او

بهیچوجه نمیتوان دراینجا ازاحوال بزرگانی که اسکندر بیك نامشان راذکر کرده است شرح جامعی نوشت، مشارالیه بقسمی که درچندجای کتاب خود ذکرمیکند درسنه ١٠٢٥/١٦١٦ بنگارش مشغول بوده و مفصلا احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها ازاینقرارند :

خوشنویسان

ازطبقهٔ روحانیون وعلماء میرمحمد باقر داماد وشیخ بهاءالدین عاملی ازخوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین تبریزی ومیرمعزی کاشی - میرصدرالدین محمد وغیره ازصنعتگران ونقاشان - مظفرعلی زین العابدین - صادق بیك - عبدالجبار وغیره .

شعراء

از طبقه شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین میرحیدر معمائی - برادران طیفورو داعی - والهی و ملك قمی - حاتم کاشانی-صبری روزبهانی-حسابی-قاضی نوراصفهانی-حالتی-هلاکی-مظهری کشمیری فروغی-طبخی- سلطان الفقراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند .

مطربان واهل نغمه وغیره

ازجملهٔ مطربان حافظ احمد قزوینی - حافظ جلاجل باخرزی حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچهٔ استاد محمد مؤمن - استاد شهسوار چهار تاری - استاد شمس

---

(١) بصفحه ٦ - ١٨٥ کتاب اینجانب موسوم به (سالی درمیان ایرانیان) رجوع شود
(٢) جلد اول صفحه ٨-٢٦٦ وغیره



شیبورغوئی [١] ورامینی - استاد معصوم کمانچهٔ - استاد سلطان محمد طنبورهٔ - میرزا حسین طنبورهٔ - استاد سلطان محمد چنگی - دیگر از جمله قصه خوانان و شهنامه سرایان حیدر ومحمد خرسند وفتحی دو نفر اخیرالذکر برادر وازاهل اصفهان بوده‌اند چون آوازهٔ این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است .

از اینکه شاه عباس سزاوارلقب « بزرگ » بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم [٢] هرچند خشونت ها وسختگیریهای اورا عذری موجه نیاورده‌اند ولی اغماض کرده و از انظار پوشیده اند .

لکه‌هائی که بردامن سلطنت او افتاده است

اما کشتن پسرارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادردیگر موسوم بخدا بنده میرزا و سوانح دلخراشی کـه متعاقب آن قضیه پیش آمد . [٣] صفحهٔ سیاهی درجریدهٔ پر افتخار پادشاهی او قرارمیدهد . وفات شاه عباس در اوائل سنه ١٦٢٩ واقع شد پس از وی نوهاش سام میرزا بر تخت ایران نشست و نام پدر ناکامرا عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

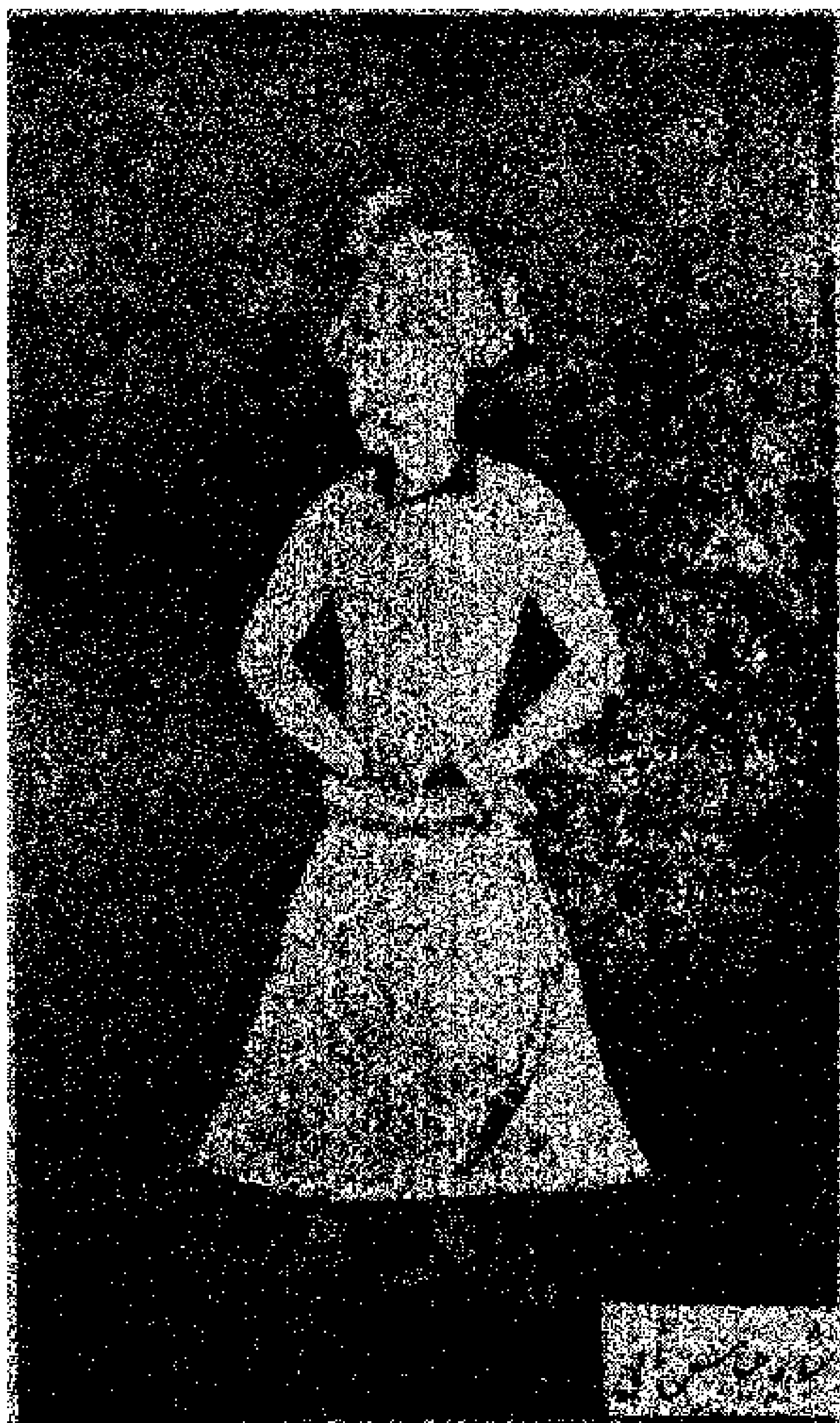
روایتی است معروف در میان مسلمانان [٤] که سلیمان وفات یافت در حالتیکه برعصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او دربنای معبد کار میکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصا را خورد و جسد سلیمان برزمین افتاد . این افسانه درست بر سلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قـرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تا قریب یکصد سال بعد اخلاف خود را با وجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

جانشینان شاه عباس اول

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان‌ها در سنه ١٧٢٢ آن خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس بـر تخت نشستند اسامی آنها بقرارذیل : است نوهاش شاه صفی کـه در

---

(١) درعالم آرای عباسی صفحه ١٣٥ جلداول چاپ طهران شمسی شترغوهی قید شده است (مترجم) (٢) تاریخ ایران (چاپ ١٨١٥) جلد اول صفحه ٥٥٥-٥٠٦ (٣) رجوع بتفسیر قرآن مجید ٣٤ - ١٣، ٤ . (٤) ایضاً صفحه ٥ - ٥٦٠



فوق گفته شد «۱۶۲۹ - ۱۶۴۲» نبیره‌اش شاه‌عباس ثانی «۱۶۴۲ - ۱۶۶۶» ونتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶ - ۱۶۹۴» دیگر شاه حسین «۱۶۹۴ - ۱۷۲۲»

شاه‌صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که ظالمی خون آشام بوده است

کروسینسکی [1] راجع بشاه صفی میگوید: «بطور تحقیق در ایـران دورهٔ باین خون آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است» و در وصف آن گوید: «که یك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود». اما هانوی [2] مینویسد: «شاه بقدری کم در امور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند، اگر نه این بود که غالب اوقات احـکام وحشیانه از جانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلودهٔ میساخت.» و نیز مینویسد: «از روی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را کـه دو شهر معظم سرحدی او بودند از دست داد»

شاه‌عباس «ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶» خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد

اما راجع بشاه عباس ثانی بنا برقول (کروسینسکی [3] «پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است» هر چند مثل پدرو اجدادش «خیلی درشراب افراط میکرد. وچند رفتار بیرحمانه نمود وشبکردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت وسرزنش بود اما فی‌الحقیقة خود را لایق تاجی که بر سرداشت معرفی کرد.» ززویت مذکور گوید: «هرقدر درکار سلطنت پیش میرفت رعایا وملازمان بیشتر اورا میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند ..عدالت را دوست داشت و برحکام وعمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود چندین فقره از این اعمال در سفرنامهٔ تا ورنیه دیدهٔ میشود. شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرك داشت نسبت بخارجیان مهربان بودوعیسویان راآشکاراحمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید و میگفت «هیچکس

(۱) صفحه ٤٤ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحه ۸-۵۷ از کتاب مذکور (٤) صفحه ٤۹ از کتاب مذکور

جز خدا صاحب وجدان و عقیدهٔ آنان نیست من فقط بر جسم و ظاهـر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هـر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسلهٔ صفویه بود زیرا کـه شاه سلیمان بنا بـر قول کروسینسکی [۱] صفات حمیدهٔ پدرش عباس ثانی را بمیراث نبرد واخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه ووحشیگری هائی است کـه بیان یکی از هزار آنها بر شخص گران میآید وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچ‌کس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت . دست ها پاها بینی ها و گوشها بـرید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت . شخصی کـه در ابتدای مجلس طرب بیش ازهمهٔ حضار طرف توجه او بود در انـجام مجلس بسزم بقربانگاه میرفت . این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند ومشارالیه در بعضی ازمحافل مزبوره خود برأی‌العین آن وقایع را دیده است . اشخاصی که بحضورمیرفتند چنان خود را در خطر میدیدند که یکی از بزرگان درگاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قرار دارد یا نه . از زمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افـکار پادشاهان دور بود که چون از خطرعثمانیان او را مطلع ساختند وگفتند اگر از حالا در تدارك لشگر نیفتاده و خود را برای مقابله حاضـر نکنید عثمانیـان چون از کار مصالحه با عیسویان فارغ شدند بربهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد . شاه در جواب گفت : «اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را باکی نیست . »

شاه سلطان حسین متعصب بی حال (جلوس ۱٦۹٤ خلع ۱۷۲۲ ـ قتل ۱۷۲۹)

شاه حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا کـه دو شاهـزاده کـه بس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب ثـانی و عباس ثالث بازیچه و دست نشانده نادرشاه بودند) این سلطان اخلاقاً خیلی بـا اسلاف خود تفاوت داشت زیرا که از کثرت ترحم حتی درحین لزوم هم ملایمترین سطوت و سیاستی را نشان نمیداد » [۲] روزی که برحسب اتفاق با طپانچه مرغـابی را مجروح

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ از کتاب‌مذکور (۲) کروسینکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

کرده خودش بقدری متوحش شد که گوئی فی‌الحقیقه مرتکب جنایتی گـردیده و عبارتی را که معمولا در ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بـر زبان رانده و گفت « قانلواولدم » یعنی آلوده بخون شدم و غالباً فرمان میداد کـه دویست تومان بعنوان کفارهٔ عملی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند . این پـادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملاهـا واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب [ملا] یا « پارسن حسین »[۱] تحصیل کرده بود . هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت امـا بعد ها باصرار مادر بزرك و ابرام ندمـای شرابخوار و خواجه سرایان جاه طلب لب بآن مـایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که : « بهیچوجه مقتضیات کاررا رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وا میگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت را حل وعقدنمایند آنان نیز با کمال خود سری رفتار میکردند زیـرا که بخوبی می دانستند شاهی کـه ضعیفانه رشتهٔ امور را بالتمام از دست داده وحتی عرایض‌داد خواهان‌را هم بلانکرده برای رسیدگی بدرباریان‌خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی از جانب او نباید داشت. »[۲]

در این تألیف که قبل از هرچیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر درمواردیکه مربوط بتغییرات‌اساسیه قطعیه در روحیات ملیه باشد طبعاً دخول در تفصیل اوضاع دورهٔ اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه درصورتیکه چندین تألیف مهم وعالی راجع بانحطاط وزوال این سلسلهٔ جلیله ودرموضوع احوال ایران در آن عصردردسترس خوانندگان انگلیسی هست ازتألیف مزبوره کتب ذیل را نام می بریم :

بهترین شرحی که معاصرین راجع باین‌دوره نوشته‌اند

ادام الیاریوس منشی سفیری که ازجانب فردریك دوك هلستین بروسیه وایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تـا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود . سفرنامه و سیاحتنامهٔ او که بزبان لاتینی‌نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه گردید . نسخهٔ انگلیسی که درسنهٔ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است .

(۱) ایضا ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینکی صفحه ۷۶

(١) الیاریوس (١٦٣٦ - ١٦٣٨)

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگـر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی وفارسی داشته است وکتابش یکی از بهترین مدارکی است برای تاریخ ایران در قرن هیفدهم میلادی .

(٢) پررافائل دومانس (١٦٤٤ - ١٦٩٦)

پررافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنهٔ ١٦١٣ متولد شده و در ١٦٤٤ بایران آمده در ١٦٩٦ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران در ١٦٦٠) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع و نشر نموده است (١٨٨٠ پاریس) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دورهٔ که کمی بعد از اولیاریوس‌است میدهد‌امابیانات اومثل عبارات اولیاریوس زنده‌وباآب ورنگ‌نیست .

(٣) شاردن (١٦٦٤ - ١٦٧٧)

شوالیه شاردن در ١٦٤٣ متولد شده دومرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود (٧٠ - ١٦٦٤ و ١٦٧٧) و در سنه ١٦٨١ در لندن اقامت گـزیده بتاریخ ١٧١٣ درآن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامهٔ ایران شاردن من یك نسخه را که لان‌گلس استاد دانشمند در (١٨١١ پاریس) در ١٠ مجلد منتشرساخته است دردست داشته‌ام در صفحات ٢٤٤ - ١٥١ جلد دهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود کـه ناشرکتاب اضافه نموده و تاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

(٤)شیخ علی حزین (١٦٩٢ - ١٧٧٩)

شیخ علی [١] حزین که نسب خود را بشیخ زاهدگیلانی‌معروف مرشد شیخ صفی‌الـدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ١٦٩٢ در اصفهان متولد شد و پس از صرف قسمت اعظم عمر دراینشهر در سال ١٧٣٤ بهندوستان رفت و دیگر برنگشت . کتاب خود را در١٧٤١ تألیف نمود در سنه ١٧٧٩ پس از عمری دراز در بنارس وفـات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب او در سنه ١ - ١٨٣٠ توسط ف . ث بلفور Belfour منتشر گردید . هرچند شیخ مشارالیه خود نیز در واقعه هائلهٔ که در سال ١٧٢٢ بر اصفهان وارد شد حضورداشته است اما شرحی که از محاصرهٔ این شهر بدست افغانها ورنج و

(١) شیخ محمد علی حزین (مترجم)

محنت اهالی میدهد خیلی ازتحریرات کروسینسکی و سایرمشاهده کنندگان اروپائی کمرنگ‌تر و بی‌تأثیرتر است . اما ازطرف دیگر ترجمهٔ احوال امراء و اعیان و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب اومیگذارد .

(۵) کروسینسکی (۱۷۰۰ - ۱۷۲۷)

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل ازسنه ۱۷۲۲ رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیارخوبی بنام « تاریخ انقلاب ایران » در باب سلسلهٔ صفویه از آغاز تـا سنهٔ ۱۷۲۷ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

(٦) هانوی ۱۷۴۳ - ۱۷۵۰

جونانس هانوی که درسالهای ٤ - ۱۷۴۳ درایران بود دوجلد کتاب باسم : **شرح تـاریخی تجارت انگلیسها از روی بحرخزر بانضمام یك سفرنامه** درسنهٔ ۱۷۵۳ تألیف ومنتشر نمود بعدها دوجلد دیگر ضمیمهٔ آن کرد بعنوان **انقلاب ایران** جلد اول مشتمل بر **ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین وحملهٔ افغانها وسلطنت سلطان میر محمود وجانشین او اشرف** جلد دوم در تاریخ **غاصب معروف نادر قلی از سال تولـد ۱٦۸۷ تاروزوفات ۱۷۴۷ بانضمام بعضی‌وقایع‌ایام قائم‌مقام بدبخت‌اوعادلشاه** در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخذ نموده اما راجع بدورهٔ اخیر از سنه ۱۷۲۷ ـ ۱۷۵۰ و در تمام تاریخ نادرشاه کتاب اومأخذ مستقل و معتبری‌است‌مضافاً باینکه سبك‌تحریرش‌درسرتاسر کتاب زنده‌وبرای‌مطالعه‌مطبوع‌است.

دورهٔ اخیر سلطنت صفویه‌مورخین‌ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تألیفاتشان قسمتی از عهد مزبور را روشن میکند . آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنروکه منحصراً طرف رجوع من بوده‌اند اما اگـر کسی بخواهد صورتی از کلیهٔ آنها ببیند و استفاده کامل ببرد لازم میآید که بمقدمهٔ مسیو شفر بر کتاب پررافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن درفوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا برقول وادله سرجان ملکم [۱] خیلی ازکتب مورخان فارسی زبان مفیدتر و روشنی بخش تـرند و چنانکه «مشارالیه گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین ناساعدی و نامناسبی فرض کرد . مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعهٔ سیاسی عظیمی واقع شود

(۱) تاریخ ایران «لندن ۱۸۱۵» جلداول صفحه ۵٦۸-۵۷۰

وحتی امن و آسایش فوق‌العاده که حکمفرما بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان ـ نجبا ـ و امرای بزرگ این سلطنت ازخطر جنگ داخلی و جدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان بازیچهٔ عدهٔ سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دانیه کمتر از درجات عالیه بخطر دچار میشدند امـا روز بروز خوی جنگجویانه وطبع سلحشورانه را ازدست میدادند و آنچه دربرتو صلح وامنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر وقیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیـکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعهٔ ملایم امـا محقق یك انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر وفلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم ازاینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آور و حوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند.»

شیخ علی حزین [۱] نیز کاملا همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین‌الکمال [۲] بود پادشاه و امرای غافل وسپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطـر نمیگذشت [۳] تااینکه‌محمود [۴] مذکور بالشکر موفور بممالك کرمان ویزد رسید وغارت وخرابی بسیار کرده‌عازم‌اصفهان‌شد واین دراوائل‌سال اربع و ثلاثین ومائة بعدالالف بود»

جناس هانوی [۵] نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره مند نبود. معاهداتی که بـا همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد وازهر حملهٔ خارجی اورا محفوظ میداشت و با وجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجهٔ طبیعیهٔ امنیت ممتد است، بازهم

---

(۱) صفحهٔ ۱۰۶ ازچاپ بلفور وصفحهٔ ۱۱۶ ازترجمه مشارالیه (۲) چشم بد را عربها عین‌الکمال میگویند زیرا که هرچه در نوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت.
(۳) مقصود فتح قندهار وطغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (۴) پسر وجانشین میرویس
(۵) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت . این مملکتی کــه در عهود سالفه باً نهمه انقلابات دچارشده بود دراین عصر برحسب ظاهر چنان اساس امنیت وصلحش استقرار و استحکام داشت کــه خبرشکست یافتنش تمام عالم را متحیرساخت مسبب و فاعل اینواقعه عظمیه قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتند وامروز فقط بواسطهٔ شهرت ملتی که تحت انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را . . . . باسم وعنوان عمومی افاغنه میشناسند [۱] »

عیوب سیاست شاه عباس

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دور اندیشانه بود اما در این جا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم . هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخــره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم و خویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهرنشینان گــردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص خود را تنها مصالح معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده ودرجنگ شرکت بدهد شاه عباس یاآ نها را ازحلیه بصر محروم ساخت وکشت یا در چهار دیوار حرم محصور کرد دراین مکان هم چنانکه کروسنکی [۲] می نویسد روزگار را برحمت و ریاضت و جوع میگذرانیدند واز لذائذ وتجملات پادشاهی بی بهره مانده وتربیتی بسیارناقص یافته ـ تحت نفوذ خواجه سرایان درمی آمدند و بالاخره همین خواجگان درمملکت صاحب اولین درجهٔ اقتدار گردیدند . پیش از این اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان ورؤسای طوایف را ازمیان بر داشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکتهٔ عجیب دیگر که دلالت دارد براینکه شاه عباس کاملا اصل «تجزیه‌کن تا حکمفرما شوی » را مراعات میکرده این است که عمداً درتمام شهرهای بزرگ دو دسته ترتیب داد که علی‌الظاهر و بطور مصنوعی با یکدیگر بنای ضدیت گذارند .

(۱) اما مورخین عرب ازجمله ابن‌الاثیر درچند جا اسم افغانها را می برد که نخستین آن دوذکر وقایع سال ٦٦/۳٦٦ ۷ - ۹۷٦ است . دراواسط قرن چهاردهم میلادی غلجی درجنوب شرقی‌ایران خود سرانه‌رفتار میکردند رجوع شود بترجمهٔ اختصاری من ازتاریخ گزیده (سلسله انتشارات گیب ۲ XIV) صفحه ۱٦۱ و ما بعد . (۲) صفحه ۷۰ - ٦٥

کروسینسکی[۱] هم آنها را پلنگ و فلنگ می نویسد . این دو حزب هر چند وقت یکبار با یکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنا برقول کروسینسکی « چنان با هم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف با یکدیگر مشغول شوند و تنفر و خصومت را دورتر از ولایت خود نبرند » باز مشارالیه می نویسد(ص ۹۲) « هرچند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جزچوب وسنگ اسلحه بکار ببرند ، اماگاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی بپایهٔ میرسید که شاه مجبورمیشد لشکریان را با تیغ کشیده بمیانه بیاندازد و آنها را ازهم دور سازد ولی گاهی با وجود این طرز مداخله بازهم جدا کردن مقاتلین مشکل می‌نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱٤ لازم شد سیصد نفر در عرصهٔ جدال عرضهٔ شمشیر آبدار کنند تا آتش جنگ فرونشیند و مبارزان از هم جدا شوند »

غلبهٔ ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده است

در عهد « ملا حسین » آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود علاوه برخواجه سرایان یك طبقهٔ دیگر نیز نشوونما یافت و قوی شد اقتدار و نفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب وهول‌انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت . بعدها بتفصیل از احوال او خواهیم نگاشت . مریدان و معتقدان[۲] او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱٦۹۹) [۳] بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که درسال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی وتیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را درمعرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتردماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجهٔ مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی‌های او وهمکارانش خواهند دانست .

---

(۱) صفحه ۹۱ هاوی «جلد سوم صفحهٔ ۳۲ وصفحهٔ ۳۳» آنها را پلوك وفلوك می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خوانده اند . (۲) مثلا قصص العلماء صفحهٔ ۲۱٦ از چاپ سنگی ۱۲۰٦/۹ ــ ۱۸۸۸ . (۳) کلمات «غم وحزن» ماده تاریخ وفات اوست .

فصل چهارم

خلاصه تاریخ ایران دردوقرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیارو امتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دوقرن از تاریخ ایران را در یك فصل جای بدهم . اگراین تألیف یك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی تناسب می شد . زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حملهٔ افغان و خرابی های آنها ـ ظهور برق واروافول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی کـه نادرشاه نام داشته ـ طلوع کریمخان زند کـه در میانه یك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد بر افراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایـران میدانند . پیدایش جانشین اولطف علیخان که جوانی ظریف وزیبا وناکام بود. استقرار دولت قاجاریه درخلال این احوال ـ ازجملهٔ حوادث مهمهٔ دیگر دوواقعهٔ قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهورونشو و نمای مذهب بابیه تا سال ۱۸٤٤ و انقلاب سیاسی ۱۹۰٦ . این دو واقعه درحیات عقلانی و توسعهٔ ادبیات ایـران عمقاً تغییری حادث نموده وهریك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در یك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه ازلحاظ سیاست بلکه ازنظر ادبیات نگارش یافته است و تـاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمندترین آنان درجزء ذخایر اطلاعات خود شمهٔ از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصرتاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم وفضل درذروه ترقی بود بیشترشرح و بسط داد تا نسبت باوقاتیکه میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال ورقابت بیفایده برپای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعهٔ ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصرزبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ١٤ میلادی صورت ثابتی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگرنه بواسطهٔ حسن عدیم‌النظیراو بودمیتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدیده شعری و شیوه های ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که

جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تاهنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ . امـا تأثیر واهمیت آن مذهب بازاز لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰٦ بود . بعلاوه تفصیل هجوم افغانها وطلوع نادرشاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است . و اسم بعضی ازکتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز برحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد وهرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف درآوریم ضایع وناقص خواهندگردید . از این رو بهتر دانستم که دراین فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دوقرن اخیر اکتفا نمایم .

هجوم افغانها ۱۷۲۲ — ۱۷۳۰ م

اخلاق افغانها

برخلاف اعراب ومغولها وتاتارها و ترکها که ایـران را مقهور بیگـانگان میساختند ، افغانها هرچند ازجنبهٔ مادی باایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی واز خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دار ـ مستتر ملاحظه کرد که در لهجهٔ معمولی آنها موسوم بـه پشتو اصول وبقایای زبـان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است . از ایرانیان جسورتر و جنگجوتـر و خشن‌ترند وکمتر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارنـد . سنی متعصب هستند وهمین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید وبواسطهٔ همین تعصب بود کـه افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند .

شرح اغتشاش قندهار

قندهار که درمیان سلاطین‌صفویه و پادشاهان مغول هندوستان همواره علت نزاع بود در سنهٔ ۱۷۰۷ دولت ایـران در آن تصرف داشت و حکـومت آنجا را بیکنفر گرجـی موسوم بگرگین‌خان محول نموده بـود کـه‌بطرزی بسیارمستبدانـه حکمفرمائـی میکرد . میرویس یکی از رؤسای افغانی‌که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید . مشارالیه در این شهر علی‌الظاهر آزادی تام داشته ودر دربار شاه حسین بیمانم پذیرفته میشده است.

وچون فراست و دقت نظر کامل وقوهٔ دسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته و تشخیص داد و با مهارت وزرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر وحاکم ایرانی درمعرض خطر آن واقع بود ، دامن زدن گرفت این سوءظن البته نسبت بیك نفر عیسوی واز نجبای گرجستان زودتر و آسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هرچندهم ظاهراً وعملاهیچ دلیلی برای عصیان وخیانت اودر دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تاسعادت وقوت ایران ؛

میرویس در مکه

بعد از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و کاملا مورد توجه دربار ایران شد . رخصت یافت که بحج برود در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود باقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه رافضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت اوهستند یادرهنگام فرصت مختارند باوی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر ازخود دفاع نمایند فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میرویس آن را با خود باصفهان واز آنجا بقندهار برد زیرا که درسال ۱۷۰۹ دولت باواجازه داد که بمحل خود برگردد ودرحق او بگرگین خان توصیهٔ کامل نمود اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فسادی کرد وهنگامیکه عدهٔ کثیری ازقشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته ودرموقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد وخود گرگین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود وشهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد و بواسطهٔ آن تردید و ندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدواً درتمرد وعصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند برطرف ساخته بلکه آنهارا با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تا او را بشاهی قندهار وسرداری لشکر ملی انتخاب نمودند.[۱]

ظفر یافتن عاصیان

دولت ایران بعد از آنکه چند بار باکمال کمدلی اقداماتی برای غلبهٔ بر شهر و یاغیان حصاری نمود ، خسرو خان

---

(۱) کروسنکی صفحهٔ ۱۸۷

برادرزادهٔ گرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر بتسخیر قندهـار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغـانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود وعاصیان مجبور شدند بانـومیدی تمام مجدداً جـد وجهدی کنند نتیجه این شد که سردار اردو بدرود زندگانی گفت ولشگر ایران بطور قطع شکست خورد وازتمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت . دوسال بعد یک لشگر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد وهمچنین مغلوب یاغیان گردید وتمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود

میرویس که بطریق مذکور درظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را ممهد ساخت در ۱۷۱۵ وداع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یـافت وچـون بنابـرشرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس اورا کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند .

شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران ازپرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ابدالی هرات وازبکهای ماوراءالنهر وکردها ولکزیها واعراب بحرین شوریدند هرچند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفرموفق شد که ۱۲۰۰۰ ازبك را درهم شکند لیکن بلا فاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

تصرف افغان هـا کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خـان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون رانـد وخـود بشیراز رفته به تنظیم لشگری که سالهامانند آن درایران دیده نشده بود همت گماشت. میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهاررا مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایـران را فـراهم میساخت مقامش متزلزل گردید وچون محبوسان باصفهانش بردند. وسپاهی که مشارالیه باین زودی وباین دقت جمع ومنظم کرده بود پراکنده شد وبهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند . فتح وغارت شماخی بتوسط لکزیها وظهور علائم عجیب وغریب در آسمان

بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید وحکم عمومی شاه حسین برای توبه و استغفار وانابه ، نتیجه اش فقط این شد که برضعف قلب و ترس عامه افزود .

اتحاد زردشتیان و افغان‌ها

سنهٔ مشئومهٔ ۱۷۲۲ بامحاصرهٔ تانویه وفتح کرمان بدست میرمحمود شروع شد . واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می‌شود این است که عدهٔ از زردشتیان بامیر محمود همراه و متحد شدند این‌ها [1] بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر دریزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند . چرا این قوم غیر مسلم بامسلمانان خارجی متحد شده وباهموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند ؛ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق‌العاده مبادرت بنمایند . اگر حقیقت داشته باشد عجیبتر اینست که بنابر قول هانوی از بهترین سرداران میرمحمود یکنفر زردشتی بود که هرچند نصرالله نام داشت واین از اسامی مسلمانان است لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور : [2] «از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دو نفرهیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند .»

پیشرفت افغانها بجانب اصفهان

میرمحمود از کرمان راه یزد راپیش گرفت ولی شهر مزبور را نتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزآنه [3] ۱۵/۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد وعاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس ازمباحثات وعرض عقاید مختلفهٔ بالاخره سپاه ایران ازاصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ وروز بعد بالشکر افغـان مقابل شد و بیشتر بعلت‌خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید .

جنگ گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲

جنگ گلون آباد که دریکشنبه۸ مارچ ۱۷۲۲درمیان ایرانیان وافغانان واقع شد چنان کار سلسله صفویـه را ازروی قطع خاتمه داد که حرب قـادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنابر حساب هانوی درآنوقت معادل مبلغ ۳۰۵۰۰۰ لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

وجدال لشکر خلیفه باسپاه مغول درخارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کاردولت عباسی را بانجام رسانید. درمیان این سه جنك یك نقطهٔ شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت وجلال مدافعین وحقارت وضعف ظاهری مهاجمین است.

یك مقایسه عجیب

مشابهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد دریك صفحه از کتاب الفخری مذکوراست[۱] وشرح ذیل که ازقلم هانوی تراوش یافته[۲] هرگاه باآن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود.

«آفتاب تازه در افق ظاهر شده بودکه دولشکر بادقتی که ازخواص این موقع دهشت انگیز است بنظارهٔ یکدیگر ایستادند. سپاه ایران بادرخشان ترین زیورهای درباری خودرا مزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گوئی بنمایشی یا بجشنی میرود نه بمیدان قتال. گرانبهائی ورنگارنگی سلاح ولباس و زیبائی اسبان وطلا و جواهریکه بعضی اززین‌ها را مستور کرده بود وجلال وشکوه خیام لشکر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل وآراسته جلوه میداد.

«ازطرف دیگر عدهٔ خیلی کمتری مبارز که خستگی وحرارت آفتاب رنگشان‌را دیگرگون وپوستشان‌را خراشیده‌بود انتظار می‌کشیدند. لباسشان بقدری کهنه ودراین سفر دراز چنان پاره‌پاره شده بودکه بزحمت آنها را ازسرما محفوظ میداشت. زینت اسبانشان فقط ازچرم وبرنج بود وهیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان وشمشیر.»

مشابهت ومباینت هجوم عرب ومغول وافغان

این سه جنگ بزرگ وقطعی از چند جهة بیکدیگر شباهت داشتند. درهرسه مورد یك سلسلهٔ جلیله تاریخیه که درجهٔ انحطاط معنویش در زیر پردهٔ جلال ظاهری مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورة قوت وشکوهش جلوهٔ داشت از حملهٔ قومی سلحشور وجسور که تاآنزمان بزحمت نامشان بگوش میرسید یاکمی از وحشی بهترشان میدانستند مضمحل ونابدید گردیده

---

(۱) برای ترجمهٔ این قسمت رجوع کنید بصفحه ٤٦٢ جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف من — و برای متن مراجعه نمائید بصفحهٔ ۸ — ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt

(۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحهٔ ۵ — ۱۰٤

ودر هر سه مورد فساد وانحطاط دریك مدت کم و بیش طولانی ریشهٔ مملکت راخورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت. فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت وضعف ودائرهٔ وسعتش تاروزی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملا معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است و بر حسب اخلاق و چابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت. عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد که شش قرن برپا مانده و در آب وخاك وسکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان آمد تغییرات عمیقه حادث کردند. دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که ازچین وتبت تاآلمان و روسیه را مسخر ساختند اما درجهٔ ارتباط والصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر ازسلطنت عرب بود. غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار ونهب وغارت تفاوت داشت و نتیجه‌اش قریب ۷۵ سال اغتشاش وهرج و مرج شد (۱۷۲۲ـ ۱۷۹۵ م) این مدت را دورهٔ سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغان ها بر ایران عملا فقط هشت یا نه سال دوام داشت[۱]

پس از هفت ماه که از جنگ گلون آباد گذشت سلطان حسین برگشته بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد. گویند ایرانی ها در این جنگ تمام توپخانه و بار و بنه وخزاین خودرا از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشکر خود را در صحنهٔ مصاف کشته گذاشتند. در ۱۹ مارچ میر محمود قصر محبوب پادشاه وتفرجگاه فرح آباد را که فقط سه میل از اصفهان دور بود متصرف شد واین مکانرا اردوگاه خود ساخت. دوروز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلفا راگرفتند ومالیاتی عبارت از مبلغی وجه نقد وعدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند واز آنجا قصد کردند که بحمله اصفهان را صاحب شوند اما پس از آن که در ۱۹ و ۲۱ مارچ دو مرتبه عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند.

فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید وهرچند توفیق

---

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود ودر اکتبر همان سال اصفهان را مسخر ساخت پسر عمویش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها مقتول شد

کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشکر و تهیه وسائل کمك باصفهانیان مشغول شد.

قحط در اصفهان

کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را بتنگ آورد همه تقاضا نمودند که بیرون رفته برمحاصرین حمله کنند اما خروج بومیدانه آنها بواسطهٔ خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام آن ایام تاریك فی‌المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. درباریان ایران را نیز گوئی فی‌الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که بخیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحب‌منصبان شجاع ووطن پرستی چون لطفعلی خان سوءظن برده و آنان را تنزل رتبه داده ومنفصل مینمودند. درعرض سه یاچهار ماه قبل از تسلیم‌شدن اهل شهر بقحطی فوق‌العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه وحتی جسد مردگان منجر شد وخلقی کثیر تلف گردید. تفصیل رقت‌انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی‌ودرشرحی که‌همان‌اوقات‌مأمورین کمپانی هلندی‌موسوم‌به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده‌اند نوشته‌اند بدست میآید متن اصلی این نوشتهٔ اخیر را دنلپ Dunlop . H در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است (هارلم ۱۹۱۳ صفحه ۲٤۲ ـ ۲٥۷)

تسلیم‌شدن اصفهان ۲۱ اکتبر ۱۷۲۲

در آخر سپتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میرمحمود برای اینکه بوسیلهٔ محاصره و قحطی عدهٔ محصورین را تقلیل داده وقوای فکری آنهارا ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگو را بدرازا کشید بقسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده به فرح‌آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب ودلپسند او بود ودراین موقع دشمنان سنگدل وجفاکارش در آنجا اردوگاه داشتند رفته تاجی راکه میرمحمود شش روز بعد بر سرنهاد تقدیم نماید.

چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد. تاج شاهی بر سر گذاشت امـا در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان‌الله‌خان که درعرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند.

استمداد طهماسب از روس وعثمانی

دراین موقع طهماسب بیك وسیله بی‌اثر و نکبت آمیزی کـه عبارت بـود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته ویکی گیلان ودیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهدهٔ بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب درمقابل بیرون کردن افغانها از ایران وتجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان ومازندران و گرگان وشهرهای باکوو دربند ومضافات را بروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان نخجوان وخوی وهمدان راتصرف کردند اما ازتبریز رانده شدند. درجولای ۱۷۲٤ دراسلامبول قراردادی میان روسیه وعثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید.[1]

قساوت و سفاکی افغانها

مقارن این احوال میرمحمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا وروسای شهر را در خون کشید وقساوت را بجائی رسانید که دویست طفل از خانوادهٔ مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیك سه هزار نفر ازقراولان خاص شاهی را با جمعی ازاشخاصیکه نسبت بآنها سوءظن داشت یاازنفوذ وقدرتشان میترسید هلاك کرد. در سال بعد (۱۷۲٤ م) یکی ازسرداران افغانی موسوم بهزبردست خان بگرفتن شیراز که همکارسابقش نصرالله[2] ازعهدهٔ تسخیر آن برنیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میرمحمود خودرا مهیاساخت که بیزد حمله ببرد زیرا که تاآنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر ازترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تأسی نموده و بافغانها ملحق شوند عدهٔ کثیری ازآنها را عرضهٔ هلاك ساختند.

کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی راوقتل خود او بدست اشرف

در این اوقات میرمحمود از عصیان و نافرمانی روز افزون پسرعم خود اشرف مشوش شده و علی‌المشهور از قساوتهائی که کرده بود وجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بسر ریاضت وا داشت؛ اما این اعمال بسر سوء خلق و مالیخولیائی او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تمام بازماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دوکودك بسیار خردسال او بقتل رسانید. پس ازاینوقت اختلال امورش دائماً روی بافزایش نهاد تااینکه در ۲۲ آپریل

---

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرارداد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۰۰ از انقلاب ایران تألیف هانوی. (۲) بصفحات قبل همین کتاب رجوع شود.

۱۷۲۵ پسرعمش اشرف او را کشته و بر تخت شاهی جلوس کرد ، میر محمود درموقع مرگ بیست و هفت سال داشت ودرحق او می‌نویسند که مردی میانه بالا وسفاك بود گردنش بقدری کوتاه بود کــه تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریك وبینی پهن و ریشی نازك وسرخ رنگ داشت نظرومنظرش وحشیانه وسیمایش خشك و نامطبوع بود ، دیدگان احول و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی کــه در دریای فکر غوطه ورند معمولا بزمین میافکند .

وفات پطر کبیر و هجوم عثمانیان بایران

در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایهٔ کم‌خطری شده بود اماعثمانیان دائماًجلوی‌آمدند وعاقبت در۳ اگست ۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند ، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بترتیب قزوین و مراغــه را درسنهٔ ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند مقارن این احوال عبدالعزیزخان فرستادهٔ اشرف باسلامبول رفته بود و با غرور تمام ادعا میکرد که خداوندگارش خلیفهٔ شرق وسلطان عثمانی باید خلیفهٔ غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید ولــی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

گفتگوی عثمانیها و افغانها

سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگ تنفر داشتند زیــرا نمیدانستند بچه مناسبت بــاید با سنیان همکیش خود مصاف داده ودرنتیجه یك سلسله رافضی شیعه را مجدداً برتخت‌خود مستقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیهٔ خلافت بــرای حفظ اسلام مضر است . معذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ [۱] صلحنامه تهیه شد و در همدان بامضاء رسید .

قیام نادرشاه

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحهٔ بزرگتری رخ داد و در قلیل زمانی برای افغانها مشئوم و وخیم‌گشت خطر مزبور عبارت بود از ظهور نــادرقلی کــه کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نوابغ فوق‌العاده و بیباك و سفاکی است که نظیرش درایران دیده نشده است . تا اینوقت که

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در ۹ مــاده مندرج است رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۵۴ـ۵ کتاب سابق‌الذکر تألیف هانوی

قریب چهل سال از عمر او میگذشت بهیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود . اما در این سال ازمکمن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر[1] معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف درآورد طهماسب در این اثناء بطورموقت در فرح آباد مقام داشت ورئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور وتکبر ازوی پذیرائی و حمایت میکرد .

قتل فتحعلی خان قاجار

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراحم اورا بخود جلب کرد و در قلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب ونادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند .

فتح نیشابور

در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد واز آنجا بهرات رفتند . همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و درمقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد .

شکست اشرف در دامغان

مقارن این احوال اشرف که یزد و کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفرجمع آورده روی بخراسان نهاد تابا شاه طهماسب مقابله کنند اما در دوم اکتبر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه خوار نزدیك اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و یك عدهٔ دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد .

تخلیهٔ اصفهان وقتل شاه حسین بدست افغانها

اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او رو بخرابی نهاده بودشاه سلطانحسین بدبخت را کشته واغلب زنان حرم شاهی وخزینهٔ سلطنتی را با خود برد . وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبروارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

---

(۱) این قلعه را که درنگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند . لرد کرزن دیده و بانهایت میلی که بدخول آن داشته ازورود درآن محروم مانده رجوع کنید بکتاب ایران مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ — ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است .

بلباس کنیزان فرار کرده وپنهان شده بود و از مشاهدهٔ خرابیها وغارتهائی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را دزهر قدم آب دردیدگان میگشت .

شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس ومرگ اشرف ۱۷۳۰ م

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت که بامضای خود مالیات بگیرد ازپی افغانهابجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید . ومجدداً مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و خصومت تسکین ناپذیرسکنهٔ ولایاتیکه در معبراو واقع بود قوای او را بتحلیل برده ومجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد . عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد ودورهٔ شوم سلطهٔ افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دورهٔ نادر
تازمان قتل اودرسال ۱۷٤۷ م

هرچند نادرشاه تاسال ۱۷۳٦ مسیحی موقع رابرای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی ازهمان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمارمیرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی و مالکم و سایرمورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

بی لیاقتی طهماسب

از روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و تنها اقدام مستقلی که برای ابراز لیاقت شخصاً مبادرت کرد حملهٔ بود که برلشکرعثمانی نمود وآن نیزمنجر بشکستی فاحش شد وتبریزوهمدان از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهدهٔ بسیار ناشایستهٔ با ترکها منعقد ساخت بموجب آن گرجستان وارمنستان رابعثمانیان واگذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور اورا دراخراج روسها ازگیلان وشروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت و حیلهٔ اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل او راکه در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل ازهر کارنامهٔ تهدیدآمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبراعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد(۱۷۳۳) نادر بعد ازفتح کرمانشاه با هشتاد هزارنفر نزدیك شهر بغداد آمد اما در۱۸ جولای شکستی باو رسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبورشد تا همدان عقب بنشیند . در پائیزشروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست وتوپال عثمان راکه جوانی ظریف وپاکرای بود بقتل رسانید . شورشی راکه برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳٤ به گـرجستان لشکر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخرنمود وگیلان وشروان و دربند و باکو ورشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها را در نزدیکی ایروان شکست داد و شهرمزبور وبلده ارزنةالروم را تصرف نمود

انتخاب شدن نادر بپادشاهی

درنوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳٦ نادرشاه وفـات شاه عباس ثالث را باعیان لشکر ونمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت وآنها را دعوت کرد که درظرف سه روز پاشاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یا سلطان دیگراختیار کنندمقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران‌سپاهش مطابقه داشت معلوم بود . و اقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تـاج ایران را بـاو تقدیم داشتند . نادربسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت درخانوادهاش موروثی باشد(۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعـضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) سب خلفای سه گانه و تعزیه داری امام حسین وسایر اعمال مختصهٔ بشرعیان موقوف و متروك گردد . شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد وچون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه درکمال بی باکی آنرا « مخالف مصالح مؤمنین حقیقی » معرفی کرد . این جسارت بقیمت زندگانی او تمام شد زیراکه نادر فوراً امر داد او را خفه نمودند . نادر باین هم اکتفا نکرد وچون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط وعوایدآن را بمصرف قشون رسانید وگفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد . در پـایان همان سال با عثمانیان عهدی بست و برحسب آن تمام ولایات ازدست رفته را مجدداً صاحب شد . در دسامبرهمان سال با صد هزارنفر بافغانستان وهندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب‌السلطنه ایران کرد .

دو سالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ ـ ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود . فتح هندوستان تسخیرلاهور و دهلی مراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان واژگون بخت بدست آمده و هانوی[۱] مقدار آن را ۰۰۰ر ۰۰۰ ر ۸۷ لیره تخمین میزند دَراین دوسال اتفاق افتاد .

فتح نادردر هندوستان ۱۷۳۷ ـ ۱۷۳۹ م

در سنهٔ ۱۷۳۸ قندهار وکابل و پیشاور را بتصرف درآورد و دراوائل سال بعد ، از رود سندگذشته لاهوررا مسخر نمود و درفبراری۱۷۳۹ سپاه محمد شاه راکه تقریباًمرکب ازدویست هزارنفرمرد جنگی بود دردشت کرنال درهم شکست ، دهلی بدون جنگ بچنگ آمد امـا چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد وجمعی از سپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظـهر تا ساعت سه بعد ازظهر که مدت کشتار بود ۰۰۰ ر ۱۱۰ بقتل رسید . نادر هرگز توقع نداشت که هند را درتصرف خود نگاهدارد پس ازبرداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاً مذکور شد تاج و تخت را بمحمد شاه برگشته بخت واگذاشت و او را بیم داد که درصورت لزوم مراجعت خواهد کرد . درماه می بایران بازگشت ودرراه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا ازخط سیرخود منحرف شد ودر ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

در غیاب نادرشاه رضـاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده‌اش در سبزوار کشته وشروع باظهار این آرزو کرده بود که پس ازمراجعت پدرهم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت .

طغیان رضاقلی وکور شدنش

چون نادررا خبردادندکه پسرقصد جان تورا دارد فرمان داد اورا از حلیه بصرعاری کردند اما بعد ازاین ابرازشقاوت بخت واقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترك گفت ، بی رحمی روز افزون و ظلم و جور وحرص و از همه مهمترقصد برقرارکردن مذهب تسنن درایران رفته رفته او را منفورساخت . ازجمله تجدد او ترجمهٔ قرآن وتورات

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را دریکصد وبیست میلیون پوند تخمین زده وعدهٔ تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را کـه جمعی از عیسویان به ترجمهٔ آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت و مجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کـرد

نظر نادر نسبت بدین

کـه جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد، [1] نقشه های نظامیش هم بی تأثیر گردید. جنگی که بالگزی ها در سنهٔ ۲ ـ ۱۷۴۱ کـرد نتیجه نبخشید و در حرب عثمانیان کـه درسنهٔ ۱۷۴۳ بآن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت او را مغلوب باید شمرد، انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت. معذلك شورش طایفهٔ قاجار را در استراباد در سنهٔ ۱۷۴٤ فرو نشاند و در آگست ۱۷٤٥ ترکها را در حدود ایروان شکست داد و در ۱۷٤٦ صلحی کامیابانه نمود. سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات وخـرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخرمی ۱۷٤۷ بآنجا وارد گشت، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شدکه تمام سرداران و سربازان ایرانی خود را بقتل رساند (زیراکه اکثرقشون او از ترکمان و ازبك یعنی سنیها بودند)

قتل نادر ۲۰ جون ۱۷٤۷

اما یکنفر غلام گرجی این راز را نزد بعضی از سرداران ایران فاش کرد و آنها هم عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی « پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بروی شام خورند » یکنفر صالح بیك [2] نام با چهار نفر همدست خود شبا هنگام وارد خیمهٔ نادر شده مملکت خود را از شخصی که هرچند دربدو امر و برحسب ظاهر ایران را ازیوغ افغان خلاص کرد اما در آنموقع رفتاری دهشتناك وبد عاقبت پیش گرفته بودرهائی بخشید دروقت مرگ نادرشاه شصت ویکسال داشت ویازده سال وسه ماه سلطنت کرده بود (٤٧ ـ ۱۷۳٦)

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱٥ جلد دوم ص ۱۰٤

(۲) مطابق تاریخ بعد نادریه (چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱٥ ومابعد) که بتفصیل تمام ازاین مسئله سخن میراند چهارنفر سردارموسوم به محمد خان قاجار ـ موسی بیگ افشار ـ خواجه بیگ گندزلو ومحمد صالح خان باهفتاد نفرجوان داوطلب وارد دسیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت وورود بچادر نادرشاه راداشته اند قتل نادردر یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱٦۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷٤۷) واقع گردید.

هرج و مرج بعد از وفات نادر

نوه اش علی قلی خان ملقب بعادل شاه جانشین او گشت اما سال بعد برادرش ابراهیم اورا مغلوب ومقتول ساخت یك سال پس از آن اونیز بنوبهٔ خود دردست یکی از هواخواهان شاهرخ نوهٔ نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضا قلی خان بدبخت وازبطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دخترشاه سلطان حسین بود دراینموقع برتخت جلوس کرد ، جوانی وجمال ورحم طبیعی[۱] وخلق خوش هیچکدام اورا ازبخت بدحفظ ننمود و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمد نامی که از جانب مادر بشاه سلیمان ثانی از سلاطین صفویه میپیوست اورا کور ومعزول کرد . سید نیز بنوبت خود مقتول شدانقلاب وبی‌قانونی عمومی شد کەدر این دوره برایران حکمفرمائی داشت . شاهرخ دوباره تاج برسر نهاد اما دیگر بار معزول وباز منصوب گردید ودر مشهد اسماً پادشاه خراسان شد . این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیهٔ افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درانی معروف گردید) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تامیان ایران ومملکت او یکقسم مانع وحائلی باشد . بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید وتا ۱۷۹٦ ادامه یافت بدون هیچ واقعه وسانحه طی شد .

سلسله زندیه (۱۷۵۰ — ۱۷۹٤)

اخلاق حسنهٔ کریمخان زند

سرجان ملکم گوید[۲] «تاریخ ایران از وفات نادر شاه تازمان آغا محمد خان هیچ نکتهٔ برجسته در نظر ما عرض نمیدهد مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخندهٔ این پادشاه را بادورهٔ سلطنت سابقین ولاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد ومأمون از حوادث و پر عیش وعشرت برسد ، شرح اعمال شخصیکه درطبقهٔ پست تولد یافته وبدون هیچ جنایتی ببالاترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت وعدالت خواهی کریمخان مگردرغرابت با او برابری کند .»

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحهٔ ۱۱۱ (جلد دوم صفحه ۸ ه از ترجمهٔ فارسی. مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت ودر آبادی وتزئین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر باحترام برده میشود ، کریمخان هیچوقت بر سرتاسر ایران حکمفرمائی نکرد وابداً عنوان پادشاهی برخود ننهاد وبنام وکیل یانایب السلطنه قناعت نمود . دربدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردان‌خان مشترکاً نایب‌السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ اورا نوهٔ شاه سلطانحسین میگفتند »[1] وبنام اواصفهان راگرفتند ودر آنجا برتختش نشاندند ، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید . رقبای او یکی آزاد افغان بود که درشمال غربی وآذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمدخان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر درابتدای ظهور خود اورا بقتل رسانید محمد حسن خان دراینوقت بر ولایات ساحل بحر خزر مسلط بود .

دو رقیب کریمخان

حذف شدن آزاد افغان از جمع رقیبان

آزاد نخستین رقیبی بود که ازرأس مثلث رقابت برداشته شد این شخص بدواً کریمخان را مغلوب ومجبور نمود نه‌تنها اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند . اما هنگامیکه بی‌محابا درتنگه کماریج یا کمارج ازدشمن تعاقب میکرد بدام افتاد وگروهی ازپیروانخود را از دست داد وخود فرار کرد وپس از پناه بردن بپاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت « خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و درمیان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت وچنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت »[2]

غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش

در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حملهٔ سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت وبعدها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی‌خان در ۱۷۶۰ مغلوب ومقتول گردید . از اینوقت تاسال ۱۷۷۹ که پیک اجلش دررسید کریمخان رسماً بر

(۱) ر . ج . واتسن تاریخ ایران ص ٤٤ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم . دوصفحه قبل از صفحهٔ مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنگ کماریج که دونفر ازاشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده‌اند .





تمام ایران حکمروائی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بـدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد . مهمترین لشگر کشی‌های عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان درسال ۱۷۷٦ .

فتح بصره بدست ایرانیان

صادق‌خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر بر آنجا حکمرانی داشت ولـی در اینموقـع بصره را بعثمانیان گذاشته خود بایران آمد ودر نزاع خانوادگی و برادر کشیهای آن ایام شرکت نمود .[۱]

«اگر مأخذ مقایسـه را نتیجه بعدیه قرار بـدهیم مهمترین واقعه ای کـه پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندیـن سال

وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان ۲مارچ۱۷۷۹

محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست ،[۲] در ایام طفولیت بفرمان عادل شاه[۳] نوهٔ نادر او را مقطوع‌النسل کرده بودنـد واز اینجهت مشارالیه را آغا مینامند که مخصوص خواجگان است . بعداز شکست ووفات پدرش محمد حسن خان درسنه ۱۸۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد .

اما در کمال رأفت وعطوفت باو رفتار مینمود وتاحدی که باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت ومروت میکرد . حتی باو اجازه داده شده بود که دراطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکـه شبها قبل از بسته شدن دروازه بشهر بازگردد . چون درعصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳(۱ مارچ ۱۷۷۹)بشهر مراجعت‌مینمود خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود اورا آگاهی داد که کریمخان درحال‌نزع است ، آغا محمد خان یکی ازمرغان شکاری محبوب‌خودرا رها کرد وفرار آن رابهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دوساعت بعد از سحر[۴] چون شنید که کریمخان نفس آخـرین را کشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد وچنان بسرعت طی مراحل کرد که روزسوم خودرا باصفهان رسانید[۵]

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸
(۲) سرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲٦۳ (٤) تاریخ زندیه صفحه ٦ i . 1 . (۵) تاریخ سرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

سپس بداخله مازندران راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه وتصرف سلطنت وقدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادرکشی‌های خوانین زندیه‌را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹ - ۱۷۷۹) ریشه قدرت سلسلهٔ زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغا محمد خان باخویشتن داری باور نکردنی ودقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد ومرتبط میکرد .

جانشینان کریمخان درهمان سال وفات کریمخان چهار نفر از خوانوادهٔ او یکی‌پس دیگری برتخت سلطنت بالا رفتند از اینقرار : پسرش ابوالفتح - نوه اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق ، علیمراد که مجدداً بسلطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیراز جعفرخان بقتل رساند ، خود علی مراد هم درجانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت وجعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی [1] دراین مادهٔ تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بضبط سال جلوس مبارك میمون | که هست مبداء تاریخ عشرت‌دوران
نوشت کلك صباحی زقصرسلطانی | علی مراد برون شد نشست‌جعفرخان

حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) راکه عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵میماند وپس از آن عد جعفرخان راکه (۱۰۰۴)است برآن‌بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند .

لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه جعفرخان در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) کشته شد وپسرش که همان لطفعلی‌خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سرهارفورد جانس بریج از شخص وجمال او شرح دلپذیری میدهد [2] که ذیلا نقل میشود : « اگر وقایع عهد سلطنت ومصائب وارده وبدبختی های‌لطفعلی خان را بیش از اندازه‌معمول شرح میدهم امیداست که‌خواننده مرا عفوکند . وقتیکه برتخت نشست نسبت بمن محبت وتوجه بسیار ابراز داشت‌و چون متواری‌وفراری‌بود‌این افتخار نصیب‌من‌شد که درزیر چادر محقری باوی‌بریك‌نمد

---

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲٤-۲٥ (۲) صفحه (Cxxl) از کتاب سلسله قاجار وغیره .
ه . ج . بریج Sir H. g. Bridges «شیراز را نخستین بار در ۱۷۸٦ دیدار کرد »

زین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش اورا درچشم رعایا عزیزتر میساخت. شجاعت وثبات و جرئت و چالاکی‌که در ایام بدبختی از خود بروزمیداد مضمون قصاید وغزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. درروزگارعزت ونعمت‌مردانه ودوست داشتنی ودلربا و درادوان بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و جدی بودکه طبیعت بشری‌کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی با ابهت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش بپایان برسد ـ وپسر کوچکش ازآلت رجولیت محروم‌گردد ـ ودخترانش بعجلهٔ خاك سپرده شوند ـ و ناموس و شرافت زنش بسر باد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمهٔ پروردگار ازآن شکایت و باآن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظرعبرت بآن بنگریم. »

شجاعت و مردانگی ومصائب لطفعلی‌خان

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان بیچاره‌که درمیان سلاطین ایران‌آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس ازکامیابی رقیب سخت‌گیر وعدوی خون‌آشام او آغا محمد خان بنوشتن مبادرت ورزیده اندبنابراین احساسات وعقاید حقیقی آنها هرچه بوده جرئت نداشته اندکه کلمهٔ مساعدی درمدح پادشاه مقتول برقلم برانندچه دراینصورت گرفتار غضب آن قجر بیرحم میگشتند هرچند سلسلهٔ زندیه دوامی نداشت‌اما باشرافت شروع شد وباشرافت بپایان‌رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین وآخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض وطویل سلاطین ایران بوده اند.

سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ ببعد

چون بتفصیل تمام تاریخ قاجاریه دردسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

---

(۱) درصفحه ۱۱۳ سطر اول وصفحهٔ ۱۱۵ سطر ۱۱ وصفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوه برادرزاده صحیح است ودرصفحهٔ ۱۲۵ سطر ۲۲ تبریز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیرلازم خـواهد بود.[۱]
آغـا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تـاج بر سر ننهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران را برسرداشت[۲] اما عملا ابتدای سلطنت اورا باید از روزوفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی « خودهمیشه‌میگفت تا تمام ایرانیانی که در داخلهٔ سرحدات‌قدیمه‌مملکت مسکن‌دارند باطاعت‌من سرفرود نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد[۳] باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سرجان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت قلم در این عبارت بیان کرده است :[۴] آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال در اغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلا معارض در تمام خطهٔ ایران حکمرانی کـرد. اندامش چنان لاغر و بـاریك بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله می‌نمود. چهرهٔ بی‌موی ضعیفش به صورت چین خوردهٔ پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگر چه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب بر آن سایه مـی‌افکند (و این حالتی بود که غـالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می‌یافت. خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت نمی‌خواست هیچکس باو نگاه کند. در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کـردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانیش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت و روزگار بدبختی و

---

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از متن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تالیف سرهارفورد جانس بریج باپك مقدمهٔ بسیار نفیسی که از صفحه XIII تاصفحه CXCI فرا میگیرد متن کتاب اصلی موسوم بمآثرالسلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) درتبریز چاپ گشته و بوقایع این سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydges تاسنه ۱۲۲۶/۲ - ۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً درقسمت اخیر بامتن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سرجان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰ /۱۸۱۴ منتهی میگردد. کتاب عالیقدر ر. ج. واتسن Watson بسال ۸ - ۱۸۵۷ خـاتمه می‌یابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورث سایکس که ازهمه موخراست (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود. (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد ودر ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید (۳) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (۴) ایضاً صفحه ۳۰۰-۳۰۲

خطاکاری بود . نخستین هـوس او میل بقدرت و دوم هـوس خست و لئامت و سوم انتقام بود . دراین سههوس افراط میکرد وهریك از آنها متمم دیگری محسوبمیشد اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش بازمیگذاشتند ودرشناسائی اخلاق واحساسات دیگران قدرتی بکمال ودر اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و بر آرزوهای خود کامیاب شد درمناسبات خود با خصمتا کار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمیجست و درمیدان جنگ تدبیرش بیش ازشمشیر تأثیر میبخشید وقتی کهازمعتمدترین ولایقترین وزرایش[۱] سؤال شدکه آغامحمد خانخود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد : « در دلیری او شکی نیست . امـا بخاطر ندارم که مجال و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمیگذاشت » .

فتحعلیشاه
۱۸۳۴ – ۱۷۹۷

بعد از آغا محمد خان برادر زاده او فتحعلیشاه کـه مردی مطیع زنـان و طـالب کثرت اولاد بـود[۲] بسلطنت رسید مشارالیه شخصی مهمل ولئیم و خارج ازاندازه مفتونزیبائی صورت وریش بلند خود بوداماطبعی خونخوار نداشت(یعنی نسبت بعمویمرحومش) و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورترا برمیگرداند تاحالت احتضارمحکوم بدبخت رانبیند . قدری در شاعری دست داشت و غزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است . ازنظرسیاست

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیدهٔ مذکور را سرجان ملکم از خود او شنیده است . (۲) مطابق مندرجات ناسخالتواریخ عدهٔ اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی که پس از بلوغ اومیگذشت ازپسر ونوه بدوهزار بالغ میگردید ومؤلفتاریخ مزبور گوید اگر دربیست ویکسالی که ازرحلتش تاحال تحریرمیگذرد زنده میماند اولادواحفادش بده هزار میرسید بنابرحساب مورخمذکور ۵۷ پسر و۴۶دختر بعدازخودش درقیدحیات بودندو۲۹۶ نوهٔ ذکور و۲۹۲نوه اناث و۱۵۸زن داشت که ازبطنآنها طفل بوجود آمده بود و ج واتسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) فرزندان اورا۱۵۹ مینویسد . علیای حال عدهٔ آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروفرا (شتروشپش وشاهزاده همه جا پیداست) تائید میشود .

مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود . ازجانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (١٨٠٠ ـ ١٨٠٨) بایران آمدند خطرروزافزون روسیه بمعاهدات مصیبت بار گلستان (١٨١٣م) و ترکمان چای (١٨٢٦م) منجر شد و جنگ با عثمانی (١٨٢١) درسنهٔ ١٨٢٣ بمعاهده ارزنةالروم خاتمه یافت . سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل : خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنهٔ ١٨٠٠ [1] و قتل گریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ١١ فبراری ١٨٢٩ [2] و وفات نابهنگام عباس میرزا فرزند شاه درسن ٤٦سالگی ١٨٣٣ . پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ٦٨ سالگی در ٢٣ اکتبر ١٨٣٤ بدرود زندگانی گفت و٥٧ پسر و ٤٦ دختر بعد از خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند .

محمد شاه
١٨٣٤ ـ ١٨٤٨

جانشین فتحعلیشاه نوه اش محمد شاه پسر عباس میرزا شد که در ٣١ جانوری ١٨٣٥ تاجگذاری نمود محمد شاه رادورقیب ومدعی بودیکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما این رقبارالشکرایران بسرداری سرهانری لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت که از انگلیس وروس متشکر وممنون باشد که اسباب عروج او را برتخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق درکار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشئوم و سابقهٔ خطرناکی برای ایران شد . درهمین سال عزل وقتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام [3] که قویترین وزیرپادشاه بود وهنوزهم هموطنانش اورا ابلغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعد ازاوحاجی میرزا آقاسی معروف صدراعظم شد که

(١) رجوع شود به برج واتسن (تاریخ ایران صفحه ١٢٨-١٢٩)

(٢) ایضا صفحه (٢٤٧-٢٥٦) (٣) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهردوشخص مذکوردرجلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ٨٧ و ٤٢٥ شرحی مسطور است . درضمن ذکرنثر نویسان عهدقاجاریه نسبت بمقام ادبی اوشمهٔ مذکور خواهدشد رجوع شود بقسمت سوم این مجلد





هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو درایـران شایع است [۱] راجع بمحاصرهٔ طولانی و بی نتیجه که ایرانیان ازهرات نمودند و رقابت روس و انگلیس کـه بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود ، همچنین در باب سر . ج . ماك نیل که از۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیرمختار انگلیس در ایران بود و دراین سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران در خصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل عامیــکه عثمانیان درسال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم . این وقایع را ر ، ج ، واتسن وسایرمورخین ایران بتفصیل نگاشته‌اند و از نقطهٔ نظرما هیچیك باندازهٔ شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ وظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴ جالب توجه نیست .

اسمعیلیه در قرون جدیده

راجع باصل طایفهٔ اسمعیلیه یا سبعیه وعقاید آنها نکاتی درجلد اول [۲] این کتاب مندرج است و اضمحلال آن سلسله بـدست هلاکوخان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملا در جلد دوم سمت تحریر پذیرفته است [۳] اما هر چند در ایـران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه در صفحات تاریخ ایـران ظهوری داشته‌اند در جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ اشارات بسیار بآنها داده‌میشود ، اول درضمن وقایع سال ۱۲۳۲–۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل‌الله پسرسید ابوالحسنخان که درآن اوان دریـزد ریاست طایفه راداشته است . درعهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده وپس از انفصال درمحلات قم عزلت گزید ؛ پیروان بسیار او ازهند وآسیای وسطی مالیات و نذر و نیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدمتش بیاورند آنهارا بدریا می‌افکندند باین اعتقاد کـه بدست امامشان خواهد رسید . اما در صورت امکان بحضور امام شتافته و ثواب و افتخار میدانستند که شخصاً او را خدمت نمایند . حتی بنوکری وغلامی او تن دردهند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب گوبینو موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰ - ۱۶۶) و کتابی که من بعنوان «یکسال درمیان ایرانیان» نوشته‌ام (صفحه ۱۱۶ - ۱۱۷) شمهٔ از اخلاق او را ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸ - ۲۸۹ ذکر کرده‌است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ وغیره (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰ – ۲۱۱ و ۴۵۳ – ۴۶۰

قتل شاه خلیل‌الله ۱۸۱۷ ـ ۱۸۴۴

پسرش شاه خلیل‌الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد اما پس از دو سال توقف درنزاعی کـه میان اتباع او وشیعیان آن شهر بتحریك ملاحسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك این واقعهٔ موهنه را سیاست کرد و یکی ازدخترانش را به آقاخان فـرزند و جانشین امام مقتول اسمعیلیه دادواوراحکمران قم وبلوکات نواحی آن ازجمله‌محلات گردانید

طغیان آقاخان در سنه ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰

جای دیگر در ضمن وقایع سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ یا ۱۸٤۰/۱۲۵٦ از این آقاخان ذکری رفته است [۱] گویا براثراخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که حاج میرزا آقاسی او را تحریك کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعهٔ بم را متصرف شد اما مجبوراً به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروز میرزا او را عفو و بطهران گسیل نمود . حاج میرزا آقاسی اورا درمرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم و مضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد وفارغ‌البال باشد عیال واموال را از راه بغداد بـکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد بخریدن اسبان قوی و چـالاك و استخدام سواران شجاع و فداکار وچون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کـرمان رهسپارشد باین عنوان که ازخط بندرعباس خیال دارد بمکه عازم‌گردد ووالی کرمان باین امررضایت داده است .

شکست او بدست بهمن میرزا وفرارش به هندوستان ازراه‌لار

شاهـزاده بهمن میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرددرحالتیکه بجانب شهر بابك وسیرجان رهسپار بود بوی رسید جـدالی میان دو دسته بوقوع پیوست وهشت سوار از طرف شاهزاده و شانزده نفر ازجـانب آقاخان کشته شد . بعد از یك جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لارگریخت و بعد ازآنجا بهند رفت . دراین مملکت یکی از اخلاف او موسوم بآقاخان [۲] امـروزه درکمال وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده ومحل اقامتش بمبئی است مگراوقاتی که در

---

(۱) ر . ج . واتسن درتاریخ ایران خـود ازشورش فوق شرح نسبهٔ کاملی میدهـد (صفحه ۳۳٤ - ٤۳۱) (۲) سلطان محمد شاه G.C.IE.etc. دره۱۸۷ متولد شد . رجـوع شودبکتاب «Whoe's who» مقاله آقاخان . خاتمه مقاله استانیسلاس گو یارد موسوم به «یکی ازرؤسای بزرگ ملاحده درزمان صلاح‌الدین» در مجله آسیائی ۱۸۷۷



آغا محمد خان قاجار و میرزا ابراهیم خان وزیر

روبروی صفحه ١٤٤



مظفرالدین میرزا ولیعهد باالله باشی (رضاقلی‌خان هدایت)

رو بروی صفحه ۱۴۵

اسفار پی درپی و دور ودراز خود باشد

جنبش بابیه

نهضت طایفهٔ بابیه یا مذهب بابی که درسالهای آخرعمر محمد شاه شروع شد یکی از وقـایع بسیار مهم وجالب توجه بود و موضوع یکرشته ادبیات حجیم ومفصل است[۱] نه فقط درفارسی وعربی بلکه بفرانسه وانگلیسی وآلمانی وروسی وسایرالسنهٔ اروپـائی . چون نمیتوان دراین مجلد شرح کاملی ازتاریخ پرسانحه وتوسعهٔ محیرالعقول آن درج کرد و چون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع ومطالعه موجود است (و مبلغین آن درامـریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته‌اند) دراین کتاب تاریخ آنها را تـکرار نخواهم کرد . سید علی محمد باب درکتاب بیان خود که بفارسی است تاریخ ظهورخویش را ۲۳ می ۱۸٤٤ (٥ جمادی‌الثانیه ۱۲٦۰) یعنی درست هـزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم مهدی ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزلهٔ « باب » است در این اظهار نه فکرو نه طـرزبیان تازگی نداشت امام مهدی ع چهار « باب » داشته است کـه هنگام غیبت صغری یکی بعد از دیگری واسطهٔ مابین او و امت بوده‌اند و شیخیه که باب نزد آنها تحصیلات دینی خودرا تعقیب نمود معتقد بیکنفر «شیعهٔ کامل» بودند که واسطه یا جدول رحمت میان امام غایب ومؤمنین است و باب ازاین عقیده شیخیه تقلید نمود ، بعدها باب باصطلاع پیروانش « بالاتررفت » و ادعاکرد که «نقطهٔ اعلی » یا « نقطهٔ بیان » است سپس مدعی شد کـه خود قائم آل محمد است بعدگفت مؤسس شریعت جدیدی است و بالاخره گفت من مظهرخدا و مهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالاتر رفتند وخودشان را خدا و او را خدا آفرین خواند ویکی از آنها درحق بهاءالله گفت[۲]

---

(۱) برای اطلاع برادبیات این طایفه تاسنهٔ ۱۸۸۹ بجلد دوم‌از کتاب « بیانات یکنفر سیاح درکشف واقعهٔ باب » که اینجـانب نوشته‌ام و در کمبریج بسال ۱۸۹۱ طبع گردیده است رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۳ – ۲۱۱ و بـرای ادبیات بعد از سنهٔ ۱۸۸۹ بکتابی که بنام « مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی » تالیف کرده‌ام مراجعه شود (کمبریج ۱۹۱۸) صفحه ۱۷۵ – ۲۴۳

(۲) این شعردرورق (a ۲٤٤) نسخهٔ خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به ابیل زرندی که درروز وفات بهاءالله ۲۸ می ۱۸۹۲ درعکاخود را کشت :

« خلق گویند خدائی و من اندرغضب آیم   پر برداشته مپسند بخود ننگ خدائی »

هرچند نهضت بابیه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی ها بعد از وفات محمد شاه (٥ سپتامبر ۱۸٤۸) صورت وقوع یافت. بـاب این هنگام در یکی از قلاع ماکو محبوس بود و درخراسان و مازندران وسایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبر داده وباین ترتیب حملات دشمنان خود را کـه بواسطه وفات شاه و اغتشاشات و هرج و مرج مملکت رو بازدیاد گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند.

ناصر الدین شاه
۱۸٤۸ - ۱۸۹٦

هنگام وفات محمد شاه افق تاریك بود. ناصرالـدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت درغیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا درطهران برتق وفتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملا منفورعامه بود نه تنها ازصدارت افتاد بلکه مجبور شد بـزاویهٔ شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود[۱] در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت دربروجرد، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، یزد و خراسان رویداد

میرزا تقیخان
امیر نظام

شاه کـه در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت[۲] عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ بمرکزوارد شد وهمانشب تاج برسر نهاد ومیرزا تقیخان معروف بامیرنظام را صدر اعظم نمود. این شخص علی رغم پستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده)[۳] یکی از بزرگترین رجال و باشرفترین ولایقترین وهوشیارترین وزرائی است که ایران درعهود جدیده داشته است، واتسن[٤] با شوق تمام فریاد میزند که: « نمیتوان نسل جدید ایران را سست وفاسد گفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند » و ربرت. کرزن Hon. Robert Gurzon در کتاب موسوم بارمنستان و ارزنة‌الروم در حق او میگوید: « این شخص از تمام مأمورین عثمانی و ایران وروسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت درارزنة‌الروم حضورداشتند جالب‌توجه تر بودو باهیچیك از آنها قابل‌مقایسه نبود

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ، ر ، ج واتسن صفحهٔ ۸ - ۳٥۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت . (۳) شرحی ازاین پدرو پسرمعروف که هردو لقب قائم مقام داشته‌اند درضمن احوال نثرنویسان مشهور جدید درقسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد (٤) تاریخ ایران صفحه ۲٦٤

درسه سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرداما ستاره‌درخشانیکه‌درافق‌زندگانی‌اوطالع‌شده‌بوددرابرحسدوتزویررقبایش پنهان گشت

قتل حزن انگیز میرزا تقیخان ۹ جانوری ۱۸۵۲

واقعهٔ غم انگیز قتل او که باکمال بیرحمی وقساوت در موقعی که‌درعمارت قشنگ فین نزدیك کاشان تبعید بودبوقوع‌پیوست بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد [۱] اما وفا داری زنش را کــه خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت‌گذاشت واتسن [۲] میگوید : « هیچیك از بانوانی که دردربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد با وجود ملاحظه درخشان ترین نمونهٔ زناشوئی و تقوی وبزرگواری شوهــرهای خود بیش از این محبت وایثار نشان نداده اند که زن امیرکبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داده معذلك بــرخلاف مواظبت خستگی ناپذیری‌که داشت ازحاجی علی خان حاجب‌الدوله فریب خورداین شخص با آنکه زائدالوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹جانوری ۱۸۵۲ زندگانی او را خاتمه داد .

نهضت بابیه در ۱۸۴۹ – ۱۸۵۰

بابی ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش راکرده بودند و مرگ ناگهانی اورامعجز وانتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتیکه برضدآنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله ای روشن کرد کــه تا کنون خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید .

گوبینو

تاریخ کارهای بابیه را درشیخ طبرسی مازندران وزنجان ویزد و تبریز و سایر نقاط درسنوات ۱۸۴۹ – ۱۸۵۰ بهترو دقیقتراز آنچه کنت گوبینو درکتاب بی‌نظیر خود موسوم به **ادیان‌وومذاهب‌فلسفی در آسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق‌العاده بیان کرده است نمیتوان برشتهٔ تحریر در آورد . من شخصاً راجع بایران بیش از هر مأخذی از آن‌کتاب استفاده کرده‌ام زیرا

---

(۱) واتسن صفحه ۳۹۸ – ۴۰۶ (۲) ایضاصفحه ۴۰۳

که هم از این کتاب و هم از یك ملاقاتیکه بر حسب اتفاق و از بخت نیك در اصفهان نموده ام بسر چگونگی مذهب بابیه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه درجمع مستشرقین‌اولین باب شهرت بررویم گشاده شد گوبینومدتها‌درفرانسه مثل پیغمبریکه در ولایت خود باشد بیقدر بود اما بعد از آنیکه فرانسه مدتها او را فراموش کرد آلمان یك مجمع اتحاد گوبینو تشکیل داد [1] وچند کتاب درشرح‌احوال و تألیفات او [2] منتشر شد .

سوء قصد

دورهٔ جنگجوئی و خونریزی بابی ها ازوقتی شروع شدکه سه نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودندو در نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر ازرؤسای بابیه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند ازجمله قرةالعین شاعرهٔ معروف وصاحب‌حسن منظر وطبع سرشار در شکنجه سخت بدرود زندگانی گفت [3] بیشتر رؤسای بابی که باقی ماندند یا جلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و از آن پس هر چند مذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات درخارج سرحدایران یعنی‌بغداد، ادرنه و قبرس وعکا بود .

جنگ‌ایران و انگلیس ۷ - ۱۸۵٦

دراینجا لازم نیست که ازعلل وچگونگی جنگ‌کوتاه ایران وانگلیس (۷ - ۱۸۵٦) که علتش تصرف هرات بتوسطایرانیان بود ذکری برود .

این جنگ از تسخیر جزیرهٔ خارك خلیج فارس در ٤ دسامبر ۱۸۵٦ بتوسط انگلیسها شروع شد و با معاهدهٔ پاریس مورخه ٤ مارچ ۱۸۵۷ که میان لردکاولی و فرخ‌خان منعقد شد خاتمه پذیرفت هرچند بواسطهٔ نواقص وسائل استخباریکماه بعد

---

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹٤ است (۲) من دوجلد ازآنها را دردست دارم که تالیف لودویك‌شمان است یکی Eine Biographie و دیگری Quellen und unterchungen (استراسبورغ ۱۹۱۳ و ۱۹۱٤) مجله ماهیانه اروپا شماره ۷ مورخه‌۱ اکتبر۱۹۲۳ یك‌شماره مهمی مخصوص احوال کنت گوبینو انتشار داده که درصفحه ۱۱٦ الی صفحه ۱۲٦ آن مقاله بسیار خوبی بقلم ولادیمیر مینیورسکی تحت‌عنوان گوبینو وایران مندرج‌است بعدازآن‌مقاله صفحه(۱۲۷ - ۱٤۱)صورتی از تالیفات منتشرهو غیر منتشرهاو نوشته‌شده‌و تاریخ‌زندگانی‌او تحریر یافته و شمهٔ از نهضت طرفداران گوبینو درآلمان وفرانسه مسطوراست . (۳) رجوع‌شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب « بیانات‌یکنفرسیاح » جلد دوم صفحه ۳۲٦ - ۳۳٤و«مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی » صفحه ۲٦۵-۲۷۱

از معاهده هم خصومت ادامه داشت . ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادلهٔ عهد نامه ها شورش هندوستان شروع شد .

تأسیس تلگراف

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان وهند روابـط استخباریهٔ بهتری موجود باشد و بهمین واسطه در ۱۸٦٤ در ایران تلگراف دائر گشت و درسنوات ۱۸۷۰ و۱۸۷۲ توسعهٔ کامل یافت بنا برقول سرپرسی مولسورث سایکس (که تاریخ ایرانش[1] کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را ازسال ۱۸۵۷ تاسنه ۱۹۲۱ دربردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب[2] ایران محسوب میشود .

عوامل تجدید آورد یگر

از جمله عواملی که در تجدد اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حـدود سال ۱۸۱٦ یکدستگاه آن را درتبریز دائر نمود) و از نتایج آن تعمیم و تـرویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ [3] بآهستگی شروع شد و درایام انقلاب ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۱ و بعد از انقلاب روسیه توسعهٔ کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون و ترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانهٔ شاه باروپا در سنوات ۱۸۷۳ و۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ . اما در این تردید هست که آیا خود سلطان یا همراهانش از مشاهداتی کـه هنگام گردش در اروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران ازشرح سفر نامه او انتفاع ادبی برد ؟

قتل ناصرالدین شاه ۵ می ۱۸۹٦

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲٤ ذوالقعده ۱۲٦٤ (۲۰ اکتبر ۱۸٤۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و در ۵ می۱۸۰٦ که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او بود چهار روز قبل ازاین تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه بـرای جشن سال پنجاهم پادشاهی اومهیا شده بود به تیر میرزا رضای کرمانی یکی ازشاگردان سیدجمال‌الدین افغانی درحرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید . وقایعیکه منجر باین حـادثه شد و علل

---

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد ودر سال ۱۹۲۱ نوشته شده است درجلد دوم صفحه ۲٦ه مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است . (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳٦٦ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم به « شعر و مطبوعات در ایران جدید » که دراین موضوع کاملا بحث شده است

واهمیت آنها را در کتاب : تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام .

نطفهٔ انقلاب

بذر انقلاب از تاریخ آخرین سفرشاه بفرنگستان پاشیده شده وحتی روئیده بود زیرا که درسفر مزبورامتیازات مضره‌تفویض گـردید واین امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیلهٔ تحریك ناخشنودی های سیاسی گردید ونخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد و درانقلاب ۱۹۰۵ بدرجهٔ اعلی رسید . روابط سیاسی ایران با دول خارجه مخصوصاً روس وانگلیس‌ماده ومرکز تاریخهای پلتیکی ازقبیل تاریخ سرپرسی مواورس‌سایکس است اما ما اگر از آن صرف‌نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را بسطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم . چهارسال اول سلطنت او (۱۸٤۸ - ۱۸۵۲)

سالهای پر حادثه ابتداء وانتهای عهد ناصرالدین شاه

بواسطهٔ جوشش مذهب بابیه اهمیت داشت و شش سال آخر دورهٔ پادشاهی او از ۱۸۹۰ تـا ۱۸۹٦ بسبب غلیان پلتیکی دارای اهمیت بود و درعهد جانشین او بانقلاب عمومی منجر گردید اما سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی‌الظاهردورهٔ امن و آسایش نسبی بود . از خوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کـردم (۸ ـ ۱۸۸۷) و موفق شدم که بقایای اعصار متوسطهٔ تاریخ ایران را تماشاکنم . هیچ واقعهٔ نا مطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطهٔ تنبیه وسیاست سخت و دهشت انگیز بدکاران ودزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم تنبیهات مشاه نمی‌گشت و درتمام مدت توقفم درایران هیچ واقعهٔ خاصی از این قبیل نشنیدم . اما در خـارج شهرشیراز ستونهای‌عفریت آسائی از صاروج بنظرم رسید که استخوان انسانی ازخلال آن نمایان بود و ازدورهٔ حکمرانی سخت وخشن فرهاد میرزای معتمدالدوله عموی شاه شهادت میداد . لیکن خود شاهـزاده را من مردی مؤدب وظریف ودانشمندی فریفتهٔ کتاب یافتم . چنانکه گفتم محیط محیط‌قرون وسطی بود : بزحمت سخنی ازسیاست‌وترقی مسموع می‌افتاد ومذاکرات غالباً بعرفان والهیات وادیان متوجه‌میشد . با حرارت ترین گفتگوهای پلتیکی‌راجع بودبجانشینان محمد رسول‌اللهٔص ٤ یعنی‌سیاست قرن هفتم میلادی فقط‌بواسطهٔ خواندن روزنامه‌های ایران و اطلاع و جریدهٔ اختر منطبعهٔ اسلامبول که بیشترمحرك ومهیج بود میل‌ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید یافته بود . اما درکرمان فقط هفتهٔ یك چاپار ما

را بادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ بعد

چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ و طوفان خشمناك ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ وخطر روسیه که درعید فصح همین سال شروع شد وعموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد وجنگ بین‌المللی که ایران را عرصهٔ تاخت وتاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی‌انتها کرد متفاوت ومتغایر بود ؛ سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یکنون بروی فشار میآورد رهائی داد وبنظرها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند ازطرفی‌هم‌بهم خوردن قرارداد ایران وانگلیس که در نتیجه آن قشون و مستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود واگذاشت تا چنانکه میتواند ومیخواهد آتیه خودرا تمشیت وترتیب دهد .

جانشینان ناصرالدین شاه

پس از آنکه ناصرالدینشاه بضرب ششلول از پای در آمد پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جای گزید (۱۸۹٦ - ۱۹۰۷) ومشروطه را بملت ایران داد ونوه‌اش محمد علی شاه که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ١٦ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح خلع شد واکنون درنواحی اسلامبول زندگی میکند .

بعداز قتل ناصرالدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد واختیارات ازقاجاریه منتزع وبدست ملت افتاد .

---

(۱) یکسال درمیانهٔ ایرانیان (لندن Black: ac ۱۸۹۳) این کتاب سالهاست از طبع خارج شده وامروز خیلی کمیاب است .

بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییر ناپذیری زبان ادبی ایران

چهارصد سال پیش ازاین زبان فارسی من‌حیث‌المجموع وازهر جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است والازبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی ندارد اما اشکال ادبی جدیدی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنهااز اواسط قرن‌نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعد از هر فصل تاریخی بلافاصله فصلی راجع بادبیات آن دوره نوشته میشد . اما در این مجلد بعلت مذکوره لازم ندیدیم که رشتهٔ وقایع تاریخی را ازهم بگسلیم و بهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دورهٔ مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم را برای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یك دارای تقسیماتی خواهند بود

توجه بی‌اندازه نسبت بشعر

طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئله ایست که مدتی افکار مرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادبیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند و عموماً ازیك زمینه های دیگری که هرچند قدری پست تر وخشکتر است اما مثبت‌تر خواهد بود غفلت ورزیده اند مثلا تاریخ و شرح احوال

رجال والهیات وعلوم دینیه را متروك ومسکوت گـذارده انـد . اگــر مـا ادبیات را بــه ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بـر نـوشتجاتـی اطلاق کنیم اعم از نثر ونظم کــه دارای شکل مصنوع وزیبائی باشند بلاشك نظریــهٔ نویسندگان سابق‌الذکر که فقط بشعر ونثر بدیع اهمیت داده انـد معقول بنظر خواهـد آمـد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته ومظهر روح و فـکر یـك ملتش بدانیم قضیه طور دیگـر خواهد بود لیکـن نظر بـرای غـالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفهٔ ادبیات جدید ایران بدواً تا اندازهٔ هـم راجـع بشعر ایـن دوره سخن خواهیم راند.

طبقات‌شعر فارسی دراینجا لازم است شش نـوع شعر تشخیص بـدهیم(۱) اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳) ابیات مـذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که درمجالس تعزیهٔ محرم خوانده میشد(٤) اشعار قلیل اما پرهیجانی که بابی‌هـا از ۱۸۵۰ ببعد سروده اند ومیتوان آن را شعبهٔ مخصوصی ازنوع‌سابق الذکر قرار داد . (٥)تصنیفاتی که مطربها ورامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنها را تعیین نمود (٦) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰٦ ایجادشده ودر کتاب‌دیگر خود مفصلا بشرح آن پرداخته ام [۱] دراین فصل بیشتر به بیان اشعار مـذهبی مبادرت ورزیده ابیات غیرمذهبی را بهفصول بعد میگذارم .

۱ــ اشعـار طرزقدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یـکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً بیك حالت مانده است چنانکه گوئی‌مهر وقالب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی‌دهد. بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد درآن نباشد وتاریخ گفتن آن‌معلوم نشود . مشکل است بعد ازخواندن یك قصیدهیا غزل یارباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱٤۲۰) بوده یایکی از شعرای معاصر از قبیل قاآنی وغیره . راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام [۲] وعقیدهٔ ابن خلدون اینست که : « صنعت شعر و نثر

(۱) مطبوعات و شعر درایران کمبریج ۱۹۱٤ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه۹ـ۸۳

فقط با الفاظ سر و کار دارد نه با افکار[۱]، اما معذلك در اشعاری که جدیداً باین سبك سروده شده است اشاراتی ندرة باختراعات ورسوم جدیده از قبیل چای خوردن ـ سیگار یا قلیان کشیدن ـ راه آهن ـ تلگراف و روزنامه[۲] می‌یابیم. بعضی از شعرای بزرگ عصر جدید مانند قاآنی و داوری و امثال آنها هنر شاعری خود را در اشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرائی[۳] که بعد از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند.

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته اند

ظاهراً عباراتی راکه درابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مغلق است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلای ترك وهند معتقدند که بعضی از شعرای اخیر ایران یك قسم ابتکار یا «تازه گوئی» داشته اند که در توسعهٔ صنعت وتقسیم ازمنهٔ ادبی مشخص ومبشر یك عهد جدیدی میباشند. اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان از دست رفته باشد همانطور هم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق در ادبیات میشوند که دیگر قابل نباشند و نتوانند ازخود ادبیات خوب ایجاد نمایند. بنابر قول گیب[۴] جامی وامیر علیشیر نوائی وعرفی شیرازی وفیضی هندی وصائب اصفهانی یکی پس ازدیگری درشعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند وراجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند. بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعاظم شعرای ایران از قدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیدهٔ من کتابی است که (متاسفانه) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعرالعجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است، جلد سوم این مجموعه که در (۱۳۲٤ـ٥) مطابق (۱۹۰٦ـ۷) مدون شده ازهفت شاعر ایرانی سخن میراند که در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم و تاریخ وفاتشان از اینقرار است: فغانی [۱۵۱۹/۹۲٥]، فیضی (۱۰۰٤/۱۵۹٥ـ٦)، عرفی (۹۹۹/۱۵۹۰ـ۱)، نظیری (۱۰۲۱/۱٦۱۲ـ۳)، طالب آملی (۱۰۳٦/۱٦۲٦ـ۷)

---

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ٤۲٥ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لافی المعانی (مترجم) (۲) گیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ٤ نظیر این تلمیحی در اشعار نعیم هست که درقسمت اخیر همین فصل مسطور شده هرچند عموما سبك شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ٤۱ـ۲ (٤) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (۲٤۷ـ٤۸)

صائب(۱۰۸۰/۱۶۶۹یا۱۶۷۰) وطالب کلیم (۱۰۶۱/۱۶۵۱).تمام این شعر ایرانی بوده اند و بواسطهٔ تشویق و سرپرستی جوانمردانهٔ سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده اند باستثنای فیضی که شبلی در حق او گوید . ازامیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی اورا با ابیات شعرای ایرانی الأصل نمیتوان فرق نهاد . عرفی وصائب معروفترین هفت شاعر فوقند اما معذلك در هندوستان بیش از مملکت خود عزت و شهرت یافتند[۱] یکی از آشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چنین بیان نمود که گفتار شعرای مذکور را خارجیها بآسانی میفهمند و بنابر این شهرت می یابند درصورتی که بهترین اشعار و عالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دسترس افهام خود میبینند . بانهایت خجلت اعتراف میکنم که دراین مورد ذوق من نیز با خارجیها همراه وموافق است وصائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می یابم چه از لحاظ سادگی عبارات وچه ازحیث صنایع حسن تعلیل وارسال المثل[۲] تقریباً چهل سال قبل [سنهٔ ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابات[۳] راکه مجموعهٔ غزلیات منتخبهٔ فارسی وعربی وهندی است وابیات منفرده نیز دارد مطالعه میکردم وبعضی اشعاررا که بنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس میکردم ودردفتری مینگاشتم . وهرچند گوینده ٤٤۳ غزل وابیات منفرده که بیرون نویس کرده ام غالباً معلوم نیست اما بیش از یك عشر مجموع آنها [٤۵] ازصائب است .

جلب کردن هندوستان شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغول

هندوستان درقسمت اعظم قرن شانزدهم وهفدهم میلادی بنابرپذیرائی وتشویق همایون واکبر وجانشینان آنها تا عهد اورنگ زیب که مردی متعصب و محزون بود و همچنین نجبا وبزرگانی ازقبیل بیرام خان خانان وپسرش عبدالرحیم که بعد از قتل پدر در سنهٔ ۱۵٦۱ دارای لقب مذکور شد عدهٔ کثیری از شعرای هنرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور درهندوستان عزت وافتخاری یافتند که دروطن خویش از آن محروم بودند .

---

(۱) رضاقلیخان صراحةً راجع باین دوشاعر مینویسد که سبك آنها را ایرانیان این عصر نمی پسندند . (۲) منتخبات التواریخ (کلکته ۱۸٦۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰ - ۳۹۰
(۳) شعرالعجم صفحه ۵ : این کتاب بهمت فضلای افغانستان بفارسی ترجمه شده است (مترجم)

بداونی [۱] قریب یکصد وهفتاد نفررا میشمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده‌اند هرچند بعضی از آنها درهند تولد یافته اند ، [۲] شبلی پنجاه ویکنفر را اسم می‌برد که درعهد اکبر از ایران بهند رفته و در دربار پذیرفته شده اند ، اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است از اشعار ذیل که شبلی ذکر میکند معلوم میشود چقدر آرزوی هند رفتن ودر آنجا به نعمت و عزت رسیدن درمیان شعرای ایران رواج داشته است . [۳]

مثلاصائب میگوید :

همچو عزم سفرهند که در هردل هست ‌ ‌ ‌ رقص‌سودای تودرهیچ سری‌نیست که‌نیست

وابوطالب کلیم گوید :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم ‌ ‌ ‌ کجاخواهدرساندن‌پرفشانی‌مرغ‌بسمل [۴] را

بایران‌میرود نالان‌کلیم از شوق همراهان ‌ ‌ ‌ بپای‌دیگران‌همچون‌جرس‌طی‌کردمنزل‌را

زشوق هندزانسان‌چشم‌حسرت درقفادارم ‌ ‌ ‌ که روهم گر براه آرم نمیبینم مقابل را

همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید :

نیست در ایران زمین‌سامان تحصیل‌و کمال ‌ ‌ ‌ تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

درویش اسمی شاعر ایرانی بیاد تربیت ومرحمت خان خانان‌نسبت‌بشعرا گوید:

زیمن مدح‌تو آن نکته سنج شیرازی ، ‌ ‌ ‌ رسید صیت کمالش بروم ازخاور

بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید ، ‌ ‌ ‌ چو روی خوب که یابد زماشطه زیور

زفیض نام تو فیضی گرفت‌چون خسرو ‌ ‌ ‌ بتیغ هندی اقلیم سبعه را یک سر

ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر ‌ ‌ ‌ رسیده است بجائی که شاعران دگر

کنند بهر مدیحش قصیدهٔ انشاء ‌ ‌ ‌ که خون رشك چکد ازدل سخن پرور

سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان ‌ ‌ ‌ به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر

ز مدحت توحیاتی حیات دیگر یافت ‌ ‌ ‌ بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ۵۵ الی ۶۵ (۲) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۳ (۴) وقتیکه یکنفر مسلمان مرغی را برای مصرف خودمیکشد وتیغ برگلوی اومیگذارد بایستی بسم‌الله بگوید و ازاین رومرغی راکه درروی زمین می‌طپد ودست وپا میزند مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند .

حدیث نوعی و گفوی بیان چه سازم من　　چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر
ز نعمت تو به نوعی رسید آن مـایه　　که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند کـه مرحوم پرفسر اته در کمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر درایران نامیده است و تا زمانیـکه فارسی زبان ادبی و هندی ها بشمار میرفت عدهٔ کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید مذکور بودند ، راجع باین مقلدین هندی که در بکاربردن لغات خارجی مهارت کامل داشتند چیزی نمی نویسم و ازتمام شعرای ایرانی الاصلی هم که درایران یا هندوستان زندگانی میکردند عدهٔ قلیلی را میتوان در این صفحات نام برد .

خشکی ادبیات در قرن بیستم

قرن هیجدهم مسیحی خاصه زمانیکه فاصله انقراض صفویه و تأسیس سلطنت قاجاریه بود (۱۷۲۲ ـ ۱۷۹۵) ازحیث ادبیات فقیرترین ازمنه است . بعد از این عصر درقرن نوزدهم شعرائی مانند قاآنی ـ یغما ـ فروغی ـ وصال و اولادش ظهور کردند کـه با بزرگترین شعرای ماقبل خود همدوش بوده‌اند .

۲ ـ ابیات اتفاقی یا موقعی

نمونهٔ اشعار اتفاقی یا موقعی

ازجمله مفید ترین اشعار آنهائی را باید شمرد که حتماً از آثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً در مواقع معین سروده نشده است اشعار مزبور را در دواوین معمولی شعراء یا در صفحات تواریخ معاصر نمیتوان بدست آورد . محض نمونه ابیات ذیل از احسن‌التواریخ کـه هنوز طبع نشده نعمت استخراج میشود .

در میان ۹۶۱ / ٤ ـ ۱۵۵۳ سه نفر از سلاطین هند وفات یافت . محمود سوم از گجرات . اسلام شاه پسرشیرشاه افغانـی از دهلی و نظام‌الملك از دکن . این اتفاق و تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است .

سه خسرورا قران آمد بیك سال ،　　که هند از عدلشان دارالامان بود ،
یکی محمود شاهنشـاه گجـرات ،　　که همچون‌دولت‌خودنوجوان بود[۱]
دوم اسلام شه سلطانـ دهلی ،　　که درهندوستان صاحب قران بود[۲]

(۱) رجوع شود بتاریخ لین پول (سلسله های اسلامی) ص۳۱۳ (۲) ایضاً صفحه ۳۰۰و۳۰۲

سیم آمد نظام الملك بحری ، که در ملك دکن خسرو نشان بود[1]

زمن تاریخ فوت آن سه خسرو ، چه میپرسی زوال خسروان بود،

ابیات ذیل که مولانا قاسم ساخته است ماده تاریخ وفات همایون است (۹۶۲/۵ ـ ۱۵۵٤)

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد

ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت بر باد

پی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد[2]

این اشعار را حیرتی که در سنه ۹۶۱/٤ ـ ۱۵۵۳ در کاشان افتاد و بسرای دیگر شتافت در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار چون زمین در سایه ات ای سایهٔ پروردگار

پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار

یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صغار و در کبار

در معابر پای شسته از فقیر و ازغنی در مساجد دست بسته از یمین و از یسار

در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار

قاضی این ملك نسل خالدابن الولید مفتی این شهر فرزند سعید نا بکار

کشته گردیده زتیغ شاه غازی هر دو را هم برادر هم پدر هم یار هم خویش و تبار

خود بفرما ای شه دانا که اکنون این گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار

قتل عامی گر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار

نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار

بلکه هر یك مبلغی از مال دیوان میخورند سر بسر صاحب سیورغالند و هم ادراردار

نقص این اشعار اتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم تحت تأثیر چه عواملی و برای چه منظوری بنظم درآمده اند کاملا بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

(۱) شك دارم که کلمه بحری صحیح باشد ممکن است برهان باشد که اسم دومین نظام شاه احمد نگر است که از ۹۱٤ تا ۹۶۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ ـ ۱۵۳۳ میلادی) سلطنت کرد . (۲) در نسخهٔ من «گاهی» نوشته شده و من آنرا قاسم کردم . برای اطلاع از وقایع زمان وفات همایون رجوع شود بتاریخ **هند در عصر دو پادشاه نخستین از خانوادهٔ تیمور** یعنی بابر و همایون (لندن ۱۸۵٤) جلد دوم صفحه ۸ ـ ۵۲۷ تألیف ارسکین این ماده تاریخ اتفاقاً و برخلاف معمول طبیعی و ساده و صحیح است

نمیکنیم . آیا اهل قزوین باشاعرفوق چه معامله کرده بودند کهمشارالیه بااین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است ؟ قاضی و مفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده‌اند ؟ چگونه اقوام و اقربای آنها بدست شاه کشته شده‌اند وطرفدار ومروج کدام دشمن بوده‌اند ؟ چون نمیدانیم این اشعاردرچه زمان ساخته شده است آیا در زمان شاه طهماسب یا در عهد شاه اسمعیل ؟ جوابی مقنع بسؤالات فوق نمیتوانیم بدهیم . اما این نکته قابل توجه است که در وقت سرودن این اشعار مذهب تسنن در قزوین غلبه داشته است .

۳ــ اشعار مذهبی

اشعار مذهبی محتشم و پیروان او

ازشعرای کثیری که در دورهٔ صفویه طبع خود را وقف سرودن اشعاری درذکرمصائب و اخلاق و صفات حمیدهٔ ائمه نموده‌اند محتشم کاشانی متوفی (بسال ۱۵۸۸/۹۹۶) اهمیتش بیشتراست در ایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول بود اما در زمان کهولت ظاهراً قوای خود را صرف خدمت بمذهب کرد . رضا قلی خان درمجمع‌الفصحا (جلد دوم صفحه۳۶ ــ ۳۸)نمونهٔ ازهردو قسم شعر اودرج نموده است ولیکن ما دراینجا بنوع‌دوم کارداریم

بی اعتنائی شاه‌طهماسب نسبت بمداحان

صاحب عالم آرای‌عباسی درضمن شرح‌حال‌شعرای عهدشاه‌طهماسب می‌نویسد :«دراوائل حال‌حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود . . . . و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می‌فرمودند چون این طبقه علیه‌را وسیع‌المشرب شمرده از صلحاء و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال‌ایشان نمیفرمودند وراه‌گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانامحتشم کاشانی قصیدهٔ غرا در مدح آن حضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان‌خانم بنظم آورده ازکاشان فرستاده‌بود بوسیلهٔ شهزادهٔ مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید درشأن شاه ولایت پناه وائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه‌حضرات وبعدازآن ازما توقع‌نمایند زیراکه بفکردقیق‌ومعانی‌بلند واستعاره‌های دورازکار دررشتهٔ بلاغت درآورده بملوك نسبت میدهندکه بمضمون (ازاحسن‌اوست

اکذب او) اکثر درموضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست ومحتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جناب اشرف نیافت .» وبنابراین محتشم هفت بند معروف خود را ساخت و این بار چنانکه سزاوار بود صله یافت. شعرای زمان بتقلید اوهمت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت . این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات[1] تألیف ضیاء باشا (جلد دوم صفحه ١٩٧ - ٢٠٠) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یك مرکب از ٧ شعر و در آخر هر بند بیتی است با قافیهٔ مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ٩٦ است . در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق‌العاده ساده و صریح است و از تصنعات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی‌ها را اینقدر بخشم میآورد عاری و منزه است و مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی است . میخواستم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونهٔ از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته‌اند .

احساسات طبیعیه که در این قسم اشعار مندرج است

خواه اشعار محتشم را ازجملهٔ اشعارخوب فارسی بدانیم خواه ندانیم مسلم این است که از نمونه‌های برجستهٔ اشعار تعزیت ومرثیت بشمار است وحکایت از تأثر شیعیان درتذکر مصائب امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصر خسرو که قریب پنج قرن پیش ازشاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت وخلوص است وبرخلاف تصنیفات مصنوعه و خوش ظاهر اغلب شعرای ایران که درمملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی واحساسی و صمیمی است .

دیگر ازمراثی که برای امام‌حسین ساخته شده قصیده‌ایست که یکی‌ازبزرگترین شعراء وسست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیرایران یعنی قاآنی متوفی بسال(١٨٥٣) ساخته است و من هم بواسطهٔ تازگی شکل قصیده وهم بسبب بیدینی گویندهٔ آن، از ذکر آن صرف نظر نمی‌نمایم[2] .

---

(١) در اینجا مؤلف ٣ بندرا ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است محض اختصارحذف شد (مترجم)

(٢) این قصیده نظربکثرت نسخ وبرای اختصارحذف شد (مترجم)

باردچه؟خون! که؟ دیده؛ چسان؟ روزو شب چرا؟
از غم ، کدام غم ؟ غم سلطان کربلا ،

اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است

تذکر مصائب وارده بر امام حسین ع علاوه بر مراثی مذکوره نظماً ونثراً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری وعامیانه است سوگواری ماه محرم نه فقط منحصراست بتعزیه یا نمایش مذهبی که لااقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط بشخص پیغمبر یا اولیاء و مقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یا ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست ، گویند وجه تسمیه روضه خوانی آن است که قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضة‌الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی[۱] است سابقاً قرائت این کتاب را روضه‌خوانی می‌گفته‌اند بعدها این اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهاده نیز اطلاق شده است . این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجبا ومأمورین دولتی یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی مفصل یا مختصر میدهند . مثنوی کوچکی دارم موسوم به « کتاب‌السفره فی ذم الریا »[۲] در این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش‌های زننده مسخره کرده است .[۳]

عزاداری محرم درچشم اروپائیان

چند نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی باین نمایش‌های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده‌اند که در کمال مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص واطلاع از فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده ودرمقدمهٔ آن می‌نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تأثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می‌کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر نیست . مائیوار نولد

(۱) در سال ۹۱۰/۵ — ۱۵۰٤ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار تألیف اینجانب صفحهٔ ٤٤۱ وصفحهٔ ٤ — ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی شیرازی قید شده‌است این کتاب کوچك که دارای ٤۸ صفحه است درسنه ۱۳۰۹/۲ — ۱۸۹۱ در بمبئی چاپ شده است . (۳) مؤلف اشعاری ازاین کتاب درج کرده بود چون خیلی سست وسخیف بود حذف آن را جایز شمردم (مترجم)

درکتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلردکلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Jibbon که شخص خورده‌گیر و بی اعتقادی است گوید : « بعضی از این نمایشها در سخت دل ترین مردم هم تأثیر دارد . »

توسعهٔ روایت نوشتن تاریخ تحقیقی وقعهٔ کربلا ازروی نخستین اسنادتاریخی مانند طبری و غیره کـه چندان مفصل هم ننگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابو مخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده‌معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده با مسیحیان در بـرخی اعتقادات سهیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنـگی در بارگاه یزید است که در تعزیه هـا دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشائیان به بینند این قسمت را خیلی باآب وتاب بازی میکنند . ازمطلب جالب توجه آمدن پادشاه مشرك هندی و آمـدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تا قساوت قلب قـاتلین اهـل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر و جانور رحم کردند و مسلمانـان شفقت نیاوردند.[۱]

٤ ـ اشعار بابیه

حوادث کربلا را از بس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده‌اند همه زنان و دهقانان از تفاصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده‌اندکه اکثراوقات از حقایق دور شده اند حتی سرگذشت اشخاص را که نـام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگـیری از

(۱) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز وسایر بیاض‌های تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی تازگی‌داشته است ولی از لحاظادبی برای ایرانیان خالی از وهن‌وابتذال نبود حذف‌شد (مترجم).

مبالغه شدید و غلو کفرآمیز عوام‌الناس زحمت هـا کشیده و رسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته‌اند و هموطنان را ازحقایق آگاه کرده اند تا اطـلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد .

ایرانی شجاع است

اما از آنجاکه ایرانیان فطرة شجاع وطالب شنیدن سرگذشت ابطال هستند توجهی برسالات تاریخی فوق نکرده واین وقایع را باآب وتاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی‌بابا تالیف موریه Morier گمراه شده وایرانیان را مردمی کم‌جرأت وخجول پنداشته اند ازحقیقت بسی دورند اگر دراروپا کسی بخواهداز صفت شجاعت‌ایرانیان آگاه‌شود باید بکتاب‌های مامورین مخصوصی مراجعه‌کندکه کارشان تحقیق احوال قاطبهٔ مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشونـد وگفتارشان بیش ازقول سایـر دانشمندان حجت است مثلا هیچکس از اروپائیان مانند ناپیه ملکم شجاعت وثبات بعضی از ایـرانیان را مـوافق عدل و انصاف شرح نـداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بـلاد ایران [یزد]

دلیری عرب وایرانی

ویلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید[۱] : « شجاعت این طایفه ازجنسی خاص است وشایدبا آنچه درمیان‌مـا شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجهٔ اشتعال احساسات آنهاست‌که در اثر تمجید وتحسین تماشائیان یا بواسطهٔ‌تلقینات شخصی ورجز خوانی‌خودشان برافروخته میگردد »

این تعریف درباره ایرانیان‌هم صادق‌است زیراکه آنهاهم قومی حساس‌هستند ومخصوصاً از شعر تحریك میشوند ایرانیان شعر را سحر حلال می‌شمارند زیراکـه بقول صاحب چهار مقاله :

« شاعری صناعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ‌گرداند ومعنی بـزرگ را خرد نیکورا درصنعت زشت باز نماید وزشت را درصورت نیکو جلوه‌کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تابدان ایهام طبـایـع را انقباض و انبساطی

(۱) هفت قصیدهٔ زرین اعراب جاهلی (لندن ۱۹۰۳) ص ۱۲

بوده وامور عظام را در نظام عالم سبب شود »

مقصود این است که چون مردم ایران فطرة دلیر هستند همیشه میل دارند قصه پهلوانان را بشنوند وچون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریك میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی وجنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سرمشق اعمال خود کنند از آنها اشعاری شنیده ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد .

یکدست جام باده ویکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

ایخوش آنعاشق سرمست که در پای حبیب سر و دستار نداند که کدام اندازد

اشعاری را نسبت بقرةالعین شاعره میدهند که درقتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من وعشق آن مه خوب رو که چوشد صلای بلابرو
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا [۱]

مذهب بابی و تشیع مذهب بابی در ابتداء یك نوع تشیع بسیار شدید ومبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خودرا امام وپس از آن نقطه ومظهرحقیقی واجب‌الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند و رجعت نموده اند[۲] و میگفتند تمام واقعهٔ کربلا مجددا درقلعهٔ شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع باصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و ازهمهٔ تألیفات باب منظم تر و قابل فهمتر است در این فصول میگوید جمیع بزرگان ومبلغین اسلام رجعت کرده وباین نشئه باز گشته اند در کتاب نقطةالکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعهٔ شیخ طبرسی باکربلا مندرج است .

مقصود این است که بابی‌ها دراول کار خود را بتشیع نزدیك کرده وتابع تاثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود .

---

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم) (۲) راجع باصل رجعت درکتاب مواد لازمه . . . . ودر کتاب تاریخ جدید شرحی نوشته ام

اشعار بابیه من در کتابی که بنام **مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابیه** نوشته ام (ص ۵۸ ـ ۳٤۱) منتخبی از اشعار ایـن طـایفه و فرقهٔ بهائیه را درج کرده ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیدهٔ برای من بخط خرد فرستاده مشتمل بر۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود ودر خصوص حالات خود نوشته بود کـه مـن در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیـك اصفهـان تـولـد شده و در ۱۳۰٤ / ۷ ـ ۱۸۸٦ بطهران سفر کرده‌ام . ازقصیدهٔ او اشعاری‌ذیلا درج‌می کنیم .

مرا بود دل و چشمی زگردش گردون — یکی چودجلهٔ آب ویکی چولجهٔ خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریـم زار — کـه از مضیق جهـان ره نمیبرم بیرون
درون دائره مقصود خود نمی یـابم — مرا نه پای برون باشد ونه جای درون
مرا چه فـایده از جـاه اگرشوم قـارن — مرا چه عایدم از مـال اگر شوم قارون
چو می‌نهم چه ثمر میدهد ضیاع و عقار — چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب — مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چوملك ومال نماند چه‌محتشم چه فقیر — چو روزگار نپاید چه شاد وچه محزون
بعقل نازم و هـر جانـور از آن مملو — بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون
مرا ازاین چه که گویم چه کرد اسکندر — مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
مرا چه کار که مه شدهلال و بدر از آنك — بقدر تابش خود بروی است چهره‌نمون
چه فایده است کسوف وخسوف را دانم — که خور زماه ومه ازظل‌ارض نیلی گون
چه لازم است که گویم ثوابت وسیـار — همه شموس و کراتند در خم گـردون
مرا ازاین‌چه که دانم کرات گردشموس — معلقند و دوان وز در جذبه‌اند زبون
مرا چه کار که باد آن هوا که موج‌زند — خفیف خشك بفوق وثقیل ترسوی‌دون
چه گویم آنکه‌قمر برزمین زمین برشمس — هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون
چه گویم این‌رمل سالم است یا محذوف — چه‌گویم این رجزمطوی‌است یا مخبون
زصرف ونحو وحروف وقرائت وتجوید — ز وقـف کـوفیین و ز وصل بصریـون
ز اشتیاق بدیع و معـانـی و انشـاء — بیان وخط وعروض وقریض شعروفنون
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط — حدیث رجعت و تفسیر و سنت وقانون
زرسم وهیئت وجبرو و مناظر وتاریـخ — حساب وهندسه جغرافی ازجمیع شئون

سیاست مدن وشرع وزرع وکان ولغات | حقوق ملت وخرج وخراج وقرض وقشون

طب و علائم و تشریح و نبض و قاروره | خواص جملهٔ ادویه مفرد و معجون

طلسم و دعوت و تعبیر کیمیا و حیل | نجوم طالع و اعداد ورمل وجفر وفسون

علوم فلسفه و منطق از قدیم و جدید | تحاشیات حواشی تسفسطات متون

بدین علوم هلا نقد عمر خویش مده | کزین معامله گشتند عالمی مغبون

از این علوم سوی علم دین حق بگرای | که غیر معرفت حق همه فریب و فسون

فسون فلسفه مشنو که سر بسر سفه است | فنون دهری و کلبی تمام جهل و جنون

چرا ظنون طبیعی شمردهٔ تو علوم | چرا علوم الهی گرفتهٔ تو ظنون

مقال این حکما چیست جملگی مشکوك | کلام این جملا چیست سر بسر مظنون

علومشان پی دفع حیا و صدق وصفا | فنونشان پی فسق وفساد ومکر ومجون

همه اباحهٔ ارض است واشتراك خطوط | همه اشاعهٔ فسق است وامتلاء بطون

خیالشان همه کوتاه وچشمشان همه تنگ | فنونشان همه وهم وشئونشان همه درن

نبود سد شریعت اگر بر این یأجوج | نبود هیچکس از عرض ومال وجان مأمون

بحق حق سخن این گروه ظاهر بین | بجسم ملت و ملك است بدترین طاعون

شوی زعلم الهی سلالهٔ کونین | شوی ز حکمت کلبی نبیرهٔ میمون[1]

هر آنچه گفت نبی این زمان ببین مشهود | هر آنچه گفت حکیم این زمان ببین مطعون

علومشان همه از انبیا ولی ناقص | فنونشان همه از اولیا ولی ملحون

ولیکن از در انصاف در جهان انسان | بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون

بعلم و حکمت ره میبرد بذات قدیم | بعقل وفکر برد ره بحضرت بیچون

تعلم است که فرموده افضل الاعمال | تفکر است کز او ساعتی به از سبعون

مقرات قدیمش حکیمهای بزرك | چو سوقراط وچو بقراط ارسطو وزینون

چو بوعلی و چواقلیدس و چو بطلمیوس | چوطالس وچوفلاطون چوهرمس وشیلون[2]

یقدسون له بالعشی و الاشراق | یسبحون اذا یصبحون اذا یمسون

جهان سری که حکیم اندرو بجای خرد | زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون

ولی توسست عنان توسن فنون سرکش | ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون

---

(۱) اشاره است بقول داروین (۲) معنی لفظ شیلون مشکوك است شاید قصد سولون باشد

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم — زهی مزاج کـه قبض آورد ز انتیمون
ز مهد تا بلحد عـلم جو ولو بالصین — ز علم حق که برآنست اعتماد و رکون
حقایق حکمش را حکیمها مبهوت — جوامع کلمش را ادیبها مـرهون
طبایع اند چو اجسام در ظهور و بـروز — حقایق‌اند چو ارواح در خفا و کمون
ز تنگ ظـرفی درین فضای نا محدود — بود عوالم بیحد بیکدیگر مدفون
امور عاریـه را عام دید و خاصهٔ خاص — بقدر خود و هو اعلم بمـا یصفون
بکنه پست ترین صنع حـادثش نرسد — چه جـای ذات قدیمش هزار افلاطون
بحکم حق متـحرک بود سپهر و نجوم — بلی ز جـان متأثر بود عیون و جفون
ز امر نیـست پس از کیست جنبش اجرام — ز آب نیست پس ازچیست گردش طاحون
یکی بچشم تأمـل ز روی عقل ببین — درین سراچه که ربعی از آن بود مسکون
بهر یکی ز جماد و نبات و از حیوان — هزار عالم تـا دیده ظـاهر و مکنون
ورای عقل تو عقل دگر بود غـالب — درون جـان تو جان دگر بود مکمون
ببین بدانه که آن دانه با ازل همدوش — ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
نهان وظاهر از این صدجهان طیور وفروخ — قدیم وحادث از آن صدچمن ثمار وغصون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کـرد — تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم — بطفل از مدد مام میرسد ببطون
ز ماورای طبیعت اگـر مدد نرسد — بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
ز ماورای طبیعت در این مضیق جهـان — عوالمی است خدا را ز حد وعد افزون

پیشرفت و تجدد بی‌اهمیتی که در اشعار عرفانی عهد اخیر دیده میشود ممکن است انتظار رود که دراین قسمت شمهٔ ازاشعار عرفانی صوفیه عهد اخیررا هم شرح بدهم . اما اگرچه این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری ندیده‌ام که با گفتار سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی ومحمود شبستری و جامی و سایر عرفای بزرگ که درمجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته اند مقابله و همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی‌کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشد مخصوصا در عهد صفویه اوضاع برای پرورش این قسم افکار و معانی مناسبت نداشت . بنا بر آنچه من اطلاع یافته‌ام

ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سر آمد تمام اشعار صوفیانه است که درقرن هیجدهم سروده شده است . این جا لازم است که توجه خوانندگان باشعار صفی علیشاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال و منتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء ونه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه و سایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست .)

۵ ـ تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی این نوع شعر مثل ابیات محلی و آوازهای مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیارخفیفی بجای گذارده است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند وقسمت اولش این است .

دلگشا را ساخت باچوب وفلك　　　دلگشا را ساخت زیر سرسرك

حیف دلگشا حیف دلگشا

قدمت احتمالی تصنیف هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸ [۱] درشیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر در خاطرها مانده است که یکی از اهاجی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که «در حالتیکه شیررا از جلسی بخانه میبرد آنرا ریخت» شکی ندارم که تصنیف یا سرودهای عامیانه از ازمنهٔ بسیارقدیم حتی قبل از اسلام نیز درایران وجود داشته است . گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصد سال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند و محققاً رودکی نیز چهار صد سال بعد در حضور پادشاه سامانی ممدوح خود [۲] همین قسم اشعارخوانده است . قسمتی ازتصنیفی (که آنرا «حراره» میگفتند) در موقع قتل احمد بن عطاش [۳] که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم براحة الصدور و آیة السرور تألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است .

---

(۱) رجوع کنید به «سالی در میانهٔ ایرانیان» تالیف من صفحه ۲۸۳　(۲) رجوع شود به ز جلد اول تاریخ ادبی ایران » تالیف من صفحه ۱۴-۱۸　(۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۳۱۳-۳۱۶ و راحة الصدور (سلسله جدیدهٔ اوقاف گیب جلد دوم) و صفحه ۱۶۱ و حاشیه راجع به «حراره»

گویندهٔ این تصنیف ها ندرة معلوم میشود و خیلی کم در جائی نبشتان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود ازروی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جملهٔ تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر ومتداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند.

ترجمهٔ انگلیسی دوازده فقره تصنیف دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰٤ طبع گردید عنوانش چنین است :

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیر فیر چایلدمنتخب ومرتب گردیده است .ترجمه تصنیفات‌مز بوره را آلما استر تل عهده دار شده اند . (نوالو وکمپانی لندن ونیویورك) در این کتابچه سیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب وبانگلیسی ترجمه شده است و هرچند آنطوریکه بایدترجمه نگشته ولی کاملامفهوم است‌وعبارات ذیل که ازدیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفتهٔ لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است .

«اما برای اینکه شخص کاملابداند که این تصنیفهاچیست،باید در مشرق‌زمین اقامت گزیند : شب گرم ، وروشن ایران ، شعاع چراغها که برلباس براق ورنگارنگ حضار افتاده . تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن‌پرواز ورقص‌میکنند؛نوای عجیب موسیقی ؛ آهنگهائی که گاهی بسیار دلپذیراست وبا تشابه وتکرار دائمی‌اوج گرفته و فرود می‌آیند ، - تمام‌اینها قابل ترجمه نیست اما تاثیری‌که درشخص میکند بقدری زنده ومحسوس وباندازهٔ سحاروفتان است که شخص آرزو میکندبهر شکلی هست آن را ثابت وپایدار نماید » .

اغلب این‌تصنیفهاابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ وسایر شعرای معروف گاه‌گاه در آن وارد می کنند. انواع تصنیفهای هجائی وجدلی یامحلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال و فراموشی هست .

لازم است خوانندگان را بمجموعهٔ تصنیفات فارسی، که و. ز کوسکی گرد آورده وبروسی ترجمه نموده است ودر سن پطرزبورغ‌در۱۹۰۲ بطبع‌رسانیده است

متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ز .)

نمونهٔ این اشعار در دومین قطعهٔ شعری که درکتاب « مطبوعات وشعر جدید ایران صفحهٔ ۹ ـ ۱۷٤ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعهٔ کامل درآهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عدهٔ قلیلی از اروپائیان باشند که عملا ونظراً در آن مهارت داشته وحتی بتوانند دوازده مقام و ۲٤ شعبه [۱] آنرا بشمارند.

٦ ـ اشعار سیاسی جدید

درکتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱٤) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن دراینجا ذکر نکتهٔ لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیدهٔ انقلاب ۱۹۰۵ وسالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی ولیاقت و زندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنیم نمونه‌های چندی ازاین اشعارهم درج نمایم باید دانست که جریده نگاری بااین‌قسم اشعار شریك وهمکار است وایجاد این از برکت وجود آن بوده است . مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی و اشرف گیلانی و بهار مشهدی هستند وتاحدی که من مطلعم مشارالیهم هنوز زنده اند و دو نفر نخستین نسبهٔ جوانند . درکتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمهٔ از احوالشان مندرج است .

---

(۱) یکی ازواضح‌ترین وصحیح ترین تألیفی که دراین‌باب‌دیده‌ام رساله بهجة‌الارواح است که دریك نسخهٔ خطی که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم سرهوتم‌شیندلر بوده (واکنون بمن تعلق دارد) مندرج است

فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م)

شیوع قریحهٔ شاعری در ایران

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابـل شنیدن بسازند و اکثر آنها باین کار مبادرت میورزند و عدهٔ اشخاصی کـه عادهٔ مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند و صاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است . بعلاوه این قسم اشعار کلیهٔ بقدری با تصنع ساخته شده ودرعصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت ویکنواخت مانده که هر گاه از صد شاعر این چهارقرن اخیر صد غزل اختیار کنیم واشعاری را که اشاره بوقایع زمان یـا تخلص گوینده دارد حذف نمائیم . هیچ شعرشناس و صراف

تشخیص شعراء لایق از شعراء عادی دشوار است

سخنی از روی سبك نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید . یا غزل یکی ازشعرای زمان‌شاه‌اسمعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد نـاصری تمیز بدهد .

تذکره‌های شعراء هم مارا درانتخاب کمك نمی کنند چه مؤلف تذکـره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مـایل است کـه احوال رفقای خود را بیان نموده وآنان را که طرف نفرت و بغض او هستند از نـظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید . باین تـرتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکـره نویس غـالباً مذکور شده و شعرائی کـه قریحهٔ بازتر و ذوق سرشارتر دارند امـا در مذهبشان حرفی است یـا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکرهٔ محل

ذکر نمی یابند . وقتیکه رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکرهٔ بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع‌الفصحاء[1] از گویندگان زمان سخن‌میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که « با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص »[2] « در شیرازش دیدم[3] خدمتش مکرردست دادی و ابواب صحبت برروی این ضعیف گشادی[4] گاهی صحبتش دست میداد »[5] « و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی »[6] « وقس علیهذا » ـ آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب[7] مذکورند بواسطهٔ نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی ؟ یکروز با رفیق قدیم و بزرگوارخود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است و از شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع‌الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید . از ۳۵۹ شاعرمذکور فقط پنجنفر را طبقهٔ اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی قاآنی شیرازی مجمر اصفهانی ونشاط اصفهانی وصال شیرازی وخود مؤلف (هدایت) را طبقهٔ دوم ، سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقهٔ سوم محسوب داشت . بعبارة اخری از هرچهل نفرشاعری که در فهرست بود یکنفر را شایستهٔ اسم شاعری ودارای عنوان خاص دانست .

محك انتخاب

در هر حال بنا بر بیانات فوق انتخاب را باید با کمال دقت و احتیاط نمود . مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تا حدی محاسنشان محفوظ و باقی میماند . و دراختیار این شعراء آنهائی را درنظر گرفته ام که دروطن خودداری شهرتی بوده اند یا در ضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند

(۱) در ۱۲۸٤ / ۸ ـ ۱۸٦۷ تالیف یافته ودره ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ در دو مجلد درطهران چاپ سنگی شده است . (۲) جلد دوم صفحه ٦٤ راجع بآگه شیرازی . (۳) جلد دوم مجمع‌الفصحاء صفحه ٦۷ در احوال آزاد . (٤) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ٦۸ . (٥) ایضا صفحه ٦۸ امید کرمانشاهی (٦) ایضا صفحه ۷۲ الفت کاشانی . (۷) این شعراء ازصفحه ۸٥ تاصفحه ٦۷۹ جلد دوم را فرا میگیرند اما همگی بطور تحقیق معاصر او نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند .

این شعرای اخیر عدهٔ بسیار قلیلی هستند (در این حرف هست که یکنفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد وصرافی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظرم حق ندارد اظهار عقیده را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یابد قرار بدهد .

اختلاف ذوق خارجیان با سلیقهٔ اهالی بومی

حتی سلیقهٔ ترکها و هندیها هم کـه خیلی بیش از ما با شعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی است کـه در مورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضات خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خواننده را بقصه ذیل جلب مینمایم کـه پ . ج . هامرتن در حیات عقلانی [1] نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . « و بدرجهٔ رسید که در مورد یکی از السنهٔ مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ما ذوقش با انتقاد و احساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور با هم شباهت ندارد . دو چیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی و پست را از جملهٔ اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش از درك ایقاعاتی که در شعر خوش آهنك شعرائی مانند بایرون وتنی‌سن موجود است عجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعار را بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ » حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یا هندی را گرفته و زبان فارسی را انگلیسی شمرده وقاآنی را درعوض بایرون وتنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق در حق هندی یا ترکی که شعر فارسی را می‌سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصلهٔ ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لا اقـل دوازده نفر شایستهٔ مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تـا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردنند از آنهائی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط یك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵

(۱) چاپ جدید لندن ماکسامیلان وکمپانی ۱۹۸۰ صفحه ۸۶ـ ۹٤

دنیا را وداع کرده اند قریب بیست نفر را باید شمرد . شعرائی کـه بعد از سنهٔ اخیره نیز درحیات بوده‌اند جزءگویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکری نمائیم و آنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده‌ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است) .

ما بین ۱۵۰۰ و ۱٦۰۰ م (۹۰٦-۱۰۰۹ ه ق)

بعضی از شعرائی را که فی‌الحقیقه مربوط باین عهد هستند در تاریخ ادبی ایران تحت سلطهٔ تاتار نام برده ام مثلا : امیر علیشیر نوائی (متوفی بسال ۹۰٦/ ۱ ـ ۱۵۰۰) صفحهٔ ٦ ـ ۵۰۵ : حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۹۱۰ / ۵ ـ ۱۵۰٤) صفحهٔ ٤ ـ ۱۵۳ ، بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۹۱۸ / ۳ ـ ۱۵۱۲) صفحهٔ ٤۵۷ ، هلالی که بفرمان عبیدالله‌خان ازبك ودرراه‌تشیع کشته گشت (۹۳٦/۳۰-۱۵۲۹) (صفحهٔ ٤۵٦) فقط ازشاعر اخیرالذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود .

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۹ یا جانوزی ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن‌است که‌خواهرزادهٔ جامی بزرگ بوده‌است بنا برحکایت معروف[۱] جامی برای طبع‌آزمائی اورا وا داشت که اشعار ذیل راکه فردوسی درهجو[۲] سلطان محمود غزنوی سروده‌استقبال نماید .

درختی که تلخ است ویرا سرشت ‎ ‎ ‎ گرش در نشانی بباغ بهشت[۳]

ور از جوی خلدش بهنگام آب ‎ ‎ ‎ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،

سر انجام گوهر بکار آورد ، ‎ ‎ ‎ همان میوهٔ تلخ بار آورد ،

هاتفی ابیات ذیل را عرضه داشت وجامی بطریق مطایبه گفت کـه نیك گفتهٔ ولی چند جا بیضه گذاشته[۴]

---

(۱)علاوه برتذکره‌های فارسی رجوع کنید بتذکره احوال شعرای ایـران تالیف سرگوراوسلی (لندن ۱۸٤٦) صفحه ۵-۱٤۳ (۲) این هجا در آخرمقدمه فارسیه شاهنامه چاپ ترنرماکان موجود است (کلکته۱۸۲۹) این ابیات درصفحه ٦٦ II ۷-۵ است (۳) محتملا نهر سلسبیل مقصود است که دربهشت جاری است (٤) مجمع‌الفصحاء جلددوم صفحه ٤۵ اشعار هاتفی درآخرین صفحه جلد سوم خرابات‌ضیاء بپاك صفحه (٤۳٦)مسطوراست

اگـر بیضه زاغ ظـلمت سرشت، — نـهی زیـر طـاوس بـاغ بهشت،
بهنـگـام آن بیضهٔ پـروردنش، — ز انجیر جنت دهـی ارزنش،
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل، — بدان بیضه دم در دمد جبرئیل،
شود عـاقبت بیضهٔ زاغ زاغ، — برد رنج بیهوده طاوس بـاغ،

هاتفی از جمله شعرای بسیاری است که درساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند، دو کتاب ازخمسهٔ او عیناً مثل نظامی لیلی ومجنون[۱] و شیرین وخسرو نام دارد و هفت منظر تقلید هفت پیکر وتیمورنامه[۲] بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست اینجاست که بنابر تفاخری که هاتفی میکند[۳] تیمورنـامه مبتنی بـر حقایق تاریخی است نه افسانه وقصص. هاتفی یك مثنوی دیگر نیز در وقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه‌هنگام مراجعت ازیکی ازلشگرکشی‌های خراسان ۹۱۷/ ۲ ـ ۱۵۱۱ غفلهٔ بملاقات اوشتافت. این مثنوی بسبك و وزن شاهنامهٔ فردوسی است وشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل نام دارد[۴]

هاتفی مثل بسیاری از اساتید صنعت وادب که دراوایل عهدصفویه میزیسته‌اند متعلق است بانجمن فضلائی که درخدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده‌اند.

۲ـ بابا فغانی شیرازی (متوفی بسال ۹۲۵ر۱۵۱۹)

فغانی (۹۲۵/ ۱۵۱۹) ظاهراً فغانی از جملهٔ شعرائی است که در هندوستـان خیلی بیش از وطن خود مشهور ومحترمند. زیرا در حالتیکه شبلی در شعرالعجم (جلد سوم صفحهٔ ۲۷ ـ ۴۰) ووالـه درریاض الشعراء[۵] اورا خالق سبك جدیدی در شعر میدانند. رضاقلیخان در ریاض العارفین مختصر اشارهٔ بـاومیکند[۶] ودر تذکره بزرگتر خود مجمع‌الفصحاء کاملا اورا حذف می‌نماید.

---

(۱) چاپ کلکته بتوسط سر و. جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) دراکتبر ۱۸۶۹ درلکنوچاپ سنگی شد قریب ۴۵۰۰ شعر دارد. (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزهٔ بریتانیا تالیف ریو ص ۶۵۴ (۴) مثنوی دیگر بهمین اسم وشبیه بهمین کتاب قاسمی ساخته است رجوع شود به B.M.P.C صفحه ۱ ـ ۶۶۰ درکتابخانه مدرسه شاهی کمبریج نیز نسخه از این کتاب اخیر موجود است «مجموعهٔ پرت نمره ۲۳۸» (۵) رجوع شود بفهرست فارسی ریو صفحه ۶۵۱ (۶) درسال ۱۳۰۵/۸ - ۱۸۸۷ در طهران چاپ شده صفحه ۱۲۲

وحتی در آتشکده وتحفه سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است مشارالیه از طبقه پست و پسر یکنفر سیاف[1] یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است چون از شیراز به خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را اکرام نکرده اما در تبریز سلطان یعقوب آق قوینلو او را معزز داشت در اواخر عمر توبه کرد ودر مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در بارهٔ خودش مورد استعمال نمی‌یافت .

آلوده شراب فغانی بخاك رفت ، آه ارملایکش کفن تازه بو کنند ،[2]

مفصلترین انتخابی که از اشعار او شده درمجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر قصیدهٔ مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده وهرچند برای معرفی او باینکه شیعهٔ خالص است اشعار مذکور بی‌فایده نیست ولی بزحمت برای اثبات فضل او درشاعری کفایت میکند .

۳ــ امیدی طهرانی متوفی بسال ۹۲۵ر۱۵۱۹ یا ۹۳۰ر٤ــ۱۵۲۳

امیدی ۹۲۵ ر ۱۵۱۹

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نام داشته[3] و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانی بوده است در قصیده سرائی مهارت داشته نه درغزل و با اهل شهر خود میانه‌اش درست نبوده و اهاجی بسیار برای آنها سروده ودر نزاعی که برسر قطعهٔ زمینی رخ داده بتحریك قوام الدین نوربخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش موسوم بنامی این قطعه را در تاریخ وفاتش سرود .

نادر عصر امیدی مظلوم کو بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد وفرمود کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس[4] آه از خون نا حق من آه

(۱) بهمین سبب بدواً اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از بوی شراب بدانند که شرابخوار است . (۳) شخص از اسمش خیال می کند زردشتی است اما من امارات دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام (٤) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را معین می کند اما سام میرزا وفات اورا در ۹۳۰ مینویسد وصاحب احسن التواریخ سال مرگ اورا ۹۲۹/۳ - ۱۵۲۲ دانسته و نویسنده هفت اقلیم از آن تقلید و تبعیت کرده است .

سابقاً گفتیم کـه قصیده د رستایش نجم ثـانـی ساخته است علّـی الظاهـر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگـر چه سـاقـی نـامهٔ نیز گفته است کـه تقلید و رونویس شعرای قبل است ، نسخـهٔ اشعارش خیلـی کمیاب است امـا در مـوزهٔ بریتانیا [۱] یك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق ایـن اشعار قلیل هـم مدتـی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذالك اغلب تذکره نویسـان احوال او را نوشته‌اند ودر آتشکده ۲٤ شعر ازساقی‌نامه و ۷۰ بیت ازقصایدش ضبط‌است از جمله ابیات ذیل‌است که در مجمع الفصحاء نیز دیده‌میشود (جلد دوم‌صفحه ۸ ـ ۷)

رواق‌مدرسه‌گرسرنگون شودسهل است قصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه از جنس عالی و سافل خراب گشت و خرابات همچنان معمور

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کارمن‌ازتومشکل
تو‌بانهی بمیدان من دست‌شویم ازجان توخوی‌چکانی‌ازرخ‌من‌خون‌فشانم‌ازدل
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی برخیزم ونشینم چون گرد تا بمنزل
کو بخت آن که گیرم مستش‌زخانه زین و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل
خنجرکشی وساغر اهل وفا سراسر خون خورده‌در برابرجان‌داده‌درمقابل
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری ویرانهٔ است دروی دیوانه است عامل
ویرانهٔ‌که تدبیر دروی نکرده تأثیر دیوانهٔ که زنجیر او را نکرده عاقل
دیوانه است پرفن دیرینه دشمن من ازوی مباش ایمن وزمـن مباش غافـل
برداور سخندان‌این نکته نیست پنهان کاندیشهٔ پریشان نبود بنظم مایل
طبعم‌زهر که بودی‌گوی سخن ربودی اما اگر نبودی در خانه ام محصل

٤۰ـ۵ هردو اهلی

اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی

این دوشاعر هم اسم یکی اهل ترشیزخراسان (وفاتش درسنهٔ ۸/۹۳٤ ـ ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ۶/۹٤۲ ۱۵۳۵وفات یافته اسمشان بیشتر ازکتابشان معروف ومتداول

---

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ -۱۹۷ . رجوع شود بمتمم فهرست فارسی ریو صفحه ۲۶۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعداز امیدی بنوشتن تذکره‌مبادرت ورزیده وباا‌وهم شهری با ظاهراً قوم خویش بوده‌گوید : درآنزمان اشعارمعروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده و ۲ غزل‌وچند قطعه و ساقی نامه

است وچنانکه ریو اشاره کرده است [۱] بایستی ازهم تفکیك شوند رضاقلیخان هردو را ازقلم انداخته است اهلی ترشیزی ازجمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین ومیر علیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند واهلی از حیث فکر وذوق مقلدشعرای مزبور است . سبك اینددسته از شعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲٤ـ۱٦۱۵ نیز ازآنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت درایران مقبولیتی نداشته وبالعکس درهند شهرت واحترام زیادی را حائز است . مشارالیه صاحب نثری مصنوع و مطنطن است ودرهند بهمین جهة شهرتی فوق‌العاده وبعقیده‌من بی‌مورد یافته است اما درایران اسمش هم معروف نیست . اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس وسایرصنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته‌است .

٦هلالی مقتول درسنه ۹۳۵ / ۹-۱۵۲۸

هلالی (وفات ۱۵۲۸/۹۳۵

هلالی اگرچه در استر آباد تولدشده امـا از نسل تـرکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیـسته است . مثنوی معروف او شاه و درویش یا شاه وگدا را بابر شخصاً درکمال خشونت انتقادکرده [۲] وبعدها ـ اسپرنگر [۳] نیز از آن عیب جوئی نموده‌است اما اته باحرارت‌تمام ازوی دفاع ومثنوی مزبوررا بشعر آلمانی ترجمه نموده است [۴] هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غـزل سروده است [۵] رضاقلیخان گوید [٦] : « در خراسانش رافضی و در عـراقش سنی خواندندی « بدبختانه عبیدالله خان که سنی متعصب بود عقیدهٔ نخستین را پیروی کـرد و امـر داد «بجرم‌تشیع» اوراکشتند ونظر باینواقعه خیلی‌عجیب‌است که صاحب‌مجالس‌المومنین او را در ردیف شعراء شیعه نیاورده است . چنانکه در هفت اقلیم دیـده میشود سبب قتل او حسد دونفر از رقبای او موسوم ببقائی و شمس الدین کوهستانی که در

(۱) فهرست فارسی صفحه ۸-٦۵۷ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا افیس تالیف اته مجموعهٔ ۷۸۵ نمرهٔ ۱٤۳۲ که درآن شرحی‌از یك نسخه ذیقیمت بخط مولف‌مرقوم شده است نسخه مزبور درسال ۱۵۱٤/۹۲۰ تحریر یافته است . (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران درزمان سلطهٔ تاتار صفحهٔ ٤۵۹ (۳) فهرست او وصفحهٔ ٤۲۷ (٤) (صفحهٔ ۱۹۷-۲۸۲ ، (margenlaandische studian , Leibzig ۱۸۷۰ (۵) مجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ۵۵ (٦) درمجمع‌الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت‌داده‌شده است (مترجم)

که در دربار از یکیه مقام داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش . روایت می‌کنند که عبیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد .

محمد عربی آبروی هر دو سرای	کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح	بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی درست مرا	عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

(۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰هـ/۱۵۳۳-۴

لسانی (وفات در سال ۱۵۳۴/۹۴۰) لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبهٔ شاعریش . زیرا که هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰،۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود [۱] واگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضاقلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد و تبریز بسر برد و کمی قبل از غلبه سلطان سلیمان خان بر تبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید « بواسطهٔ اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی [۲] را از سر نمی‌نهاد تاآنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت ودعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز میآید ومن تاج از سر نمیتوانم نهاد و مشاهده استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت وسر بسجده برد ودر آن سجده جان بجان آفرین سپرد » [۳]

گر بند لسانی گسلد از بندش	در خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند	جز مهر علی و یازده فرزندش

در جمع اشعار خود توجهی نداشت آثار او را پس از مرگ شریف تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعهٔ مزبوره بقدری بد بود که بنا بر قول

(۱) نسخهٔ از دیوان او در موزه بریتانیا بعلامت 307 ضبط است . فهرست فارسی ریو ص ۷-۶۵۶ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بقزلباش معروف کرده بود بصفحات قبل رجوع شود (۳) مجالس المومنین مجلس دوازدهم ص ۵٤۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ هـ.ق (مترجم)

آتشکده بسهو السان شهرت یافت.

۸ - فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳-۱۵۶۲

فضولی[۱] را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلا در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحهٔ ۷۰ الی صفحهٔ ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعهٔ عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰/ ۱۵۳۵ عثمانیها ـ مسقط‌الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید[۲] «فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت» و همین مستشرق او را[۳] چنین وصف میکند «نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان درجریدهٔ مردمان جاویدان ثبت میشود» اگر رتبهٔ او در قصر ادبیات ایران اینقدرپست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی[۴] بلکه از آن جهة است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه های بهتری در حسن مقال موجود است[۵]. ارتباط او با مذهب ازچندین شعراو نمایان و از حدیقة‌السعداء[۵] که بتقلید روضة‌الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویداست»

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات[۶] او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعارمعروف «بشهرانگیز» از مخترعات عثمانیان است «و در ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست.» اما سام میرزا در تحفهٔ سامی (که درسنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن یك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند و هر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی است که مسیحی شاعر در ادرنه

---

(۱) در تذکرهٔ ابوطالب وفات اورا ۹۷۶ درعتبات نوشته است (مترجم) (۲) اصل مذکور صفحهٔ ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (۴) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخهٔ خطی آن بعلامت (Add ۷۷۸۵) درموزهٔ بریتانیا موجود است ودرتبریزهم چاپ‌شده است بفهرست کتب فارسی ریو صفحه ۶۵۹ رجوع شود. (۵) رجوع شود بفهرست ترکی ریو صفحه ۳۹ - ۴۰ (۶) جلد دوم صفحه ۲۳۲

سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجددی یافته و طرز تازه دانسته باشند . اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهرا خیلی تند و پر نیش بوده است . زیرا که در نتیجهٔ سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید :

شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را بـا مریدی متهم ساخته زبانش را بریدند . اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می‌بایست نه جهة هجو اهل گیلان »

۹ـ وحشی بافقی متوفی بسال ۱۵۸۳/۹۹۱

وحشی ۹۹۱ / ۱۵۸۳

وحشی اگرچه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یـزد بسر برد . در عـالم‌آرای عباسی و آتشکده و مجمع‌الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد وشیرین و غزلیات او بنظر میرسد . قـصایدی در مـدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع‌الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید : [۱] « قـصاید این شعرای متوسطین بـا قصاید متقدمین جلوه نیارد و پایه ندارد » وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد وشیرین را بپایان برساند و قرنها بعد از او (در سنهٔ ۱۲۶۵ / ۹ ـ ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد . دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر ومنظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار کـه منتخبی از آنها در مجمع‌الفصحاء و آتشکده (صفـحه ۱۱۱ ـ ۱۲۰) مندرج است [۲] مربع ذیل که در هردو تذکـرهٔ مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد .

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید   داستان غم پنـهانی من گوش کنید
قـصهٔ بی سر و سامانی من گوش کنید   گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کـی
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کـی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم   ساکن کوی بت عـربده جوئی بودیم
دین و دل باختهٔ دیوانه روئی بودیم   بستهٔ سلسلـهٔ سلسله موئـی بودیم

(۱) جلد دوم صفحه ۱۰٤ مجمع‌الفصحاء (۲) رجوع شود بفهرست نسخ فارسی ریو صفحه ٤ـ ٦٦۳

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت　　سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت　　یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او　　داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او　　شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او

این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
کی سر و برگ من بی سرو سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به　　مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به　　چند روزی پی دلدار دگر باشم به

نوگلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت　　و ز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت　　با دل پر گله از ناخوشی روی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کنم
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

۱۰ ـ محمود قاری یزدی وفات ۹۹۳/ ۱۵۸۵

۱۱ ـ محتشم کاشانی وفات ۹۹۶/۸ـ۱۵۸۷

محمود قاری یزدی و محتشم کاشانی

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است ودو سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان گفت . در جلد قبل از این کتاب[۱] بمناسبت ذکر دو نفر شاعر هجاو و هزال موسوم به عبید زاکانی و ابو اسحق اطعمهٔ شیرازی سبق

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران دورزمان سلطه تاتار ص ۲۵۸ و ۳–۳۵۱ در آتشکده ، و هفت اقلیم و مجمع الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات او را هم باید مشکوک دانست

ذکر یافته است. و راجع به محتشم که شاعری مهمتر است درفصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد [۱] از اشعار عاشقانهٔ او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه درعلو مرتبه و نه در اختصاصات شخصی بپای مراثی که در مقتل امام حسین ع وسایر ائمه ع ساخته است نمیرسد [۲] از این مراثی بیشتر آنچه در مجمع الفصحاء هست نقل شد. [۳]

۱۲-عرفی شیرازی (متوفی بسال ۹۹۹/۱-۱۵۹۰ و پیروان او)

عرفی شیرازی

عرفی اگرچه در وطن خود کمتر از عثمانی و هند قدر و مقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهور ترین ومردم پسند ترین شعرای قرن خود باشد [۴] هرچند در شیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمر خود را در هندوستان بسر برد وهمانجا درسال ۹۹۹/ ۱- ۱۵۹۰) بسن ۳٦ سالگی بدرود جهان گفت بروایتی بمرض اسهال در گذشت و بقولی مسموم شد. عرفی یکی از سه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعرالعجم [۵] راجع بآنها بحث کرده است. دو نفر دیگر یکی بابا فغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیدهٔ شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که باگفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است. [٦] بنابرقول عبدالقادر بداونی درزمان او عرفی وسنائی بیش ازسایر شعرای ایران و هندشهرت داشتند. و نسخهٔ خطی دیوان آنها درهر بازارو هر دکان کتابفروشی پیدامیشد درصورتیکه فیضی هرچند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش رابخط خوش تحریر وتذهیب کنند کمتر جستجو میگشت، گیب [۷] میگوید بعداز جامی دو نفر شاعر در ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند.

---

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید. (۲) درتذکرهٔ ابوطالب ۳ دیوان موسوم به صبابیه وشبابیه وشاببه باومنسوب وتاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳۵-۳۸ (٤) رجوع شود بفهرست کتب فارسی تالیف ریوص ٦٦۷ (٥) جلد سوم صفحه ۸۲-۱۳۳ (٦) شاعر دیگر غیراز عرفی امیرخسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول صفحه ۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی

یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست تازگی که درسبك او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید متعدد درلغات ومضامین شعری وخلع سلطنت ادبی ازعلم بدیع وبرتخت نشاندن بیان بلند بجای آن» [۱] ضیاء پاشا درقسمتی از مقدمهٔ منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و بعد از ستایش جای راجع به عرفی وفیضی چنین گوید :

فیضی ایله عرفی همعناندر	سر جملهٔ آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و طراوت	عرفیده عذوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر	عرفیده قصیده لر متیندر
امـا آرا نورسه اولیت	فیضیده قـالو رینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا	تفسیرینه نقطه قونماز اصلا
بولدی او یگانه فضیلت	شاگردی یدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز فیضی ۱۰۰۴/۱۵۹۵

راجع بنکته اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد واین مسئله بانوعی که بداونی درکمال ضعف [۲] وفات پررنج وفـلاکت او را [۳] شرح میدهـد متضاد است . هـر چند ورم چهره و سیاه شدن لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود که اورا مسموم کرده باشند : همان نویسندهٔ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر میکند که سُنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلا :

فیضی بیدین چومرد سال وفاتش فصیح گفت : سگی از جهان رفته بحال قبیح

ساده ترین ماده تاریخها این است « بود فیضی ملحدی» و « چه سگ پرستی مـرد » و « قاعدهٔ الحادشکست» تمام آنها سال ۱۰۰٤ مطابق (۱۵۹۵) را بـدست میدهـد بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خود را مستحکم سازد تفسیری برقرآن نگاشت که تماما ازحروف بی نقطه بود وباکمال بیمهری میگوید که فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بود وطهارت شرعی نداشته است .

---

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹ـ ۳۱۰ خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰٤ (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد به فهرست فارسی ریو رجوع شود ص ٤٥٠ که منابع عمده را مشروحا ذکر کرده است .

مؤلف مجمع‌الفصحاء[1] راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید: «کلفتی بی‌حاصل کشیده» و نسبت باشعار او هم عقیدهٔ خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده با ملایمت و رأفت گوید. «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح ذیقیمتی که از احوال او دیده ام درشعرالعجم[2] شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسهٔ ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است: مرکزادوار ـ سلیمان و بلقیس ـ نل و دمن (که از همه مشهور تر است) ـ هفت کشور و اکبر نامه اما بعضی از آنها نا تمام مانده است. قصاید و غزلیات بسیار سروده و چندین ترجمه اززبان سانسکریت کرده است. از اشعاری که شبلی نقل کرده هیچیك مثل ابیات ذیل که راجع بمرك فرزند میسازد بنظرمن تأثیر بخش ولطیف نیامد.

اشعار فیضی در وفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونهٔ	من بی تو تیره روز تو بی من چگونهٔ
ماتم سراست خانهٔ من در فراق تو	تو زیر خاك ساخته مسکن چگونهٔ
برخاروخس که بستروبالین‌خواب تست	ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ

کتابخانهٔ فیضی

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه وعاشق دلباختهٔ کتاب درکتابخانهٔ او چهارهزاروششصد نسخهٔ خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ هائی بود که مدةالعمر بآن اشتغال داشت[3] شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی ازخوان نوالش بهره می یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش میپردازیم.

راجع بعرفی

جمال‌الدین محمد عرفی ابن بدرالدین در شیراز تولد وتربیت یافت اما در ایام صبی بهندوستان هجرت کرد وچنانکه گفته‌شد ازملتزمین‌خدمت‌فیضی گشت‌امابزودی‌باوی‌طرح جدال وخصومت‌افکند بداونی گوید[4] یکروز عرفی بر فیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سئوال کرد مخدوم زاده را نام چیست گفت «عرفی» مشارالیه فوراً گفت «مبارك باشد» و قصدش پدرفیضی بود که شیخ مبارك نام داشته است.

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲٦ . بنابرقول شبلی نعمانی (فصل‌مزبورصفحه ٦۵) تفسیرمزبور را نام سواطع الکلم بود. (۲) جلد سوم صفحه ۴۱ــ۸۱ (۳) شعرالعجم جلد ... صفحه ۵۰ ومنتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (۴) منتخب التواریخ جلدسوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی [۱] شد وبوسیله او بخدمت مرد بزرگ ونجیب وحامی علم وادب یعنی عبدالرحیم خان خان خانان در آمد این لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که درسنه ۱۵٦۰/۹٦۸ـ۱ کشته شد صاحب گردید. پس از آن عرفی باکبرشاه معرفی شد ودرسال ۱۵۸۸/۹۹۷ـ۹ باوی بکشمیر سفر نمود.

اخلاق تند عرفی

باوجود بخت مساعد وطبع توانا غرور وکبر عرفی را از اشتهار وقبول عامه مانع شد ودشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلیخان مختصری ازحالات اورا ذکر میکند [۲] گوید «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست. » کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقاد وسرزنش مردم را بسوی خود جلب میکند [۳]

نازش سعدی بمشت خاك شیراز از چه بود　　گر نمیدانست باشد مولد و مأوای من

این مورد منحصری نیست که عرفی غرور وخودپسندی خودرا ابراز داشته است زیرا که بهمین طریق مدعی برتری بر انوری وابوالفرج وخاقانی وسایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور واخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درو ننگرند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامیها بشود.

اما درعثمانی چنانکه گفتیم شهرت ونفوذ فوق العاده داشت همچنین درهند بقسمی که شبلی ٥٥ صفحه (۸۲-۱۳۴) از شعرالعجم خود را وقف احوال واشعار او کرده یعنی کمی بیش از فیضی وخیلی زیادتر ازهریك ازهفت شاعری که درجلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند. حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور وکبر عرفی را ازنظر مردم انداخته بود گویا خود شاعر هم ازاین اوضاع اطلاع داشت زیرا که درابیات ذیل [٤] از اظهار محبت دوستان منافق وریاکاری که هنگام التزام بستر وحملهٔ خطرناك بعیادتش آمده بودند شکایت نموده است.

تن او فتاد دراین حال ودوستان فصیح　　بدوز بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشد دست وکج کند گردن　　که روزگار وفا باکه کرد جان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱٦۸ وفاتش درسال ۱۵۸۸/۹۹۷ـ۹ اتفاق افتاد (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۲٤ـ٥ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۸۸
(٤) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۳ـ۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست کجاست دولت جمشید و نام اسکندر

یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین کند شروع و کشد آستین بدیدهٔ تر

که‌جان‌من‌همه‌را‌این‌رهست‌و‌بایدرفت تمام راهروانیم و ره‌ـرو را کب بسر

یکی بجرب زبانی سخن تراز شود که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر [۱]

فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار که نظم ونثر تومن جمع‌میکنم‌یکسر

پس از نوشتن وتصحیح میکنم انشاء بمدعای تو دیباچهٔ چو درج گهر

چنانچه هستی فهرست دانش‌وفرهنگ چنانچه هستی مجموعهٔ صفات و هنر

بنظم ونثر در آویزم و فرو ریزم اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر

خدای عز وجل صحتم دهد بینی [۲] که این منافقکان را چه آورم بسر

گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که مطالعات مفیده وکاملی راکه شبلی از این شاعر نموده‌است مفصلا نقل کنیم ، نویسندهٔ مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت میداند ، زور کلام ـ تازگی و ابتکار لغات ـ تشبیهات واستعارات ظریفه ـ تسلسل مضامین غیر از رساله کم‌شهرتی درتصوف موسوم‌بنفسیه که‌بنثر نوشته تمام‌آثارش منظوم‌است وبنابرقول‌شبلی‌عبارت‌است‌ازدومثنوی‌بتقلید مخزن الاسرار وشیرین وخسرو نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲٦ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه ورباعی که در۹۹٦/۱۵۸۸ سه‌سال قبل از وفات جمع آوری نموده است . ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیـوان را معین میکند: [۳]

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی

مجموعه طر از قدس تاریخش یافت اول دیـوان عـرفـی شیرازی

یکی ازقصاید بسیار معروف عرفی درمنقبت علی‌ابن ابیطالب ع است ۱۸۱ بیت دارد درجلد اول خرابات صفحه ۱٦۹ ـ ۱۷٤ مندرج ومطلع آن چنین است .

جهان‌بگشتم ودردا که هیچ شهر ودیار ندیده ام که فروشند بخت در بازار

عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخ باشد ازاینقرارمرض مزبوردرسال ۹۸٦/۱۵۷۸ طاری شده پس قول شبلی راکه در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را مرض‌مرگ عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا کـه وفات‌عرفی درسال ۹۹۹/۱۵۹۰ ـ ۱ اتفاق افتاده . (۲) شعر اخیر را شاعر باخود گفته است (۳) شعرالعجم‌جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مستر وین‌ سنت سمیت

راجع بعلما وفقها وحکما و شعرای ایرانی که مجذوب دربار درخشان اکبر شده اند جلدسوم منتخب‌التواریخ‌بدوانی معدن ومنبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که ازسرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم . مستروین سنت در تاریخ اکبر شاه [۱] نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است : (ص۴۱۵،۶)

« نظم بافان یابقول خودشان شعراء بسیار بودند . ابوالفضل بما میگوید که هر چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی‌الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند وخیلی از آنها دیوان(مجموعهٔ قصاید ساختگی وغیرطبیعی وپرتصنع) یامثنوی ترتیب داده‌اند سپس مؤلف آنها را نامبرده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد میکند و ۱۵ نفر را میشمرد که بدربار حاضر نشدند واز ایران [۲] مدایح مختلفه به پیشگاه اعلیحضرت میفرستاده اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور را ذکر میکند ومن آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده وهیچ فکر لایق ذکری در آنها نیافته ام اگرچه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملک‌الشعراء هم هست که ابوالفضل آنهارا «جواهر افکار» نامیده است . »

مطالب ۳ را نبهای کتاب بداونی

جلد سوم منتخب التواریخ بداونی سراسر مخصوص احوال شعراء وفضلای دربار اکبرشاه است وحاوی ذکر ۳۸ نفر از مشایخ ۴۹ نفر ازفضلا و۱۵حکیم وطبیب وقریب ۱۶۷ شاعر است اغلب این اشخاص اگرچه بفارسی چیز نوشته وحتی درایران‌هم متولد شده‌اند درمملکت خودشان کسی اسمشان راهم نمیداند .

از جمله اشخاص عالیمقداری که تااندازهٔ مربوط بقرنی هستند که ما بپایان آن رسیده ایم شیخ بهاءالدین‌عاملی ـ ملامحسن فیض کاشانی ـ میرداماد ومیرابوالقاسم فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان در ضمن فقها و حکما مذکور گردد.

---

(۱) : اکبرشاه‌شاهزاده مغول گورکانی هند ۱۵۴۲ – ۱۶۰۵(اکسفرد ۱۹۱۷) (۲)آئین اکبری ترجمه ح . بلوك من وح . س . جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ – ۱۸۹۴ در سه جلد) جلد اول صفحه ۵۴۷ و ۶۱۱

II از ۱٦۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸—۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر ازهفت شاعری که شبلی در جلـد سوم شعر العجم مفصلا احوالشان را درج کرده است در عصری بوده اند که فـاصلهٔ میان دو تاریخ فـوق است . نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳ــ ۱٦۱۲) طالب عاملی (متوفـی بسال ۱۰۳٦/۷ ـ ۱٦۲٦) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰٦۱/۱٦۵۱) وصائب (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸ــ۱٦۷۷) [۱] رضاقلی خان در ضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پـایان ملحقات روضة الصفای میرخوند هیچیك از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲٤/۱٦۱۵) وشفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱٦۲۷] را ذکر میکند . شاعر دیگری که این دوصاحب تذکره اورا ازقلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/٦ - ۱٦۹۵ است بنابر قول گیب [۲] « اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمائی میکرد . » و در «حضور ذهن و کثرت اختراع ومجـاز وتشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه بر این هفت شاعر و بـاستثنای چهار پنج شاعر [۳] دیگر که در حکمت بیشتر دست داشته وجزء طبقه حکما مذکور خواهند شد مابذکر شش نفر ذیل اکتفامیکنیم واین شش تن مختصری از رقبای بیشمارخود معروفتر ومحترم ترند سحابی استر آبادی (وفات ۱۰۱۰/۲ــ۱٦۰۱) زلالی خونساری (وفات درحدود ۱۰۲٤ــ۱٦۱۵) جلال‌اسیر (وفات ۱۰٤۹/٤۰ــ۱٦۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵٦/۷ــ۱٦٤٦)سلیم‌طهرانی(وفات۱۰۵۷ (۸ ــ۱٦٤۷) امانی مازندرانی (وفات ۱۰٦۱ /۱٦۵۱) هرچند بعقیدهٔ من این عبارت ریو : « بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است » [٤] خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرائی است که درقرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنها کسی است که در ایـن کتاب لایـق شرح مفصل است . برخلاف عقیده رضاقلی‌خان که گوید « باری درطریق شاعری طرزغریب داشته

---

(۱) سنوات دیگرهم برای تاریخ وفاتش معین شده است ازجمله ۱۰۸۰ ر۷ــ۱٦٦۹ رجوع شود بفهرست ریو ص ٦۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید بجلد چهارم صفحهٔ ۹۵ . (۳)مقصود میرداماد ـ شیخ بهاءالدین ـ ابوالقاسم فندرسکی محسن فیض ـ عبدالرزاق لاهیجی بمعروف بفیاض است . (٤) فهرست فارسی ٦۹۳

که اکنون پسندیده نیست •

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمائیم با رجوعات مختصری بکتب و مدارك مختلفه تا هرکس طالب تفصیل باشد از روی علامات مندرجه بکتب مفید رجوع نماید. منابع مزبوره باستثنای فهرست بی نظیر ریو عبارتند از جلد سوم شعرالعجم شبلی (بعلامت ش .) ، آتشکده (بعلامت آك) هفت اقلیم که فقط نسخهٔ خطی آن بدست می‌آید (بعلامت هـ . ا .) ، روضة الجنات (ر . ج .) ، روضة الصفا (ر . ص .) ؛ مجمع الفصحاء (م ف) ، ریاض العارفین (ر . ع .) .

(۱) سحابی استرآبادی «متوفی بسال ۱۰۱۰ ر ۲ــ۱۶۰۱»

سحابی استرآبادی ریو صفحهٔ ۶۷۲ آ . ك . صفحه ۲ ـ ۱۴۱ ؛ هـ . ا . در قسمت استراباد ، م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۲۱ ، ر . ع ، صفحهٔ ۶ ـ ۸۵

چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود و غیر از غزل رباعیات بسیار سروده است که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱ــ۳ــ۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری ریو صفحه ۸ ـ ۸۱۷ ، ش ، جلد سوم صفحه ۶۳ ـ ۱۳۴ آ . ك صفحه ۳ ـ ۱۳۱ ، هـ . ا . درقسمت نیشابور (شرح مفصل م . ف ، جلد دوم صفحه ۹ ـ ۴۸ ؛ ر . ع . صفحه ۷ ـ ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات وهم در اینشهر وفات یافت . نظیری یکی از شعرای بسیاری است که درظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام میزیست ودر مقابل قصیدهٔ بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت کرد سنه ۱۰۰۲/۴ ـ ۱۵۹۳ .

زهنر بخود نگنجم چو بخم می‌مغانی	بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی
همه‌عیش اینجهانی بعنایت تودیدم	چه‌عجب اگر بیابم بتو زادآنجهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و برضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری سروده وابیاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده است (صفحه ۱۳۴)

۳- زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲٤ ر ۱٦۱٥

زلالی خونساری ریو صفحهٔ ۸ ـ ٦۷۷ ، ه ۱ ، درقسمت خونسار «شرح حال مفصل» ، مداح میر داماد بود وهفت مثنوی ساخت که یکی از آنها موسوم بمحمود وایاز درسال «۱۰۰۱ / ۳ ـ ۱٥۹۲» شروع ودر «۱۰۲٤/۱٦۱٥» کمی قبل ازوفاتش خاتمه یافت این مثنوی ازهمه تألیفاتش معروف‌تر است . دومثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است ودیگرذره وخورشید .

٤ ـ ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲٤ ر ۱٦۱٥

ظهوری ترشیزی ظهوری و پدرزنش ملك قمی که هم از شعراء است در شورشی که در دکن واقع گردید کشته شدند . ریو صفحهٔ ۹ ـ ٦۷۸ آ ، ك ، صفحهٔ ۷۰ ـ ٦۸ ؛ ر ، ص ، در آخرجلد هشتم چنانکه ریو میگوید ظهوری در ایران کمتر مشهوراست و درهند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را ازنثرنویسان معتبروخوش سلیقه میدانند «صاحب آ ، ك ، گوید بعقیدهٔ او ساقی نامه این شاعر بر خلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد .

٥ ـ بهاءالدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ ر ۷ ـ ۱٦۲۰

او را معمولا شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه و حکمت و ریاضیات بود امـا دو مثنوی کوچك نان و حلوا وشیر و شکر ازو باقی است در م ، ف ، جلد دوم صفحه ۱۰ ـ ۸ و۷ ، ع : صفحه ۹ ـ ٤٥ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج‌است علاوه بر تألیفات ریاضی و نجومی‌بهترین کتب‌نثری او کشکول‌است که در بولاق چاپ سربی و درایران چاپ سنگی شده‌است . مجتهد معروف‌ملا محمد تقی‌مجلسی «متوفی بسال ۱۰۷۰ / ۱٦٦۰ـ۱٦٥۹» ازجملهٔ شاگردان‌درجهٔ‌اول اوست .

٦ ـ طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳٦ ر ۷ ـ ۱٦۲٦

طالب عاملی ریو صفحهٔ ٦۷۹ ، ش ، جلد سوم ۱۸۸ ـ ۱٦٥ ، آ ، ك .صفحهٔ ٦ ـ ۱٥٥ ، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبك شعری خاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند ، در اوائل عمر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگیر وی را ملك‌الشعراء

خویش گردانید ، ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ ، بهیچوجه خفض جناح نمیکرد ومدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم[1] را بخوبی آموخته است .

کمالات ادعائی طالب

بـا بر دومین پایـه اوج عشر اتم	وینك عـدد فنم از آلاف زیاد است
بـرهندسه ، منطقی وهیئت وحکمت	دستی است مرا کش یدبیضازعباداست
وینجمله چوطی شدنمکین علم حقیقت[2]	کاستاد علوم است براین جمله مراد است
درسلسله وصف خطاین بسکه زکلکم	هر نقطه سویدای دل اهل سواداست
پوشم نسب شعرچو دانم که تو دانی	کاین پایه مرا تا من این سبع شداد است

درر باعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفرخود بجانب هندوستان اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا کـه هندو بهندوستان تحفه بردن کار خردمندان نیست .

طالب گل این چمن بستان بگذار	بگذار کـه میشوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جـانب هند	بخت سیه خویش بایـران بگذار

محبت طالب به خواهر خود

خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه‌مند بود بعد از هجران مدید خواهرش ازایران به آگره آمد تا ازوی دیدار کند و بهمین جهت طـالب از امپراطور جهان گیر بوسیلهٔ ابیات ذیل استجازه کرد[3]

صاحبا ذره پـرورا عرضی	بزبـان سخن ور است مرا
پیر همشیره است غمخوارم	که باو مهر مادر است مرا
چارده سال بلکه بیش گذشت	کز نظر دور منظر است مرا
دور گشتم زخدمتش بعراق	وین گنه جرم منکر است مرا
او نیاورد تـاب دوری من	که بمادر برابر است مرا
آمد اینك بآگره واز شوقش	دل طپان چون کبوتر است مرا
میکند دل بسوی او آهنگ	چه کنم شوق رهبر است مرا
گر شود رخصت زیارت او	بجـهانی بـرابر است مرا

---

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف است بنابر تعبیر شبلی (۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹ — ۱۸۰

اشعار عاشقانه درفارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کندنسبةً قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد .

۷ ـ شفائی متوفی در ۱۶۳۷/۱۰۴۸

شفائی در موزهٔ بریتانیا بعلامت (ورق ۷ a و ۱۳۷۲) تصویـری از ایـن شاعر و سیزده بنداو موجود است [۱] (ورق ۱۳٤ ـ ۱٤۰ ر۱۲٫٥٦۰ Add) رجوع کنید بفهرست ریو صفحه ۸۷٦ و ۸۲۲ درنسخهٔ عالم آرای عباسی کـه در دست دارم نه در ضمن احوال شعر او نه در ردیف اطبای دربار شاه عباس شرحی راکه ریو بآن اشاره میکند نمیتوانیم بیابیم اما راجع باو در . ف . (جلد دوم صفحه ۲۱ــ۲۳) شرح مفصلی هست ودر آ . ك صفحه ۹ ـ ۱٦۸ همچنین . اسم او حکیم شرف‌الدین‌حسن وطبیب خاصه وندیم شاه عباس اول بود رضاقلی‌خان گوید : « فضل حکیم واطبابت وطبابت اورا شاعری محجوب داشته » علاوه بر غزلیات وهجویات یـك مثنوی ازو باقی‌است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقة‌الحقیقه حکیم سنائی سروده‌است

۸ ـ میرمحمد باقر داماد استرابادی متوفی بسال ۱۰٤۰/۱ ـ ۱٦۳۰

میر باقر داماد لقب داماد فی‌الحقیقه متعلق بپدر اوست که‌صهرمجتهدمعروف شیخ‌علی بن عبدالعال العاملی بوده‌است. میرداماد که بتخلص اشراق شعر میگفت درفقه وحکمت بیش از شاعری شهرت داشت رجوع شود بفهرست ریو صفحه ۸۳٥ ؛ م . ف جلد دوم صفحه ۷ ، ر . ع صفحه ۷ــ ۱٦٦ ، آ . ك صفحه ۱٥۹ ، در روضات الجنات (صفحه ۱۱٤ ـ ۱۱٦) و در عـالم آرای عبـاسی کـه در سنهٔ ۱۰۲٥/۱٦۱٦ یعنی در زمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و در بیشتر علوم اورا صاحب قدرت ومهارت شمرده انـد مخصوصاً درحکمت ولغت و ریاضیات وطب وفقه وتفسیر وحدیث ودوازده تألیف از کتب نثری او مـذکور است مشارالیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی بوده است .

۹ ـ میرابوالقاسم فندرسکی متوفی درحدود ۱۰٥۰/۱ــ۱٦٤۰

میر ابوالقاسم فندرسکی اونیز درحکمت بیشتر شهرت دارد تا در شاعری اما درم . ف . جلـد دوم صفحه ٦ــ۷ ودر ر . ع صفحهٔ ٦ ـ ۱٦٥ ودر آ . ك صفحه ٤ ـ ۱٤۳ ودر فهرست ریو صفحه ۸۱٥ و ۸۱٦ مذکور

(۱) بنظرم وجه تسمیه آن بسیزده بند آن است که دارای سیزده قسمت است

است در تمام تذکره ها یکی ازقصاید او که باستقبال ناصر خسرو ساخته مندرج است
و بنابراین اگر بهترین نباشد ازمعروفترین آثاراوهست . چندشعر اول آن چنین است .

چرخ با این اختران نغزوخوش وعناستی / صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی
صورت زیرین اگر بانردبان معرفت / بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری / گز ابو نصرستی وگر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق‌العاده نسبت بلباس ظاهر بی‌اعتنا بود مانند درویشان خرقه میپوشید و از صحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و با بی‌سر وپایان و بدنامان معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه اورا از اینقبیل مصاحبت های پست ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی از علماء با اجامر واوباش معاشرند و ببازی‌های ناشایست آنها تماشا میکنند » میر ابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در جمع آنان بوده‌ام وهیچیك از علمارا آنجا ندیده ام » سفری بهند رفت و در آنجا مطابق مندرجات دبستان [1] تحت نفوذ یکی از شاگردان آذرکیوان واقع شد وافکار زردشتی وهندی یا بودائی در وی تأثیر کرد . چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف مکه نخواهم رفت زیراکه مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هرچند رضاقلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهة که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر وبیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطورتحقیق اوراجزء هیچیك از آن زمره ها محسوب نداشته وسزاوار دیده اند که از تذکره خاص هریك از آن طبقات اورا حذف کنند .

ازجمله شعرای کوچك این عهد اشخاص ذیل راباید شمرد : جلال‌اسیر (متوفی بسال ١٠٤٩/١٦٣٩) قدسی (متوفی بسال ١٠٥٦/٧ ـ ١٦٤٦) سلیم طهرانی (متوفی بسال ١٠٥٧/٨ ـ ١٦٤٧) ابوطالب کلیم وامانی مازندرانی که هر دو در سال ١٠٦١ ١٦٥١ وفات یافته اند ، محمد طاهر وحید (متوفی بسال ١١٢٠/٩ ـ١٧٠٨) و شوکت بخارائی (متوفی بسال ١١٠٧/٦ـ١٦٩٥) غیر از صائب که در سال١٠٨٨/٨ ـ ١٦٧٧ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم وششم وآخرین است که مستحق شرح حال جداگانه میباشند .

---

(١) ترجمه شی‌و تر دیرز جلد اول صفحه ١ ـ ١٤٠

۱۰ — ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۰۶۱ ر ۱۶۵۱

ابوطالب کلیم

در همدان متولد شد اما وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر درشیرازوکاشان بسرمیبرد(و ازاین جهت غالباً وی راکاشانی گفته اند) . رضاقلی خان در م . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری ازو می نگارد . اما شبلی درشعرالعجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ — ۲۳۰ مفصلا احوال او را تحت بحث قرارداده است . درحدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس ازقریب دو سال اقامت بهندوستان بازگشت و بمقام ملك‌الشعرائی شاه جهان نـائـل شد . بااین سلطان بکشمیر رفت وچنان فریفتهٔ هوای آن ملك گردید که تاوقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزه ازحسد بود و ازاین رو رفقای شاعر وی قلباً او را دوست داشتند ازجمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بـودند و صائب در حق او گفته است .

بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم — دگر که‌زاهل سخن‌مهربان‌یکدیگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

ملك آن پادشاه ملك معنی — که نامش سکهٔ نقدسخن‌بود
چنان‌آفاق گیرازملك معنی — که‌حدملکش‌ازقم‌تادکن‌بود
بجستم سال تاریخش ز ایام — بگفتا او سر اهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه بهندوستان میآمدندبنا برقول شبلی [۱] جزبدی از آن مملکت نمی‌گفتند اما کلیم ازآنجا قدردانـی و احترام کرده گوید : [۲]

تـوان بهشت دوم گفتنش بـایـن معنی — که‌هرکه رفت ازین بوستان پشیمان‌شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نـوشته و متکبرانه او را ملامت کرد کـه چرا خود را شاه جهـان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کرد و این شعر را ساخت .

هندوجهان [۳] زروی عددهردوچون‌یکیست — شه را خطاب شاه جهانی مبرهـن است

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۲۰۹ . (۲) از اغلب شعر لابتیهای خود بیشتر از آنان بومی هند اطلاع حاصل نمود رجوع شود بقصیدهٔ که شبلی نقل نموده (صفحهٔ ۲۱۱) که پراست ازکلمات هندی (۳) این دو کلمه هریك عدداً ۵۹ است

شبلی از هنرمندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و از اشعار او امثلهٔ بسیار انتخاب کرده است از جمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال بندی و دیگر مثالیه را دانسته است درصنعت اخیر که ارسال‌المثل خوانده‌میشود کلیم بسبك صائب‌معروف نزدیك شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکرمیکنیم .

روزگــار اندر کمین بخت ماست دزد دایــم در پــی خـوابیده است

دل گمان‌دارد که پوشیده است راز عشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده‌است

از خاك بر گرفته دوران چــونی سوار دایــم پیاده رفت اگــر چــه سوار شد

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

سفله ازقرب بزرگان نکند کسب شرف رشته پر قیمت از آمیزش گــوهر نشود

دست‌هر کس‌را بسان‌سجه‌بوسیدم‌چه‌سود هیچکس نگشود آخر عقده کار مرا

بامن آمیزش او الفت موجست و کنار دمبدم با من و پیوسته گــریزان از من

چو هست‌قدرت دست ودل‌توانگر نیست صدف گشاده کفست آنزمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعرصائب :

شکوفه باثمرهرگز نگرددجمع دریکجا محال‌است آنکه باهم‌نعمت‌ودندان‌شودپیدا

دیگر ازاشعار کلیم .

واصل زحرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود

گر بقسمت قانعی بیش وکم دنیا یکیست تشنه‌چون‌یك‌جرعه‌خواهدکوزه‌ودریایکیست

مــا ز آغاز و ز انجام جهــان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتــاده است

زود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه‌شد ازدبستان برود هر که سبق روشن کــرد

غزل‌ذیل‌را که‌شبلی‌نقل‌کرده[۱] نمونه‌ذوق‌کلیم‌است‌و باذکر آن‌شرح‌حال‌او‌را‌خاتمه‌میدهیم

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت ضعف تن ازتحمل رطــل گران گذشت

وضع زمانه قابـل دیدن دو باره نیست رو پس‌نکرد هر که ازاین‌خاکدان گذشت

از دست برد حسن تو بر لشکر بهــار یك نیزه خون‌گل ز سر ارغوان گذشت

طبعی بهم رسان کــه بسازی به عالمــی یا همتی کــه ازسر عالم توان گــذشت

در کیش مــا تجرد عنقــا تمــام نیست[۲] درفکر نام مانـد اگر از نشان گــذشت

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم وافسانهٔ کــه عــربها عنقا و ایرانیان سیمرغش مینامند غالباً باین‌عبارت‌ازوی تعریف مینمایند «موهوم‌الاسم، مفقودالجسم»

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا	چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش	آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین و آن	روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۱۱ ـــ محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ ر ۹ ــ ۱۷۰۸[1])

وحید قزوینی گویند جاهد وزحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت[2] گوید « نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحتی نداشت » چند بیت از بهترین اشعار اورا نقل کرده وازجمله رباعی ذیل که دلالت بر تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هرکس که سرشت	هرچند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در آورندش بمثل	جاگرم نکرده میبرندش ببهشت

گزارش عمدهٔ ایام حیات وحید را ریو[3] ذکر کرده است منشی دونفر از وزراء ایران بودکه یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرز تقی الدین محمد و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵ ر ٦ ــ ۱٦٤٥ مورخ رسمی شاه عباس دوم گردید و در سنه ۱۱۰۱ ر ۹۰-۱٦۸۹ بوزارت رسید وهیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید ودر حدود سنهٔ ۱۱۲۰ ر۹ــ۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخهٔ تاریخ اومیدهد یکی از آنها که تحت علامت (or. ۲۹٤۰) ضبط شده تا سال دوم سلطنت شاه یعنی ٤-۱۰۷۳ ر۱٦٦۳ میرسد این که صاحب آتشکده گوید : « اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمیشنود » شاید مقرون بصواب باشد بنا برقول اته وحید از دوستان صائب بوده است.

۱۲ ــ شوکت[4] بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷ ر٦ ــ ۱٦۹٥

هنوزهم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود ودر ریاض العارفین دو شعر او با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال عجیب وی رابنقل

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بمتمم فهرست فارسی ریو (صفحه ٤۰ و ٤۱) و فهرست مجموعهٔ نسخ فارسی اینډیا افیس تالیف اته رجوع کنید . (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ٥۰ (۳) فهرست فارسی صفحه ۱۸۹ ــ ۱۹۰ ومتمم آن در حاشیه ماقبل آخر ذکر شد (٤) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ٦۹۸ . اته فهرست فارسی اینډیا افیس مجموعه ۱۰۲-۸۹

از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که دروسط زمستان سروپا برهنه نمد پارهای بردوش افکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود وبیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را از روی سر خــود پاك نمیکرد .

شوکت فقط از اینجهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترك نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان از این نفوذ مشارالیه شرحهای مبالغه آمیز دادهاست .

صائب تبریزی[۲](متوفی بسال ۱۰۸۸ ر ۸ - ۱۶۷۷)[۳]

صائب تبریزی

شبلی[۴] او را آخرین شاعر بزرگ ایران میداند و در ابتکار معـانی ویرا برتر از قاآنی کــه معروفترین و بــزرگتریــن شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنابــر رای او قا آنــی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکار است . ازطرف دیگر رضاقلیخان[۵] میگوید « درشاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیــده نیست » بــالجمله صائب نیز مثل عرفــی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی وهند موردتوجه هستند دروطن خود قدر و مرتبه ندارند . اما من چند صفحه قبل عقیده شخصی خود را نسبت بهنرمندی ومقام صائب اظهار کرده ام .

بنابر مندرجات آتشکده[۶] میرزا محمد علی صائب درقریه عباس آباد نــزدیك اصفهان متولد شد . پدر واقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریــز بقریــه مزبــور آمده بودند پس از تکمیل تحصیلات درپایتخت ایران درعنفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹ ر ۳۰ ـ ۱۶۲۹ بدهلی وسایر بلاد هند سفر کرد وطرف توجه ظفر خــان وسایر نجبای هند گــردید . پس از دو سال تــوقف در آن سرزمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تا ویرا یافته بایران باز گــرداند صائب

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷- ۹۶ و ۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما دراصفهان تربیت و تعلیم یافت بنابر این غالباً او را اصفهانی میخوانند (۳) مؤلف در تاریخ وفات صائب مسامحه کرده وچند تاریخ مختلف ذکر نموده (مترجم) (٤) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۱۸۹ (۵) م.ف. جلد دوم صفحه ۲٤ (٦) چاپ بمبئی ۱۲۷۷/۱ــ۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر ازممدوح خود ظفر خان بطریق ذیل رخصت خواست :[۱]

شش سال بیش رفت که ازاصفهان بهند	افتاده است توسن عزم مرا گذار
هفتاد ساله والد پیر است بنده را	کز تربیت بود بمنش حق بیشمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من	ازاصفهان باگره ولاهورش اشکبار
زان بیشتر کز اگره بمعموره دکن	آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار
این راه دور را زسر شوق طی کند	با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو	ای آستانت کعبهٔ امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بردن منست	لب رابحرف رخصت من کن گهرنثار
با جبهٔ گشاده تراز آفتاب صبح	دست دعا ببدرقهٔ راه من برآر[۲]

بعد از مراجعت باصفهان صائب درخدمت شاه‌عباس دوم احترام ومقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان راکه بعد از شاه عباس بتخت نشست رنجه کرد . خلاصه صائب بعداز طی عمری کم حادثه در سنهٔ ۱۰۸۰/۷۰ ـ ۱۶۶۹ در اصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست[۳]

پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خود را

از جمله امتیازات صائب کـه شبلی نقل میکند یکی اینست که از شعرای هندی بسیار تکریم می کرده و اشعار آنها را خیلی دوست داشته است واین حالتی است که در میان شعرای ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکـر میکند که صائب از گویندگـان ذیل پسندیده وتضمین نموده است : فیضی ـ ملك ـ طالب آملی ـ نوائی ـ اوحدی شوقی ـ فتحی ـ شابور ـ مطیع ـ اوجی ـ ادهم ـ حاذق ـ راقم . درابیات ذیل صائب اشخاصی را ملامت کرده است که ازگفتار یکدیگر عیبجوئی و ابراز رقابت میکنند .

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند	زجوش فکر می ارغوان یکدیگرند
نمیزنند بسنگ شکسته گوهر هم	پی رواج متاع دکان یکدگرنـد
زنند برسرهم گـل زمصرع رنگین	ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چوگردند تیغ الماسند	زند چوطبع بکندی فسان یکدگرند
بغیر صائب ومعصوم نکته سنج وکلیم	دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

---

(۱) شعرالعجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹٤ (۲) شبلی گوید اگر این اشعار در سنه ۱۰٤۱/۲ـ۱۶۳۱ یا درحدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب درحوالی سال ۱۰۳۵/٦ـ۱۶۲۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی‌اندازه گرامی میداشت واز دو استاد خود رکنا و شفائی نیز بسیار تمجید میکرد. نسبت بشخص اخیر گوید :

دراصفهان که بدرد سخن رسد صائب　　　کنون که نبض‌شناس سخن شفائی نیست

صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکهٔ از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتیکه صائب بمتابعت‌ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری وجلال اسیر .... را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل‌نمود . این اولین قدمی‌است که صائب دربدذوقی برداشته وراه را برای‌دیگران گشوده است . بقسمیکه بعدها مردم درمقابل گفتار ناصر علی وبیدل وشوکت بخاری نیز سر تعظیم فرود آوردند ... » بنای ظلم درجهان اول‌اندك بوده است وهر که آمد بر او مزید کرد تا بدین غایت رسید » [۱]

اگرچه‌صائب درتمام‌شعب شاعری طبع آزمائی کرد امااستادیش در غزل‌سرائی بوددربدیههٔ گوئی نیزمهارت داشت. یکی‌ازشاگردانش‌روزی‌این‌مصراع بیمعنی‌راسرود

از شیشه بی‌می می بی‌شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست وبا معنی شد

حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل راساخت وظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم ومعنی بخشیدن بآن دعوت نمود .

دویدن‌رفتن‌استادن‌نشستن‌خفتن‌ومردن

صائب مرتجلا نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد .

بقدر هرسکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر . و جنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی [۲] نسخهٔ آن درحیدرآباد دکن موجود است وظاهراً واله‌داغستانی وسایر تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند. شبلی صائب را بابو تمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرك از گفتار شعرای‌عرب جمع آورده وحماسه نام نهاده‌است

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کباب میکرد و نمك خواست (باب اول)　(۲) صفحه ۲۰۱ از جلد مذکور .

وگوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از صائب

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال [۱] قبل از کتاب خرابات استخراج کرده ودردفتری یادداشت کردهام آنزمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم ازاین ابیات بسیارخوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چـو شد زهـر عـادت مضرت نبخشد — بـمرگ آشنا کـن بتدریج جـان را

ریشهٔ نخل کهن سال ازجوان افزونتراست — بیشتر دلبستگـی باشد بدنیـا پیر را

هرسری دارد دراین بازار سودائی دگر — هر کسی بندد بـآئین دگـر دستار را

تهیدستان قسمترا چهسود ازرهبر کامل — کهخضر ازابحیوانتشنهباز آردسکندررا

سبحه بر کف توبه برلب دل پراز شوق گناه — معصیت را خنده میـآید زاستغفار مـا

مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید — بیاض ازسینه باید ساخت شعر انتخابیرا

گفتگوی کفر ودین آخر بیکجامیکشد — خواب یکخوابست اما مختلف تعبیرها

از تیر آه مظلوم ظـالـم امان نیابـد — پیش ازنشانه خیزد از دلفغان کمان را

چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است — اوست بیدار که درخواب گرانست اینجا

شکوفه باثمر هرگز نگردد جمع دریکجا — محالست آنکه باهم نعمت ودندان شود پیدا

ده در شود گشاده اگر بسته شد دری — انگشت ترجمان زبان است لال را

ساده لوحان زودمیگیرند رنگ همنشین — صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را

گردش اقبال دارد لغزش ادبار ها — یکدو خطوه باز رفتن بردهد و ثاب را

موج از حقیقت گهر بحر غافل است — حادث چگونه درك نماید قدیم را

معیار دوستان دغل روز حاجت است — قرضی برسم تجربه از دوستـان طلب

درمیان اهل دنیا مردم دانـا غریب — همچو انگشت شهادت در کف ترسا غریب

چهسود از آنکه کتبخانه جهان از تست — نه علم هرچه عمل میکنی همان ازتست

هستی دنیای فانی انتظار مردن است — ترك هستی ز انتظار نیستی وارستن است

ترا ز جان غم مال این عزیز بیشتر است — علاقهٔ تو بدستگـاه بیشتر ز سر است

(۱) در ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ از استنساخ این ابیات فراغت حاصل شد .

خط صائب تبریزی

باکمال قرب از جانان دل‌ما غافل است — زنده از دریاست ماهی وزدریا غافل است
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست — صبح نزدیکست درفکر شب تار خود است
رفتن ازعالم پرشور به از آمدن است — غنچه دلتنگ بباغ آمدو خندان برخاست
اگر میان دو دل هست دوستی بقرار — نمی شوند بآمد شد خبر محتاج
آدمی پیر چوشد حرص جوان میگردد — خواب در وقت سحر گاه گران میگردد
خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را — که ازغواص دردریانفس بیرون نمی آید
پاسبو یا خم می یا قدح باده کنند — یك کف خاك دراین میکده ضایع نشود
حریص را نکند نعمت دو عالم سیر — همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
پیرانه سر همای سعادت بمن رسید — وقت زوال سایه دولت بمن رسید
شد مهربان سپهر بمن آخر حیات — در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید
از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم — لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند
میشود غارتگر جان چو کمان اقتد زیاد — شاخ نازك بشکند چون بیشتر بار آورد
اگر مجنون منم پس کیست درروی زمین عاقل — اگر عاقل توئی دیوانه درعالم نمیباشد
مرا بروز قیامت غمی که هست این است — که روی مردم عالم دوباره باید دید
لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل — نقل کردن باشد اززندان بزندان دگر
نگویمت که دل از حاصل جهان بردار — بهرچه دسترست نیست دل از آن بردار
انجام بت پرست بود به ز خود پرست — در قید خود مباش وبقید فرنگ باش
گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی — تاحشر در شکنجه این کفش تنگ باش
درون خانه خود هرگدا شهنشاهی است — قدم برون منه از حدخویش وسلطان باش
گر سجود گل کنم برسنت بلبل خطاست — من که در آتش پرستی امت پروانه ام
چون شمع هرکه افراشت گردن بافسر زر — در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن
پیش ازاین بر رفتگان افسوس میخوردند خلق — میخورند افسوس درایام ما برماندگان
یا ز سیلاب حوادث رو نباید تافتن — یا نباید خانه درصحرای امکان ساختن
هر لوح مزاری ز فرامشکده خاك — دستی است برون آمده بهر طلب تو
شد از فشار گردون موی سفید وسرزد — شیری که خورده بودم در روزگار طفلی
دروطن گرمیشدی هرکس بآسانی عزیز — کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۱۱ - ۱۲۱۵ ه‍ ق)

فقر قرن هیجدهم — ازلحاظ ادبیات گویا این قرن فقیر ترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی‌است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند.

دو مجموعه مهم که در آن‌عصر تالیف شده است

از این‌زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است.

این دومصنف شرحهای نسبةً روشن ومفصلی از عهد مضطرب ومغشوش خود داده انـد مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳ ر ۱۶۹۲ تاریخ وفـات ۱۱۸۰ ر ۷-۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیک متخلص بآذر ۱۱۲۳ ر ۱۷۱۱ و تـاریخ وفاتش ۱۱۹۵ ر ۱۷۸۱) هردو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد وسه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما نثر آنها خیلی بیش‌از شعرشان قیمت دارد.

شیخ علی حزین

شیخ علی حزین که نام اصلیش محمدبن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵٤ ر ۲ - ۱۷٤۱ درهند تالیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را ف . س . بلفور در ۱ - ۱۸۳۰ انتشار داده خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند . شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبهٔ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد وبهیجده پشت نسبش مستیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می‌پیوندد خانوادهٔ او در گیلان و آستارا وبعد درلاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش درسن بیست‌سالگی برای ادامه‌تحصیلات باصفهان آمد ودر آنجا متاهل ومقیم شد . مشارالیه درشصت و نه سالگی وفات یافت (۱۱۲۷ / ۱۷۱۵) وسه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او نوحه کنند[1] شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود . از اخلاق و هنرهای پدر بسیار تعریف میکند وچند بیت از مرثیه را که دروفات پدر ساخته است نقل مینماید و گوید از جمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل‌است[2] « اگر ترا ممکن‌شد دراصفهان

(۱) پسرچهارم درطفولیت مرد ـ مادرشان دوسال بعد از پدردرحیات بود (۲)چاپ بلفور صفحهٔ ۱۶ و ترجمه صفحه ۱٤

دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . » مولف گوید . « در آن وقت معنی این قسمت ازخطاب او را درك ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش وخرابی اصفهان واقع شد »

تذکرهٔ شیخ‌علی حزین چون تذکرهٔ شیخ‌علی حزین‌راخوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلا راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن‌است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد وچند نکته ادبی را نیز از آن‌استخراج کنیم . در ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری‌مجموعه‌ادبی که‌ظاهراً خیلی‌شباهت‌دارد بکشکول‌شیخ‌بهاءالدین‌عاملی‌اسم‌این‌مجموعه‌را مدة‌العمر نهاد[۱] اماچند ماه بعد این نسخه وسایر کتب کتابخانهٔ‌او درموقع‌غارت‌اصفهان‌بدست افغانها ازبین‌رفت درهمین اوقات یاکمی زودتر علاوه برچند تفسیرو حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد ازاین تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود .[۲]

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید :[۳] «القصه در اواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه درگذشتند وآن منزل خالی شده منحصر بدو سه کس‌خادمه عاجزه گشت تاآنکه بیماری‌من‌روی بانحطاط نهاد » . بعد ازقدری‌بهبودی دراوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) ازاصفهان گریخت و این چند روزقبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها بپایتخت ایران بود . در مدت ده سالیکه بعدازاین واقعه گذشت شیخ علی حزین دربلاد ایران روزگاررابسر گردانی میگذراند نقاطیکه دیده یادر آن مقام کرده‌است خرم‌آباد ولرستان وهمدان و نهاوند و دزفول و شوشتراست ازاینجا ازراه بصره دفعه‌ای بمکه سفر کرد وهنگام مراجعت بیمن‌رفت ، همچنین کرمانشاه‌و بغدادوعتبات ومشهد وکردستان‌و آذربایجان و گیلان و طهران . از اینشهر مجدداً باصفهان بازگشت بنابر قول خودش « آن شهر

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۲-۹۳ ترجمه بلفور که ازاین پس بآن اشاره خواهیم نمود نسخهٔ خطی از این کتاب درموزه بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریو صفحهٔ ۳۸۳ که دو کتاب دیگر از تالیفات علی حزین ذکرشده است یکی راجع بشراب واوزان ودیگر راجع بحیوانات شکاری (۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارمش که چندی‌بعد منتشرشد رجوع شود بصفحه ۱۷۶ (۳) ایضاً صفحه ۱۲۸

معظم‌را باوجود بودن پادشاه[۱] بغایت‌خراب‌دیدم واز آن‌همه‌مردم ودوستان کمتر کسی باقی مانده بود» همچنین‌راجع به‌شیراز که شش‌ماه بعد گذارش بآنجاافتاد گوید : «واز آن‌همه دوستان‌من[۲] کسی برجانبود جماعتی ازاولادمنسوبان آنها راپریشانحال وبی سرانجام یافتم» ازشیرازبطریق لارعازم بندر عباس شد باین مقصود که از آنجا در یك کشتی فرنگی خود را بحجاز برساند «چـون سفاین و جهازات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و دردریا نیز بلدترو ازهر قوم ماهر ترند »[۳] اما بعلت مرض و فقر ازاجرای منظور خود بازمـاند زیرا کـه امـلاك موروثی او درگیلان از دست رفته و مالیـاتها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود . دفعه دیگر در یك کشتی هلندی سوار شده خود را بمسقط رسانید امـا این محل را بقدری کثیف و بد آب و هوا یافت که بعد از دو ماه بار به‌بندرعباس مـراجعت نمود . سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خـراب را بسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث[۴] دیگر چنان مختل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که باردیگرخود را ببغداد رساند .

تنفر شدیدشیخ علی حزین از هند

چون بواسطه اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهائیکه پیش می‌آمد این‌نقشه راقابل اجراندید و درخود توانائی این را نیافت که باز هم شاهد خرابی و مصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱۴۶ (۱۴ فوریه ۱۷۳۴) بعزم هندوستان در کشتی نشست و بر خلاف تنفری که از این مملکت داشت ٤٥ سال بقیهٔ عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید : من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغازرسیدن بسواحل این ملك انجام عمر و حیات بود»[۵] کمی بعد گوید «و اصلا طبع راملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیارنبود» و چند سطر بعد مینویسد «دیدن این مملکت زیاده برهمان مقدار بغایت مکـروه و پیوسته امیدوار نجات بوده‌عوارض احوال ایران برخاطر گواراشد و همت مصروف بمعاودت بـود »[۶] اگرچـه بـدبختانـه بـآرزوی خـود نـرسید و مجبور شد بقیهٔ عمـر

(۱) ترجمه بلفور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضا ص ۲۰۷ (۳) ترجمه بلفورصفحه ۲۱۵ دیده شود (٤)ایضاً صفحه ۲٤۰ (٥)ایضاً صفحه ۲۵۳ (٦) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

دراز را در این «دیار کدورت آثار شنعت اطوار»[1] که «بـه قبایح و فضایح احوال و اوصاف متصف است».[2] بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه درتذکره ذکری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمه تاریخی باشد ازقبیل لشکر کشی نادر شاه وقتل‌عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هرچندتذکره اود در آخر سال ۱۱۵٤ [3] هجری مطابق آغازسنه ۱۷٤۲میلادی تحریر شده است مندرجاتش بیشتر مربوط بسوانح عمری مولف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریرتذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً دراوان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) ومؤلف با آنها آشنائی داشت یکی از امتیازات واختصاصات مهمهٔ این کتاب دلپذیراست.

تذکرهٔ معاصرین تألیف شیخ علی‌حزین

یازده سال بعد [۱۱٦٥ / ۱۷۵۲] تذکره از احوال یکصد نفر تقریباًازشعرای‌معاصرخودترتیب‌دادو آن را بتذکرةالمعاصرین موسوم کرد. این‌تذکره درجزءکلیاتش درلکنهور بسال۱۲۰۳/ ۱۸۷٦چاپ‌شده ونسخه‌خطی آن در موزهٔبریتانیای‌کبیر وجاهای دیگر بدست‌میآید.

لطفعلی بیک آذر تولد ۱۱۳۳ / ۱۷۱۱ وفات۱۱۹۵ / ۱۷۸۱

تذکرهٔ دیگر از شعرای این عهد که بیش از تذکرهٔ حـزین رایج است قسمت اخیرآتشکده لطفعلی بیک آذراست‌بیشتر این کتاب راجـع است باحوال شعرائی کـه قبل از مؤلف میزیسته اند وبترتیب اسامی بلاد از روی حروف تهجی منظم شده اند علاوه برشهرهای ایران ولایت توران وهندوستان نیز مذکورشده است.

بعد از این قسمت شرح حال ٦۰ نفر ازشعرای معاصرمؤلف ذکـرشده است و در مقدمه آن شمه ازتاریخ پنجاه ساله اغتشاش وبدبختی‌ایران ازحملهٔ افغان تاموقعی که امنیت وانتظام درایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرارداشت[4] مؤلف اقرار میکندکه درابن‌عهد قحطی شعرا وادباست وعلت‌آن را فلاکت وتزلزل اوضاع مردم دانسته وگوید «تفریق بال و اختلال حال بحدی است که‌کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد».

(۱) ترجمه بلفورصفحه ۲۵٦ (۲) ایضاًصفحه ۲٦۱ (۳) ایضا صفحه۲۵۷ (٤)رجوع شود به فهرست فارسی ریو صفحهٔ ۳۷۲ وفهرست اسپرنگر صفحات ۱۳۵/۱٤۱ که مندرجات کتاب مفصلا شرح داده شده است. دوست عزیزم پرفسور محمدشفیع معلم مدرسه شرقیهٔلاهور

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی کـه در ۱۱۵۵ ۳ ـ ۱۷۴۲ در نود سالگی بدرود زندگانی گفته است [۱] و ملاحسین رفیق اصفهانی و سید محمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفـر صافی اصفهانـی و جوانی که از رفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص صباحی بوده ، و بیش از ۱۳ صفحه از آتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفـهانی و آقا تقی صهبای قمی وسید عبدالبقای طبیب که پدرش مـیرزا محمد رحیم نام از اطبای دربار شاه سلطانحسین بوده وخودش از اطباء دربار نادرشاه وطوفان هزارجریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانـی (سنهٔ ۸/۱۱۸۱ ـ ۱۷٦۷) که مؤلف هشت صفحه را باو تخصیص دادهٔ است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری تخلص داشته و در ۲/۱۱۸۵ ـ ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست : « بادا در بهشت جاودان اسحق بیك »

سایر شعرائی که نام میبرد از اینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد . سید محمد حسین غالب کـه چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسر برد و دختر نواب سرافرازخان را بحبالـهٔ نکاح در آورد . میرسید علی مشتاق اصفهانی . سید محمد صادق برادرزادهٔ میرزا محمدرحیم طبیب درباری سابق‌الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس ازقبیل لیلی و مجنون وخسرو شیرین وو امق وعذراء ساخته و تاریخ دودمان زندیه را مشغول [۲] تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزا عبدالله طبیب (متوفی ۱۷۷۸/۱۱۹۲) وسید احمد هاتـف که مهمترین شعرای مذکوراست و بعد از این ازحال او شمهٔ خواهیم نگاشت .

لطفعلی بیك آذر آتشکده را بـا شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

درسپتامبر ۱۸۹۳ نسخهٔ ازکلیات شیخ علی حزین چاپ کان پور (۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است واین تذکره ازصفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فرا گرفته است عدهٔ که درآن مذکور شده اند ۹٦ نفر اند وازآنها فقط چهار نفر شاعر هستند که حتی اسمشان را نشنیده‌ام از اینقرار طاهر قزوینی وشوکت بخاری وشفیعای اثر شیرازی ولطفعلی بیك شاملی . (۱) درآتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱٦٦ ذکر شده‌است «مترجم» (۲) «پادشاه بی نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم .»

خودش در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۱۲۳ [۱] (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمررا درقم بسر برد زیرا که خانواده اش ازبیم افغانها بشهرمز بورمهاجرت کرده بودند . در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لارو سواحل بحرفارس منصوب و در شیراز مقیم شد . دوسال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر باتفاق عمویش حاجی محمد بیك [۲] بمکه تشرف حاصل کـرد و پس از طواف خانهٔ خدا و عتبات بایـران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادرازهندوستان درمشهد اقامت داشت . بعد از آنکه با سپاه نادر بمازندران [۳] رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادرشاه تا مدتی درخدمت علیشاه ــ ابراهیم شاه ــ شاه اسمعیل وشاه سلیمان مشغول بود و چنان مینماید که ازاین تاریخ ببعد گوشه ای گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد و برحسب تعلیم میرسید علی مشتاق،اوقات را بنظم شعرصرف نمود . درآخر آتشکده عده کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است . [۴]

اگرچه سید احمد هاتف اصفـهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالـغه آمیزی ازو دیده میشود زیراکه مینویسد : « در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر وتالی انوری و ظهیر است » تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما ازتمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف او را اختیار میکنیم که بواسطهٔ آن نامش جاودان مانده است .

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلـبر	جـان نثار تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل	جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پـر آسیب	درد عشق تو درد بیدرمان

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۳٤ (۲) در آتشکده خطی‌من محمود بیك نوشته شده «مترجم» (۳) «باتفاق اردو ازراه‌مازندران بهشت نشان حرکت و به‌آذربایجان رفته ازآنجا عزیمت عراق کرد » آتشکده خطی « مترجم »
(٤) آتشکده چاپ بمبئی مورخه ۱۲۷۷/ ۱۸٦۰ دردست اینجانب بوده است دراین‌چاپ‌سه عیب هست عدد صفحات درصفحه ۱۸۹ قطع میشود . تواریخ غالباً حذف شده و عبارات متن نیز خیلی مشکوك وناصحیح است . «مؤلف»

بندگانیم جان و دل در کف | چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینك دل | ورسر جنگ داری اینك جان
دوش از شور عشق وجذبهٔ شوق | هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم | سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم | روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب | دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی | بادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار | همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ ونی و دف و بربط | شمع و نقل و گل ومی وریحان
ساقی ماهروی و مشکین موی | مطرب بذله گوی و خوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور | خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی | شدم آنجا بگوشهٔ پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند | عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب | گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست | ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش | سوخت هم کفر از آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی | بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا | همه حتی الورید والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(بند دویم)

از تو ایدوست نگسلم پیوند | ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان | وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم | که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش | که ز عشق تو میدهندم پند
من ره کوی عافیت دانم | چکنم کاوفتاده‌ام بکمند
در کلیسا بدلبری ترسا | گفتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد بتـار زنارت — هرسر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تاکی — ننگ تثلیث بر یکـی تا چند
نام حق یگانه چـون شایـد — که اب‌وابن وروح قدس نهند
لب شیرین کشود وبامن گفت — وز شکرخند ریخت‌ازلب‌قند
که‌گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی — پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را — پرنیان خوانی وحریر وپرند
ما درین گفتگو که از یکسو — شد زناقوس این ترانه بلند

که‌یکی هست‌وهیچ نیست جز او
وحده لا اله‌الاهو

(بندسوم)

دوش رفتم بکوی باده فروش — زاتش‌عشق‌دل بجوش‌وخروش
مجلسی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر بـاده فروش
چاکران‌ایستاده صف درصف — باده‌خواران‌نشسته دوشبدوش
پیر درصدر ومیکشان گردش — پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش
سینه بی‌کینه و درون صافی — دل پراز گفتگو ولب خاموش
همه را از عنـایت ازلی — چشم‌حق بین‌وگوش رازنیوش
سخن این بآن هنیئالك — پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش برچنگ‌وچشم برساغر — آرزوی‌دو کون در آغوش
بـادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند — درد من بنگرو بدرمان‌کوش
پیر خندان بطنز بامن گفت — ای ترا پیرعقل حلقه بگوش
تو کجا ماکجا ای از شرمت — دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — واتش من فرونشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه‌اگر امشبم بود چون‌دوش
گفت خندان که‌هین‌پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعهٔ درکشیدم وگشتم — فارغ‌ازرنج عقل ومحنت‌هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم	مابقی را همه خطوط و نقوش
ناگهان در صوامع ملکوت	این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست وهیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
برهمه اهل این زمین بمراد	گردش دور آسمان بینی
آنچهٔ بینی دلت همان خواهد	وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی سر وپا گدای آنجا را	سرز ملك جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را	پای بر فرق فرقدان[1] بینی
هم در آن سر برهنه جمعی را	برسر از عرش سایبان بینی
گاه وجدو سماع هریك را	بردو کون آستین فشان بینی
دل هر ذرهٔ که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی	کافرم گر جوی زیان بینی
جان گذاری اگر بآتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری	وسعت ملك لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	وآنچه نادیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
بایکی عشق ورزی ازدل وجان	تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست وهیچ نیست جزاو

وحده لا اله الاهو .

---

(۱) فرقدان دوستاره است درصورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان Guardians هم میگویند واین کلمه ازلغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی حفظ کردن است ووجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان ازآنها میبرده اند ودر کشتی رانی فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفرنامه یك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

(بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولوالابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق انوار
کور وش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صدهزاران رنگ — لاله و گل نگر درین گلزار
پا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند — که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو بالغدو و الاصال — یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ار گویند — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و دیدهٔ افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران — یار میگوی و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان و گه هشیار
از می و جام و مطرب و ساقی — از مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراری است — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو.

فصل هفتم

شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر

بعد از دورهٔ سلطنت کوتاه وخونین آغا محمد خان خواجه[1] که بار دیگر گرجستان وتفلیس را گرفت برادر زاده‌اش فتحعلیشاه(۱۷۹۷-۱۸۳۴) باملایمت حکومت کرد . رضاقلیخان درمقدمهٔ مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعدهٔ کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد . راجع بشرح حال این شعرا چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح انجمن خاقان ـ گلشن محمود ـ سفینة المحمود وتذکرهٔ محمد شاهی . ریو درمتمم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا (صفحهٔ ۸۴ ـ ۹۱) شرح مفصلی نسبت بهریك از کتب مذکوره داده وبیشتر آنها در دست رضاقلی خان مشارالیه بوده است . یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال ومنتخب اشعار ٤٨ نفراز پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد ازهمین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود (۱۸٤۸ ـ ۱۸۹٦ م) اما این تراوش‌های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است و ارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند .

بازگشت بسبك شعرای متقدم

شعرای اوائل این عهدرا میبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت نقطهٔ اقتران و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلافاصله پیش از آنها زندگی میکرده‌اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته وبسبك عرفی وصائب وشوکت وغیره پشت‌پا زدند .

---

(۱) هرچند عملا مدت ۱۸ سال (۱۷۷۹-۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹٦ تاجگذاری نکرد وسال بعد بقتل رسید

اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی وهندی

این نکته از دوراه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید وشعرای متأخر مثل قاآنی وغیره مقلد اساتید قدیم بوده اند خاصه فرخی و منوچهری . رضا قلیخان نیز همین نظررا دارد اما طور دیگر تعبیر می نماید بنا بر رأی او [۱] شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو به تنزل نهاده و در آخر دورهٔ ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل این عهد بـا عدم متابعت از سبك آنـها و باز گشت بطرز گویندگان قدیم کاری پسندیده ولازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین میشمارد که مخصوصاً طرف تقلید واقع گردیدند .

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قطران - عنصری مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - مختاری - معزی - لامعی - ناصرخسرو - ادیب صابر . تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان وهجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م) بدرود زندگانی گفته اند [۲] ازجمله‌شعرای متأخر فقط‌حافظ بود که درچشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذرهٔ نقصان حفظ نمود . و حتی مشکوك است که تا چه پایه سرمشق شعراء واقـع شده است و اینکه شعرا کمتر ازو تقلید کرده اند بیشتر بواسطهٔ تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی وصائب که شهرت ومقام پیشوائی ادبی خود را گم‌کرده ودیگر بدست نیاوردند سبك‌حافظ نیز دراین زمان متروك و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوهٔ جولان در عرصهٔ پرواز او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیـگر اختلاف و تباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان [۳] زبان اردورا جانشین فارسی قرارداده آن را لسان ادبی ولفظ قلم‌ساختند (۱۸۳۵ ـ ٦) و بـاین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جـدید جدا و محروم ماند .

(۱) پنجمین صفحه بی نمره مقدمه مجمع الفصحاء (۲) غیراز سعدی و ملای رومی(مترجم)
(۳) درهمین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خودداری کردند واز این روی لطمه بزرگی بر شرقشناسی وارد ساختند

با وجود تذکره های سابق‌الـذکر و آنچه بعدها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که ما شمهٔ از حال یکصد یا دویست نفر ازشعرای دورهٔ قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده‌دوازده نفر ازشعرای مزبور که پیروان سبك قدیم بوده‌اند کافی خواهد بـود هـرچند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام بریم لکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده اند یادرعهدشان میزیسته اند آنها را بطبقاتی تقسیم نمائیم .

وصال و خانواده‌اش در بهار سال ۱۸۸۸[۱] از حسن‌اتفاق چند نفر ازاعضاءخانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچك) از جمله فرهنگ وبرادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم . همراه یزدانی پسرش وفرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند . وصال سه پسر بزرگتر از اینها داشته‌یکی وقار که رضا قلیخان[۲] در ۱۲۷٤/ ۸ـ ۱۸۵۷ او را درسن ٤۲ سالگی درطهران‌ملاقات کرده است . ودیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که‌درسنهٔ ۱۸۵۱/۱۲٦۸ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونهٔ از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحه ٤۱ ـ ٤۲ ترجمه ودرج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش‌معلوم نیست . چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده من متن فارسی ترجمهٔ سابق‌الـذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم . این اشعاراستخراج از رسالهٔ خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفتهٔ آثاروحانی شاعر مزبوربود در زمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران بمن داد .

ای بچه عـرب صبحك‌الله بخـیرا صبح است صبوحی بده‌آن ساغرمی‌را
زآن‌می که بقطب اربدهی جرعهٔ‌ویرا بـر پات بساید سر اکلیل جـدی را
گردند بناتش بفدا چون تو بنی را
چون‌چرخ زنی گرد خم باده جدی وار

گر نیست ترا باده یکی‌شیشه ببرکش برخیز و عبا را عـربی وار بسر کش
همچون عربان‌دامن‌خود تابکمر کش یکدست عباشیشه‌بدان‌دست دگر کش
با دامن تر منت از آن دامن ترکش
وزخانه برو تـا بـدر خانهٔ خمار[۳]

(۱) رجوع‌شود بکتاب‌من «یکسال‌در میان‌ایرانیان» صفحه ۸-۲٦۷ وصفحه ۱۱۹ (۲) مجمع‌الفصحاء چاپ‌دوم صفحه ۵٤۸ (۳) تمام مسمط مشتمل بر هشت بنداست که فقط دو بندش‌انتخاب گردید

صلهٔ مختصر

تذکر دوست مهربانم نواب واقعهٔ غریبی را بخاطـرم میآورد که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد. و ازاین پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعـری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را بپاداش شعری که در ممدوح مؤثـر و در خاطر اوجای گیر میشد ازطلا می‌انباشتند چقدر بیفایده وثمر است شاعری حقیر کـه اسم او را فراموش کرده ام وشاید اصلا نمیدانسته ام روزی بخانهٔ نواب آمد و پس از استجازه قصیدهٔ که در مدح او سروده بود قرائت کرد. بعد از اتمام یکتومان (در آن زمان ٦ شیلینگ تقریباً) باودادند وشاعر با سیمائی ناراضی از خـانه بیرون رفت. و بلا فاصله یکی ازرفقای نواب او را ملامت کرد نه ازقلت صله بلکه ازاین روی کـه میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده واو را معتقد ساخته ایدکه ازطریق شاعری‌میتوان با شرفانه امرارمعاش کرد! بلا شك این یکی‌ازعللی است که سبك قدیم شاعری‌خاصه قصیده سرائی را متروك ساخته است.

علت دیگر انحطاط قصیده سرائی

علت دیـگر مقامی است کـه بعد از انقلاب (٦ـ ۱۹۰۵) مطبوعات درجامعه احرازکرده اند. زیراکه شاعـر روزبروز بیشترخود را وقف ملت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعـراض مینماید. بهترین نمونـهٔ این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریدهٔ هفتگی صور اسرافیل کـه میوهٔ لذیذ وجالب توجه انقلاب بود باید شمرد. شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را که مربوط به نهضت ملی است درکتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران ومطبوعات وشاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر اورا من یك شاعر و نویسنده انقلابـی می شناختم تا اینـکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت کـه یـکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تاحال از این مملکت بایـران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان وبی ابتدا و بی اسم ازیك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیرازبود شعرای مزبور بعضی در آن سال (۱۹۱۰) هنوززنده بودند و برخی در ظرف ٤٠ سالی کـه تا آنزمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند. از جمله ذکری هم از میرزا جهانگیرخان [ص ۷٤ ـ ۷۷]

در برداشت و نمونهٔ از اشعار قبل از دورهٔ انقلاب او را حاوی بود . یکی از اشعار او قطعهٔ است خطاب برفقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملا بسبك قدیم است و اثری از اختصاصات جدیده در آن دیده میشود . دو نفرشاعر انتقالی دیگر نیز دراین مجموعه مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا ملقب بشیخ‌الرئیس که در ۱۸٤۸/۱۲٦٤ متولد شده و بمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده واشعارش بیشتر محلی و موقعی وبسبك قدیم است .

شعرای انتقالی عهد انقلاب

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب‌الممالك[1] متخلص بامیری فراهانی (متولد درسال ۱۲۷۷/۱ ـ ۱۸٦۰) که بــه واسطه بقائم مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹ ـ ٤۰ نسخهٔ خطی من)

ازاینقرار شعرای جدید عهد انقلاب باستثنای جوانانی که بعد از آن واقعه حادثه زای ظهور کرده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و نرمی درطبع آنها وجود داشته که گفتارخود را با اوضاع جدید وفق میداده اند

برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نمیرود

اما خود ایام انتقال با ازمنه سابقه کاملا متفاوت و حدودش نمایان است واین حادثه تاریخی نیزمثل نظایرخودخط‌فاصل میان قدیم و جــدید بشمار میرود و خط مزبور در سنوات ۱۹۰٦ ـ ۷رسم‌شده‌است طبعاً هنوزهم‌مقدار کثیری‌شعر بسبك قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه‌حاوی اشعار ۱٦ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گــردید . بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن ونوتوسلینی ایران جدیدش باید خواند[2] قصیدهٔ جداگانه برای من فرستاد هیچ دلیلی نداریم که برخاموشی وفراموشی سبك های قدیم بیمناك باشیم شاید قصاید مدحیه (درمقابل قصاید عرفانی واخلاقی) بعللی که ذکرشد رو بتقلیل و نقصان گذارد

(۱) رجــوع شود بصفحه ۳۷ و ۳۸ کتاب «مــن» «مطبوعات وشاعری جدید ایران»

(۲) بن ونوتوسلینی Benvenuto Sellini حکاك وخطاط ومجسمه ساز وزرگر معروف ایتالیا است وکارهایش بهترین نمونه وسرآمد زرگری آن مملکت درقرن شانزدهم محسوب میشود از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته . (مترجم)

اما مثنوی و غزل و رباعی تا زمانی که عرفان و عشق و امثال درمردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

تذکرهٔ شعرای جدید

بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دورهٔ ادبیات ایران باید بذکر بعضی از نمایندگان معتبر آن برداخت اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته‌اند بیشتر از سه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که نویسندهٔ فعال و خستگی ناپذیری بوده مأخوذ است:

مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و ملحقات روضة الصفا

مجمع الفصحاء که تذکره عمومی و بزرگی است از کلیهٔ شعرای ایران . و ریاض العارفین که تألیفی مختصرتر و مخصوص شعرای عارف است و ملحقات روضة الصفای میرخوند که دنبالهٔ آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۸۲ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضا قلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا مسترج . شفر با ترجمهٔ فرانسه در ۹ - ۱۸۷۶ [۱] طبع و منتشر نموده مندرج است . در آخرجلد نهم (جلد دوم ملحقات) که بآخر سلطنت فتحعلی‌شاه منتهی میشود چندین صفحه مخصوص ازاحوال اعیان دولت وشعراء وعلماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندگانی آنهاکه در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبورچون نمره ندارد متأسفانه نمی‌توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

تذکرهٔ دلگشا

مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج گردیده اما نسخهٔ خطی نایابی موسوم به تذکرهٔ دلگشا تألیف میرزا علی‌اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز دردست داشته‌ام این نسخه ظاهراً خط مؤلف است ودر ۲/۱۲۳۷ - ۱۸۲۱ تألیف شده وحالات شعرای معاصررا شرح میدهد . این نسخهٔ خطی زیباکه بخط نسخ جلی ودرشت با سرلوح و عنوان های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتابخانه من است رضا قلیخان از این تذکره ومؤلف آنهم درمجمع الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۲۸) وهم در

---

(۱) شرح مختصر این تألیفات وسایر مصنفات مطبوعه مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا . ادواردس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزه بریتانیا (لندن ۱۹۲۲) » ستون ۲-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد

ریاض‌العارفین (صفحهٔ ٤ ـ ٢٤٣) نام میبرد و مینویسد « در آن هنگام کـه بتحریر تذکـره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گـاهی بخدمتش میرسید »

۱ ـ سحاب متوفی (درسال ۱۲۲۲ ر۸ ـ ۱۸۰۷)

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است کـه در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم رضا قلیخان در مجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱ ـ ۲۰۷) می نویسد سحاب « در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته» وعلاوه برقصاید بسیارتذکره (ظاهراً ازشعراء) موسوم برشحات‌سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد . دیوانش قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره او را تـا کنون من ندیده‌ام این ابیات او که در ذم غرور واغراق‌شاعران سروده‌بیفایده‌نیست .

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست — وان را که حسن حال نباشد کمال چیست

شعرست هیچ و شاعری ازهیچ هیچ تر — درحیرتم که‌درسرهیچ‌این‌جدال چیست

یك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ — ای ابلهان بیهنر این قیل و قال چیست

ازبهرمصرعی‌دو که‌مضمون دیگریست — چندین خیال جاه وتمنای مال چیست

شعراصلش‌از خیال بودحسنش ازمحال — تا ازخیال این همه فکر محال چیست

ازچند لفظ یاوه نزد لاف برتری — هرکس که‌یافت‌شرم‌چه‌وانفعال چیست

صدنوع ازاین‌کمال براهل‌رای‌وهوش — باحسن ذات عالی نیکو خصال چیست

گیرم که نظم بحر درو کان گوهرست — بـا نثر کلك داور دریا نـوال چیست

۲ ـ مجمر (متوفی درسال ۱۲۲۵ ر۱۱ ـ ۱۸۱۰)

احـوال سید حسین طباطبائی اردستانی را کـه لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان درسه کتاب سابق‌الذکرخود درج نموده‌است . ورود او بدربار پادشاه بوسیلهٔ همشهری‌او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که‌۱۸ یا۱۹ سال بعد ازرفیق خود بدرود زندگانی گفته است . ظاهراً مجمر درایام شباب وفات‌یافته زیرا که رضاقلی‌خان پس‌از تمجید وستایش‌اشعار او که مجموعهٔ قلیلی ازآن‌دردست است گوید : «اگر دیرزیسته بود همانا ترقی کلی می‌نمود » اما در هر حال او نیز یکـی از پنج شاعـری است از شعرای این دوره کـه رفیق کامل ودوست دیرین من حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی

درطبقهٔ اول قرار داده[۱]

اشعار مجمر نایاب است[۲] اما در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی‌خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی‌بینم اما دو لغز ذیل را راجع بباد وقلم که ازتذکرهٔ دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرارداد .

لغز باد

چیست آن پیک مبارک مقدم فرخ جناب	روز و شب اندر تحرک سال و مه اندر شتاب
نافه اش در دامن و اندر گریبانش عبیر	عنبرش در جیب و اندر آستینش مشک ناب
رهروی بی‌پا و سر دیوانهٔ بی‌عقل و هوش	عاشقی بی‌خان و مان آوارهٔ بیخورد و خواب
کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار	کس نمی‌یابد که ازهجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل‌عشاق از زلف بتان	گاه باشد درسلاسل گه بود در پیچ و تاب
مرده گه ازاو زمین و زنده گه از او جهان	چون قوی ازپیری و همچون طبیعت ازشباب

لغز قلم

گلبن باغ نفش ناطقه را	من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکرریز و هم عبیرافشان	لب دلدار و زلف جانانم
در در افشانی و گهرریزی	طبع دستور و دست سلطانم

۳ - صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸ر۳-۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملک الشعرای فتحعلی‌شاه بود رضاقلی خان که احوال اورا درهرسه کتاب سابق‌الذکر درج کرده گوید تقریباً ازهفتصدسال باین طرف هیچ‌شاعری نظیراو درایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه‌نامهٔ او را برشاهنامهٔ فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند[۳] تالیفات دیگر او خداوند نامه ـ عبرت نامه ـ گلشن‌صبا است دیوانش نیز حاوی دهالی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصار داد درجوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده صباحی از معاصرین هاتف و آذر بوده و بنابر مندرجات مجمع‌الفصحا در۱۲۰۶/۲ ـ ۱۷۰۱ بدرود زندگانی گفته‌است

(۱) چهار نفر دیگر ازطبقه‌اول فروغی وصبا (نه‌صفا) نشاط وقاآنی بوده‌اند ووصال و رضاقلیخان هدایت ازطبقهٔ دوم ووقار وسروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳)ریاض العارفین صفحه ۲٦٤ شاهنشاه نامه دربمبئی چاپ‌سنگی شده‌است ۱۸۹۰

فتحعلی خان بسرش میرزا حسین خان متخلص بعندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر ما را پسند می‌افتد اما خیلی خوش آهنگ وعذب‌البیان است .

٤ ــ نشاط متوفی (بسال ۱۲٤٤ر۹ــ۱۸۲۸)

چون از میرزا محمد قلی افشار متخلص بالفت (متوفی ۱۲٤۰/٥ــ۱۸۲٤)و آقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی ۱۲٤٤/۹ ـ ۱۸۲۸) که برادر کوچك بسمل شاعر بوده است ورضاقلیخان هدایت هردو را شخصا میشناخته ، بگذریم بمیرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر درخط ترسل معروف‌است که در شاعری‌شهرتی دارد درزبان عربی وفارسی وترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را بباد داد وازبس شعرا و دراویش و ادباء را نواخت و پذیرائی نمود بکلی تهی دست گردید ؛ منظور نظر فتحعلیشاه‌وملقب بمعتمدالدوله‌شد درغزل‌سرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تالیفاتش گنجینه‌است ماده تاریخ ذیل سال وفات‌اورا معین میکند :« ازقلب جهان نشاط رفته »

٥ ــ میرزا ابو القاسم قایمقام (مقتول در ۱۲٥۱ر ۱۸۳٥)

دو نفر از مردمان بزرگ‌که پدر وپسر بوده اند همین‌لقب داشته‌اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲٤۷/۲ ـ ۱۸۳۱ وفات‌یافت . دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که‌پس از مردن‌فتحعلی شاه مغضوب شد ومحمد شاه اورا در ٦۲سالگی جون ۱۸۳٥ [۱] بقتل رسانید از نقطهٔ نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد . وهرچند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتر درنثراست‌وهموطنانش مراسلات متعدده منتشره اوراسرمشق‌حسن‌عبارت میشمارند مجموعهٔ از آثار نظمی ونثری او دردست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/٥ ــ ۱۸٦٤ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/٦ ــ ۱۸٦٥ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب باشخاص مهم و غیر مهم معاصر وبندرت تاریخ دارند [۲] بسیاری ازآنها اسناد سیاسی است که‌کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ۲ ـ ۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که‌او از اخلاق‌وصفات این‌وزیر نگاشته با بیانات رضاقلی‌خان‌خیلی تفاوت دارد .(۲) قدیمترین تاریخی که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (جون وجولای ۱۸۲۳)است

تاریخی اند مثلا نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹) [۱] بهتزارروس نوشته وعین آن‌رادراینجانقل میکنیم نمونهٔ بهترین نثر قائم‌مقام است .

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم

در باب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنـام ایزد دانا | صانع و پروردگارو حی و توانا

وجودی بی مثل ومانند مبرا ازچون وچند که عادل وعالم است و قاهر هرظالم پاداش هر نیك وبد را اندازه وحد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران رااجروثواب بخشد ودرود نا معدود برروان پیغمبران راست کارو پیشوایان فرخنده کـردار باد [۲] و بعد بر رأی حقایق نمای پـادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب وفرشهریار بحروبر برادر والاگهرخجسته اخترامپراطور ممالك روسیه ومضافات که دولتش با جاه وخطراست ورایتش با فتح وظـفر مخفی ومسطور نماناد که ایلچی آن دولت رادرپایتخت این دولت باقتضای حوادث دهروغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر وتدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب ولازم افتاد لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذرخواهی وپاس شوکت و احترام آن برادرگـرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد [۳] حقیت ناگاهی این حادثه وناآگاهی امنای این دولت را در تلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق (کـه) ما بین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبوررا برذمت سلطنت خود ثابت دانسته هرکـه را ازاهالی وسکان دارالخلافه که گمان میرفت که در این کارزشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست وحدواخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهرو کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیرخبردار شده وقبل ازوقوع این حادثه ضابطهٔ شهرومحله را محکم نداشته اند عزل وتنبیه وترجمان کردیم ؛ بالاتر

---

(۱) شرح این حادثه درتاریخ ایران ر . ج واتسن سابق‌الذکرمندرج است صفحه ۲۴۷ ۲۵۷ (۲) چون خطاب بیکنفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است (۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج واتسن صفحه ۶ – ۲۵۴ خسرومیرزا پسر عباس میرزا ونوه فتحعلیشاه بوده .

ازاینها همه پاداش وسزائی بود که بمالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجتهاد دردین اسلام واقتفا واقتدائی که زمرهٔ خواص وعوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی در دائرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم وشفاعت هیچ شفیع وتوسط هیچ واسطهٔ درحق اومقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو سیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب‌السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید ازدرگاه پروردگارداریم که دمبدم مراتب وداد این‌دو دولت ابدیت بنیاد درترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی حضرتین پیوسته بآمدوشد رسل و رسائل متأکد ومتضاعف گردد والعاقبة بالعافیه . تحریراً فی‌شهرربیع‌الاول سنهٔ ۱۲٤٥

این مکتوب اگرچه رسماً ازطرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی‌الحقیـقة از قائم‌مقام بود . البته نوشتن مراسله باین ادب و ملایمت و فـروتنی بروسها برای او خیلی ناگوارو تلخ بوده زیرا درضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا ولشکرایران بر عثمانیان وروسها ساخته گوید : [۱]

روم شوم وروس منحوس از دو جانب   قصدشان تسخیر آذربایجان شد

وبعد ازانجام مصالحه با روس (محتملا در۱۸۲۸/۱۲٤۳) دریکی از مراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگرجرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد : « تاالان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس » .

میرزا تقی‌خان امیر کبیر

یکی ازوزرای دیگر ایران که بعد ازقائم مقام و بزرگتر و با تقوی تر ازو بوده ولی بهمان درجـه بدبخت و بد عاقبت شد میرزا تقیخان امیر کبیر [۲] است کـه بیش از پیش در تسهیل مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هرچند ممکن است اشخاصی راکـه باسبك تحریر مسجع ومغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد امـا نشانهٔ پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که نثررا از عبارت پردازی و سجع بافـی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است و ظاهراً بهمین جهة است که انشاء قائم مقام درذوق وفکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از محاسن اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ٤۰٤—٦

خط میرزا تقی خان امیر کبیر

خط علامه مجلسی

روبروی صفحه ۲۲۵

معاصر مقامی باین ارجمندی احراز کرده است اگر مجموعهٔ از این مراسلات با نوت وانتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق العاده میداشت والبته محاسن آن بیش ازپیش ظاهر میگردید خاصه برای طلابی که دائرهٔ تحقیقاتشان بازمنهٔ خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود ومحصور نیست .

٦ ــ وصال (متوفی بسال ۱۲٦۲ر۱۸٤٦) و فرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده و بیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های او را خوشبختانه در بهار سنه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام . عموماً هموطنانش او را یکی از بزرگترین شعرای جدید میدانند رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکرهٔ دلگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند وشخصاً باوی آمیزش داشته اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است .

اصلش از شیراز و اسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولا او را میرزا کوچك میخواندند بسمل درباره او مبالغه بسیار کرده ومهارت اورا درخط وموسیقی وشعر فوق العاده میستاید . خاصه درشعر که ویرا عدیم المثال مینویسد واخلاق ووفای اورا بی اندازه تعریف میکند . اما گوید « اندکی زودرنج » است رضاقلیخان هم در روضة الصفا باین حالت او اشاره کرده و گوید وقتیکه شاه اورا « باسراف کمالات نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر ازغزل وقصیده ومثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته» از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری . بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط معدودی از ابیات اورا نقل میکند . ومجموع اشعاری که ازو نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمیکند . از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونهٔ خوبی ازذوق اوست ومثال نیکوئی است ازصنعتی که علمای بدیع فارسی «المدح بمایشبه الذم» میخوانند زیراکه مطلع قصیده این است .

هرکس شها ز بحر و بر و چرخ و اختر است　　اقرار میکنند کــه خسرو ستمگر است

و محض این ساخته شده که درباریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که نالهٔ بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را در تشویر وتشویش افکنده وفریاد کوه از آن راه است که دقایق ومعادن زر وگوهر

خط وصال شیرازی

اورا از بخشش خود باخاك برابر كرده . وستارگان از آن جهة شكايت دارند كه زوار ومهمانان شاه هم در عدد وهم در شكوه وجلال آنها را در خسوف افكنده اند وقس على ذلك . چون اين مبالغه ها والفاظي‌هارا دشوار است كه در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بيت از اصل اكتفا مي‌كنيم .

هر كس‌شهاز بحروبر وچرخ‌واخترست	اقرار ميكنند كه خسرو ستمگرست ،
ز آنهايكي‌است‌بحر كه‌نالد زدست شاه	كآبم ازو برفت و كنون خاك‌برسرست
انداخته‌ام تمام بپرداخت وخودنگفت،	كاينسنگريزه‌نيست كه‌مرجان‌وگوهرست
دريا نشست و كوه برآورد سر كه‌داد	زين شاه جودپيشه مرا دل پر آذرست
برمن هر آنچه رفت ز دريا ز شه نرفت	مرجـان كجا بپايهٔ ياقوت‌احمرست
لعلي كه جز برافسر شاهـان حرام باد	بي‌آب‌تر ز افسر شاهـانش بر درست
زر مرانديدي و آن عزتي كه داشت	باخاك ره ز جود وي اكنون برابرست
كوه‌است‌وسنگ‌خويش‌كنون‌ازسخاي‌شاه	و آن نيزپيش حلم وي ازكاه كمترست
افراخت چرخ سر كه مراشكوه بيشتر	برفش فزونترست كه بامش فزونترست
اختر مـرا شمار نه‌وپيش لشكـرش	اختر مگوكه مهر ؛چندم بشش درست
خورشيد راكه‌چشم وچراغ زمانه‌بود	آتش بدل‌رمجمر شاهش‌چومجمرست
تاكرد شير رايتش آهنگ آسمـان	شير من از هـراس چو روباه لاغرست
ازبيش نسر گـرسنه چشمم ببازشـاه	صد عجز نامه بيش ببـال كبوتـرست
اين‌شاه‌نيست‌دشمن‌بحرست‌ومعدنست	اين‌شاه‌نيست آفت‌چرخ‌است‌واخترست

فرهاد وشيرين وصال چاپ سنگي شده ونخبهٔ مفصلـي ازاشعارش در رياض العارفين (۳۳۷ ـ ۳۵۰) و مجمع‌الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۵۲۸ ـ ۵٤۸) مندرج است در

اولادوصال وقار

تذكره اخير شرح كشافي از احوال پسر ارشدش وقار كه در سنهٔ ۱۲۷٤ / ۸ ـ ۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصرالدين شـاه رسيد مسطور است و مؤلف تذكره گويد بعد از بيست سال جدائي ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری

درهمانـ تذكره شمهٔ ازحـالات برادران اصغر وقار موسوم بميرزا محمود طبيب متخلص بحكيم (متوفي بسال ۱۲٦۸ / ۲ ـ ۱۸۵۱) صفحه ۵ ـ ۱۰۲ وميرزا ابوالقاسم فرهنگ مذكور گشته ولـي از سه برادر ديگرش داوری و يزدانـي و صحبت اشاره نشده است در اوائـل سال۱۸۸۸

وقتیکه در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل راکه از آثار داوری است وشرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم وچون هنوزچاپ نشده ومطلع نیستم که درتمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد . نمیتوانم خودرا از تصمیم بدرج منع کرده وآنراحیات پایدار نبخشم چه تاحال وجود وبقایش بسیارمتزلزل بود زیرا که برروی نیم صفحه یادداشت پاره وجدائی نوشته شده وهمین الان درحالتی که ازپی چیزدیگر میگشتم اتفاقاً بآن مصادف شدم.

یك چندجدا ازبرم آن شوخ پسر بود — از وی نه نشان بود مرا و نه خبر بود
با موکب منصور همانا بسفر بود — از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای فراقم زشب گور بتر بود
روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی — زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
با قیر بیندوده و پوشیده لباسی — مه برسر گردون شده چون سیمین طاسی
آمدزدر آن دلبر بی ترس وهراسی
یکبار ببرد از دل من انده وتیمار

بر بسته میان و زده خنجر بکمر بر — مشکین دام ازخنجر تیزش بحذر بر
سرداری سنجاب به پوشیده ببر بر — چوخای خراسانی آن را بزبر بر
ازبس هوس دیدن من داشت بسر بر
ازره سوی من آمده باچکمه وشلوار

برخاك سر وزلف ورخ از گرد سیاهش — خشکیده دو عناب تر از صدمهٔ راهش
از بس نزده شانه بزلفین سیاهش — درهم شده و ریخته برگرد کلاهش
چون کاسهٔ خون سرخ شده چشم سیاهش
از صدمهٔ بی‌خوابی وار زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ رهآوردسفر داشت — ازسنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
از لعل بدخشانی یك حقه گهر داشت — ازحقه عجبتر که یکی تنگ شکر داشت
چون ازدل بیمار من خسته خبر داشت
درتنگ شکر داشت دوای دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی — صد شکر که شاد آمدی ونیك رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی　　　بر گو که دراین راه چه کردی و چه دیدی
درموکب منصور چه دیـدی و شنیدی
چون بود سرانجام و چه شد عاقبت کار

گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود!　　　نخچیر گه شاه یکی لالـه ستان بـود
هر گوشه زخون دجلهٔ بغداد روان بود　　　تاچشم همی کار کند تیر و کمان بود
تاابر همی جای دهد گرز وسنان بـود
نه دشت پدیدار بد از لاشه نه کهسار

دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود　　　دردشت و بیابان همه گل بود و سمن بود
کبك دری از هر طرفی قهقهه‌زن بود　　　نخچیر گه از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر فکن بـود
کاقبـال وی افزوده بود بختش بیدار

بخ‌بخ چه تماشائی و وه‌وه چه شکاری　　　آراسته صحرا و بیابان چـو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری　　　هر گوشه ز آهـو و ز نخچیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترك سواری　　　چون لاش بقناره قصاب نـگونسار

ایـن مسمط فقط مطنطن و پـرتشبیه و نقاشخانـه است. مثلا وصف ملازم درباری که تازه از شکار گاه زمستانـی و از خدمت شاه بـر گشته چنان شتابـی در ملاقات دوست خود دارد که باچکمه وشلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود وهنوز چشمانش از تابش آفتاب وزحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه آورد سفرش گل سرخ وسنبل (گونه وزلف) ویاقوت بـدخشان (لبانش) و حقه گوهـر (دندانهایش) است. یـك پـردهٔ آب ورنـگ نقاشی محسوب میشود. شرحی کـه درایـن مسمط ازکشتـار شکار داده شده مارا بیـاد کتاب جاودانی مستر بونـگر Bunker موسوم به باواریان باتو Bavarian battue [۱] میـاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خـان مغول در قرن سیزدهم از حیوانـات صیدی نموده وشهرتش تااندازهٔ هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق‌العاده است کـه در اروپا نمیتوان نظیرش رایافت واگر مقایسه شود بدرجات مافوق هر شبیه ومثالی خواهد بود [۲]

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج. استوار کلوستون موسوم به لوناتیك لارج Lunatic Large (طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d, Ohsson (هاگ اند آمستر دام ۱۸۳۴) جلد اول صفحه ۶-۴۰۴

توصیف فرهنگ از پاریس

درسنهٔ ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشدهٔ او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم . یکی قصیدهٔ در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیدهٔ که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰٤) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبهٔ شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه درمجمع‌الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۸ ـ ۳۸٤) متفاوت وپر است ازلغات فرانسه که علی‌الظاهر ازروی عمد محض خنده وفکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمیتوان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا وانتهای آن را مینگارم .

چشم بگشا بیا ببین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشـای	تا ببینی زهر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی	حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند	نیـست مملوك جملهشان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند	هم زن ومرد وهم صغار و کبار
همه دارای مکنت و ثروت	همه بامال ودولت بسیار
همه دارای‌شغل و کار خودند	نیست در ملك یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب وشغل	همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چوخلد برین	باغـی آراسته چوبـاغ بهار
شبزبس‌مشعلست‌وشمع‌وچراغ	نیست فرقی میان لیل و نهار
ماه رویان و گلعذاران را	بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ‌ارم	هرطرف بر نشسته سروو‌چنار
درخیابان و کـوچه‌هـا بینی	کرسی وصندلی دویست‌هزار
همه کالسکه های پر دلبر	همه واتـورها[۱] پر از دلدار
وه‌چه کالسکها چوحجلهٔ حور	وه چه واتورهای خوش‌رفتار
از ترموا[۲] و امنبوس[۳] بسی	هست چندانکه نایداو بشمار

۱-Voiture ۲-Tramway ۳-Omnibus

ز اول شهرتا بآخر شهر
در خیابان و کوچه و بلوار[1]

گوئیا حجلهٔ ز قصر بهشت
می برندش همی یمین و یسار

حجلهٔ پر ز حوریان بهشت
در آن حجله بر نشسته قطار

هرطرف بگذری گل ونسرین
هرطرف بنگری گل وگلزار

از گل و عطر و بوی ریحانها
گشته پاریس طبلهٔ عطار

تا نیائی و خود نبینی تو
نکنی بـر کلام من اقـرار

راست گویندوراست کردارند
راستیشان شده همیشه شعار

هرچه گیرندوهرچه بفروشند
راست گویند در همه بازار

کس نگوید کلام نا مربوط
نشنود کس کلام نا هنجار

مهربانی ولطف و خوشخوئی
همه با یکدیگر کنند ایثار

همهٔ خلق عیسوی مذهب
همهٔ ملك عیسوی آثار

همه روحانی و مسیحائی
همه‌در کیش ودین‌خودهشیار

در کلیسا برای خدمت دین
هر کشیشی نموده استظهار

آن یکی طیلسان کشیده بسر
آن یکی بسته بر کمر زنار

در کلیسای نتردام[2] دیدم
معتکف مردی نماز گـزار

صورتی نقش کرده بـر لوحی
شکل عیسی کشیده برسردار

سجده گاه همه همان صورت
قبله گاه همه همان دیوار

از سر صدق و از سر اخلاص
همه‌دردین خویش برخوردار

همه پاك و منزه و خوشخوی
همه عیسی صفت همه احرار

همه در کار خویشتن محکم
همه درشغل خویشتن مختار

همه در مشورت بهم هم رأی
همه در گفتگو بهم همکار

همه با عقل وهوش و با تدبیر
همه بـا علم و دانش و افکار

لیك با این همه صنایع و علم
رمز کی گویمت بکن اقـرار

حکمت و طبشان دروغ بود
کس ندیدم که به شود بیمار

۱ - Boulevard ۲ – Notre-Dame

قومی از عاقلان و دانایان	متفق میروند در دربار
محفلی منعقد برای همه	می نشینند متحد گفتار
گفتگو میکنند درهر امر	مشورت میکنند در هر کار
مجلسی منعقد ز هفت صد تن	همگان عاقلان کارگزار
متفق قول و متفق کارند	متفق رأی و متفق گفتار
نام این جمع و نام این مجلس	گشته جمهوردر همه اقطار
همهٔ دولت فرانسه را	قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان	کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند	همگی پادشاه ملك مدار
از ره علم و از ره دانش	نیست کاری بر ایشان دشوار
هرچه این گوید آن دگرشنود	نبودشان بقول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان	سال هجری هزاروسیصدو چار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم از قبیل آقا محسن زرگر اصفهانی که درسال ۱۲۷۰/۴ ـ ۱۸۵۳ [۱] رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸٦٤ [۲] بدرود زندگانی گفت و میرزا محمد علی سروش سدهی ملقب به شمس الشعراء که در ۱۲۸۵/۹ ـ ۱۸٦۸ [۳] وفات یافته و آقا محمد علی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جز آنچه از اشعارخودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱٦/۱۸۹۹ دربمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده‌اند شهرتشان بیشتردرشقوق وفنون دیگربوده است مثلا رضاقلی خان هدایت [۴] مورخ که در این فصل چند بار نام او را ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲ ـ ۱۸۷۱) و میرزا تقی سپهر کاشانی [۵] ملقب بلسان الملك مؤلف ناسخ التواریخ و براهین العجم ـ و حاج ملا هادی سبزواری فیلسوف که در سنهٔ ۱۲۱۲/۸ ـ ۱۸۹۷ تولد یافته ومقدارمختصری

(۱) رجوع شود بمجمع الفصحاء جلددوم صفحه ۲-۱۵۱ (۲) ایضا ۹-۳٤٦ (۳) ایضا صفحه ۹۵-۱۸٤ (٤) شرح حالش در پایان جلد دوم مجمع الفصحاء است (۵) ایضا جلد دوم صفحه ۱۵٦-۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۲۹۵/۱۸۷۵ [۱] رحلت کرده است و غیره ازمیان بقایای دبستان قدیم درعهد جدید قاآنی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و شیبانی که هریك جداگانه مذکور خواهند گشت :

۷ ـ قاآنی (وفات ۱۲۷۰ ر ٤-۱۸۵۳)

قاآنی باتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم ازایران برخاسته تولدش در ۱۲۲۲/۸ ـ ۱۸۰۷ درشیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که درپایان کتاب پریشان درج شده وتاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳٦ است) دراین هنگام دوسه ماه کمتراز سی سال داشته است .

شکر که از یاری یزدان من — جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس — خاص منست آنچه دروهست و بس
جز دو سه بیتی زعرب وز عجم — کامده جاری بزبان قلم
خاصه که در طی عبارت همی — رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد دق مرا — سخرهٔ باطل نشود حق مرا
رفته زماه رجب ایام بیست — پنجه و دو سال و هزارو دویست
کم بود از سی دوسه مه سال من — لیك بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژ تر از هاله ام — راست چو پیران نود ساله ام
لیك غم من غم عشقست و بس — زآنکه جزاو نیست کسم دادرس
شادی عالم همه در این غمست — عاشق ازاین غم بجهان خرم است
غم اگر اینست فزونترخوش است — برصفت قند مکرر خوش است
هرکه ازاینغم بدلش پرتوی است — درنظرش ملك دوعالم جوی است
یا رب از این غم دل من شاد کن — وز غم دنیا دلم آزاد کن

در بدو امر حبیب تخلص داشته

اسمش حبیب است وسابقاً همان را تخلص قرارداده ودراشعار اوائل عمربکار میبرده است بعدها که اوومیرزا عباس بسطامی که بدواً مسکین تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان وکرمان رسیدند شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو فرزند خود

---

(۱) رجوع کنید بصفحه ٤ - ۱۳۱ کتاب من سوم به «سالی درمیان ایرانیان» و صفحه ۲-۲٤۱ ریاض العارفین که تولد اورا در ۱۲۱۵/۱-۱۸۰۰ قید میکند و چنو بعد در حال تحریر ۱۲۷۸/۲-۱۸٦۱ حکیم مزبور ٦۳ سال دارد .

اکتنای قاآن وفروغ‌الدوله [۱] یکی را قاآنی لقب ودیگری را فروغی تخلص داد .

پدرش گلشن

قاآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمدعلی نیز شاعر بودو گلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پـدر قاآنی خردسال بود اما اینکه در کتاب پریشان [۲] مینویسد « هرچند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است » با عبارتی که قبلا بآن اشاره شد ومؤلـف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیـك بسی سال بیان مینمود وفق نمیدهد . در تذکره دلگشا شرحی راجع بپدر و فرزند مسطور است اما متأسفانه در نسخهٔ خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مـانده و در شرح خیلی مختصری هم که درمجمع‌الفصحاء [۳] دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه و آرام قاآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمررا درشیراز گذرانیده ومن دربهار ۱۸۸۸ که مقیم شهرمز بور بودم درخانـهٔ نواب حیدرعلی خان همان اطاقی را مفتخراً منزلگاه خود قرار دادم که قاآنی عادةً در آن می نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته . سالهای آخـر عمرش درطهران گذشت دراین هنگام خود را کاملا شاعر درباری مسلم معرفی کـرد وفاتش نیزدر همین شهراتفاق افتاد (۱۲۷۰/٤ ــ ۱۸۵۳) آخـرین قصاید او گویا دو قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینـکه در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ ازسوء قصد سه نفربابی کـه کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتـاب خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام [۴]

هنرها وعیوب قاآنی

قاآنی یکی ازخوش آهنگترین وعذب‌البیان ترین شعرای ایران است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی واصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدررا هنگام توانائی می‌ستاید وبآنها تملق میگوید وچون ضعیف ومعزول شدند بدگفته ونکوهش میکند بلکه حاضراست ایهام وکنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین هجو و قبیح ترین دشنام نیزدر گفتارخود وارد سازد . درقصاید متعدده مفصلا محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی [۵] صدراعظم محمد شاه را ستوده اما بعد ازاو قصیدهٔ

---

(۱) مجمع‌الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۵ (۲) کلیات قاآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲/٤–۱۸۸٤ صفحه ۳۵ (۳) مجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ٤۲٦ (٤) جلد دوم صفحه ٦ – ۲۲۵ (۵) دیوان قاآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/۵–۱۸۸٤ صفحات ۱۹–۳۵ – ٤۰ – ٤۱ – ٤۳ – ۷۰ – ۸۲ – ۹۵ – ۱۱۵ – ۱۲۳ – ۱۳۰ وغیره .

درمدح امیر کبیر ساخته واشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته عادلی تقی — کـه مؤمنانـ متقی کنند افتخارها

از کنایات او قصیده ذیل نمونهٔ خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد — دوخت دولب برلبم که بوسه بزن‌ها
الحق شرم آمدم بدین لب منکر — بـوسه زدن بـرلبی چولالهٔ حمرا
کاین لب همچون زلوی من نه‌سزابود — بـرلبکی سرخ‌تـر ز خـون مصفـا
گفتمش ای ترک داده گیر دوصدبوس — کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روی ترش کـرد و گفت کیر فروهل — کز تو تولا نکو بود نـه تبرا
شـاعـر و آنگاه رد بـوسه شیرین — کـودك و آنگاه تـرك جـوز منقـا
مادح شاهی تو را رسد که بروبـد — خـاك رهت را بزلف تـافته خـورا
بوسه بزن مرمرا زلطف وگرنه — نزد بتان سر شکسته گردم و رسوا
در همه عضوم مخیری پی بـوسه — ازسرم اینك بگیر وبوسه‌بزن تا ...
بوسه چه باشد که مستحق کناری — شاکرم اینك ببوسهٔ تو ولـی با ....
روی لبم هردو نیك در خور بوسند — این من و اینك تویا ببوس لبم یا ...
گفتمش ای ترک ترك این سخنان گوی — بس کن از این غمزورمزوعشوه وایما

لطف زبان قاآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را دراصل زبان بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان اورا بدست آورد زیراکه مکرر بطبع رسیده است [۱] من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کـرده ام (۱۳۰۲ / ۵ ـ ۱۸۸٤) وگاهی هم بنسخهٔ طبع تبریز (۱۲۷۳ / ۱۸۵۷) وبه « منتخباتیکه مخصوص امتحانات فارسی واخذ درجهٔ افتخار » درکلکته بسال (۱۹۰۷ م) چاپ شده رجوع نموده ام قاآنی هم مثل اغلب شعرای دورهٔ قاجاریه در قصیده و ترکیب بند مهارت داشته است .

غزل [۲] ذیل فوق‌العاده دلپذیر وخوش آهنگ افتاده است .

یارکی‌مراست رند وبذله گو — شوخ ودلربا خوب وخوش سرشت
طره اش عبیر پیکرش حریر — عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بندروح گوئی از نخست — صورت و لبش تا کشد درست

(۱) رجوع شود بفهرست نسخ چاپی موزهٔ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه ۱۹۲۲) ستون ۹-۱۳۲ (۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل پاره را ز آب خضر شست پس نمود حل باشکر سرشت

در قمار عشق از من آن پسر برده عقل ودین جسم وجان وسر

هوش وصبر وتاب مال وسیم وزر قول لوطیان هرچه بود گشت

پیش از آنکه خط رویدش ز روی بود آن پسر سخت و و تند خوی

وینك از رخش سر زدست موی تا از آن خطم چیست سر نوشت

چون خطش دمید خاطرش فسرد کان صفای حسن شد بدل بدرد

نکهت رخش باغ و ورد برد غنچه ازلبش داغ درد هشت

موی عارضم داشت رنگ قیر در فراق او شد برنگ شیر

در جوانیم عمر گشت پیر دهر پنبه کرد چرخ هرچه رشت

خواهم از خدا در همه جهان یك قفس زمین یك نفس زمان

تابکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت

خوش دهد بهار نشأ سرخ مل که کنار رود که فراز پل

که بزیر سرو که بپای گل که بصحن باغ که بطرف کشت

مرد چون شناخت مغز راز پوست هرچه بنگرد نیست غیر دوست

هر کجا رود ملك ملك اوست خواه در حرم خواه در کنشت

چون ملك مرا گفت کای (حبیب) یك غزل بگو نغز و دلفریب

پس از آن غزل او برد نصیب زرع زآنکس است کز نخست کشت

زین عابدین زیب مجد و جاه بندهٔ امیر نیکخواه شاه

ملك را شرف خلق را پناه هم ملك لقا هم ملك سرشت

همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است[۱]

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حور عین ز زلف خویش تارها

ز سنگ اگر ندیدهٔ چسان جهد شرارها ببرگهای لاله بین میان لاله زارها

که چون شرار میجهد ز سنگ کوهسارها

وابیاتی که در مدح میرزا تقی‌خان امیرکبیر ساخته بهمان پایه میرسد[۲]

نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها که بوی مشك میدهد هوای مرغزارها

فراز خاك وخشتها دمیده سبز کشتها چه کشتها بهشتها نه‌ده نه‌صد هزارها

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۰۹ (۲) ایضا صفحه ۱۶۹

بجای مبالغه های دور از ذهن وغالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قاآنی ترجیح میدهد که شعرخود را بنکات عادی ورسوم متداوله زینت بدهد مثلا در ابیات ذیل [1] بآداب ورسوم مختلفهٔ که عامهٔ خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جام را | پشت پا زن دور چرخ و گردش ایام را
سین ساغر بس بود ای ترك ما را روز عید | گو نباشد هفت سین [2] رندان درد آشام را
خلقرا بر لب حدیث جامهٔ نوهست و من | از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد بر خوان و بر خواند دعا | من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هر تنی را هست سیم و دانهٔ گندم بدست | مایلم من دانه خال تو سیم اندام را
سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر | بی دلارا می که برده است از دلم آرام را
پسته و بادام نقل روز نوروز است و من | با لب و چشمت نخواهم پسته و بادام را
عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود | بی بتی کز خال هندو ره زند اسلام را
یکد گر را خلق میبوسند و من زین غم هلاك | کز چه بوسد دیگری آن شوخ شیرین کام را
سر که بر دستار خوان خلق و همچون سر که دوست میکند بر ما ترش رنگین رخ گلفام را
خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه | عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار | کرو فرش بشکند بازار عید عام را

قاآنی یکی ازشعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلا مکالمهٔ میان پیرو کودك خردسال که زبان هردو نیم لال بوده است . عین این اشعار را ذیلا درج میکنیم [3]

اشعار گنگیه قاآنی

پیر کی لال سحرگاه بطفلی الکن | میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن
کای ز زلفت صصصبحم شاشاشام تاریك | وی ز چهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریاکیم و از شششهد للبت | صصصبر و تاتاتابم رررفت از تتتن

(۱) چاپ طهران صفحه ۱۴–۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب – سوسن - سیم - سیر – سرکه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحه ۱۹ - ۱۱۸ وصفحه ۶- ۳۴۵ از کتاب سابق الذکر قاآنی

طفل گفتا ممممن را تو تو تقلید مکن	ککککمشو ز بـرم ای کککمتر اززن
میمیخواهی ممشتی بکـکلت بزنـم	کـه بیفتد ممـغزت میمیان ددهن
پیر گفتـا و والله کـه معلوم است این	کـه که زادم من بیچاره ز مادر الکن
هم‌هفتاد و هشتاد و سه سال است فزون	گگگنگ و لالالـم بخـلاق ز من
طفل گفتـا خخدا را صصد بار ششکر	کـه برستم بجهان از ملالال و ممحن
ممن هم ککککـنگم ممثل توتوتو	توتوتو هم کککـنگی ممـثل ممن

کتاب پریشان قاآنی عـلاوه بر دیوان اشعار مجموعهٔ حاوی قصص و پند و نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است.ودرخاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی ازاساس ودور ازوجدان و مبنی برخیانت ودغل بپادشاه و شاهـزادگان درج نموده است . کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیزهست درکلیات چاپ طهران ازصفحهٔ ۱ تا صفحهٔ ۴۰ را فراگرفته وچندین چاپ دیگردارد کـه مستر ادواردبی در فهرست [۱] خود از آنها نام میبرد .

۸ - فروغی (متوفی بسال ۱۲۷۴ ر۱۸۵۸)

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کـردیم وگفتیم کـه بدواً مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود . گویند قریب بیست هزار شعر گفته امابنجهزار بیت از آن را انتخاب نموده ودرپایان کلیات قاآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/ه - ۱۷۸٤) ملحق ساخته‌اند .

تمایل بتصوف در حقیقت همان رابطهٔ که میان دو شاعر بوده اکنون میـان دیوان آنها موجود است . علی‌الظاهر بعکس قاآنی فروغـی بغزل میل داشته درهرحال منتخبات سابق‌الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند درپیروی طریقه تصوف مثل بایزیدبسطامی وحسین‌بن منصورحلاج درعهود سابقه بذل همت و کوشش کرده است و از این جهت طرف سوء ظن وتعقیب متشرعین گردید .

سه بیت ازاولین غزلیکه درمنتخبات‌دیوانش دیده‌میشودبنظرم‌برای‌معرفی‌او کافی‌باشد:

---

(۱) متون دوم ۹ - ۲۳۲

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم ترا	کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور	پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم ترا
باصدهزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۹ ـ یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطهٔ افراط درهزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن‌قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع‌الفصحاء[۱] قبل ازشروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند. یغما مدتی منشی مردی تندخوو هرزه دهان موسوم به ذوالفقارخان سمنانی بودو گویند محض مشغولیت خاطروجلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعهٔ آن را سرداریه نـام گذارده است[۲] هر چند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر و شیوا از خود بیادگار گذاشته وهمه در کلیات بزرگ او در سال ۱۲۸۳/۷ ـ ۱۸۶۶ در طهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا ننگ او مبتنی برهزلیات اوست.

مؤلف تذکرهٔ دلگشا[۳] فقط سه سطر از احوال او مینویسد و او را « شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست » معرفی مینماید. قاآنی بسبك خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را درحق وی سروده است[۴]

محتویات کلیات یغما کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای ذیل است:

الف ـ نثریات (ص ۲ ـ ۱۴۵) که عبارت است ازمکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تاحدی که من دیده ام فاقدتاریخ هستند. مطالعهٔ‌دقیق این‌مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان واقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنرومیرزا احمد صفائی ومیرزا محمد علی خطرومیرزا ابراهیم دستان‌نوشته شده است وقسمتی هم برجالی که کما بیش شهرت و قدرتی داشته اند نگاشته شده

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) این اشعار که درکلیات چاپ‌طهران ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ از صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷ رافرامیگیرد معذلك قسمتی از هزلیات یغماست (۳) نسخه خطی من (۴) صفحه ۲۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۳۰۲ر۵-۱۸۸۴ چون مشتمل برهجو بود حذف شد (مترجم)

خط نیما

واسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که بپارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی ازمکتوب ها که موسوم به نامهٔ بسیط هستند باسلوبی بسیار ساده نوشته شده اند .

ب ـ شعر :

۱ ـ غزلیات قدیمه (ص ٤٦ ١ـ١٨٣)

۲ ـ غزلیات جدیده (ص ١٨٤ـ٢٠٣)

۳ ـ سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (٢٠٤ ـ ٢١٧) بشکل غزل و با تخلص سردار ساخته شده است .

٤ ـ قصابیه (ص ٢١٨ـ٢٣١) که از حیث شکل و محتویات با سرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته .

٥ ـ کتاب احمد (٢٣٢ـ٢٤٧) شبیه بدو قسمت سابق الذکر بتخلص احمد .

٦ ـ مثنوی خلاصة الافتضاح (صفحه ٢٤٨ـ٢٦٥) درشرح یك واقعهٔ بدنامانه و قبیحی که در حاشیه صفحهٔ ٢٤٨ کیفیت آن یادداشت شده است .

۷ ـ مثنوی شکوك الدلیل (صفحه ٢٦٦ ـ ٢٨٠) بوزن شهنامه کـه ظاهراً مدح و باطناً هجو سیدقنبر نام روضه خوان است که یغما او را رستم الساداة می خواند.

۸ ـ مراثی در مصیبت ائمهٔ هدی علیهم السلام (صفحه٢٨٢ ـ ٣٠١)

۹ ـ ترجیع و ترکیب بند (صفحه ٣٠٢ ـ ٣٣١) که بیشتر موضوعهای پست و دنی را تشریح مینماید .

۱۰ ـ قطعات (٣٣٢ ـ ٣٥٥) اکثر هجو و هـزل وشرح مطالب قبیح است .

۱۱ ـ رباعیات (صفحهٔ ٣٥٦ ـ ٣٨٩) که همچنین پست و وقاحت آمیز است

هجویات یغما

غزلیات جدید وقدیم ومراثی و مصیبت نامه هائی که در نمرهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً یك ثلث کلیات او میشود . اما باستثنای نمرهٔ ۷ کهٔ بزحمت میتوان آن را پذیرفت بقیهٔ دیوانش نه قابل چاپ و نه سزاوار ترجمه است . عبارت زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است وحتی خودش هم معمولا بآن صفت خوانده میشود هرچند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر کـه بکار میبرد

مطبوعیت و لطافت محض محبوب است . از طرف دیگر اشعار جدید و مراثی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرت او در عالم الفاظ از قاآنی بیشتر بوده اما آهنگ و لهجهٔ او را فاقد است.

مراثی مذهبی یغما یغما ظاهراً مبتکر سبکی درمرثیه سازی است که آن را نوحهٔ سینه‌زنی میگویند تاچندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهائی است که بعد از انقلاب ۱۹۰۵/٦ درایران ظهور یافته ودرکتاب خود موسوم به « مطبوعات وشاعری ایران جدید » نمونه‌های چندی از آن ذکر نمودم اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما بهمان طرز ساخته است .

نوحهٔ سینه زنی

میرسد خشک‌لب ازشط‌فرات اکبر من سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبر من نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این خم فیروز نمود گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من
نعلی آورد بخون نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد ز یاد نوجوان اکبر من الخ

و له ایضاً

شکوه ازچرخ‌ستمگرچه کنم گر نکنم گله از گردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم چکنم گر نکنم
غم عباس بلاکش چه کشم گر نکشم ناله برحسرت اکبر چکنم گر نکنم
چکشم گر نکشم چکنم گر نکنم الخ

و له ایضاً

درشبت پوشیده‌بینم روز محشر آفتاب وزصباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب بازسر کش آفتاب آفتاب بازسر کش آفتاب
سست‌ازین‌سخت‌ابتلاذرات‌را بالاو پست شرم کن آخر نهٔ از ذره کمتر آفتاب
هرچه‌هست بازراه ازکار دست آفتاب بازسر کش آفتاب الخ

و له ایضاً

کوه وصحرا خصم‌وشاه کم‌سپه‌تنهادریغ قلب‌ایمان را شکست‌ونصرت‌اعدادریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ
تاخته گشت کارش ساخته والاوزیغ نصرت اعدا دریغ الخ

و له ایضاً

محشری بینم عیان درهفت کشور آسمان شام عاشوراست این یا صبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان با چنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ

و له ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بپاست چار ارکان شش جهة تانه فلك ماتم سراست
کی رواست سرنگون گردی فلك کی رواست سرنگون گردی فلك
نعرهٔ جن و ملك در ماتم فخر امم از ثری تا هم ثریا از ثریا تا ثراست
از قدم تا دم شام عدم کی رواست سرنگون گردی فلك

و له ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغاست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست خون هدر مال هباست
فتنه بیدار و امان خفته و خصم از در کین دسته بی شحنه و خوان چیده و فرمان یغماست
ترکتازان بکمین خون هدر مال هباست الخ

و له ایضاً

زادهٔ زهرا بکام زادهٔ مروان نگر این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقد جان نفی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظرداری عیان آه آه گردش دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیك است به نمرهٔ ۱۹ که در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» خود درج کرده ام. اشعار فوق از لحاظ شکل دارای اهمیت هستند. نوحهٔ معمولی ذیل که ترجیع ندارد وقسمتی از آن بزبان عادی و مکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است. از ۱۹ شعر آن فقط ٦ بیت انتخاب می نمایم.

دلم از زندگـانی سخت سیره — بمیرم هرچه زودتر بـاز دیره
زنان را دل سرای درد و ماتم — تن مـردم نشان تیغ و تیره
پسر درخون طپان دختر عزادار — برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون — بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشك و افغان — شرر درچشم و آتش در ضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا — ز خاك تیره تـا چـرخ اثیره

هجوسرائی و تقدس

جای حیرت است که شعرائی هجاو هزال مثل یغما و قاآنـی دارای اینقدر ارادت واعتقاد نسبت به‌پیشوایان دین‌خود بوده باشند . علامت اعتقاد ومحبت آنها درعدۀ قلیلی ازقصایدشان ظاهر است شاید ورلن[1] نزدیکترین نظیری باشدکه در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت .

سپهر و هدایت و شیبانی

ازسایر شعرای زمان ناصرالدین‌شاه که قتلش (اولی ۱۸۹٦) نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعدکاملاثمر داد دو نفر را بـایستی شمرد . یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص بسپهر دیگرمیرزا رضاقلی‌خان هدایت‌اما این دونفرهم بیشترشهرتشان درتاریخ‌نگاری است لهذا در فصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هرچند در مجمع‌الفصحاء اسم هردو مذکور است[2] شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح‌الله خان شیبانـی کاشانی است که نخبۀ اشعار اورا در اختر اسلامبول بسال ۱۳۰۸ر۱ ـ ۱۸۹۰ [3] بطبع رسانیده اند وشرح مفصلی از احوالش درمجمع الفصحاء مسطور است (۲۲٤ـ۲٤۵) اگر گنجایش بود عدۀ کثیری برجمع‌این شعراء میتوانستیم بیفزائیم . امـا فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده وحتی حق آن چندنفرهم ادا نگردیده است .

---

(۱) ورلن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸٤٤ تا ۱۸۹٦ میلادی زندگانـی میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۸۱/۱۵٦ شرح حال سپهر ــ و صفحۀ ۵۸۱ ــ ٦۷۸ شرح حال هدایت . این مجموعۀ بزرگ در ۲/۱۲۸۸ ــ ۱۸۷۱ خاتمه یافته است .

(۳) بسعی اسمعیل ناصری قراچه‌داغی چاپ و باهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع‌الدوله لقب یافت نشرگردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است .

دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب راجع بدبستان جدیدادبی که شعرای آن مولود انقلاب۱۹۰٦ وسالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به « مطبوعات وشاعری ایران جدید »[1] سخن رانده ام ودر آنجا تفصیل بقدری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست .

دخو، عارف ، اشرف بهار مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی عارف قزوینی ـ سید اشرف گیلانی ـ بهار مشهدی ـ دخو ظاهرا جوانتر ومهمتر از هر چهار است اگر چه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحهٔ شعری او از دو قطعهٔ کـه درنمرهٔ ۳ و۱٤ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود میافتد، یکی از آنها بردیف « آکبلای » است و دیـگری کـه بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریده صور اسرافیل سروده شده قطعهٔ نخستین در جریـدهٔ صور اسرافیل مورخهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده ودومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریدهٔ نوبهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار مجددا انتشار یافت) گویندهٔ چندین قصیدهٔ زیباست که (تحت نمرهٔ ۲۰ و۳٤ و۳٦ و٤۷ در کتاب سابق الذکر چاپ شده است . اما اشعار عارف در نمرهٔ ۳۳ و گفتار اشرف در نمرات ٤ ـ ۷ ـ ۹ ـ ۱۳ ـ ۱٦ ـ ۱۹ ـ ۲۷ مندرج است . گمان ندارم که آثار این شعراء وسایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلا در مجموعهٔ طبع شده باشد . فقط گاهگاهی در جراید مختلفه خاصه صور اسرافیل ونسیم شمال ونوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورد . جراید کنونی هم یك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار در آنها درج میگـردد . سابقاً بتفصیل این نـکته مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن درذوق دائم التزایدعامه سروده شود و افکار روزافزون ملت رامنعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی وستایش شاهزادگان و وزراء ونجبا اختصاص نیابد .[2]

مرحوم ادیب الممالك در اینجا لازم است راجع بیکی از شعرائیکه جدیـداً فوت کرده و آثارش در نظر هموطنانش قدر وقیمتی عظیم دارد اما

(۱) چاپخانهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۱٤ صفحه x1 + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۰۲ قبل

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود . این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم مقام[۱] معروف است لقبش ادیب الممالك وتاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ [۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است . سه منبع برای کسب اطلاع ازاحوال او در دست دارم، (۱) شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹[۲] راجع بشعرای جدید ایـران مندرج است (صفحه ۳۹ ـ ۵۰)(۲) شمهٔ که در نمرهٔ بیستم دورهٔ قدیم کاوه مورخه ۱ آپریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رسالهٔ که درچاپخانهٔ کاویانی بتاریخ ۱۳۴۱/ ۱۹۲۲ توسط خان‌ملك حسینی ساسانی پسرعم ادیب الممالك بطبع رسیده ودر آن اعلام گردیده کـه ناشر رساله میخواهد اشعار او را جمع ونشر نماید و تقاضا دارد هـرکس نسخهٔ از اشعار ادیب الممالك را که در این رسالـه مندرج نیست دارا باشد نـزد او بفرستد کـه بطبع برساند .

خدمات او در روزنامه نگاری

مختصری ازحالات ادیب‌الممالك را در کتاب «مطبوعات وشعر ایران جدید» بمناسبت ذکر جرایدی که‌بقلم او نشرمیشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند از ادب منطبعهٔ تبریز (۳۷ ـ ۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران (صفحه ۳۹) که از سنهٔ ۱۳۱٦ تا ۱۳۲۲ / ۱۸۹۸ ـ ۱۹۰۵ را شامل است . دیگـر روزنامهٔ ارشاد منطبعه باکو که بترکی و فارسی بکمك احمد بیك آقایف قرابـاغی منتشر میشده است . دیگر روزنامهٔ ایران سلطانی (صفحه ۸۸ـ۹۱) که در سنه ۱۳۲۱ ـ ۱۹۰۳ ـ ٤ در آن شرکت جسته است . دیگرعراق عجم صفحهٔ ۱۱۸ـ ۱۱۹ که در سال ۱۹۰۸/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامهٔ مجلس (صفحه ۳۰ـ ۱۳۲) که در سال ۱۹۰٦/۱۳۲٤ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم در صفحه ۳۰۰ـ ۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است .

ادیب الممالك در سال ۱/۱۲۷۷ ـ ۱۸٦۰ متولدشد نسبش بسه درجه بمیرزا عیسی قائمقام وبسی وپنج درجه بامام زین‌العابدین [ع] می‌پیوست درسال ۹۰/۱۳۰۸ ـ ۱۷۸۹ در تبریز بخدمت حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی‌رسیده و بمناسبت نام او تخلص

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱۱ ـ ۳۱٦ قبل (۲) بعد از تحریراین قسمت دوستم میرزا سلمان اسدی مرابیك مقاله متوجه کرد که راجع‌باحوال ادیب‌الممالك درمجله ارمغان «شماره اول سال سوم صفحه ۱۵ ـ ۲۵ » مندرج است .

خود را از پروانه بامیری مبدل ساخت . در ۴/۱۳۱۱ ــ ۱۸۹۳ باتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . درظرف دو سال بعد از آن تاریخ (۶ ــ ۱۸۹۴) درطهران جزءاجزاء دارالترجمه دولتی بود اما درصفر ۱۳۱۴ (جولای اگست۱۸۹۶) با امیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد و در آنجاکلاه را بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . وروزنامهٔ ادب راشروع کرد و چنانکه گفتیم درمشهد وطهران آنرا ادامه داد . درظرف سال ۲۰ ــ ۲/۱۳۱۸ ــ ۱۹۰۰ درقفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود وسپس بمشهد مسافرتی کرد و درآخرسال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲ ــ ۵/۱۳۲۱ ــ ۱۹۰۳ نویسنده مهم ومحرر درجه اول روزنامهٔ ایران سلطانی گردید . در سنه ۶/۱۳۲۳ ــ ۱۹۰۵ مدیر جریده ارشاد باکو شد . در ۱۹۰۶/۱۳۲۴ نویسندهٔ روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . ودر ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷ روزنامهٔ عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین و احرار شرکت جست . و بریاست عدلیه عراق منصوب شد . بعدها همین سمت رادرسمنان یافت . دخترمنحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵ / ۱۷ ــ ۱۹۱۶ ریاست عدلیهٔ یزد را باو دادند اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و درسن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت [۱]

سنجش شاعری او بنا بررأی خان ملك که پسرعم وهمصحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانهٔ اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پرحادثه ۱۹۰۶ ــ ۱۹۱۲ میکند گویند پس از سوزنی سمرقندی [۲] که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب‌الممالك نرسیده است . خان ملك دررسالهٔ که منتشرساخته مطلع تمام قطعاتی راکه از ادیب‌الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که دردسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی‌الاولی ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبةً کاملی اقدام نماید . روزنامهٔ کاوه ابیات ذیل را از یکی از قصاید او

(۱) این تواریخ از رسالهٔ خان ملك گرفتهٔ شده است صفحه ۴ ــ ۶ (۲) رجوع کنید بجلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳ ــ ۲۴۲

که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیدهٔ شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول[۱] سروده و اشعار انوری راجع بحملهٔ طوایف غز[۲] وگفتار حافظ نسبت به حرص وطمع تیمور[۳] مقایسه نموده است.

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست	از بیم بصحرا درنه خفت و نه بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست	شد برهٔ ما طعمهٔ آن خرس زبردست
افسوس بر آن برهٔ نوزادهٔ سرمست	فریاد از آنخرس کهن سال شکمخوار

در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ صفحهٔ ٤٤ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که ازجمله دیوان عربی ودیوان فارسی ومجموعهٔ مقامات و فرهنگ منظوم و سفرنامه ها و چندین کتاب درنجوم وجغرافی و عروض وسایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹ - ۳۰ (۲) ایضاً صفحه ۹ - ۳۸٤
(۳) اشاره است بشعر معروف حافظ:
«فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب　　چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا»
ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است.

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین وملاها

مذهب شیعه

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعهٔ مذهب شیعه در عهـد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحـان اروپائی غالباً از آنها بطایفهٔ کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش دربارهٔ ملاهـای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمرهٔ اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه ازقوانین شرعی ومثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قـدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند .

اصل اجتهاد

اختلاف عمل بزرگی که فیمابین علماء سنی وشیعه دیده‌میشود درموضوع اجتهاد است . که عبارت باشد از کشف و ترویـج آمرانه حقایق جدیدهٔ مذهبی مبتنی برفهم کلام‌الله مجید واحادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق‌العاده بآن نائل گردیده باشند جملهٔ اخیر معنی تحت‌اللفظی کلمهٔ اجتهاد است در عربی [۱] کسی که باین مقام نائـل شده باشد مجتهدش می نامند . و رتبه اش تقریباً بپایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیك مقابل میگردد . اما درمیان اهـل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد ومعتقدند که بعد از وفات مؤسسین چهارگانه مذاهب آنها باب‌الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسین یا ائمه مشارالیهم ازاینقرارند : ابوحنیفه (وفات ۱۵۰ / ۷۶۷) مالك‌ابن انس [وفات درحدود ۷۹۵/۱۷۹] الشافعی [وفات ۸۲۰/۲۰۴] واحمدبن محمدبن حنبل [وفات۸۵۵/۲۴۱] از اینقرارباب اجتهاد که بعقیدهٔ شیعیان هنوزهم برروی خلق گشاده است بعقیدهٔ اهل سنت متجاوزازهزارسال است که انسداد یافته . ومذهب تشیع اگرچه ازجهات دیگر

---

(۱) باصطلاح علمای شیعه اجتهاد استفراغ وسع است درتحصیل ظن باحکام شرعیه از ادله اربعه (کتاب وسنت واجماع ودلیل عقل) مترجم

نسبت بتسنن محدود ترو سخت تر است اما ازجهة اجازهٔ اجتهاد خیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف ومستعد توافق وتطابق است .

جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه وجاه طلب را

بطوریکه درطی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت و مقامی که این ملاها درعهد صفویه احراز کرده بودند جوانانــی را که درخود قریحهٔ ذاتی و استعداد لازمه بــرای شعر و ادب وسایرعلوم میدیدند از آن راه بر گردانده و بعلوم‌دینیه مشغول مینمود . تا حدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی درزمان صفویه منوط و منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل‌العمائم پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را باکمـال شعف « کلب آستان ائمهٔ اطهار یــا خادم مذهب اثنی عشریه » لقب میدادند مدارس متعدده بناگذارده وداٸر کرده بودند وهرطالب‌العلم فقیروگرسنه که بیکی ازمدارس مذکوره آمدورفت داشت بلاشك منتظر بود بالاخره مجتهدی بزرگ گشته کلید حیات وممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

دست نیافتن بر روحانیون

هیچ طبقهٔ از طوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس خارجیان دور نیست هر کس زبان فارسی‌خوب بداند خواهد توانست نه تنها با طبقهٔ حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که با عادات و افـکار اروپائیان انس والفتشان بیش از سایرطبقات است آمیزش کند بلکه با تجار وکسبه وصنعتگران وملاك ودهقانان ودرویشان وبابیان و بهائیان و متصوفین و غـیره نیز خلطه ومعاشرت بیابد اما قلیلی ازاروپائیان توانسته اند که باروحانیون صمیمیت و آمیزش پیدا کنند .

قصص‌العلماء

برای فهم زندگانی خاص وعزلت‌گزینی و معاش این طبقه تــا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف موسوم بقصص‌العلماء[1] نمیتوان بدست آورد . مؤلف این کتاب محمدبن سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵ / ۲۰ ـ ۱۸۱۹ تولد یافته وقصص‌العلماء را درظرف سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده است . این تألیف شامل‌شرح حال ۱۵۳ نفراز علماء شیعه ازقرن چهارم تا قرن‌سیزدهم

(۱) من دو نسخه چاپ سنگی ازاین کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه صفر ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۸۸٦) دیگری مورخه ۱۳۰٦/۹ ـ ۱۸۸۸ چاپ‌لکنهور(ظاهراً)

(قرن دهم تا نوزدهم مسیحی) است وهیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسیاق الفباء اسامی مرتب گردیده است نه برحسب تقدم زمانی .

مصنف شرح حال خود را در مرتبهٔ چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و۱۶۹جلد از مؤلفات خودرا نام برده غیر از شروح وتحریرات مختلفه دیگر . سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه وبابیه بود مطالعه کرده بودم ودرایام تعطیل عید پاك سال۱۹۲۳ یکبار آن کتاب رااز اول تاآخرخواندم واز میان مطالب بیهوده وخزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبهاکسب کردم که درکتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هرچند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل ازاینکه دنبالهٔ کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می‌نگارم .

علم‌الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان وقائدین ونقله و روات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد زیرا که این‌قسم معلومات برای پی بردن بصحت وسقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری دردست است .

علم الرجال

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال‌را که‌عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/۴۶۰] چاپ کرده[۱] وچهار کتاب دیگر راهم دارای همان درجهٔ اهمیت میشمارد . از اینقرار اسماء الرجال تالیف شیخ احمد بن علی‌النجاشی[۲] [متوفی بسال۱۰۶۳/۴۵۵] ـ معالم‌العلماء تالیف‌محمدبن‌علی بن شهر آشوب‌مازندرانی (متوفی بسال۵۷۸ر۱۱۹۲) ـ ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف‌بن مطهر الحلی (تاریخ‌تولد ۱۲۵۰/۶۴۸ تاریخ‌وفات۱۳۲۶/۷۲۶)ولؤلؤةالبحرین[۳] که‌دارای‌جنبهٔ‌اخصی است‌وموضوعش‌احوال‌علماءبحرین‌ومصنفش‌یوسف بن احمدبن‌ابراهیم البحرینی است (متوفی بسال ۱۱۸۷ ر۴-۱۷۷۳) کتاب دیگر که از جهت اختصاص بیك محل نظیر تالیف‌سابق‌الذکر است . امل‌الامل فی‌علماء جبل عامل تالیف محمد بن‌حسن بن علی الحرالعاملی است که درسال ۱۰۳۳/٤ ـ ۱۶۲۳ تولد یافته وکتاب خود را در ۱۰۹۷ر۱۶۸۶ برشته تحریر کشیده است . تمام‌این کتب بعربی است . اما یکی از

(۱) چاپ بیبلوتکا ایندیکا (۲) در بمبئی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ - ۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف‌الحجب تاریخ وفات مؤلف درسنهٔ ٤۰۵ / ۱۰۱٤ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد
(۳) چاپ سنگی بمبئی P. n.

قدیمترین کتب رجال بفارسی است و در ۹۹۰/۱۵۸۲ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

مجالس المؤمنین این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده درمذهب تشیع در ۱۰۱۹ / ۱۱-۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر وهم عوام فهم تر ازسایر کتب مذکوره است زیرا که دردوازده مجلس شرح حال عدهٔ کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه از هرطبقه راذکرنموده است ونه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است.

روضات الجنات از کتب جدیده که درهمین موضوع ازشصت سال باین طرف تألیف شده علاوه برقصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات[۱] بزبان عربی تالیف محمدباقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش درصفحه ۱۲۶-۸ جلداول درسال ۱۲۸۶/۱۸۶۹ مندرج است. شرح حالهائی که دراین کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین ازهر دوره هست ومنحصر باحوال فقها یاپیروان مذهب شیعه نیست. مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بایزید بسطامی وابراهیم ادهم وشبلی وحسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمه فرزدق. ابن الفرید، ابونواس والمتنبی وذکرشعرای ایران ازقبیل سنائی وفریدالدین عطار و ناصرخسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی و ثابت بن قره و حنین بن اسحق و ابوعلی سینا و غیره. علاوه براینها ذکرفقهای شیعه تا زمان نسبة نزدیکی در آن کتاب منظور است وهمین نکته کتاب مزبور را درنظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد.

نجوم السماء کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات تنظیم یافته (۱۲۸۶/۷۰ — ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است[۲] این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

---

(۱) یك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریباً دارای ۷۵۰ صفحه و۷۶۳ شرح حال) درطهران بسال ۱۳۰۶/۱۸۸۸ بطبع رسید. (۲) چاپ سنگی لکنهور ۱۳۰۳ - ۱۸۸۵ ۶ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم وسیزدهم هجری (۱۵۹۲ - ۱۸۸۲ میلادی) وبترتیب تاریخی مرتب شده است . مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است . ولی رویهمرفته مقدارزیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت .

کشف الحجب

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگـانه از آن سخن برانم کشف‌الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفاراست دراین کتـاب ذکـر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولـی مقدار زیادی مواد راجع باحـوال اشخـاص نیز در آن دیده میشود . در تألیف مزبور اسم و مـوضوع ۳٤۱٤ کتاب شیعیان بـه ترتیب الفبـاء و زبـان عربی مندرج است مؤلف سید اعجـاز حسینی است کـه در سنهٔ ۱۲٤۰ / ۱۸۲۵ متولـد و در ۱۲۸٦ / ۱۸۷۰ متوفـی شده است . ناشر و طـابـع کتـاب موسوم بمحمد هـدایت حسین اصل نسخه خطـی را در کتابخانهٔ گرانبهای بانکیپور یافت و به تشویق سر. ا . دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبـع حاضر ساخت و بنفقهٔ انجمن آسیائـی بنگاله [۱] به چـاپ آن مبادرت ورزید .

یك تذکره از شعرای شیعه

لازم است شرحی‌هم‌ازیك کتاب عربی که‌درذکراحوال‌شعرای شیعه موسوم به نسیمةالسحرفی من تشیع و شعربقلم یوسف بن یحیی‌الیمنی‌الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم ایـن نسخهٔ کمیابی است و تا حدیکه اطلاع دارم هنوزطبع نشده و خوشبختانه نصف یك نسخهٔ آن(ازحرف ط تا یاء) [۲] بدست آمده است فقط مخصوص ذکـر شعرائی است که بعربی شعر سروده‌اند .

مقایسه تألیفات مذکور

ازمیان این کتب روضات‌الجنات عالمانه تـر و قابل استفاده‌تر است اما اشخاصی که فقط‌بازبان‌فارسی آشناهستندمطالب‌مهمه زیاد و بعضی‌قسمتهای مشغول کننده ومضحك‌ازمجالس‌المؤمنین

(۱) درمطبعه باپتیست میشن درکلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ٦۰۷ صفحه میباشد . (۲) برای طلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید بـه فهرست نسخ عربی برلن تألیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمرهٔ ۷٤۲۳

و نجوم السماء و قصص‌العلماء بدست خواهند آورد . کتب قدیمهٔ رجال مثل کتاب‌الطوسی والنجاشی‌عموماًخیلی خشك وخشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تابرای مطالعه . چون نظر ما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمهٔ چند راجع بعلماءقدیم‌شیعه اکتفا مینمائیم . هرچند طلاب علوم‌شرقی فرنگستان بااسم و لقب و تاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند .

مؤسسین فقه شیعه محمدهای سه‌گانه و کتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند [۱] الکلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹٤۱) ـ ابن با بویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ ـ ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ٤٦۰ / ۱۰٦۷) که سابقاً از او اشاره رفت . نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره‌الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب‌الاحکام است شیعیان عموماً این کتب راکتب اربعه [۲] می‌خوانند اسم کتاب من لایحضره‌الفقیه تقریباً شبیه بـاین عبارت متداولهٔ ماست . هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer راجع باین کتب چهار گانه شرح مفصلی در کشف‌الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است .

سه نفر محمد نام درقرون اخیره

ازمنه اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است . از این قرار محمد بن حسن بن علی ... الحرالعاملی (مؤلف کتاب امل‌الامل که سابقاً ذکرشد) ـ محمد بن المرتضی که معمولا او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش درحدود ۱۰۹۰ / ۱٦۷۹ است و محمد باقرمجلسی (متوفی‌بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱٦۹۹) [۳] هر کدام ازاین سه شخص کتابی بزرگ ومبسوط ازخودبیادگار گذارده‌اند نخستین وسائل دوم وافی‌وسوم بحارالانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید .

زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است

تمام این هفت جلدکتابی که اساس فقه و اصول و احادیث و اخبار شیعه بشمار میرود مثل‌کلیهٔ تألیفات علماء وفقهاء اسلام بزبان عربی نوشته شده . زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزله لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیك این کتاب گنجایش ندارد که راجع

---

(۱) رجوع کنید بقصص‌الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهوو راجع بمحمد باقر مجلسی (۲) بالاصول‌الاربعه رجوع کنید بنجوم‌السماء صفحهٔ ۲۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نمایید.

بکتب مذکوره بیش از این شرح و بسط بدهیم ولازم است ازرسالات فارسی کـه در موضوعات دینیه نوشته ومنتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیلهٔ معمولهٔ فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقائد مذهبی خود بوده وکامیابی آنها بیشتر

کتب شرعیه در ازمنهٔ اخیره

باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه مـزبور اگرچه وظیفهٔ خاص ماست لیـکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات‌الجنات[1] نسبت بکمال‌الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصرشاه اسمعیل اول گوید « نقل انه اول من صنف فی‌الشرعیات علی مذهب‌الشیعه بالفارسیه »

قلت کتب فقهی شیعه دراوائل زمان صفویه

پیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم وکتاب برای ترویج وتعلیم مسائل و اصول‌عقاید آن مذهبی کـه میخواست در سرتاسرمملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید . و این نکته هر چند غالباً مورد توجه قـرارش نمیدهند اماغریب نیست که بهمین ملاحظه علماء وفضلای متشیع عرب راباپران‌دعوت کرده باشند . زیراکه این قبیل دانشمندان فقط درآن نقاط وجود داشتند .

دعوت علماء شیعه از خارجه بایران

اغلب علماء مزبور یا از بحرین برخاسته اندکه درخلیج‌فارس است یا از جبل عامل که درشامات است[2] چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه ازهریك ازدو محل مذکورطلوع کرده اند کتابـی تصنیف شده است یکی لؤلؤةالبحرین و دیگری امل‌الآمل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملا اززبـان فارسی بیگانه بودنـد ـمثلا سید نعمت‌الله‌الجزایری چون بـا برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت « مدرسه منصوریـه را میخواهم » طوطی وارآموخت وخود وبرادرش هریك قسمتی از این عبارت را بخاطرسپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند[3]

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ . (۲) رجوع کنید بکتاب «شامات درزمان تسلط ممالیك تالیف ج لیسترنج صفحه ۶ - ۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص‌العلماء «چاپ لکنهورصفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۴۴ » :

« . . . پس با پای برهنه‌آن راه را طی کردیم ومن یازده ساله بودم ودروقت نماز صبح بشیرازرسیدیم پس بخانهٔ آن شیخ که باما بود رفتیم ومنزلش ازمدرسه منصوریه دور بود وما میخواستیم که درآن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی ازاقارب ما درآنجا بود. پس

شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینیه

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت‌الله الجزائری بنا بر روایت قصص‌العلماء ما بنکات دقیقه وغیرمترقبه برمیخوریم که نمونهٔ زحمات وصدمات وارده بر طلاب آن زمان است مشارالیه در سال ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰ متولد شده وشرح مذکوررا در سی و نه سالگی نوشته و گوید: «در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب ازوقتی بود که درسن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچك خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود: «ای پسرك من با من بیا تا بنزد معلم برویم وخط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلا برسی».

قدمهای نخستین درراه تحصیل

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت‌الله مجبور شد بمدرسه برود و محض اینکه زودتر آزاد شده و ببازی خود برگردد باکمال دقت وتوجه مراقب دروس خود شد چنانکه درسن پنجسال و نیم قرآن را ختم کرده وچندین قصیده را خوانده بود. اما این پیشرفت دروضع زندگانی اوتغییری نداد واورا ببازیهای کودکانه بازنگردانید زیرا که او را بیکی ازصرفیون اعمی سپردند تا امثله و تصریف زنجانی را بیاموزد سید نعمت‌الله دستکش وراهنمای این معلم کورشد ومعلم دیگری نصیبش گردید اورا مجبورمیکرد برود علف برای چهارپایانش ببرد و برگ توت برای کرمهای ابریشمی تهیه نماید سپس مدرس دیگر بدستش آمد وبتحصیل کافیه ابن‌الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل وسفید پوش ودارای عمامه عظیم «مثل گنبد کوچکی» بود و از عهدهٔ جواب سئوالات شاگرد خود برنمیآمد وطفل باو گفت «بعد از اینکه صیغه را ندانستی پس چرا این بارگران را برسر گذاشتی؟» حاضران خندیدند ومعلم شرمسار گشته برخاست ورفت. سید نعمت‌الله گوید: «این کار مرا بر آن داشت که در مطیع صرف کوشش کنم ومن اکنون بنزد خدا استغفارمینمایم ازسؤال کردن از آنمرد مؤمن لیکن حمد میکنم خدایرا که این امرقبل ازتعلق تکالیف وبلوغ وقوع یافت.

آن شیخ گفت که این راه را بگیرید وبگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم وسخن را تضییع کردیم. پس یك کلمه را من ضبط کردم وکلمه دیگر را آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که میدیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم.»

مشقات سفر در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خود را نزد چند معلم دیگر ادامه داد ازپدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس در کشتی نشسته از جداول تنگی که دو جانب آن مستور از نی بود گذشت سید گوید «از آب هم پشهٔ بسیار بیرون میآمد هریك مانند زنبوری» و جز شیر گاومیش هیچ غذائی برای سد جوع نداشت . این غذا نخستین بار بود که مرارت سفر و شدت مصائبی راکه در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او محسوس گردانید . شرح جامی وشرح جاربردی بـر شافیه را نـزد استادی درس خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هریك ازشاگردان بقضاء حاجت بجانب شط بروند دوسنگ یا دو آجر باخود بیاورند تا شیخ خانه بنـا گذارد و هر وقت بحویزه عتیقه میرفتنداستاد باری بردوش هریك ازشاگردانش میگذاشت ازقبیل سماك عتیق واشیاء دیگر ، اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمیداد لیکن بسا بود که کتاب را بدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید گوید «این احوال او باما بود وبا این حال ماراضی بودیم بنهایت رضاکه اورا خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم . »

تحصیل و مشقت

« در اکثر اوقات درمدرسه برای مباحثه تاظهر مکث می نمودیم چون بمنزل انمردمیرفتیم ازغذافارغ شده بودندپس تا شب بی غذا میماندیم ورفیق من بپوست خربزهٔ برزمین ریخته خاك آلوده قناعت میکرد وازمن احوال خودرا مستور میداشت از راه خجالت وحیا ومن هم مانند اومیکردم پس روزی رفیقم را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مراهم همین حال است گفت پس هر روز بـاهم این پوست خربوزه را جمع کنیم و بآب بشوئیم و بخوریم . مطـالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مـانند الفیه ابن مالك و کافیه وغیره پس در شبهائیکه مـاه داشت مطـالعه را بنور مـاه مینمودم ودر شبهـای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که بامن صحبت نکنند اظهار میکردم که در سرم صداعست وسر را در میـان دوزانوی خود میگذاشتم و این متون راقرائت می کردم »

از بصره بشیراز

پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش اورا طلب کرده وبباز گشت مجبور نماید که غالب اوقات جامهٔ خود راکنده در آب نازل میشد وسکان کشتی را نگاه میداشت تا کسی اورا نبیند وکشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور ومطمئن شدند بکشتی سوار گشت وجامه بپوشید در اثناء طریق جمعی را درکنار شط دیدند شیخی از همراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یا شیعه آن جمع گفتند از اهل سنت پس آن شیخ به خلفای ثلاثه لعن فرستاد ودشنام گفت وآن جماعت نیز زبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنگ پراکندند.

در مدرسه شیراز

سید نعمةالله و برادرش مدت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدرشان آمد که آنها را بجزائر برگرداند ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان کـه گفتیم راه شیراز پیش گرفتند ودرمدرسه منصوریه قرار یافتند. در اینوقت سید نعمةالله بیش از یازده سال نداشت. پس بزیارت استادی رفتند که الفیهٔ ابن مالك درس میگفت. چون فارغ شد واز احوال آنها اطلاع یافت برخاست وسید را به پشت ستون مسجد برد و گوشش را بشدت فشار داد و گفت ایفرزند مبـادا که نفس خـود را شیخ عرب گردانـی و ریاست را دوست داری. پس وقت راضایع مکن اگر نه مـردی فاضل نخواهـی شد

رنج سرما و گرسنگی

در مدرسه هم روزگارشان سخت ومعاش یومیه‌شان قلیل ومحقر بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد واز تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمةالله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زنـدگـی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه میخوابیدند و می‌نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت وغذا باو نمیرسید درروشنائی مـاه کتاب میخواند وباگرسنگی مقاومت میکرد ودرزمستان ازشدت سرما درموقع کتابت حواشی خون از انگشتهایش جاری میشد [۱] تاسه سال براین منوال گذشت وباوجود ضعف چشمی که عارض او شده بـود شروع کـرد بتألیف مفتاح الـلبیب در شرح

---

(۱) وقوع چنین سرمائی آنهم در شیراز ازعجایب است (مترجم)

تهذیب شیخ بهاءالـدین محمد [۱] و شرحـی بـر کافیه . این هنگام دائـرهٔ تحصیلات خـود را از نحووصرف عربـی تجاوز داد و در حوزهٔ درس معلمین و اساتید بـزرگ از اهـل احساء و بغداد و بحـریـن حـاضر شد کـه از جملـهٔ آنهـا شیخ جعفر البحرینی است .

یك معلم سختگیر

روزی اتفاق افتاد که خبر فوت جماعتی از اقارب واعمام‌آنها رسید و در عـزای ایشان نشستند و بدرس نـرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند . چون روز دیگر بدرس رفتـند راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت : « خدایتعالی بر پدرو مادرمن لعنت کند اگـر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید » چون سید نعمةالله حـکایت باز گفت استاد جوابداد « سزاوار آن بود کـه شما بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بـروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید » تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگردرس را قطع نخواهند نمود و هـر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بـدرس گفتن نگشت . اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد کـه استاد دخترخود را خواست باو تزویج کند اماسید از قبول این افتخارعذر خواست و گفت « اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد » چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدر آباد هند براو شد .

زندگانی یکنفر طلبه در شیراز

سید نعمةالله نه سال درشیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود نمی یافت . او را رفیقی بود کـه درکنار شیراز منزل داشت و سید نزد او میخوابید برای اینکه درروشنائی چراغ او مطالعه کند . و در اواخر شب بایستی درسر درس حاضر باشد و محل درس درآخر شهر بود بر میخاست و به تنهائی در تاریکی راه را پیش میگرفت و از میان بازار های تاریك وخالی گذشته در نزدیك دکان های بقالی بصدای بلند شعر میخواند تا سگها گمان نکنند دزد است و با هـر سگی حیلهٔ میکرد تا خلاص میشد بالاخره قبل ازطلوع بمسجد جـامع میرسید ودر

---

(۱) رجوع کنید بکشف الحجب صفحهٔ ۱٤٦ نمره ۸۲۵ مؤلف در ۱۰۳۱/۲-۱۶۲۱ وفات یافت یکی ازبزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموما او را درایران شیخ بهائی میگویند .

درس حضور می یافت . پدر و مادرش اصرارها کردند تا بجزاثر بازگشت وزنی تزویج نمود . اما مرد فاضلی که بدیدنش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است . سید نعمةالله عیال و خانواده را گذاشت و با اینکه سه هفته بیش از عروسی او نگذشته بود بمدرسهٔ منصوریه شیراز عودت کرد . یکماه بعد مدرسهٔ منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب هم طعمهٔ حریق شد . مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید . این دو بدبختی وسایر پیش آمد ها او را مجبور کرد که شیراز را ترک گفته عازم اصفهان شود .

با علامحمد باقر مجلسی آشنا میشود

در روز های اول توقف اصفهان باز دچار همان تنگدستی و فقری بود کـه سالها با آن انس داشت و عمداً غذاهای شور میخورد تا آب بسیارخورده باشد و اشیاء تقلیه تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی کـه یکی از بزرگان و متعصبین علماء وشاید مقتدرترین ملاهای شیعه است نائل گردید . مجلسی ورا بخانهٔ خود بپذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد [1] اما انس و علاقهٔ آنها مانـع از احترام و ترس نبود سید نعمةالله در انوارالنعمانیه گوید اگر چه کاملا طرف توجه این عـالم بزرگ بودم لیکن هروقت مرا بکتابخانهٔ خود احضـار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بـزرگ بحارالانوار با او کومک کنم قبل از دخول در کتابخانه مجبور بودم مدتی درپشت در ایستاده و نفسی تازه کنـم تا بتوانم وارد شوم .

در اصفهان رتبه مدرسی می یابد

نظر بمساعـدت این حامی مقتدر سید نعمةالله مدرس مدرسهٔ گشت کـه میرزا تقی نام نزدیك حمام شیخ بهائی در اصفـهان جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در این کار باقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم وعدم قدرت کحالان اصفهان برای معالجهٔ او دوبـاره مجبور بسفرشد . سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده از راه

(۱) چنانکه درصفحات قبل گفتم این ملای مقتدر یکی از مجتهدهای سه گانهٔ عهداخیر است و کتاب بزرگی که دراحادیث واخبارشیعه نوشته و بحارالانوار نامدارد هنوزهم در ایران معتبرترین کتابی است که دراین باب تحریر یافته

شوشتر باصفهان مراجعت نمود . در سال ۹/۱۰۷۹ ـ ۱٦٦۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است . بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد وعزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۹/۱۰۷۹ ـ ۱٦۷۸) ازیك زندگانی آرام وملایمی برخوردار بوده است . ازسرگذشت سید نعمت‌الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلهٔ که سلسلهٔ صفویه را منقرض گردانید .

قدر و قیمت این شرح احوال شخصی

من بطور خلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین را درج کردم . این قبیل اسنادشخصی در کتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هرچند اصلا عربی بود و درسابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینیه را که با مختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی درقرون وسطی شبیه است بخوبی واضح وروشن میسازد می بینیم که درایام طفولیت ازبازیها ومشغولیتهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته وبتحصیل کتب مشکل وخشك و دور ودراز عربی وادار گردید وبآموختن صرف ونحوهای عربی که اشکال وابهامشان دائم‌التزاید است مجبورشده وبمطالعه شرح ها و شرح برشرح ها وتفاسیر و حواشی گماشته شده است . می‌بینیم که با وجود صغرسن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده ودرتکمیل اطلاعات خود درعلوم دینیه و قوانین اسلامیه میکوشیده با جوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصررا محض مطالعهٔ متون بد خط و پیچیده در نور لرزان ماه صرف کرده وقوای هاضمه را با اغذیه بی ترتیب و نا مناسب ضایع ساخته و طعام را پس از گرسنگیهای فوق‌الطاقه صرف نموده و اززندگانی خانوادگی وروابط خویشاوندی گسسته دراقیانوسی ازظاهرسازی وتعصب افتاده است می بینیم که اوخود نیزحواشی وشروحیکه بجای ایضاح مطالب متن براشکال و ابهام آن میافزایند برعدهٔ حواشی کتب اضافه نموده و بالاخره می بینیم که بر حسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده ومدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است .

هر چند طریقه طالب‌العلمی سخت و مشکل بود و بندرت کسی را بسرمنزل مقصود میرسانید ولی اگراقبال مساعدت میکرد پاداش بزرك درمقابل داشت .

مقام مجتهدین درزمان صفویه وجانشینان آنها

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی امامیکه هر وقت نام او برده میشود عبارت عجل‌الله فرجه را بر زبان میرانند . مجتهد بر جان وتن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة‌الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه ومعاصی مختلفه بقتل رسانیده است . درنخستین بارچون کسی را نیافت که فرمان اورا اجرا کند شخصاً اولین ضربت را بمحکوم نواخت ولی چندان کارگر نیفتاد سپس مردی بیاری اورسید و سرمحکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند واز شدت اضطراب مدهوش گشت[1] مجتهد دیگر آقا محمدعلی معاصر کریمخان زند از بس عرفا و دراویش را محکوم بـه قتل کرد « صوفی کش » لقب یافت .[2]

یکی ازملازمان شاه عباس که قتلی کرده بود ملا احمد اردبیلی معروف بمقدس (متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) را شفیع قرار داد که شاه را بـر سر مرحمت آورد او نیز عبارات ذیل را برشتهٔ تحریر درآورد[3]

« بانی ملك عاریه عباس بداند که اگـر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیراو بگذری شاید حق سبحانه وتعالی ازبارهٔ تقصیرات تو بگذرد

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی »

خریدن مقامی در بهشت

غریب‌تر ازاین قصه ذیل است که درقصص‌العلماء (چاپ‌لکنهور صفحه ۳۲) درج شده از اینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزار تومان بدو نفرمجتهد داد درعوض دعائیکه نوشته ومهر و امضاکرده و وعدهٔ محلی در بهشت باو داده بودند یـکی ازآنها (سید رضا بن سید مهدی) در اقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت « تو قباله در این باب بنویس و علماء کربلا ونجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم واز خدای تعالی آن را خواهم گرفت»

خیلی ازاین قبیل پیش آمدها را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب علماء و مجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی است قدرت زائدالوصف علماء

---

(۱) قصص‌العلماء چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۲۸ (۲) ایضا صفحهٔ ۲۱۰ (۳) این حکایت وحکایت بعد از قصص‌العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲۶۰ چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۲)

را خاطر نشان نماید اقتدار آنها خیلی بیش از یکوزیر بوده‌واگر یکی ازوزراءمقرب کمترین رفتار آنها را تقلیدمیکرد حتماً بسخط وغضب شاه دچارمیگشت این نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصهٔ الغای امتیاز توتون و تنباکو در ۱ـ۱۸۹۰ معروف‌است

از نکات‌فوق‌ثابت میشود که مجتهدین و ملایان قوه بزرگی داشتند هرچند فعلا اقتدارشان رو بضعف نهاده است این مجتهدین در جمیع کارها و تکالیف انسان از کوچکترین اعمال طهارت شخصی تابزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند .

فتوی هرمسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی را که حلش مربوط به مذهب‌میشود (وعملا درهرموردی بمذهب مربوطمیگردد) یکنفر مجتهد عرض نماید وتصمیم شرعی یافتوای اورا برطبق مذهب شیعه تقاضاکند توقف علماء ومجتهدین درکربلا ونجف وخارج از قلمرو ایران بیشتر بر مصونیت آنها افزوده بود . درهم شکستن یاضعیف ساختن آنها منظورو آمال‌بسیاری ازسلاطین ایران قبل وبعد از صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر به نتیجه مطلوبه رسید

جنبه مستحسن روحانیون تحصیلاتشان هرچند عموماً در دائرهٔ تنگی محصور است اما در همان دائره مقرون بصحت دقت و تادرجه انتقادی است دقیق‌ترین فضلای‌ایرانی که‌من‌میشناسم‌میرزامحمدبن‌عبدالوهاب قزوینی است که اطلاع کامل از طرز انتقادی متداوله در انگلستان وفرانسه وآلمان بدست آورده وآن را بر اساس تحصیلات مذکور در فوق استوار ساخته است .

جنبه ناشایست آنها حسد ورفتار زشت ازطرف دیگر علاوه برفساد وتعصب بعضی از ملاها دستخوش حسادتهای نالایق و مشغول تخریب کار یکدیگرند حکایت معروفی که در تاریخ ایران ملکم[1] وقصص‌العلماء[2] مسطور است نشان میدهد که علمای بزرگ مثل میرداماد وشیخ بهاءالدین العاملی میتوانسته‌اند خود را مافوق این قبیل احساسات وهوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران این علماء که باندازهٔ آنها دارای همت وطبع بلند

---

(۱) «چاپ ۱۸۱۵» جلد اول‌صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنهور قسمت دوم ۷ - ۲۶ چاپ طهران صفحه ۱۸۱

نبوده اند مضایقه نداشتند که یکدیگر را سفیه وحمار خطاب کرده وبعابقهٔ خودتوهین وارد آورده موجباب سرور مردمان بیدین و لامذهب را فراهم سازند . این فحاشی ووقاحت ها هرچند گاهی درلباس استعارات ودر لفافهٔ معمیات پیچیده میشد ولی باز خشونت ودرشتی خود را ازدست نمیداد ازجمله دراین شعر[1]

ولست جدیراان تکون مقدما   و مـا انت الا نصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر خر است اگرخوانندگـان بخواهند بـدتر و سخت تر از این را ببینند رجوع کنند بمطایبات ملامیرزا محمد شیروانی ترك و آقـا جمال اصفهانی که در قصص العلماء نقل شده[2] است درهمین کتاب[3] واقعهٔ شیرینی از جمال الدین محمدحسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونـه بعضی از ملاها محدودیت فکر دیگران راتشخیص داده وبه تنگی فکر وقریحهٔ خود پی نمیبرند[4] آقا جمال هر سال چهار هزار تومان از شاه میگرفت کـه قضاوت کند روزی چهار نفر پی در پی خدمتش آمدند وچهار سؤال ازو نمودند آقا درجواب همه گفت «اکنون نمیدانم » آن کسی که ازاعیان دولت بود گفت شما سالی چهارهزار تومانـ میگیرید که بیدانید و دربن مجلس هر کس ازشما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقا جمال گفت من آن چهار هزار تومان را برای آنچیزهائی که میدانم میگیرم واگر برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بآن نمیکند .

اخباریها و اصولی ها فقه وعقاید وعلوم متعلقه بآن که همه مستلزم عربیت کامل است مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد . لیکن بعد از معلومات مقدماتی هر طبقه میل بتخصصی میکنندمثلا قساضیبان بیشتر متوجـه فقه میشوندواصولیین متمایل باصول . همچنین فیمابین اصولیها که امروزقوی هستند واخباریها که اکنون منزلت ومقامی ندارند امتیاز وافتراق کامل موجود بوده خصومت فوق العاده

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱٦٥ و چاپ طهران ص ۲۸۱

(۲) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۲ وچاپ طهران ص ۱ – ۲۰۰ (۳) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۰ وچاپ طهران ص۱۹۹ (٤) آقاجمال خونساری مؤلف کتاب معروفی است درعقاید سخیفه نسوان موسوم به (کتاب کلثوم ننه) پدرش آقاحسین خونساری را استادالکل فی الکل مینامیدند وعلاوه براطایف وظرائف بسیار مشروحی برشرح لمعهٔ شهید ثانی نوشته است

حکمفرمائی داشته است . اصولیها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام‌الله واحادیث معتبره هستند وبرای وصول به نتایج استنباطاتی دارند . اخباریها فقط تابع اخبارند وقیاس را باطل میدانند ملا محمد امین بن محمد شریف استر آبادی متوفی بسال ۱۰۳۳ - ٤ - ۱٦۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤة‌البحرین[۱] « اول کسی بود که باب ملامت را برروی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقه ناجیه اثنی عشریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین » کتاب ملامحمد امین موسوم به فوائدالمدنیه بیشتر راجع است بملامت وسرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب و تضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباریـ که در ازمنهٔ بعد میزیسته میرزا محمد اخباری بحرینی است وحکایت ذیل نمونهٔ تنفر اوست از مجتهدین :

قتل ژنرال روس

« وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه بـر آمدند و اشپختر سردار روس بعضی ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکرد فتحعلیشاه را اضطراب حاصل شد میرزا محمد اخباری که در تهران اقامت داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گفت مـن سراشپختر را چهل روزه برای تو بتهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروك سازی وبن وبیخ مجتهدین را قلع وقمع نمائی ومذهب اخباری را رواج دهی فتحعلیشاه قبول کرد میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده و صورتـی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگـردن آنصورت نواخت چون روز چهلم شد فتحعلیشاه بسلام عام نشست و سراشپختر را همان روز بحضور آوردنـد سلطان بـا امناء دولت مشاورت نمود اعیان‌دولت متعرض‌شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده و برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر وضعیفی است . و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید واین شاید مایه اختلال حال ودولت سلطان شود . علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و بـا خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که بـا

(۱) چاپ بمبئی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف‌الحجب صفحه ٤۰٦ مؤلف کتاب را دوسال قبل از وفات در مکه نوشت

اسپختر روس نمود[1] مصلحت آنست که باو خرجی داده ومعذرت از او خواسته حکم بفرمائید بـه عتبات رفته درآنجاها سکنی نماید که وجـود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست وسلطان این رأی را بذیرفت » .

آخوندهای قشری

اهل ایران ملاهـای خیلی خشك ومتعصب و محدود الفکر را « قشری » مینامند . و اخباریها مخصوصا از ایـن طبقه هستند همچنین عده‌ای از اصولی ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف یکی از استادان سید نعمةالله‌جزائری این شخص همیشه در مقام مدح‌خود میگفت که‌اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوند ملاعلی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوندا مرا بر اعتقاد عوام بمیران[2]

وسعت شرب

اما از طرف دیگر علمائی را میتوانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند وعقاید دینی خود را چاشنی حکمت یاعرفان داده اند این طبقه را متکلمون مینامند وسعی داشته اند که فلسفه ودین را تـوافـق بدهند وخیلی به (مدرسیون) قرون وسطی شباهت دارند علاوه براین درزمرهٔ فلاسفه هم بوده اند که حقیقة لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملاصدرای شیرازی وغیره که هرچند آخرین نتیجهٔ افکار و استدلالشان با شرع کاملا مطابقه نمیکرده امـا طرز تعلـیم و نوع معلوماتشان همان معلومـات علماء بوده و غـالبا از همان طبقه ظهور میکرده اند .

---

(۱) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص۹ - ۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده وچنانکه رفیق من مسیو مینورسکی میگوید این کلمه محرف اینسپکتر inspe.tor است که درروسی Ispextor تلفظ میشود وشاید شکل این کلمه بواسطه وجه تسمیه که عوام الناس بدان داده بودند باین صورت درآمده وآن وجهی است که ترکهای آذربایجان ذکر کرده و گفته‌اند «ایشی بخ‌دور» (در ترکی عثمانی ایشی یوق‌دور) بنابرقول مسیو مینورسکی این سردار تسیت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت « مگر سراشپختر را آوردی » هنوزهم معمول است وبکسی گفته میشود که شتاب واضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی ازپی کاری مهم و بزرك رهسپار است (۲) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۲۴۸ چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

آثار مکتوبه طبقه علماء

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگ وفعال خواه بفارسی وخواه بعربی برجای مانده زیاداست اما بقدری تاریك و کسل کننده وفنی است که خواندن آنها جز برای مـردمان خیلی بیکارمیسر نخواهد بود صاحب قصص‌العلماء گوید[1] که علماء عمرطولانی میکنند وچون علی‌القاعده و بر حسب عادت مردمان منزوی ومشغول بمطالعه هستند ومقدار کثیری از عمر خود را صرف تحریر مینمایند پس عجیبی نیست اگر هر یك از آنها صد یـا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات وبرای مثال‌صاحب قصص العلماء۱٦۹ نسخه از تألیفات خود رامیشمارد واین عده غیر ازشروح وحواشی وتحریرات مختصر است[2] و از آثارملامحسن فیض ٦۹ کتاب نام میبرد و گوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است[3] وازتألیفات محمدبن علی . . . ابن بابویه ملقب بـه صدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد[4] وقس علی‌ذالك بسیاری از این تألیفات حقیقة بیقدر وقیمتند وعبارتند ازیادداشتها وشرحها وتفسیرات نحوی ومنطقی وقضائی وغیره ومتونی که در معرض این حواشی بی‌ترتیب وبر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریك وغیر مفهوم گردیده اند . ومرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر ورئیس الازهر که یکی از بزرگترین ومنور ترین علماء زمان ما بود درباره همین آثار میگفت که بسـا‌بهتمام را طعمه آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کمك و وسیله

فقه

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموما برای اشخاص غیرمسلم لایفهم است آنچه درمدارس عالیه انگلستان باسم«فقه»اسلامی تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که درممالك اسلامی مجری ومتداول است واصطلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نـه فقط شامل حقوق مدنـی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز وروزه وحج وجهاد نیزمیباشد که آنها را عبادات نامند[5] وهمین قسمت عبادات باشعب مختلفه وشقوق پیچ درپیچ و فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب فقهی را فرا میگیرد .

---

(۱) چاپ لکنهور صفحه ٦۵ (۲) ایضا صفحه ۸۵-۷۷ (۳) ایضا قسمت دوم ص ۱٦ ــ ۱۱۲ (٤) ایضا قسمت دوم صفحه ٦ - ۱۸۲ (۵) فقه بر چهار قسمت تقسیم میشود عبادات عقود و ایقاعات ـ احکام ـ فرائض (مترجم)

جای حیرت است که باوجود غفلت فضلای فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهترین کتب اروپائی راجع به فقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث مینماید این کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Qverry موسوم بحقوق اسلامی و منتخب قوانین راجعه بمسلمانان شیعی مذهب[۱] است و خوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند و از تفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لاطائل مینماید مستحضر شوند. لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام تالیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلی المشتهر بمحقق الاول است که در ٦۷٦ـ۱۲۷۷ رحلت کرده مسیو کری برای تهیه این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام میبرد وهمچنین بفقهای مشهور زمان رجوع نموده و بواسطهٔ ۲۲ سال توقف در ایران وعثمانی واحراز مقامات رسمی ازقبیل شغل مشاورت درسفارت فرانسه تهران وغیره بخوبی موفق شده است که این کار پر زحمت طاقت فرسا را بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بعربی در آخر گنجانیده بی‌اندازه برقیمت واهمیت کتاب افزوده است.

سئوال وجواب

در این موضوع خوبست اشاره کنیم برسالهٔ سئوال وجواب فارسی[۲] که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحدود شرعیه و اجرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مهدورالدم سابقاً ذکر نمودیم[۳] رسالهٔ سئوال و جواب بعد ازسال ۱۲۳٦ ـ ۱۸۲۰ تحریر یافته و در ۱۲٤۷ ـ ۱۸۳۲

(۱) در هردو جلد بترتیب از صفحه VIII ۷٦۸ و ٦٦۹ (پاریس مزن نو ۲ - ۱۸۷۱)

(۲) از این قبیل رسالات بسیار بنام رساله عملیه ومسئله نخبه وغیره درقرن اخیر تالیف شده وظاهراً قریب صد نسخه ازآنها بطبع رسیده است یکی ازجمله بهترین رسالات جامع الشتات میرزا ابوالقاسم بن الحسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانین است (ت. ز) برای اقوال مؤلف اخیرالذکر رجوع شود بفهرست کتب چاپی فارسی تألیف ادوارد ٦۰ و ٦۱ (مؤلف)

(۳) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام در قصص العلماء مسطور است چاپ لکنهور ص ۱۲۹-۷۸

بطرزی مطبوع چاپ شده است[1] . ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چـاپ میرزا زین‌العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است .

این تألیف مشتمل بر ۱٦۲ ورق بطول ٦ ـ ۲۹ و عرض ٥ ـ ۲۰ است و هـر ورقی ۲۸ سطردارد حروف س و ج در سرتا سر کتاب میان هلالین سرخ جـای داده شده است . من فقط یك جلداز آن دارم وقاعدة بایستی جلددوم نیزداشته باشدلیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر[2] مباحث کتاب به ترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت . صلوة . صدقه . صوم وحج پرداخته و درآخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باصول در ابتدای مباحث است و درهر بابی از ابواب بطور سئوال و جواب مسائل مختلفهٔ راجعه بآن مبحث با عقیدهٔ مؤلف قید گـردیده است مثلا در مقدمه بدون هیچ اطنابـی در حمد و منقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائـل ذیل میکند .

س ـ اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجـتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا برقول او رفتار نماید یا نه ؟.

جواب این سئوال که تقریباً یك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند .

ادله و شواهد کثیره در تأیید این قول ذکر نموده و ازجمله اقوال محمد باقـر (ظاهرالمجلسی) و سید محمد مهدی والشهیدالثانی والمحقق‌الثانی نقل میکند .

ابواب این کتاب از حیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلواة تقریباً هفتـاد ورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلا کتاب الودایع کـه باب آخراست بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود .

---

(۱) درطهران چاپ دیگرهم در ۲٤ ذیحجه ۱۲٥۸ شده‌ودرپایان می نویسد‌چون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم‌بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است (مترجم) (۲) درکتابخانه موزه بریتانیا نیزفقط همین یك مجلد هست رجوع شود بفهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعه ٤٥۸ صاحب قصص العلماء سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ را تاریخ تالیف قرارداده‌امادرورق ۲۸b خود کتاب (صفحه ۲) محرم ۱۸۲۰/۱۲۳٦ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته‌اند .

کتاب الودیعه

س - زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وغیره ید عاریه وغصب است وعمرو نیز مدعی برامانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است وامین نیزاقرار برحقیقت ومال اودارد و میگوید نزد من فرستاده کـه به فلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که ازامین بگیرد یانه و امین امانت را بکه باید بدهد که برائت ذمه بجهت اوحاصل شود .

ج - فی‌الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقـع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مـال عمرواست و یـد مرسل مال ید غصب وعدوان بوده بـر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام ازشخص امین با علم او بر اینـکه مال ازعمرو است که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که به فلان کس بده نه بتو منافی با امانت او و مطابق با شریعت مطهره نیست .

س - هرگاه زید امانتی درنزد عمرو گذارده باشد و قـریب به ۱۷ سال بطول انجامیده باشد و آنچه‌عمروبزید[1] تأکید نموده که امانت را ببرید زیـد اهمال نموده وامانت مزبوره بدون افراط وتفریط تلف شده آیا برعمروغرامتی هست یا نه ؟

ج - درصورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بعمرو غرامتی نخواهدبود

عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که تـا حال کمتر جلب دقت شرق شناسان اروپـائی را کرده است ومـا دراین کتاب شمهٔ از آن مینگاریم و کافی است که بطوراختصارعقاید جاریه عامه را تحت بحث قـرار داده

(۱) عمرو زید درفقه مسلمین جان‌دو John Doe و ریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است و درصرف ونحو نیز عمرو زید قائم‌مقام بالبوس Ballbus و کایوس - Caius است ودرصحبتهای عادی‌جانشین توم Tom دیك Dic وهاری Harry است (مؤلف) پیش ازاسلام ظاهراً بجای عمروزید بهمن وفرخان میگفته‌اند از لفظ بهمن بهمان مانده است چنانکه گویند فلان وبهمان (مترجم)

ازتاریخ تکامل و تطور آن صرفنظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که درعهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکری بمیان آوریم برای تهیه این شرح مختصر من بکتب بزرگ و مشهورو معتبری مثل حق الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمیکنم بلکه مطالب لازمه را ازکتاب کوچکی موسوم به عقایدالشیعه استخراج مینمایم .

کتاب عقایدالشیعه

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغر بن علی اکبر نامی تالیف شده ودرایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر۴۳۸ صفحه بی نمره است دارای یك مقدمه وپنج قسمت (مشکوة) ویك خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه ازاینقراراست :

مقدمه

• خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت واطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را در آخرت دریابند . و پیغام آورانی فرستاده است باکتابها که آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم واعظم پیغام آوران را محمد بن عبدالله قرارداده است واو قرآن و ائمه اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری [۱] لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمهٔ اطهار پس آنچه ازاینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیزاست [۲] اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی ودانستن احکام یا از اجتهاد است یا ازتقلید .

در ردعقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخرمقدمه مؤلف چندین مورد کفر وزندقه را ذکر کرده و مردم را باحتراز از آنها نصیحت میکند ازجمله وحدت وجود اتحادوحلول ـ جبر ـ سقوط ـ عبادات ـ ریاضات ـ اباحات [۳] وغلودرحق ائمه انکارحشرو نشرجسم وحیات اخروی ـ حلال دانستن انواع تغنیات ومسکرات ـ تناسخ ـ وتشبیه وغیره

---

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۲۶۰/۴ – ۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غائب شده و درآخرزمان ظهورخواهد فرمود . (۲) کذا فی الاصل شاید مراد ایمان باشد (مترجم) (۳) مذهب اباحه درزمان ساسانیان (قرن ششم مسیحی) توسط مزدك در ایران شایع شد ازآن عهد تا زمان ظهوربابیه این تهمت را بچندین شعبه ازفرق مذهبی زده اند

مشکوة اول (صفحهٔ ۷ ـ ۲۸) مشتمل برچهارمصباح دربیان اعتقادات متعـلقه بذات وصفات خداوندی است .

ذات وصفات

• توحید برچهار قسم متصورمیشود مصباح اول توحید ذاتی خداوند واحد و یکتا وبی شریك وهمتاست وذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کـمال ومبرا ازجمیع صفات نقص وصاحب جلال است از اجزائی و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالیه ونه اجزاء عقلیه و نه خارجیه ونه داخلیه نه ازمجردات و بسائط و نـه از غیر مجردات مثل نوروغیرنور نه جوهراست نه عرض نه محل است نه متولد ازکسی‌است نه فرزند دارد نه زن وپدر دردنیی و آخرت‌نامرئی است[۱] حتی درچشم پیغمـبران و ائمه واولیاء اما شناخته میشود از آثارقدرت بعقل وبچشم قلب .

خداوند محتاج نیـست ونمیخورد ونمی آشامد ونمیپوشد غم وغـصه والم ودرد وشادی وبلندی وپستی ندارد تغییروتبدیلی وترقی وتنزلی ندارد و بر یك طریق بوده وهست غنی مطلق وقدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد برذات او نیست که ذات اوچیزی باشد وصفات ذاتیه او چیزی دیگرباشد علیحده که در اوجمع شده باشند . این صفات تمام جنبهٔ منفی دارند و آنها را صفات سلبیه میگویند.•

رد برصوفیه

اینجا بازمؤلف از موضوع خارج شده و برضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد ـ خاصه راجع باینکه بعضی‌گویند خدا درخوش صورتـان بیشترحلول کرده وجلوه از آنها بیشترنموده است وراجع بعقیدهٔ وحدت وجودکه گویند مثل نسبت اشیاءبوجود مطلق همان نسبت امواج است بدریا و نظیر نور شمس است از پس پنجره که دارای شیشه های رنگارنگ باشد .

توحید صفاتی

مصباح دوم ـ توحید صفاتی صفات بردو قسمند[۲] ازاین قراراول صفات ذاتی[۳] مثل حیات وقدرت که تکلم همجزءآنست وازشعب علم ادراك بسمع وبصراست وبعضی ازعلماء باین شش صفت ازلی بودن وصادق بودن را اضافه کرده‌اند امـا این دو صفت

---

(۱) یکی ازخرده گیران حافظ را از گفتن این شعرملامت نموده

این جان عاریت که بحافظ سپرده‌اند ... روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

(۲) دراصل چنین است (مترجم) (۳) یاصفات ثبوتیه یا صفات کمال

نیز مثل تکلم واراده وادراك صفات درجه دوم هستند و با صفات حیات وقدرت وعلم در یك رتبه نیستند دوم صفات سلبیه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمال وجمال باشد هفت صفتند وخداوند از آنها مبراء ومنزه است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهارم محل نیست پنجم بی‌شریك است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد برذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها ازبرای خدا و جائز باشد سلب آنها ازخدامثل رازق، خالق، رحمن، رحیم، جواد وغیره. دراین قسمت اشاره بمذاهب ومعتقدات اشاعره ومعتزله و کرامیه والبلخی والنجار وابوالحسن البصری نیز شده است.

توحید خلقی

مصباح سوم در توحید خلقی ـ خدا یکتا و بیهمتاست خلق میفرماید هر چه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیلهٔ اسباب هر چیز برا خلق میکند وقدرت خلاقی خود را بملائکه وسایر موجودات میتواند تفویض کند. « و اما خیرو شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کاربنده است لهذا مورد ثواب وعقاب میشوند باختیاری که دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت وقوتیکه ندارند بایشان عطا فرموده است میکنند لیکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب وعقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر وشر است و بنده فاعل و کنندهٔ اوست باری چون (این) رساله بجهت عوامست محل کلام ما اینجا نیست. »

رد غلات

سپس مؤلف میپردازد برد عقاید غلاة شیعه مثل اشخاصی که گویند امیرالمومنین ع امر خالق است واشیاء را او بی‌اذن خدا خلق کرده است غلط است وقول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بی دلیل است وقول باینکه امیرالمومنین قاسم الارزاق است دلیل براین مطلب نیست و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق نمودن عالم و آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان وزمین را بیرون آورد وانداخت از اغلاط جمالین غلاةاست اما معذلك برطبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن بر اینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیرالمؤمنین و سائر ائمه محول میکند و شفاعت آنها را

میپذیرد وغیر ذالك و از این سبب‌است که علی ع ملقب بوجه‌الله و یدالله و باب‌الله وغیره شده‌است . و واجب است‌اعتقاد نمودن ببداء یعنی هرچه خدا بخواهد میکند واعتقاد باینکه خدا هرچه اراده داشته باشد بی‌ماده ومده بوجود میآورد .

توحید عبادتی مصباح چهارم در توحید عبادتی است بـدانکه عبادت مختص ذات پـاك الهی است وباید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی واسماء الهی غلط است . هرکس عبادت کند اسم را بدون‌ذات‌مثل لفظ الله وغیره کافر است وهرکس عبادت‌کند اسم وذات هردورا مشرك‌است ومشرك بردوقسم است جلی وخفی نخستین عبارت است از عبادت غیر خدا درظاهر و آشکارا مثل عبادت‌بت وسنگ وماهی ودرخت وستاره و آفتاب وماه و آتش و آدم وخواه‌شکل باشدمثل صلیب وخواه صورت باشد بشکل پیغام‌آوری یا امامی یا شکل غیر ازاینها اما شرکت خفی عبارت‌است ازپرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا ومال دنیا وزن وفرزند و هوای نفس وریا وغیر از اینها اما زیارت خانه کعبه وقبرهای ائمه ازقبیل‌شرك‌عبادتی نیست وتعظیم انبیاء واولیاء وائمهٔ هدی ع وعلماء وسلاطین حقه بی‌عیب است مـادامی که عبادت نباشد وبحد سجود نرسد .

مصباح ششم از مشکوٰة چهارم[1]

در بیان اعتقادات متعلقه بظهوررجعت امام دوازدهم است

غیبت امام مصباح‌اول ـ درغیبت آنحضرت . بدانکه‌حضرت سه غیبت دارد یکی صغری ویکی کبری ویکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲٦۰ (اول جانوری ۸۷٤) شروع شده وشصت ونه (٦۹) سال‌طول کشید .

آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین وآخرین وکیل رحلت کـرد ۱/۳۲۹ـ ۹٤۰ این وکلاء واسطه بودند میان امـام غائب وشیعیان[2] ازاین تاریخ غیبت

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعقیدهٔ من باید عنوان خاتمه در اینجا باشد .

(۲) این اشخاص‌را باب یا ابواب‌هم میگویند واینکه مؤلف آنهارا باب‌نگفته بنظرم تعمد کرده‌باشد زیرا که او در۱۲٦۳/۱۸٤۷ این کتاب را نوشته و درست همین‌موقع میرزا علیمحمدخودرا باب‌میخواند ودرایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامهٔ بکنقر سیاح تالیف من جلد دوم صفحهٔ ۲۲٦-۳٤ وصفحهٔ ۸-۲۹٦

کبری شروع گردید و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید[1] زمانیکه ما در آن زندگانی میکنیم جزء دورهٔ غیبت کبری محسوب میشود . اما غیبت اصغر آن حضرت از ظهر جمعه است که گردن خطیب مکه‌را میزنند و غائب میشوند تا صبح پنجشنبه عاشورا که ظهور میکنند غیبت آن حضرت ازجمله اسرار الهی است لیکن

علائم آخر زمان

علائم بسیار دارد ودر این کتاب فقط ٤٨ یابیشتر ذکر گردیده که اهم آنها خروج سفیانی است که مردی بدصورت وابله وشریر است و لشکر او عاقبت درزمین میروند وظهور صورتی در قرص آفتاب بسیار شدن فقهاء ضلالت و خیانت و بسیار شدن شعراء زیاد شدن ظلم وستم وجور وفساد خروج دجال که برخر خود سوار است واجتماع ۳۱۳ نفر در طالقان خراسان برای کمك بامام زمان ومانند این علائم اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی ملیحه نام مسموم خواهند گشت وامام حسین ع رجعت خواهند کرد و آن حضرت را غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است .

قیامت صغری

وپیغمبر وتمام ائمه وغاصبین وظالمین آل محمد ظاهر خواهند شد وائمه باهمه جنگ میکنند وهمه رامیکشندو باید دانست که رجعت نمیکنند مگر مؤمن خالص وکافر خالص وکسانیکه بین بین باشند رجوع نمیکنند آنگاه کسی از رسول خدا وائمهٔ هدی دیگر در دنیا نمیماند و تاچهل روز دنیا هرج ومرج میشود در این وقت سدیأجوج ومأجوج گشاده میگردد و بیرون میآیند وبهرزمین که‌میرسند اهل آنرا میکشند ومیخورند آنچه گیاه وعلف وخوراکی در روی زمین است وبهر دریائی میرسند خشك میکنند .

قیامت کبری

این اول قیامت کبری است وخداوند بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند وباز خشت سازند که‌خاك خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن

---

(۱) نکات بسیاری راجع بغیبت وابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق وامام غائب واسطه‌اند وشیخیه وبابیه پیرو آنها هستند ومؤلف عقایدالشیعه در رد آنها قلمفرسائی کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت یکنفر سیاح درج نموده‌ام (خاصه در یادداشتهای و ۱ و ۱۰) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بآن تألیف مراجعه فرمایند .

چهار مرتبه است یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان وجذب شدن درشاخ صور اسرافیل همهٔ اهل عالم قبض روح میشوند غیرازچهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل باردیگر نفخه در صورمیکند وارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر یك بکالبد خود وارد میشود. تمام حیوانات راهم برای حساب وبازپرس از تشددوقساوتیکه نسبت بهم کرده اندزنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیك وبد خلق است نصیب میشود وخداوند امر میفرمایند بآن دو ملك موکل که در دنیا اعمال نیك وبد اورا نوشته‌اند واسم یکی سائق‌ودیگری شهید است که طوماراعمال نیك و بد در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ هفت دوزخ عبارتند از جهنم ـ سعیر ـ جحیم ـ لظی ـ حطمه هاویه ـ اولی برای مسلمینی است که باگناه وبی توبه مرده باشند وبعد از تنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهوداست و سوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است وپنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است وهفتم مخصوص تمام منافقین است وباید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد درجهنم میباشند وبیرون نمی آیند و بعضی ازکفار در جهنم مخلد میمانند اما چون صاحب تقوی و صفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش وحاتم طائی بواسطهٔ جود وسخاوتش .

پل صراط بعد توصیفی ازپل صراط ذکرشده که ازمو باریکتر وازشمشیر برنده تر وازآتش سوزاننده تر است صراط پلی است برروی جهنم وهمه کس حتی پیغمبران وامامان واولیاءباید ازروی آن گذشته به بهشت بروند

اعراف بعد شرح مفصلی از یك بهشت مادی مینویسد که در پایان آن ذکری‌هم از اعراف که میان‌بهشت وجهنم واقع است دیده میشود . اعراف چراگاه خوبی است یا موضع بلندی است برسر پل صراط ومحل مستضعفین از مردها و زنها میباشد وکسانیکه قابل بهشت نیستند ومستحق جهنم هم نمیباشند مثل ولدالحرام والزناکه گناه نکرده باشند .

بهشت بشفاعت پیغمبر یاائمهٔ بعضی از ساکنین‌اعراف به بهشت‌میروند نعمای بهشتی از قبیل آب کوثر وسدرة‌المنتهی ودرخت‌طوبی

نیز توصیف شده است وقتیکه هرروحی در بهشت و جهنم واعراف بجای خـود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانهٔ بهشت وجهنم سرمیبرند و منادی ندا میکند که مردنی برای اهل بهشت وجهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه۱۳۲ ـ ۱۳۸

نوردوم درمعنی کفروایمان است

کفر و ایمان

در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و در دنیا کفر بر سه قسم است قلبی و قولی وفعلی هم چنین ایمان بـر سه نوع است وایمان را غیر از اسلام باید دانست سنی ها وشیعیان غـیر اثنی عشری مسلمانند امـا مؤمن نیستند نجس نیستند امادرآتش جهنم‌مخلد خواهند بود . ومرتدین‌واجب‌القتلند وتوبهٔ آنها دراین عالم قبول نمیشود اما بعضی ازعلما گفته اند که درآخرت توبه آنها قبول خواهد گشت لیکن از اشخاصیکه دین اسلام راگرفته اند وبعد مرتبط شده اند توبه مقبولست . واگرزنی‌مرتد شود کشتنی نیست باید اورا حبس کرد وآنقدرضرب زد که توبه کند یا بمیرد اینجاکتاب با ذکـر وشرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه باتمام میرسد [۱] .

خلاصهٔ عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطورعامیانه و بصورت ساده

(۱) مؤلف تمام این رساله را که مشتمل بره مشکوة ویك خاتمه است عیناً نقل و ترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول و مصباح ششم و خاتمه را گذاشتیم بدوعلت یکی آنکه مراد مؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء وفارسی نویسی ملاها بوده وازهمین مقدارهم مقصودحاصل است دیگرآنکه اکثرمطالب مشکوتها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل تعداد ائمه اطهار و احوال بهشت و دوزخ صراط و قبرومباحث مختلفه‌راجع بعدل‌وامامت وغیره که دراکثررسالات مذهبی بتفصیل مذکورو اذهان عامه مردم ازآن‌کاملا مسبوق است.بعلاوه‌سبب دیگری برای حذف این رساله بودوآن کثرت عقایدسخیفه عوامانه واعتقادات‌پیرزنان بود که اگرحذف نمیشدعلاوه بر بیفایدگی اهانت بمذهب محسوب میگردید و خلاف تحقیق‌تاریخی‌هم بود زیراکه‌حقیقت مذهب شیعه غیرازآنهاست و جایزنیست تخلیط شود و آنچه عقیده عوام‌و عجایزاست باصل مذهب نسبت داده شود . ازآنچه ضرورة برای نمونه باقی‌گذاشته‌ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسلهٔ تکامل وتطور این عقاید را از روزگار قدیم تا حال شرح میدادیم و تا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجـازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگر مقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنیان و شیعیان را به تفصیل مقایسه مینمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی کـه برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود دراین مبحث را نداشت . حتی ملاها و مجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد ولـی مصلحت چنین میدیده اند کـه عوام را به عقیدهٔ خود واگذارند و خود را در زحمت نیفکنند زیرا که اگـر باب بحث را برروی ملتی کـه حاضر و آمادهٔ شك وارتداد است میگشودند خطرهای بزرگ تولید میگشت .

تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هرگاه افکارشرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم درهریك از آنها سه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود به سه دسته اخباریها واصولیها یا (مجتهدین) و شیخیها حکما منقسم میـگردند بسه زمره متکلمون وحکما (که فیلسوفان ساده وخالص هستند) وعرفای صوفیه

تقسیمات گوبینو

شرحیکه گوبینو[۱] راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین و زنـده ترین و موجزترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائـی تا کنون بنظر من رسیده است . هرچند نمیتوان مطلقاً تصدیق کرد که صحتش باندازهٔ وضوحش باشد . مثلا اخباریها عموماً خشك ترین ومحدود ترین طوایف شیعه هستند اماگوبینو آنها را دارای وسعت مشربی میشمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند . ودرحق شیخیه گوید کـه معاد جسمانی راکاملا انکار نمیکنند درصورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حورقلیائی[۲] بود که آنها را هدف تیرتکفیر ساخت .

بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بابیه که خیلی تند تراست راه رابطور قطع باز نمود بابیه خارج از حـدود اسلامیند درحالتـیکه شیخیه در داخلهٔ آن

---

(۱) کتاب ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی (چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸-۳۳ : راجع بطبقات سه گانه علما وصفحات ۱۱۱-۶۳ (فصل ٤) همان کتاب راجع بفلاسفه وصوفیه

(۲) رجوع کنید بسفر نامهٔ یکنفر سیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و در طبقات عالیه و مقامات شامخه پیروان متنفذ داشته اند . راجع بفلاسفه و صوفیه مفصلا در فصل آینده سخن خواهیم راند اما درخصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوبینو راعیناً نقل نمائیم :[۱] « نباید فراموش کرد که هرچند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مزبور را چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگر مجزا نمود لیکن معذلك لازم است در اینجا بگوئیم که ندرة یکنفر ایرانی را میتوان یافت که درمدت عمر از طبقهٔ بطبقهٔ دیگر نرفته ودرهر سه طایفه وارد نشده باشد .»

مجلسیها

ملامحمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید از پدر خود ملا محمد تقی مجلسی که از علماء مبرز زمان بوده ونسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده و بگوید[۲] : « مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او ازصوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر باپدرم بودم سراً وجهراً واز احوال وعقاید او مطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلك ایشان منسلك شد تا باین وسیله دفع و رفع وقلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید وچون نائره شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم با نهایت ورع وتقوی وزهد وعبادت وزهادت وتقاوت ونقاوت است . »

ملا محمد باقر مجلسی برخلاف تقید وتعصب وپشت کار فوق الطاقه که در چیز نویسی داشته وبفارسی بازبانی ساده وقابل فهم چیز می نوشته ومذهب شیعه را درمیان عامه ترویج می نموده . وصوفیه را بـا خشونت کامل قتل عام میکـرده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری ازمهربانی وخوش فطرتی اودر قصص العلماء مذکور است[۳] شخصی پس از وفات اورا درخواب دید ازو پرسید : « احوال شما درآن نشأ بچه نحو است وبا شما چه معامله کرده اند ؟ » مجلسی جوابداد : « اعمال من هیچیك بـرای

---

(۱) فصل مذکور صفحه ۳ - ۳۲ (۲) قصص العلماء چاپ لکنهو رقسمت دوم ص ۱۹۹ . (۳) ایضا قصص العلماء قسمت اول صفحهٔ ۲۱۵ چاپ لکنهو ر مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشمارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی درهمان صفحه گوید روزی : ۱۰۰۰ بیت (۱۰۰۰۰ کلمه) کتابت میفرموده .

من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیکنفر یهودی یکدانـه سیب دادم او مـرا نجات داد . »

در قصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود وما بذکر بیست و پنج نفر از آنها که جالب توجه ومهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این ۲۵ نفر را حتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . وعددی کـه در اصل کتاب مخصوص هریك از آنها بوده بعد از ذکر اسم درهلالین گذارده ایم [۱]

۱ ـ علماء قبل ازصفویه

۱ ـ محمدبن یعقوب الکلینی (نمرۀ ۹۶) ملقب به ثقة الاسلام مؤلف کافی متوفی بسال ۹٤۱/۳۲۹

۲ ـ محمدبن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمرۀ ۹۵) متوفی بسال ۲/۳۸۱ ـ ۹۶۱ درقصص العلماء صدوهشتاد و نه جلد ازمؤلفات اومذکور است که مهمترین آنها عبارتست ازمن لایحضره الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است.

۳ ـ محمدبن محمدبن نعمان بن عبدالسلام الحارثی که معمولا اورا شیخ مفید می نامند (نمرۀ ۹۷) متوفی بسال ۱۰۲۲٫٤۱۳ در قصص العلماء عدۀ مؤلفات او ۱۷۱ نوشته شده.

٤ ـ سید مرتضی ملقب به علم الهدی (نمرۀ ۹۸) وفاتش بسال ۱۰٤٤/٤۳۶ نبیرۀ امام هفتم موسی الکاظم (ع) است .

۵ ـ احمدبن علی النجاشی (نمرۀ ۱۳۲) وفـاتش بسال ۱۰۶۳/٤۵۵ یکـی از شاگردان شیخ مفید ومؤلف کتاب الرجال معروفست .

۶ ـ محمدبن حسن بن علی الطوسی ملقب بشیخ الطایفه (نمرۀ ۱۰۰) وفاتش بسال ۱۰۶۷/٤۶۰ سومین محمد از محمد های قدیم محسوب میشود (دو محمد دیگر نمرۀ ۱ و ۲ سابق الذکر ند)شیخ الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب الاحکام ودیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتب شیعه ترتیب داده است

۷ ـ نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش از

(۱) در هر دو چاپ قصص العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلا کلینی در (۹۶) نجاشی قلب (۱۳۲) و غیره .

مرابط الرواة الكبرى عند اهل الدراية والمأمول من الطالب

امدادي بالصالح من دعواته المستطابة في مظان الاجابة السالمة

اعلى مطالع الاستجابة فان ذلك لسانه وحرماته

المفتقر الى الله الغني بهاء الدين محمد العاملي عامله الله بلطفه الخفي

في رابع عشر جمادى الاولى سنة خمس وتسعين وتسعمائة بمحروسة اصفهان حرست عن الحدثان

والحمد لله اولاً وآخراً وباطناً وظاهراً

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

خط شیخ بهاءالدین عاملی

روبروی صفحه ۲۸۰

[illegible]

روبروی صفحه ۲۸۱

شرعیات است (نمره ۹۰) متوفی بسال ۱۲۷٤/٦٧۲ معروفترین تالیفاتش اخلاق ناصری است در اخلاق وزیج ایلخانی که برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است وتجرید در الهیات که طرف توجه عدهٔ کثیری از شراح وصاحبان رسائل کلامیه است .

۸ ـ نجم الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمرهٔ ۸۹) متولد در ۱/٦۳۸-۱۲٤۰ متوفی در محرم ۷۲٦/ دسامبر ۱۳۲۵ وقتیکه جوان بود درشعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی اورا مانـع شد و گفت شعرا ملعونند وشاعری مخالف تقدس است .

۹ ـ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی (نمرهٔ ۸۸) در همان ماه و همان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانـی گفت . محقق مشارالیه ده سال ازاو بزرگتر بود . درقصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلی ازیك دودمان بزرگی ازعلماء بود که درمدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد . یکی از آنها پدر علامه بود ودیگری فخرالمحققین پسرش (نمرهٔ ۸٦)

۱۰ ـ شیخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی معروف بشهید اول (۸۲) در اواسط تابستان ۱۳۸٤/۷۸٦ [1] بفتوای دونفر از قضاة برهان الدین مالکی و ابـن جماعهٔ شافعی بقتل رسید .

II - روحانیون عهد صفویه وبعد از صفویه

۱۱ ـ نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی (نمرهٔ ۸٤) ازکرك که مسقط الرأسش بود بایران آمد ومورد احترام وتوجه شاه طهماسب اول شد وفاتش در ۹٤۰/٤-۱۵۳۳ اتفاق افتاد .

۱۲ ـ احمد بن محمد المدعو به مقدس الاردبیلی (نمرهٔ ۸۳) خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش درسنه ۱۵۸۵/۹۹۳

۱۳ ـ میر محمدباقر داماد (نمرهٔ ۷۷) نوهٔ محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت درسال ۱۰٤۱/۲ ـ ۱٦۳۱ بدرلود جهان گفت . یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید :

صراط المستقیم میر داماد   مسلمان نشنود کافر مبیناد

---

(۱) این تاریخی است که درقصص ضبط شده امادر لؤلؤة البحرین ۷۸۰/۹-۱۳۷۸ مسطور است

خود اوهم بتخلص اشراق شعر میسروده است .

۱۴ ـ شیخ محمد بهاءالدین العاملی که عادة او را شیخ بهائی مینامند (نمره ۳۷) درشهرت ونفوذ واحترام با میر داماد پهلومیزد این دونفر ازعلمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبك بسال ۱۵۴۶/۹۵۳ متولد و در ۱۶۲۲/۱۰۳۱ وفات یافت هنرش منحصر بشرعیات نبوذ . در این باب مهمترین کتابش جامع‌عباسی است که درمیان‌عامهٔ ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا باتمام برساند.[۱] از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات وقصص عربی را جمع آورده وخلاصه‌کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت دارد موسوم بمخلات رسالاتی در ریاضیات و هیئت ویك مثنوی بشعر فارسی موسوم بنان و حلوا تصنیف کرده است .

۱۵ ـ محمدبن مرتضی الکاشانی که معمولا اورا ملامحسن فیض میخوانند (نمرهٔ ۷۶) این شخص مبغوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقهٔ شیخیه گردیده که اورا اخباری صرف دانسته وبجای محسن مسیئی خطاب میکرد واما ملامحسن فیض بیشتر درعرفان وحکمت دست داشت تا درشرعیات . علی‌الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد[۲] که درسال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ برشته تحریر درآمده است

ده سال بعد از این تاریخ ازکاشان بشیراز رفت ودرمجلس ملاصدری بتحصیل حکمت پرداخت ودختر اورا گرفت ، فیض‌شاعرهم بود و در مجمع‌الفصحاءعدهٔاشعار اوشش الی هفت هزار نوشته شده است .[۳]

۱۶ ـ میر ابوالقاسم فندرسکی هرچند درقصص‌العلماء احوالش دیده نمیشود

---

(۱) جامع عباسی مشتمل بربیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالباً جدا چاپ میکنند که اطفالرا در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز) بنا برقول ادوارد (فصل مذکور ۸ ـ ۴۰۷) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی برکتاب نا تمام‌شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲)ابواب‌الجنان تألیف ملامحسن فیض نیست و چنانکه بنظرم میرسد ازتصانیف ملا حسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمد بن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مولف رجوع کنید بفهرست ادوارد، ۶ ـ ۴۰۵ (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحهٔ ۶ ـ ۲۵

اماد بزرگترین فیلسوف وصوفی زمان خود محسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی او را احترام میکرد و گویند شاه او را ملامت نمود که چرا باوساط‌الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود . [۱] مدتی در زمان سلطنت شاه جهان در هند بسر برد و در حدود ۱۰۵۰/۱ – ۱۶٤۰ دراصفهان رحلت نمود .

۱۷ – ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر به ملا صدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با متشرعین معروف است و لباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمینش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است ازاین جهة اگردر قصص‌العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما درکتاب مزبوروسایرکتب مثل لؤلؤةالبحرین بتفاریق ذکرحال او دیده میشود . تعالیمش در متشرعین عموماً وشیخیه [۲] خصوصاً تاثیر کرده است . در روضات الجنات تاریخ وفات او را بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ [۳] ثبت نموده اند اما در لؤلؤ البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته‌شده .

۱۸ . عبدالرزاق لاهیجانی مثل ملامحسن فیض از شاگردان ملا صدراست دو تالیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند ازسرمایهٔ ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طبرسی صاحب مجمع‌البیان دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و میگفت که نسبت ورابطهٔ حقیقی فیمابین لفظ ومعنی هرکلمه موجود است بقسمی که اگرشخص یك‌لغت‌غریبه را بشنود ممکن‌است تفکر کرده و معنی آنرا حدس بزند [۴]

این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم‌فیلسوف بودند وهم فقیه بلکه‌حکمتشان برفقه برتری داشت . اما اشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی‌تمام از علمای شیعه وخیلی متعصب در مذهب بوده اند .

۱۹ – ملامحمد تقی مجلسی (نمرهٔ ۳۶) گویند اول کسی است که احادیث

---

(۱) فهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمدالاحسائی برکتاب مشاعرو سایر تالیفات اوشرح نوشته است (روضات‌الجنات صفحه ۳۳۱)اما بنا برمندرجات قصص‌العلماء (چاپ لکنهورصفحه ٤۸) اورا کافرمیدانست . (۳) این‌سال‌را صاحب قصص‌العلماء‌تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده ازاینقرار سنهٔ ۱۰۵۰/۱ – ۱۶٤۰ بیشتراحتمال میرود که تاریخ‌وفات پدر باشد . (٤)قصص‌العلماء چاپ لکنهورقسمت ثانی ص ۱۲٤ این مطالب ازروضات‌الجنات گرفته شده‌صفحه ۳۱ – ۱۲۹ آنچه درقصص‌العلماء دیده‌شد خیلی نقص‌دارد

هو الله

السواد على حاشية الشريف سلطان

كتبه العبد الاقل محمد المشتهر بصدر الشيرازي عفي عنه



این کتاب خط ... جناب صدر الدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی الشهیر به صدرا ...

که شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتاب روضات الجنات در تاریخ

۱۳۰۶ که در ... در طهران بطبع رسیده و مشروح وفات در شیراز سنه ۱۰۷۰

بخط ملا صدرای شیرازی

واخبار فضائل شیعه را جمع آورده مدون ساخت وعلم حدیث واخبار از محقق ثانی در عهد سلاطین صفوی باورسید. پیش از این گفتیم که اورا بتصوف منسوب ساخته بودند وفاتش در ۱۰۷۰/۶۰-۱۶۵۹ است وباتناسب ومهارت کامل دراین ماده تاریخ مندرج :

« افسر شرع اوفتاد بی‌سروپاگشت فضل »

چون حرف شین راکه تاج کلمهٔ « شرع است برداریم وفا ولام راکه سروپای کلمهٔ «فضلند» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰=۲۰۰+۷۰+۸۰۰)

۱۰ ـ ملا محمد باقر مجلسی (نمرهٔ ۳۳) پسر آخوند سابق الذکر است ودر این فصل بارها ازوی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردیـد. بحار الانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعـهٔ است بسیار مفصل از احادیث واخبار شیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد کـه کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین‌الحیاة — مشکوةالانوار — حلیةالمتین — حیات‌القلوب (که ناتمام است) — تحفةالزائرین جلاءالعیون [1] وغیره وفاتش چنانکه گفتیم درسال ۱۱۱۱/۱۷۰۰-۱۶۹۹ واقع شد.

۲۱ ـ سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحرالعلوم (نمرهٔ ۲۷) در سـال ۳/۱۱۵۵ ـ ۱۷۴۲ تولد یافت وظـاهراً درحدود ۱۲۴۰/۵ ـ ۱۸۲۴ رحلت کرد.

۲۲ ـ سید محمد باقر بن سیدمحمدتقی رشتی ملقب بحجةالاسلام (نمرهٔ ۲۶) است [2] که پیش ازاین ذکرش گذشت وسختگیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصی که نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت ونفوذ کامل داشت وبنابر قول صاحب روضات الجنات (ص۱۲۵) صدهزار دینار رایج دربنای مسجد بزرگ محله بید آباد اصفهان بمصرف رسانید. تولدش درحدود سال ۷/۱۱۸۰ ـ ۱۷۶۶ بود درشانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بعراق رفت ودر ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱)

---

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴-۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی از حیث اهمیت در درجه سوم یا چهارم است وملا احمد نراقی ص ۱۱۴ در مرتبهٔ دوم واشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند :

۱ ـ آقای بهبهانی مؤسس مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته ،

۲ ـ شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتحعلیشاه

۳ ـ شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام که تألیف بزرگیست در ٦ جلد

٤ ـ شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معمولهٔ شیعه واستاد جمیع مجتهدینی که از ۸۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده‌اند باستثنای آقا شیخ هادی.

۵ ـ آقا شیخ هادی طهرانی که ازعلماء درجهٔ اول است

باصفهان مراجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ (۲۳ مارچ ۱۸۴٤) وفات یافت بنابر قول سمی اوصاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین ومسلمین !) یکسال تمام برایش عزاداری کردند زیراکه پس ازوی کسی نبود که قانون شریعت را تاابن پایه حفظ کندوپیشرفت دهد ازغرائب اتفاقات این بود که ظهور میر علیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دوماه بعد ازوفات سید محمد باقر بوقوع پیوست .

۲۳ ـ شیخ احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقه شیخیه بود وبیشتر ایام عمر را دریزد بسر برد وازآنجا از راه اصفهان عازم کرمانشاهان گردید تازمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه حاکم کرمانشاه در این شهر باقی‌ماند شاهزادهٔ مزبور خیلی از وی احترام میکرد ووی‌را بتوقف درکرمانشاه وادار نمود سپس بمشاهد متبرکهٔ عراق رفت واغلب تألیفات کثیره خود را در آنجا باتمام‌رسانید از جملـه تصانیف مشهورهٔ او شرح الزیارةالکبیره وشرح الفواید است . شیخ احمد احسائی بـا حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا و مـلا محسن فیض و جمـاعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنابر فتوای ملا محمد تقی قزوینی تکفیر شد ملا محمد تقی چون بدست بابیها در حوالی سال ۱۸٤۷ مقتول گردید شهید ثالث لقب یـافت وفات شیخ‌احمد احسائی در ۸/۱۲٤۳ ـ ۱۸۲۷ واقع شد در اینوقت قریب نودسال از عمر او میگذشت [۱]

۲٤ ـ ملا احمد نراقی که در سال ۹/۱۲٤٤ ـ ۸۲۸ بمرض وبا مرحوم شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبك جلال‌الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرار داد . تخلصش صفائی بود ودرمجمع‌الفصحاء شرحی ازاحوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰) .

۲۵ ـ حاجی ملا هادی سبزواری [۲] که آخرین فیلـوف بزرگ ایـران است اشعاری بتخلص « اسرار » ساخته است تولدش در ۸/۱۲۱۲ ـ ۱۷۹۷ و وفـاتش در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ بود .

---

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات‌الجنات صفحهٔ ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی درمیان ایرانیان» صفحهٔ ۴۳-۱۳۱ که درآن شمهٔ از شرح حال او بقلم یکی ازشاگردانش درج گردیده است

فصل نهم

نثرنویسان (تاسال ۱۸۵۰ م)

انواع نثر

ادبای مشرقی و آنهائی که در معانـی و بیان‌دست دارند نثر را از حیث صورت بسه نوع تقسیم مینمایند عری مقفی و مسجع ولی ما به تقسیم ساده تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی و ساختگی . در نظر ما نثر مصنوعی بطور کلی ناپسند و نامطبوع می‌نماید . اما اجداد ما در (انگلستان) تا این درجه متنفر نبوده اند ودلیلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری (عربی) یا انوار سهیلی (فارسی) که بیشتر بقصد مطبوع افتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگـر نثر مصنوع بنظر میرسد تاحدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه ومحتاج الیه باشد هرگاه بانثر ساختگی و متصنعانه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بوداین خود مورد بحث است که کدام سبك نثر نـویسی را میتوان مطلقا خوب دانست و کدام را باید بد شمرد زیرا که ذوق‌ها و سلیقه‌ها درهر مملکتی وحتی درهر ولایتی ودرهر زمانی ازازمنه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که درعهدی مشهورو سبکش مطبوع است درعهد دیگر چندان اعتباری بسبك وقـول او نمی گذارند زیرا بر طبق ضرب المثل عربی « الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم »

عبارات مصنوعی در کتب تـاریخی

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی راکه بسهولت در دو سطر میتوان نگاشت دریکورق بنویسد ماحق داریم که ازوی آزرده شویم زیرا که بواسطهٔ سبك بد وسلیقه ناهنجار او مـدتی از وقت ما تلف شده است .

سادگی نخستین

قبل از هجوم مغول (قرن ۱۳ هجری) نثر فارسی عموماً ساده ومستقیم بود وهیچ نثری در ایجاز واختصار بترجمهٔ بلعمی از تاریخ بزرگ طبری و سیاست نامهٔ نظام‌الملك و سفر نـامهٔ ناصرخسرو وقابوس نـامه وچهار مقاله نمیرسد

فساد زبان درزمان مغولان وسایر ملل بیگانه

مغولها و تاتارها و ترکها علی‌الظاهر برای ادبیات ایران مضر بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطنطن و تملق آمیز ترویج میکرده اند . وصاف مورخ که در سنهٔ ۱۱۱۲ [۱] کتاب خود را بالجایتو تقدیم نمود [۲] نخستین مفسد بزرگ زبان است و بدبختانه عدهٔ کثیری مقلد ومتابع اوشده اند .

بهبودی نثر در عصر اخیر

در عهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد وعلتش چنانکه‌در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدما مراجعه کردند و از سبك محررین بعد از مغول اعراض نمودند . ودیگر توسعهٔ جدید فن روزنامه نگاری است که هرچند عموماً بیك شیوه بدیع ونغزی منجر نمیشود اما مستلزم ایجاز واستقامت است . از لحاظ طرز و ترتیب و بالاتر ازهمه از نظر استناد تاریخ بیداری ایرانیان تالیف ناظم الاسلام کرمانی (۱۹۱۰/۱۳۲۸) راکه متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات برتاریخهای بزرگ و پر مدعای رضا قلیخان و لسان‌الملك (روضة‌الصفای میرخواند و ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد درصورتیکه این دو کتاب بیش ازپنجاه سال تقریباً بروی تقدم نداشته اند

نمونهٔ عبارت پردازی بیمورد

در این کتاب من مایل نیستم کهاز نثرهای مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر می‌یابد اسمی ببرم و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و برهمینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیده قابل ترجمه باشد هرگاه بخواهیم ترجمهٔ خود را لایق مطالعهٔ یکنفر اروپائی بسازیم بعقیدهٔ من باید تمام زیور وزینت عباراتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم محض نمونه‌چند سطر از کتاب بسیار مفید وبسیار مصنوعی احسن التواریخ را که دراوائل عهد صفویه (۹۸۵/۸ ـ۱۵۷۷) تحریر شده ودرفصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم می‌گیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو باشاهرخ ذوالقدر که نابینا بوده است در بهار سال ۱۵۰۸/۹۱۴ :

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران درزمان سلطهٔ تاتار» تالیف من صفحهٔ ۸ - ۶۷

(۲) وصاف در۷۰۲ کتاب خود را بغازان‌خان تقدیم کرد (مترجم)

در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خارجنود شتوی را از گلزار منهزم گردانید .

بر آمد ز کوس سحابی خروش	درآمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابر درهم کشید	بدعوی کمانهای رستم کشید[1]
بر آورد شاخ شکوفه علم	ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز ژاله پی فرق افراسیاب	بدامان کشان سنگ هر سو سحاب

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود .»

تمام این عبارات واشعار را در یك سطر میتوانست بنویسد « هنگام بهار خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود »

اشعار لطیف وخیالات شاعرانه درمحل خود خوب وپسندیده است اما در تاریخ بیمورد و خشم انگیز است . سخن در اینجاست که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعرشناس و شعردوست و برای آنها سهلتر ولذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تااشعار را بتاریخ زینت بدهند . چنانکه حتی دراشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست . پس در ضمن سخن راندن از نثر فارسی ازمنهٔ اخیره من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب بدیعه ومفیده دارند و از تزئینات صوری احتراز جسته‌اند . و از لحاظ موضوع آنها را پنج نوع تقسیم مینمایم :

(۱) فقه

(۲) حکمت

(۳) علوم ـ ریاضی وطبیعی وعلوم خفیه وغریبه

(٤) تاریخ ـ عموی وخصوصی ومحلی

(٥) رجال وتذکرهٔ احوال شخصی وسفرنامه ها

I فقه

یك طبقه بیفایده از کتب

دردورهٔ که مورد بحث ماست یعنی از استقرار سلسلهٔ صفویه تا زمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصراست بعقاید و احکام شیعهٔ اثنی‌عشری وفرق شیخیه وبابیه وبهائیه . تمام آثار شرعیهٔ

(۱) در فارسی قوس‌قزح را کمان رستم نیز گویند .

اوائل این عهد بعربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالك اسلامیه متروك و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند والا عموم مردم فائده از آن نمی برند. یکنفر مرد فاضل کتابی درفقه یا صرف و نحو یا منطق مینویسد ودرمدرسه طلاب وحضور علمائی که مشغول تدریس بسبك قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیدا شده وشرحی بر آن کتاب مینویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می نگارد. شخص چهارم حاشیه براین شرح اخیر مینویسد. شخص پنجم یادداشتهائی راجع باین حاشیه اخیر تحریر میکند. بقسمی که عاقبت نتیجهٔ که بدست می آید خیلی شبیه است بعبارت خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرك بوده وگوید: این آب آبگوشت خرگوش است[1] یعنی غذائی عاری از طعم وقوت که بکلی مواد اصلیه در آن مستهلك شده و نمیتوان ترکیب اصلی آن را دریافت. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرك مصر ومدیر مدرسهٔ الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهود جدیده نظیر اورا درنورانیت فکر وعشق بزبان وادبیات عربی بخود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده وجز غذادادن بکرم و موریانه و تاریك ساختن علم حقیقی فائدهٔ بر آنها مترتب نیست. این عقیده یکی ازعلمای بزرگ اسلام بود وما درپیروی آن تردیدی نداریم. فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید و دلپسند مسلمین را بدیدهٔ تکریم مینگریم همانقدر هم از وجود این نوع نوشته ها متأثر و آزرده ایم. در روضات الجنات و قصص العلماء و غیره اسم عدهٔ کثیری از علماء را می یابیم که هریك چهل پنجاه الی شصت جلد ازاین قبیل کتب تألیف کرده اند اما امروز کسی آنها را نمیخواند. وجز شاگردانشان که با فشار وتهدید ممکن است آنها را دیده باشند شاید هیچکس بمطالعهٔ آنها مبادرت نورزیده باشد. حتی تعداد وذکر اسامی این کتب هم اگر درحیز امکان بود برای ما فایده نداشت

---

(۱) شخصی خرگوشی برای ملانصرالدین بهدیه آورد آنرا پخته باتفاق یکدیگر بخوردند روز دیگر شخصی آمد دق الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خرگوش آورده بود اورا بخانه آورد طعام خوراند باز روز دیگر شخصی آمد ملا گفت تو کیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم الله و در وقت غذا خوردن قدری آب گرم پیش او گذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملانصرالدین بفارسی (مترجم)

فقه بزبان فارسی عامیانه

علمای شیعه در اواخر عهد صفویه ازقبیل مجلسی‌ها کاربزرگی که کرده‌اند همان تعمیم وترویج عقاید شیعه وتاریخ واحادیث واخبار است که بزبان عوام نوشته ومنتشرساخته انـد علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزبان قوم سخن بـرانند و بطرزی ساده چیز بنویسند وپاداش خودرانیز گرفتند زیرا که در نتیجهٔ این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط وعلاقهٔ کامل پیدا کردند .

خدمات مجلسی‌ها

پیش از این گفتیم که درموقع ظهورشاه اسمعیل ورسمیت‌دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود وبنابر مندرجات روضات الجنات [۱] ملامحمد تقی مجلسی * اول‌شخصی بود که بعد از استقرار سلسلهٔ صفویّه به نشر احادیث شیعه همت گماشت * پسرش ملا محمد باقـر مجلسی درهمین زمینه کتاب عظیم بحارالانوار را بعربی‌نوشت وتصانیف‌ذیل رابزبان فارسی تحریر کرد [۲] عین‌الحیات مشتمل بر مواعظ راجع به ترك دنیا ـ مشکوة الانوار ـ حلیة‌المتقین‌دراخلاق واعمال ـ حیوة القلوب در سه قسمت‌نخستین‌راجع بپیغمبران

تألیفات ملامحمد باقر مجلسی

قبل از محمد [ص] دویـم راجع بمحمد رسول‌الله [ص] سوم راجع به دوازده امام امـافقط بخشی از آن بـااتمام رسید ـ تحفة‌الزائرین ـ جلاءالعیون ـ مقیاس المصابیح درصلوة یومیه ـ ربیع‌الاسابیع ـ زادالمعاد ورسالات کوچك بسیار . اماجای عجب است که‌درضمن این کتب نام یکی از مهمترین تـالیفات او (حق‌الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده‌وباکمـال‌نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ درطهران چاپ گردیده است . مرحوم م . ا . دوبی برستین کازیمیرسکی عازم شد که ایـن‌کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما ازخیال‌خود انصراف یافت و نسخهٔ اصل ترجمهٔ خودرا نزد مـن فرستاده تقاضاکرد که کار اورا بپایان ببرم . اما متاسفانه هیچوقت فراغت‌نیافتم که‌این خدمت را انجام بدهم اگرچه بزحمتش‌می‌ارزید زیراکه هیچ ترجمه‌واضح ومعتبری ازعقاید شیعه درهیچ زبان اروپائی موجود نیست .

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشند طبعاً همه

---

(۱) چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰۶ صفحه ۱۲۹ (۲) ایضا صفحه ۱۱۹

بعربی است . رسالات و کتب مذهبی راکه بزبان فارسی نوشته شده است بساقدری اغماض میتوان بسه طبقه قسمت نمود اصول عقاید ـ تاریخ ـ قوانین وحدود ، اما در مقام عمل عقاید و تاریخ بهم مخلوط شده است خاصه درقسمت مربوط بامامت که مؤلفین سعی کرده‌اند

طبقه بندی کتب عقاید که بزبان فارسی است

ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل بود علی (ع) جانشینش باشد و ابوبکر و عمر و عثمان حقوق اورا غصب کردند وائمه دوازده نفرندنه بیشتر و نه کمتر وهمانها هستند که شیعیان اثنی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر . خلاصه در حالتیکه قسمت اول این کتب راجع بذات وصفات خداوندی است و نزدیك میشود بالهیات قسمت اخیر آنها حاوی مطالب تاریخی یاتقریباً تاریخی وخاتمهٔ آنها مشتمل است بروصف وشرح بهشت ودوزخ وروز محشروغیره .

انشاء این کتب بطورکلی خیلی ساده ودرست وعاری ازصنایع بدیعیه است اما عموماً تقلید ازعربی است وترتیب کلمات وتشکیل جملات بسبك آن زبان است . نه فقط درعباراتی که ترجمهٔ مستقیم ازعربی است بلکه درسرتاسر کتاب این شیوه معمول است چنانکه گوئی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی واحادیث متبحر شده ودماغ خودرا عادت داده اندکه حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات عربی میشود ـ سطور ذیل که از ابتدای جلد ثانی حق‌الیقین استخراج شده [۱] بخوبی این صفت عجیب رانشان خواهد داد :

«مقصد نهم در اثبات رجعت است ، بدانکه از جمله اجماعیات بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیك وبدان بسیاربد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔ خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد وبدان ازبرای عقوبت وعذاب دنیا ومشاهدهٔ اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت (ع) برسد وانتقام کشیدن شیعیان از ایشان وسایر مردم در قبرها میمانند تا درقیامت مشهور شوند چنانچه دراحادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشدیامحض

(۱) چاپ طهران ۱۸۲۵/۱۲۴۱ ورق ۱۴۲ b

کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند . »

این عبارت که کاملا بشیوهٔ عربی نوشته شده ممکن است ترجمهٔ تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده وظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد «لایرجع فی الرجعة الامن له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سرتاسر ترجمه هویدا ومحسوس است .

۱ ـ رد بر اهـل تسنن

نوع دیگر از نوشته‌های مذهبی شیعه ردهائی است که براهل سنت وفرق : شیخیه وبابیه وبهائیه ونصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع‌درهر رساله که راجع باصول عقاید بحث نمایـد کمابیش موردحمله واقع‌میگردد . زیرا که ازعهد نادرشاه تازمان حاجی‌شیخ‌الرئیس (ابوالحسن میرزا) که یکی ازدعاة اتحاد اسلام بود[۱] هیچ‌کس‌نتوانسته است مخالفت این دوشعبه بزرگ اسلام را بصلح و وفاق مبدل کند .

و اگر مسالمت ووسعت نظری درنسل جوان ایرانی امروز دیده میشودبیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

۲ ـ رد برصوفیه

برضد صوفیه نیز دررساله‌های اصولی‌شیعه حملاتی دیدهمیشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رسالهٔ مستقل نیز منحصراً در رد آنها دیده ام مثل رسالهٔ خیراتیه[۲] آقای محمد علی بهبهانی کـه باعث قتل‌عام شدید صوفیه و کشتن عدهٔ کثیری از مرشدین آنها مثل میرمعصوم مشتاق علی و نـور علیشاه گردید[۳] ومطاعن‌الصوفیه تالیف محمد رفیع‌بن محمد شفیع تبریزی که درسال ۱۸۰۶/۱۲۲۱[۴] سمت تحریر یافته است . صاحب رسالهٔ اخیرالذکر برای اثبات مدعای خود حتی بانجیل هم متشبث گردیده است وقول مسیح را بیاد آورده که فرماید بر حذر بـاش از آنهائیکه در لباس گـوسفند (صوف) رو بتو مـی‌آیند و در بـاطن

---

(۱) دعوة نامه او راجع باتحاداسلام دربمبئی بسال ۱۸۹٤-۵/۱۳۱۲ طبع شد .

(۲) تاریخ تألیفش ۱۷۹٦-۷/۱۲۱۱ است رجوع کنید بشرح‌کامل وجالب توجهی که راجع باین رساله درفهرست ریو ص ٤ - ۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن ازتفصیل این‌وقایع بتاریخ ایران سرجان ملکم مراجعه کنید (چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم صفحهٔ ٤۱۷-٤۲۲)

(٤) ازاین رساله نسخهٔ خطی خوبی دارم که در ۲۲ جمادی‌الثانیه ۱۲۲۲ (۲۷ اگست ۱۸۰۷) تحریریافته است

گرگهای درنده هستند »

۳ ـ رد بر نصاری اختلاف اسلام ومسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پروفسور ساموئل لی در کتاب « رسالات بحثیه راجع بمسیحیت واسلام» (کامبریج ۱۸۲٤) دراین باب نتیجهٔ مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع بهمین موضوع درربع اول قرن هیفدهم میلادی بقلم سید احمدبن زین‌العابدین العلوی نوشته شده است یکی در رد « آئینه حق‌نما » تالیف گزاویه ودیگری برضد یهودیها. دراین اواخر نوشته‌های هانری مارتین که از دعاة و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهائی بنویسند[1].

شیخیه منسوبند بشیخ احمدبن زین‌الدین الاحسائی ازاهل بحرین که بنابر مندرجات روضات‌الجنات[2] درسن نودسالگی در۱۸۲۷/۱۲٤۳ وفات یافت بعد ازو سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت وازجمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه وچند نفر از جانشینان او بوده اند.

٤ ـ رد بر شیخیه وهمچنین حاج میرزا کریمخان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده که بعدها طریقهٔ شیخیه را وسعت بخشید این طریقه که دراصل همان تشیع است که بمنتهی درجهٔ شدت رسیده بر علمای شیعه پسند نیفتاد و چند نفر ازمجتهدین بزرگ ازقبیل حاجی ملامحمدتقی قزوینی عموو پدرشوهر قرةالعین شاعرمشهوره بابیه بدفع آن همت گماشتند حاجی ملامحمدتقی مزبور ازبس باشیخیه و بابیه مخالفت ورزید جان‌خودرا برسراین کار گذاشت اما شیعیان اثنی عشری اورا ملقب بشهید ثالث ساختند[3]. شمهٔ ازاحوال شیخیه وتعریف مذهب آنها را دریادداشت نمرهٔ E [صفحهٔ ٤٤ ـ ۳۳٤] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به « بیانات یکنفرسیاح[4] » درج کرده ام وهمان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می‌کند. شیخ احمد کتب بسیار تألیف کرده که گویا تمام عربی بوده صاحب روضات‌الجنات بعد ازذکر اسم تألیفات شیخ احمد (صفحه ۲۵) در ضمن بعضی مطالب

(۱) بفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دارالعلم کمبریج (۱۸۹٦) صفحه ۱۳ـ۸ رجوع کنید
(۲) صفحه ٦ـ۲۵ چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰٦ (۳) جلد دوم بیانات یکنفرسیاح صفحهٔ ۸ ـ ۱۹۷ و ۱۲ ـ ۳۱۰ (٤) همچنین مراجعه نمائید برسالهٔ که ا. ل. نیکولا راجع بشیخیه تالیف نموده (پاریس ۱۹۱۰) صفحه ۷۲ فهرستی از تصانیف شیخ احمد نیز در آن کتاب هست.

دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه با وجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته باصوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیدهٔ که این طایفه بوحدت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هر مذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی وحتی مسیحی . هانری مارتین البته میدانست که باملاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا باصوفیه که جماعتی رند و لاابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یك ریشه منشعب شده‌اند با یکدیگر مخالفت ومناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تاحدی که یکی از علماء وفقهائی که دراواخر سال ۱۸۴۷ باب را در تبریز محاکمه و محکوم نمود ملا محمد ممقانی بود که خود ازجملهٔ شیخیه محسوب میگشت [۱]

۵ ـ رد بر بابیه و بهائیه نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز بامریکا نیزوارد شده است طبعاً موجب مناقشات‌قلمی بسیاری گردید که مطالعهٔ تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من درجای دیگر بشرح آن پرداخته‌ام [۲] مهمترین این کتب (یعنی آنهائیکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات‌خود باب‌است یکی بیان فارسی ودیگری دلایل‌سبعه . ایقان‌بهاءالله نخستین دفاعنامه‌است که باذکر دلائل تدوین شده وتألیفش قبل از تاریخی است که بهاءالله ادعای من یظهره‌اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده ازحساب بیرون است جالبترین ومهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی‌ها نیز بسیار بدست میآید و بطورکلی هرشعبه از مذاهب مختلفه موجد رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند راجع برد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی موجود است احقاق‌الحق آقا محمدتقی همدانی [۳] (تاریخ تألیف ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸) و منهاج‌الطالبین [۴] حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و بدین اسلام درآمده است این رساله در ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲ دربمبئی چاپ شد بابیه وبهائیه طرز وشیوهٔ خاصی درزبان فارسی پیش گرفته‌اند که خیلی قابل ملاحظه وتوجه‌است‌بعضی ازالواح بهاءالله که درجواب سئوالات زردشتیان تحریریافته بفارسی

(۱) به بیانات یکنفرسیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۷ ازجلد دوم (۲) بیانات یکنفرسیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ ــ ۲۱۱ و کتاب «مواد لازمه» برای استحضارازمذهب بابیه» صفحة ۱۸۵-۲۴۳ (۳) «موادلازمه» صفحهٔ ۱۸۹-۹۰ (٤) ایضا صفحه ۱۹۶-۸

خالص است ویك لفظ عربی ندارد اما مهمترین کتب آنها ازقبیل کتاب اقـدس بزبان عربی است ازلحاظ ادبی چه درعربی چه در فارسی بهاءالله انشاء بهائی ها را قـدری ترقی داد زیرا که سبك تحریرمیرزا علی‌محمد باب چنانکه گوبینو می‌نویسد : «تاریك وخشك و کدر» بود .

II ـ فلسفه

تقسیمات فلسفه مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنـند « علم بحقایق اشیاء بقدری که انسان را میسر است » حکمت بدوشعبه منقسم‌میشود نظری‌وعملی . شعب حکمت نظری ریاضیات وعلم‌الطبیعه وماوراء یا بعدیا فوق‌الطبیعه است وشعب حکمت عملی تهذیب‌الاخلاق وتدبیرالمنزل و سیاست‌الـمدن است . سه کتاب مشهورفارسی درحکمت عملی عبارتند ازاخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی[1] وتمام اینها زمانشان قبل ازدورهٔ است که دراین کتاب بحث میشود و بنظرم نمیآید دراین دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشدپس اینجا لازمست که بذکرحکمت نظری اکتفاکنیم وبدواً بشرح ماوراءالطبیعه‌بپردازیم که ازطرفی مربوط بعقاید دینی است وازجانبی متعلق بعلوم[2]

شیعه و معتزله این نکته متفق‌علیه است که دراوائل عهد وزمان عباسیه‌شیعیان اثنی عشری ومعتزله[3] ارتباط کامل با هم داشته‌اند ومعلوم‌است که مذهب معتزله منورترین و فلسفی ترین مذاهب اسلامی بود و از مختصات معتزله اعتقاد اختیارومخالفت باجبریون بود اما بعدهامذهب جبری پیش رفت وترقی وتوسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت . بناً بر آنچه گذشت کتبی که راجع بـذات وصفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش ازتألیفات سنیان دارای‌جنبهٔ فلسفی است .

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران درزمان سلطهٔ تاتار تالیف من صفحه ٤ ـ ٤٤٢
(۲) ظاهراً مرادش‌الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریخ فلسفه اسلام تالیف و . بوئر Buer ترجمه ا . ر . جانس (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۳۳ ، ٤٤ ، ۷۲ ، ۸٤ و کتاب گلدزیهرموسوم به Vorles ungen über der Islam صفحهٔ ۲۳٤ و ما بعد . (Heidelberg 1910)

قرض فلاسفهٔ اسلام به یونانیان

فلسفهٔ مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است وخودشان هم باین نکتهٔ اقرار دارند. از اوائل عهد عباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب معاریف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلک بر عالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیر و رو شد. (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفه بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی» تألیف دکتر ت. ج. بوئر و ترجمهٔ انگلیسی آن بتوسط ا. ر. جانس بهترین کتب است و عامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند. دراینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زمانش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (تولدش در تونس ۱۳۳۲ و وفاتش درقاهره ۱۴۰۶) واین شخص فوق‌العاده و بی‌نظیر بود «نه سابقی داشت و نه لاحقی».[۱]

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است

سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست: ایران که درقرون اول هجرت این همه فلاسفه «معروف به حکمای عرب»[۲] بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده‌است؟

برای جواب باین سؤال شخص باید علاوهٔ بر اطلاع کامل از زبان عربی وفارسی وقوفی از تاریخ فلسفهٔ عرب ویونان (خلاصه تمام فلسفهٔ عمومی) داشته باشد و من ابداً مدعی این احاطه نیستم. و برای سنجیدن و قضاوت کردن درآثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می آید. آیا چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام با مستر وپیك Woepecke هم عقیده شده و رسالات عربیه خیام را که درعلم جبر است

---

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیهٔ آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیز می نوشته اند و حتی امروزهم تا درجه لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقاً لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت.

خواهند پسندید؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا در آلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل میخواهد خیلی بیشتر از سایر ممالك زحمت کشیده شده مثلا کتاب دکتر ا. ویدمن Weidemann از اهالی ارلانکن (راجع بمناظر و مرایا و فیزیك وغیره) وکتاب دکتر جولیوس هیرشبرك Hirschberg ازاهالی برلین (درباب کحالی) کتاب دکتر ماکس‌شیمون (درتشریح وغیرذلك) اماموضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده میشود درخصوص حکمت ایران ازسیصد وچهار صد سال بـاین

شش فیلسوف معروف ایران دراَزمنهٔ اخیر

طرف آنچه‌میتوان گفت‌همین است که‌قریب‌شش نفر ازمتفکرین ظهور کرده اند که فیمابین هموطنان خودشهرتی بکمال کسب نموده اند اما تاچه پایه این‌معروفیت شایسته وبجا بوده مسئلهٔ است که تاکنون جواب کافی بآن داده نشده است . اسامی این متفکرین بترتیب‌قدمت تـاریخی از اینقرار است : ۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی (متوفی بسال ۱۰۳۱/۱۶۲۲) ۲ـ میرداماد(متوفی بسال۱۰۴۱/۲ ـ ۱۶۳۱) ۳ ـ ملاصدرا (متوفی بسال ۱۰۵۰/۱ ـ ۱۶۴۰) ٤ ـ ملامحسن فیض (متوفی بعد از سال۱۰۹۱/۱۶۸۰) ٥ ـ ملاعبدالرزاق اللاهیجی ٦ ـ حاج‌ملاهادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیك بماست وتاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

حکمت و کلام

حکمای اسلام دوطبقه اند بعضی فلسفهٔ خودراتـابع دین قرار داده اندوبرخی باین حدود محدود نیستند . طبقهٔ اولـی را متکلمون یـا اهل کلام می‌نامند . The Schoolmen or Dialecticians طبقهٔ ثـانیه حکما یافلاسفه هستند . از شش نفر سابق الذکر ملاصدرا تحقیقاً وحاجی‌ملاهـادی محتملا جزء طبقهٔ ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقهٔ اولی محسوب میشده اند وهرچند ازلحاظ فلسفه رتبهٔ آنها به بلندی دونفر سابق نیست اما ازحیثیات دیگر آنهارا ادبا ونویسندگان بزرگی باید دانست [۲]

شرح حال این شش نفر باستثنای حاجی ملا هادی که زمانش متأخر است در

(۱) رجوع کنید بکتاب بوتر-۲۳-۲٤ (۲) فیض ولاهیجی درفلسفه مقام عالی دارند واز آنها بالاتر میرداماد است که دربعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صد را مکرر بعظمت مرتبه او اشاره کرده است (مترجم)

روضات الجنات وقصص العلماء مسطوراست وماغیراز آنچه سابقا راجع بآنها نوشته‌ایم مطالب ذیل رانیز از آن کتاب استخراج کرده می‌نگاریم .

پنج نفرنخستین تقریباً همه معاصر وتاحدی بایکدیگرمربوط بوده اند شیخ‌بهاء الدین ومیرداماد نفوذفوق‌العاده‌داشتندوطرف‌محبت‌شاه‌عباس اول‌بودند معذلک بنابر روایت سرجان ملکم [۱] رقابت وحسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیساختند .ملاصدرا شاگرد این دونفر بود [۲] وملا محسن فیض‌وملاعبدالرزاق لاهیجی‌هردو شاگرددامادملا صدرابودند .

۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی

شیخ بهائی
تولد۹۵۳/ ۱۵۴۶
وفات ۱۰۳۱/۱۶۲۲

شیخ بهاءالدین محمدبن حسین‌بن عبدالصمد الحارثی‌العاملی الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادةً شیخ‌بهائی میخوانند پدرش شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعداز آنکه استادش بجرم تشیع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد وشیخ بهائی همراه او بود پس ازورود باسعی وجد بلیغ بتحصیل علوم دینیه وریاضیات وطب‌همت گماشت .

معلمین او

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملاعبدالله یزدی شاگردجلال‌الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که او نیز از تلامذهٔ سید شریف جرجانی بود وریاضیات را نز ملاعلی مذهب و ملا افضل قائنی وطب را درخدمت علاءالدین محمود [۳] تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرتی فوق‌العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی‌استیلا یافت ودرمراجعت از حج ملبس بلباس درویشی‌شده تمام‌عراق ومصر و حجاز وشام‌را سیاحت کرد وبا علما وفضلای بسیار آشنائی یافت وعرفای بزرگ را ملاقات نمود .

---

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۷۱۵) جلد اول صفحه ۹ ـ ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما و روضات‌الجنات نیزهست ص ۱۱۵ (۲) روضات‌الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای‌عباسی جزءمردمان بزرگ عهدشاه‌عباس شمهٔ ازحال‌او هست و بعضی قسمتهای راجع بشیخ بهائی ومیرداماد که دراین‌فصل دیده‌میشود ازهمان‌عالم آرای عباسی منقولست

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ (۲۰ مارچ ۱۵٤٦) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ (۲۰ اگست ۱٦۲۲) وفات نمود .[۱] کتب معتبره اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیة است وزبده ومفتاح الفلاح و تشریح الافلاك وخلاصة الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار ونصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است[۲] ویك مثنوی فارسی موسوم بنان وحلوا حاوی سرگذشت مؤلف در سفر مکه ومثنوی دیگری بنام شیروشکر منتخبی از این دومثنوی وازغزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ ـ ۸ مسطور است .

۲ ـ میر داماد

میر محمد باقر استرآبادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را درمشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد و چنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید وهنگامیکه صاحب عالم آرا بتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱۰۲۵/۱٦۱٦ میرداماد در اصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقة از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحبالهٔ نکاح درآورد . وفات میر محمد باقر در ۱۰٤۱/۲ ـ ۱٦۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد .

ملاحظات عادات مگس نحل

ظاهرا ذوقی بـرای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنابـر مندرجات قصص العلماء میر گفت برای زنبور عسل بیتی ازشیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بیند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید وهمچنین درقصص مسطور است که ملا صدرا میر را در خواب

میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود

دید وازو سئوال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند وشما را تکفیر نکردند بااینکه مذهب من ازمذهب شما خارج نیست علت چیست ؟ » میرداماددر جواب گفت : «من مطالب حکمت

---

(۱) مزارش درجوارحرم حضرت رضا (ع) درمشهد طوافگاهست ماده تاریخ وفاتش بنابر قول محمد طاهر نصرآبادی این مصراع است «افسرفضل اوفتادبی سروپاگشت شرع» بنابرین جمع حروف : ض + ل + رسه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را باتغییر محل کلمات شرع وفضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده اند (مترجم) (۲) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده اند (چاپ ۱۳۰۵ / ۸) اما در چاپ طهران (۱۳۲۱ / ٤ - ۱۹۰۳) دیده میشود

را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند وغیر اهل حکمت کسی آنهارا نمی‌تواند فهمید وتو مطالب حکمت را مبتذل کردی وبنحوی بیان نمودی که اگر ملامکتبی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را می‌فهمد و لذا ترا تکفیر کردند و مرا ننمودند »

۳ ـ ملا صدرای شیرازی

ملاصدرا متوفی بسال ۱۰۵۰ / ۱ ـ ۱۶۴۰

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملاصدرا فرزند منحصر بفرد مردی پیر بود . پس از رحلت پدر از شیراز بـه اصفهان سفر کرد وچنانکه گفتیم درخدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصیل اشتغال یافت و از هردو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید . سپس بیکی از قراء قم [1] رفت وگوشه اختیار نمود وبقناعت روزگار گذاشت وبتفکر و تعمق در فلسفه مشغول شد . گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت خانه خدا رفت و در پایان سفرهفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰ / ۱ ـ ۱۶٤۰ از ملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که ازطریقه پدر پیروی نکرد وبالعکس باوی ابراز مخالفت نمود وباین مباهات کرد که «اعتقادش اعتقاد عوام است » این مختصر شرح حال ملاصدرا مأخوذ است . از روضات الجنات(ص ۲ ـ ۳۳۱) وقصص العلماء و علاوه

تاثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه و بابیه

براین اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنابراشارهٔ که در مقدمهٔ اسفارمی‌نماید ازعلماء متشرعین زحمت بسیار براووارد آمده وشیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بردو کتاب حکمت العرشیه ومشاعر اونگاشت . پس شیخ محمد اقبال دراین قول محقق است که میگوید : [2] «فلسفهٔ ملاصدرا منبع ومنشا الهیات اولیه فرقهٔ بابیه است » ونیز او گوید « ریشهٔ حکمت این فرقهٔ عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیـرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب باشوق ودلباختگی هرچه تمامتر فلسفهٔ ملا صدرا را تحصیل می‌نمود وبر کتب او شرحهائی نگاشته است » [3]

---

(۱) قریه کهك قم (مترجم) (۲) توسعهٔ فلسفهٔ ما بعد الطبیعه در ایران (لوزاك لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی ازمعتقدین و متابعین ملاصدرا نبود بلکه اعداءعدو او بشمار میرفت ت.ز درمیان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد(ت.ز) من اورا درزمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران ملاقات نموده‌ام رجوع کنید به کتاب من «یکسال درمیان ایرانیان» ص ۱٤٦ (مؤلف)

کتب عمده ملاصدرا

مؤلفاتش تاحدی که من مطلعم بعربی است ومشهور ترین آنها اسفار اربعه [1] و شواهدالربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۲۸۲ /۱۸۶۵ وشواهدالربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ درطهران چاپ گردیده‌است . از جملهٔ آثار ملاصدرا که‌من هنوزندیده‌ام بنابر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد : شرح اصول کافی و کتاب شرح‌الهدایه وحاشیه برالهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی بر حکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بالمقتول‌است که بتهمت زندقه کشته شد واز بزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسر اصنام الجاهلیه وچند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است وغیر ذلك

بیانات گوبینو راجع بملا صدرا

باوجود شهرت ورواج فلسفه ملاصدرا درایران فقط درخلاصه خیلی سطحی وناقص از طریقه فلسفی او در السنهٔ اروپائی دیده‌ام . کنت گوبینو چند صفحه راجع بعقاید ملاصدرا نگاشته [2] اما معلومات او ظاهرا بالتمام از دروس شفاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبور هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند . خلاصه گوبینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید : « طریقه حقیقی ملاصدراعینا متخذ از ابوعلی سیناست » درصورتیکه صاحب روضات الجنات صراحةً راجع بملاصد را مینویسد : « کان ... منقحاً اساس الاشراق بمالا مزید علیه ومفتحاً ابواب‌الفضیحه علی‌طریقةالمشاء والرواق » و معلوم است که ابوعلی سینا ازپیروان ارسطو و تابع طریقهٔ مشائیون بوده است .

عقیده شیخ محمد اقبال

تعریفی مختصرتر ولی جدی‌تر وصحیح تر که از مذهب‌ملاصدرا نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبال کرده است . مشارالیه یکی از شاگردان سابق‌دکتر ملك تاگرت Mc Tagart بود که

---

(۱) گوبینو در معنی اسفار که جمع سفراست « یعنی کتاب » اشتباه کرده‌وآنرا جمع‌سفر گرفته ودر کتاب « مذاهب وفلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱ » مینویسد : « بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفرنامه نوشته است) همچنین در ترجمهٔ عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده‌است وآن کتاب زیارتنامه است گوبینو آنرا(کتابی راجع بزیارت خود » ترجمه میکند (مؤلف). (رجوع شود بملحقات مترجم) (۲) مذاهب و فلسفه‌ها و غیره «۱۸۶۶» ص ۹۲ - ۸۰

درهمین دارالعلوم کمبریج بتحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر ومبتکر هندوستان بشمار میرود ودر حق ملاصدرا در کتاب کوچك وبسیار عالی خود موسوم بتوسعهٔ حکمت الهی در ایران . جزئی از تاریخ فلسفهٔ مسلمین ص۱۷۵[1] شرحی می‌نگارد اما در باب حاجی ملا هادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص۹۵ـ۱۷۵) وی را جانشین ملاصدرا میشناسد . چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملا هادی برخلاف ملاصدرا مطالب را بفارسی نگاشته وگرد عبارات عربی نگشته است .[2]

نفوذ شیخ‌محیی‌الدین العربی

دراینجا لازم است گفته شود که ملاصدرا احترام واعتقاد بسیار نسبت بشیخ‌محیی‌الدین ابن‌العربی مغربی معروف ابراز میداشته است وهرچند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش درممالك ومذاهب افراطی فلسفه وعرفان ایران از اغلب حکما وعرفا بیشتراست .

٤ ـ ملامحسن فیض کاشانی

ملامحسن فیض
تاریخ وفات درحدود ۱۶۸۰/۱۰۹۱

محمدبن مرتضی الکاشانی که اورا محسن متخلص بفیض مینامند از اهل کاشان وچنانکه گفتیم شاگرد خاص ومحبوب و داماد ملاصدرا بود . درروضات الجنات (۹ـ ٥٤۲) وقصص‌العلماء از احوال او بیشتر از اسنادش نقل نموده اند . وچون نه‌تنها فقیه وحکیم بوده بلکه‌درشعر نیز دست‌داشته احوالاتش درریاض‌العارفین (ص٦ـ۲۲٥) ومجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص٦ ـ ۲٥) مسطوراست .

فعالیت خارق العاده او در تألیف و تصنیف

فعالیت او درراه تحقیق وتحریر فوق‌العاده بوده‌بنابرمندرجات قصص‌العلماء قریب دویست کتاب ورساله تالیف کرد و کمتر کسی از معاصرین یا متقدمین درکثرت تصنیفات از او سبق

---

(۱) لندن‌لوزاك و کمپانی ۱۹۰۸ .

Developement of metaphysics in Persia : a contribution tohe History of Muslim philosophy محمداقبال فلسفه شخصی خود را دریك‌مثنوی فارسی موسوم به اسرار خودی بیان کرده (و بنابرفهم راستنباط من عقیدهٔ او نوعی از افکار و فلسفهٔ نیچه Nietzsche است بلباس مشرقی) این‌مثنوی در مطبعهٔ دارالعلوم لاهورچاپ شده ورفیق وهمکار من دکتر ر . ا نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده و لندن ما کمیلان و کمپانی ۱۹۲۰ »

(۲) کتب عربی‌هم دارد مثل منظومه وشرح‌اسماء (که شرح‌جوشن کبیرودعای‌صباح است) و حواشی براسفارو غیره . (مترجم)

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . در قصص العلماء اسم ٦٩ کتاب او نوشته شده که آخرین آنها شرح‌الصدر [۱] در احوال خود مؤلف است اما در روضات (٦ ـ ٥٤٥) راجع بتالیفات‌اوشرح مفصلتری مسطور وسال‌تألیف‌اغلب آنها نیز مذکور است .) تاریخ تألیف این کتب درفاصله سنوات ۱۰۲۹/۱٦۲۰ و ۱۰۹۰/۱٦۸۰ بوده است .) درسال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد وچهار سال از [۲] سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش در حدود ۱۰۰٦/۸ ـ ۱۵۹۷ واقع میشود از مفاتح الشرایع تألیف ملامحسن یك نسخه دردست دارم که علی‌الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنهٔ ۱۰٤۲/۳ ـ ۱٦۳۲ است .

فال مناسب

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان ترك کرده بشیراز رفته و در مجلس درس سید ماجد بحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش‌اجازه نداد وعاقبت موکول بتفأل قرآن واشعارمنسوبه بعلی بن ابیطالب (ع) نمودند در تفأل باقر آن سورهٔذیل آمد (سورهٔ نهم آیهٔ ۱۲۳) (فلولانفرمن‌کل فرقة منهم طائفة لتفقهوافی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» و از اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که‌کلمات «صحبة ماجد» بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق‌الذکر بود .

تغرب عن‌الاوطان فی‌طلب العلی	و سافر ففی‌الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة	و علم و آداب و صحبة ماجد
فان قیل فی‌الاسفار ذل و محنة	وقطع‌الفیافی و ارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیر لـه من قیامـه	بـدار هـوان بین ذل وحـاسد

بعد از این امر صریح دیگر پدر ملامحسن را مانع‌نشد واجازه داد که‌بشیراز برود ملامحسن‌هم ببلدهٔ مزبوره رفت ونزد سید ماجد مشارالیه وملاصدرا بتحصیل مشغول گردید . درقصص‌العلماء تاریخ‌این مسافرت را سنهٔ۱۰٦۵/۵ ـ ۱٦۵٤ ثبت‌شده ولی قابل قبول نیست زیرا که دراینصورت درسن‌شصت سالگی‌باید‌بطور جدی‌مشغول تحصیل شده ودختر ملاصدری راگرفته باشد .

---

(۱) این کتاب در۱۰٦۵/۵ ـ ۱٦۵٤ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات‌الجنات ص ٥٤٦ در چاپ هندوستان قصص‌العلماء بخطا آنـرا شرح الصور نگاشته انـد .

(۲) روضات‌الجنات ص ٥٤۲ و ٥٤٩

ضدیت شیخ احمد احسائی با ملا محسن

صاحب قصص‌العلماء ملا محسن را اخباری صرف وصوفی و از معتقدین شیخ محیی‌الدین ابن‌العربی دانسته است شیخ احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم[۱] شروحی بر دو جلد از کتب ملاصدرا نگاشته خیلی ازملامحسن متنفر بوده واورا بجای «محسن» «مسیئی» میخوانده و شیخ محی‌الدین بزرگ را ممیت‌الدین میگـفته است، در قصص‌العلماء حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود ازاینقرار: «در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید و آنرسول کارش آن بود که هر که چیزی دردست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد[۲] ملامحسن تسبیحی از تربت سیدالشهداء علیه‌السلام بدست گرفت آن شخص در دریای فکرغوطه ور شد وچون اصرار کردند که باری چیزی بگو گفت: «عاجز نمانده‌ام ولی بقاعدهٔ خود چنان می‌بینم که دردست توقطعهٔ ازخاك بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است کـه خاك بهشت چگونه بدست تورسیده است» ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد که چه در دست داشته و اورا متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد وبنا برقول صـاحب کتاب آن شخص بدین اسلام درآمد. ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نـهایت

غلبهٔ ملا محسن بر شخص عیسوی

تقدس وتقوی ابراز میداشت برخلاف فقها غنا را جایزمیدانست. بهترین تألیف‌فارسی او ظاهراً ابواب‌الجنان است که در ۱۰۵۵ / ۱۶٤۵ تدوین شده و موضوعش[۳] صلوة ولزوم آن است[۴] اما از تألیفات کثیرهٔ اوعدهٔ قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول است ودراین عصراسم اورا مردم بهترازتألیفاتش می شناسند[۵]

---

(۱) حاشیه ۲٦۱ این کتاب (۲) این راضی و ضمیر گویند بترجمهٔ که از چهار مقاله کرده‌ام رجوع کنید صفحه ٦٤ و نمرهٔ ۲ ازاوراق ملصقه وص ۱ - ۱۳۰ (مؤلف) بحواشی چهار مقاله صفحه ۲۰٦ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعهٔ وعیدین اضحی و فطر مقصود است (مترجم) (٤) این کتاب را با تألیف متأخری که دارای همین اسم و موضوعش اخلاق است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحهٔ ۲٦۰ که انتساب ابواب‌الجنان بفیض تردید شده است (مترجم) (۵) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه است (ت. ز)

۵ ـ ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج وطالب دارد . گویا معروفترین کتب او یکی گوهر مراد باشد کـه

گوهر مراد

بزبان فارسی وراجع بحکمت است ودیگری سرمایـهٔ ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هردو بچاپ رسیده انـد . شرحی که درروضات‌الجنات (ص ۳ ـ ۳۵۲) وقصص‌العلماء ازو نوشته اند مختصر و غیر کافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بر وفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطـابق می آید و تا چـه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیزها را مینوشته است و این قول صـاحب قصص تـا حدی مؤید عقیدهٔ گوبینو است .

میرابوالقاسم فندرسکی

بیش از آنچه قبلا راجـع بمیرابوالقاسم فندرسکی گفته‌ام در اینجا چیزی نمی‌نگارم ودرباب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی ازسه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم . زیرا که علاوه برشرح مختصری که در ریاض‌العارفین[1] و مجمع‌الفصحاء از احوال او دیده میشود . وشعری که درهردوتذکره مزبورعینا تکراریافته وشمهٔ که دردبستان[2] راجع باو مسطوراست وویرا بمرافقت ومشارکت با شاگردان کیوان وپرستش آفتاب منسوب میسازددیگرنسبت به احوال وطریقه فلسفی اوچیزی بدست من نرسیده‌است علی‌الظاهر بهتر است که اورا قلندر بنامیم تا فیلسوف وگویا درفضای اصفهان که مرکز شیعهٔ اثنی عشری بود حوصله بـروی تنگ شد ومجبوراً ازآنجا رخت بهندوستان کشید واگربقول صاحب‌ریاض‌العارفین که گوید مزارش دراصفهان معروف ومعلوم‌است اعتماد بتوان کرد فندرسکی دراواخرعمربابد ازهند بایران مراجعت کرده باشد .

گوبینو (ص ۱۱۰ ـ ۹۱) چندنفر ازحکمائی را که بعد از ملا صـدرا ظهور کرده اند تا زمان توقف خودش درایران اسم میبرد اما اغلب دارای اهمیت وابتـکار

---

(۱) ص ۶ ـ ۱۶۵ (۲) ترجمه شی وترویر (لندن ۱۸۴۳) جلداول ص ۱ ـ ۱۴۰

خاصی نبوده اند وما دراینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما میپردازیم که درزمان گوبینو حیات داشته است ومشارالیه درحقش مینویسد « شخصی مطلقاً بی نظیر» است .

٦ ـ حاجی ملا هادی سبزواری

حاجی ملاهادی سبزواری
ولادت ۱۲۱۲/۸ـ۱۷۹۷
وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸

لازم نیست که مفصلا راجع باین حکیم عهد جدید بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خودموسوم به «توسعهٔ الهیات در ایران»[1] عقاید فلسفی او را مفصلا نگاشته است . و من هنگامی که در زمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران نزد یکی ازشاگردانش تحصیل می کردم شمهٔ از حالات استادرا یادداشت نموده وترجمهٔ انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی میان ایرانیان» درج و نشر کرده ام .[2] مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول پسر حاجی ملاهادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده ودر ۱۲۱۲/۸ـ۱۷۹۷ تولد یافته وبدواً درمسقط الرأس خود سبزوار شروع بتحصیل کرده سپس بمشهد واصفهان رفته نزد ملاعلی نوری تلمذ کرده است . بعد ازحج گذارش بکرمان افتاد واز آنجا زنی گرفت و بسبزوار رفته وبقیه ایام حیات رادر این شهر بسر برد ودر۱۲۹۵/۱۸۷۸ بدرود جهان گفت.

آثار حاجی ملاهادی مؤلفات مشهورهٔ فارسیهٔ او عبارتند از اسرار الحکم و شرح لغات وعبارات مشکله مثنوی و بعربی منظومهٔ در علم منطق و منظومهٔ در حکمت سروده وتفسیری بردعای صباح وجوشن کبیر نگاشته . و حواشی متعدده برشواهد الربوبیه وسایر مصنفات ملاصدرا تحریر کرده است درشاعری اسرار تخلص داشته و صاحب ریاض العارفین (۲ ـ ۲٤۱) مختصری از احوالش را نگاشته ومیگوید در حال تحریر (سنه ۱۲۸۷ / ۲ ـ ۱۸٦۱)شصت سال ازعمر شریفش میگذرد اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

III علوم ـــ ریاضیه وطبیعه وفنون غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن باحکمت

چنانکه گفته شد ریاضیات وطبیعیات وماوراءالطبیعه(یا مابعد الطبیعه) اجزاء فلسفهٔ نظریه محسوب میشوند . واینکه فلاسفه اسلام قبل ازهر تجربه واستقراء وتحقیقی درعوامل وحوادث

(۱) ص ۵۹ ـ ۱۷۵ (۲) ص ٤ ـ ۱۳۱

طبیعی اظهار نظر واتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفهٔ نظریه میدانسته اند وبآن نظر در وقایع طبیعی می‌نگریسته اند. علومی کـه موسومند بعربی یااسلامی کلیةمیراث یونان هستند دورهٔ مشعشع علوم‌در قرن‌نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰ ـ ۸۵۰) وخلفا خاصه منصور وهارون ومأمون بذل‌جهد وصرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه وطبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی ودقت بعربی ترجمه شود وخدمت بزرگی‌که بانسانیت کرده انداینست که علوم‌یونانی را درایام مظلم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس)انتقال داده‌اند

عربها بر میراث یونانیان چه افزوده اند ؟

اینقدر متیقن است امامسئلهٔ مشکلتری باقی‌است که هنوزحل نشده و آن اینست که آیا عرب ها فقط حامل و ناقـل علوم یونانی بوده اند یا تغیر و افزایشی هم در آن روا داشته اند و اگر تغیر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یانه . راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب « طب عربی »[۱] بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلی یونانی بـدست نیاوردم خیلی بـزحمت افتادم . اگر کسی بخواهد درزمینهٔ طب وریاضیات وطبیعیات ونجوم و شیمی مسلمین سخن براند باید دارای سه صفت باشدکه کمتر در یکنفر جمع توانندشد اولاآشنائی باعلمی که تحت مطالعه قرار میگیرد . ثانیا دانستن زبان عربی (و برای فهم کتب‌اخیره دانستن‌زبان فارسی وترکی نیز)ثالثاً دانستن زبان یونانی . درخصوص طب‌من‌اینطور

مقام تحقیق محمدبن زکریاالرازی

نتیجه گرفتم که ابوبکر محمدبن زکریاالرازی درطب‌خیلی بالاتر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده و گـویا بزرگترین طبیب‌عالم‌اسلام‌است عقیده‌دکتر ماکس نوبورگر Neuburger هم درکتاب مهمی که بنام تـاریخ طب[۲] نوشته قبل از من همین بوده است) یادداشتهائی که راجع بامراض‌وحالات مختلفه مرضی‌در کتاب بزرگ« الحاوی» ثبت کرده امروزهم مفید ومعتنی به است وعلاوه برفوائد تاریخی وادبی منافع عملی نیز دارد . وازروی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل و معالجات اورا تشخیص داد . ابوعلی منطقی‌تر ومنظمتر وفلسفی تر بود اماتحقیقات بقراطی راکـه

---

(۱) صفحه VIII + ۱۳۸ مطبعهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص۱۶۸ ومابعد .

سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

انحطاط علوم پس از هجوم مغول

در کتاب طب عربی تاریخ ظهور وتطور این فن را درمیان مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور اجمال نوشته‌ام ولی تاریخ مزبوررا تا زمانیکه در این کتاب مطرح است امتداد نداده ام بنحویکه بارها گفته و مبالغه کرده ام علوم مسلمین در قرن سیزدهم بواسطهٔ حملهٔ مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوزهم بهبودی نیافته است هرچند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمـد اما یقین نداریم که بپایهٔ کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم وحتی قـرن سیزدهم میلادی رسیده باشند . وابداً نمیتوان احتمال داد که بعد از مغول چیز تازه و صحیحی بعلوم اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده ام صورت مفصلی ازاسامی این کتب در تألیف بسیار مفید دکتر ادلف فونان مرسوم به آثار طبی ایرانیان[۱] (Quellenkunde der persischen Medizin) مندرج است و برای اشخاصی که بخواهنددراینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمارمیرود مشهورترین و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة‌المؤمنین تالیف محمد مؤمن حسینی باشد کـه در ۱٦٦۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این کتاب دردست است وبترکی وعربی نیز ترجمه گشته است .[۲]

علمای اسلام تا چه پایه مطالعات شخصی داشته‌اند

آنچه راجع بطب گفتیم بـر حیوان شناسی و گیاه شناسی و شیمی وغیره کاملا تطبیق میشود . و راجع بریاضیات ونجوم و معدن شناسی تا درجهٔ صدق میکند ، ارباب تخصصی که اززبان عربی نیز کاملا مطلع بوده‌اند . دراین موضوعات کتب محققانه نگاشته‌اند مثلا ویپك Woepecke در جبر و مقابله و ویدمان در مکانیك و هیرشبرك Hirschberg درکحالی ازطبقه جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی . بنظر من تمام نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته‌اند بالاتر نباشد پست‌تر نیست . اما مشکل است که خودرا متقاعد سازیم باینکه ملاحظه و تجربهٔ مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید مداخله داشته

---

(۱) لیپزیك ۱۹۱۰ V + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب فونان ص ۹۱-۸۹ همچنین رجوع کنید به B . M . P . C صفحهٔ ۲-۲۷٦

تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه

است . دکتر بذل‌الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسهٔ شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خود را کتب جاحظ قرارداد و جاحظ را بمناسبت کتاب بزرگ «الحیوان» پیشرو علمای طبیعی عرب میدانند[۱] دکتر بذل‌الرحمن که جوانی فعال ولایق است بنا برتقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً درعوایدوزندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یا نه .

بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حل کرد . درموضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتیکه مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سرونه دانه ها را قطع مینماید که دیگرنرویند . بعد از زحمات وتفحصات برای تحقیق این قول بالاخره بنا برقول مسترهوراس دینس ثورپ که یکی از اساتید علم مورچه شناسی انگلستان است برمن مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است وامیدوارشدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکتهٔ را درحیات حیوانات مطالعه کرده که‌اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده اند . اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کتاب پلی‌نی[۲] پیدا کردم وازاین جهة گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی برسماع وروایت بوده نه برتحقیق شخصی ومطالعهٔ مستقیم درحیات مورچگان .

علوم جدیدهٔ اروپائی درایران

درهریك ازعلوم عرب همین سئوال پیش میآید وجوابش را فقط کسی میتواند بگوید که درکتب علمیه قدما تبحر کامل داشته باشد . آیا در کتاب بزرگی کـه ابن‌البیطار بزبـان عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس‌کوریدس[۳] نباشد ؟

---

(۱) مثلا : درتاریخ Aerzte وعلمای طبیعی عرب (کوتین‌گن ۱۸٤۰) تألیف وستنفلد صفحه ٦-۲٥ (نمره ٦٥) نظریه دکتر بروکلمن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱٥۲) اما انتقادیرا که از ملاحظات دکتر . ل . لوکلرك کرده بزحمت میتوان پذیرفت (تاریخ‌طب‌عرب جلداول صفحه ۳۱٤) (۲) پلینی‌عالم‌رومی است کتابی درتاریخ‌طبیعی در۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهدقدیم است‌درسنه ۸۹ بعد ازمیلاد هنگام آتشفشانی کوه وزوو برای رها کردن بیچارگان‌ومطالعهٔ احوال طبیعی آتش فشان ازدیك محل‌انفجار رفت وبواسطه بخارات‌مسموم خفه‌شد (مترجم) (۳) Dioscorides ازاطبای یونانی است که درقرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سئوال مزبور هرچه باشد این نکته مشکوك می‌ماند که آیا علمای مسلمین درقرون اخیره از اسلاف خود پیش رفته حتی برتبه و پایهٔ آنها رسیده اند یا نه؟ در این اواخر خاصه بعد از تأسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه اقتباس ازکتب علمی اروپائی شده اما این ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب‌است وبزحمت اسم آنها را میتوان درادبیات ایران داخل‌نمود. عدهٔ از آنهارا در کتاب «مطبوعات وشاعری ایران جدید» صفحه ٦٦ ــ ١٥٤ نام برده‌ام و عنوان این قسمت چنین است: «تأثیرات تجدد آور در عالم مطبوعات غیر ازمجلات و جرائد» اما از ایرانیانی که بعد ازاواسط قرن سیزدهم هجری درمدارس اروپا تحصیل کرده و باخذ درجهٔ علمی نائل شده اند هیچکس رانمیشناسم که در اختراع وابتکار کشفیات‌جدیده کسب افتخار وشهرتی کرده باشد.[1]

علوم خفیه

در خاتمه لازم است کلمهٔ چند راجع بعلوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم وکیمیا نمیشوند زیراکه درمشرق زمین نجوم وکیمیا را از هیأت وشیمی جدا نمیدانند درعربی ودر فارسی شیمی را کیمیا میگویند واسم چهار عالم دیگر رانیز که از طلسم وجادو ونیرنگ‌بحث میتمایدبهمان شکل درست کرده اند آنهارا لیمیا وهیمیا وسیمیا وریمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم ازکلمات «کله‌سر» مأخوذ است یعنی این علوم تمام سری است وکتاب موسوم باسرار قاسمی[2] که فارسی است وکتاب شمس المعارف[3] تألیف شیخ‌البونی معروف که عربی است نمونهٔ این قبیل مؤلفات بشمار میروند. و از این قسمت ادبیات

---

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که درسال ١٣٢٦/١٩٠٨ وفات‌یافت‌در امراض قلبی متخصص شد واول کسی بود که دقت اطباء رابیك طپش خفیف‌قلبی‌متوجه ساخت این صدا را بفرانسه آمپولمانAmPiolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم ـ Embolism است که دکتر محمد درآن باب رسالهٔ بزبان فرانسه منتشر نموده است دکتر مشارالیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان واطفال بزبان فارسی نوشته است. ت. ز

من نتوانستم از این کشفی که بدکتر محمد نسبت داده اند اثری بیابم وحتی کلمهٔ فرانسوی که با این‌معنی مناسب باشدنیافته ام‌وحدس‌میزنم شایدآمپی‌لمان «Empilement» باشد ودراین باب با دونفر ازمعاریف اطبا نیزمشاوره نموده ام‌وایشان‌هم اطلاعی نداشته اند (مؤلف) (۲) چاپ سنگی در بمبئی بسال ١٨٨٠ و١٨٩٤ (۳) نسخهٔ چاپ ١٣١٨/١٩٠٠ در دست من است اما چند چاپ دیگرهم ازاین کتاب درهند ومصر منتشر گشته است

حکایت میکنند . تاجائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسندهٔ است ازمسلمانان که سعی کرده است یك اساس فلسفی وعقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پروفسور دنکاك بلاك مکدونال باکمال مهارت در کتاب جالب وشیرین‌خودموسوم به «اوضاع وحیات دینی در اسلام «The religious Attitude and Life in Islam»[1] افکار و آراء ابن‌خلدون‌را باتحقیقات روحی عهد جدیدمطابقه ومقایسه کرده است . من‌همیشه در مقابل قوت وقدرتیکه جن گیران وجادو گران ادعا میکرده اند نظری باز وخالی از تعصب داشته ام وهر وقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق وتفتیش اعمال آنها صرف وقت نموده ام وهمیشه نومید بسر گشته ام مگر در دوموود یکی درتابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادو گری رادیدم که در ضمن اظهارات بیجا وبی اساس خودکاری کرد که بکلی ازفهم آن عاجز مانده متحیر شدم[2] دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات واعداد[3] را دیدم که اگر تمام مدعیات اورا قبول نکنم لااقل باید گفت که در خواندن سرائر وضمائر نهایت مهارت وقدرت را داشت .

IV تواریخ ــ عمومی واختصاصی ومحلی

باکمال تاسف و برخلاف میل قلبی باید اذعان کرد که در تالیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی ازعرب عقب مانده وقوم اخیرالذکر دراین رشته‌ادبی گوی سبقت ربوده وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود وقایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسلهٔ روات بمورخ میرسیده است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را برطبق حقیقت نقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنهٔ بسیه مواد تاریخی مفیدی در دسترس ما گذاشته اند که بنابر اسناد مندرجهٔ صحت وسقم آنهارا میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هرچند راجع بصحت قول روات واستحکام سلسلهٔ اخبار رأی ما با مسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعدها آمدند این اقوال و اسناد گرانبها و خستگی آور را

فوق عرب بر ایرانیان از حیث تاریخ نویسی

---

(۱) مطبعهٔ دارالعلوم شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی درمیان ایرانیان» صفحه ۵۰۳–۴۵۰ (۳) لندن لنکاس و کیبانی ۱۹۰۳ صفحه XIV + ۲۱۱

خلاصه کردند وفشردند و پاك نمودند ولی عبارتشان لطافت و ایجاز سابقین را از دست نداد وشل عبارات وقایع نگاران عهدقدیم نقاشانه ومتقاعد کننده بود . بهترین مورخان زبان فارسی هم تاقرن سیزدهم اگرچه درلطافت و کشندگی به پایه عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند .[۱] بی ذوقـی و کج سلیقگی سلاطین و حکام مغول و ترك اسباب فساد و خرابی تاریخ را فراهـم آورد و انشاء مطالب را

تاثیر مضر تاریخ وصاف

ضایع کرد . این حالت درتاریخ جهانگشای جوینی (کـه در حدود ۱۲۶۰/۶۵۸ تألیف گشته)[۲] ودر تاریخ وصاف کـه در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده و دنبالهٔ تـاریخ جـوینی محسوب میگـردد نمایان است سابقا گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد ومخربی در تاریخ نـویسی قـرون بعد نموده است . در میان تواریخ اخیرهٔ فارسی کمتر کتابی دیده ام که بپایهٔ تاریخ تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی کـه در ۱۳۲۴/۷۲۴ بـرای نصرة الدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد . و اتفاقاً این کتاب هم تقلید و رونویس تاریخ عربی است که صفی الدین محمدبـن علی العلوی الطقطقی (در سال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده ومعمولا آن را کتاب الفخری میگویند[۳] اما در اینجاموسوم است به منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء . کتاب تجارب السلف درذوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزیور طبع آراسته نشده بلکه تاجائی که اطلاع دارم جز دونسخهٔ آن موجود نیست یکی نسخهٔ من که علامت G . 3 دارد ودر سنهٔ ۱۸۷۰/۱۲۸۶ نوشته شده و دیگر نسخهٔ کتابخانهٔ ملـی

---

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر ازایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان برتواریخ فارسی مرجح است اعم ازایرانی نژاد وعرب نژاد والا طبری وابوریحان وحمزه وابوالفرج واکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلا ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطهٔ مغول است و درسال ۶۵۰ بپایان رسیده وانشاء آن در کمال استادی و بلاغت است (مترجم) (۳) دفعهٔ اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخهٔ پاریس آنرا درگوتا درسنهٔ ۱۸۶۰ بطبع رسانید امانسخهٔ مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ درپاریس بتوسط درنبورك H Derenbourg چاپ شده ولااقل دومرتبه هم در نهایت خوبی درمصر بطبع رسیده است. ترجمهٔ فرانسهٔ آن هم بقلم امیل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعه بمراکش» در ۱۹۱۰ در پاریس منتشر گردید

پاریس[۱] که تاریخ تحریر آن ۷/۱۳۰٤ ــ ۱۸۸٦ است .[۲]

بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر

موجب ملال و عاری از فایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی چهارقرن اخیر ایران را نام بریم . تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را در قسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة‌الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی وحالات شاه اسمعیل بنقل از سرا . دنی سن راس درمجله انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹٦ صفحهٔ ۸۳ـ۲٦٤ . و احسن التواریخ حسن روملو که در ۸ ــ ۹۸۵/۱۵۷۷ تألیف شده وتاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱۰۲۵/۱٦۱٦ تدوین یافته است . غیراز اینها چندین تاریخ‌دیگر راجع باحوال اشخاص معین‌دراواخر عهدصفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۷/۱۲۱۱ ــ۱۷۹٦) وتذکرهٔ آل داود (٤/۱۲۱۸ ــ ۱۸۰۳) که اگر در دسترس می‌بود برای تصنیف این کتاب بآنهارجوع مینمودم اما متأسفانه بدست نمی‌آید . درباب عهد بعد ازصفویه چندین کتاب اروپائی موجود است که مارا از تواریخ فارسی تا اندازهٔ بی‌نیاز می‌کند . اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه[۳] ومجمل التاریخ بعدالنادریه[٤] دراروپا طبع شده و برخی در ممالك شرقی در مطابع سنگی چاپ گردیده است ازقبیل درهٔ نادری میرزا مهدیخان استرآبادی که بسهولت بدست توان آورد . این تواریخ اختصاصی‌غالباً حاوی مطالب سودمندی است واشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر از مراجعهٔ آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تدوین و تحریر آنها بسیار مغشوش و مغلق است وعبارت پردازی واظهار فضل وایراد لغات غیرمأنوسه فائدهٔ آنهارا تقلیل داده است ودرین باب پیش از این شکایت کرده ایم .

فقر اغلب تواریخ عمومی فارسی

در باب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوند میر ۹۲۹ / ۱۵۲۳ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تاریخ کمیاب .

---

(۱) رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی وغیره تالیف بلوشه (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحهٔ ۲۵۱ شمر ۲۳۷ ــ تتمه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ بتوسط آقای اقبال آشتیانی در طهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست بیر لیدن ۱۸۸۸ (٤) چاپ اسکارمان لیدن ۱۸۹۱

خلدبرین (۱۰۷۱/۱–۱۶۶۰) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع بحوادث زمان مؤلف باتواریخ مختصر سابق‌الذکر تفاوتی ندارند و راجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیرا که از کتب سابقین التقاطاتی کرده در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع کمال بی‌مواظبتی بخرج داده اند بعلاوه این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سر گذشت سلاطین و شاهزادگان وامرای خارجی است که پی درپی براهل ایران جابرانه سلطنت کرده ودر میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربوده اند . و سالنامهٔ خستگی آور خونریزی‌ها وچپاول ها و تطاول هائی است که بزحمت میتوان یك موضوع عمومی گرانبهائی از آنها استخراج کرد[۱] فقط پس از رنج فراوان و صبر بی‌پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نور ضعیفی براوضاع ومسائل مذهبی وسیاسی و اجتماعی بیفکند و همین مطالب است که اگر در دست مورخی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد .

علائم ترقی در عصر جدید

معذلك درعصر جدید آثار امید بخشی درپیشرفت تاریخ‌مشاهده میگردد . میرزا جانی کاشانی که در ۱۷۵۲ جزء مقتولین دفعهٔ اول بابیه کشته شد تاجری بود بی بضاعت ادبی و کتاب نقطةالکاف را[۲] در تاریخ بابیه با حرارت و تشدد و عصبیت نگاشت اما اطلاع کامل داشت وعباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پردازی های مطمون ومنفور بود . تاریخ نا تمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی[۳] که ذکر اسناد کرده ونفوذ اشخاص را دروقایع سیاسی مورد بحث وتوجه قرارداده بنظرمن ازجنس دیگریست و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که درشش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است .

---

(۱) رجوع نمائید بملاحظات صحیحه که مستر وین سنت اسمیت دراین‌باب نموده ودر تاریخ اکبرشاه ۷ – ۲۸۶ منتشر ساخته است . (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد و جلد پانزدهم سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب محسوب میگردد . (۳) این کتاب چاپ سنگی شده و جزوه جزوه انتشار یافت وتا اندازهٔ که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعده ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) باتمام رسیده ورشته تاریخ‌را تا موقعیکه آنرا هجرت صغری (دسامبر ۱۹۰۵) نام گذارده ادامه میدهد. صفحات جلد اول ۲۵۶ است . — جلد دوم در آخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فبراری ۱۹۱۰) خاتمه یافته و مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تالیف بانجام رسیده‌است یا نه

۲ ـ احوال رجال ـ سرگذشتهای شخصی ـ سفرنامه‌ها

متداول بودن کتب رجال فیمابین مسلمین

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق‌العاده بنگارش کتب رجال نشان داده اند و این کتب معمولا از عموم بزرگان از هرصنف وطبقه بحث نموده وحیات آنها را شرح میدهد مثل وفیات‌الاعیان ابن خلکان وروضات‌الجنات که درقسمتهای اخیر این مجلد مطلب بسیار از آن اقتباس نموده ام . وفیات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی و روضات در قرن نوزدهم تالیف یافته وهردو بعربی است . دیگراز کتب رجال نامهٔ دانشوران است که

انواع مختلفه کتب رجال

جمعی ازفضلا (قریب شش نفر) بتحریر آن همت گماشتنداین کتاب بفارسی‌جدیداست وطرح وسیع‌ومفصلی در آن پیش‌بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۲۹۶/۱۸۷۹ وجلد دوم در ۱۳۱۲/ه ـ ۱۹۰٤[1] در طهران چاپ سنگی شده است . غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود ازقبیل وزراء اطباء شعراء وعلماء وگاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود وهم بنکات جغرافی وهم مطالب تاریخی آراسته میگردد . دستورالوزراء خواندمیر[2] که بنا بر ماده تاریخی کـه در نام آن است در ۹۱۵/۱۰ ـ ۱۵۰۹ تألیف شده نمونهٔ ازنوع اول است و درست در ابتدای دورهٔ کـه تحت بحث ماست قرارمی‌گیرد . اما راجع بحکماء و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده‌ام که با تاریخ الحکماء قفطی[3] و عیون‌الانباء ابن اصیبعه[4] برابری تواند کرد . این دو کتاب درقرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بودهمدون گردیده اند . از طرف دیگرتذکرهٔ شعرا درزبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد ازآنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفهٔ سامی را در سنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ بمتابعت تذکرةالشعرای دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد . سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریک سنی ها در سال ۱۰۱۹/ ۱۱ـ ۱۶۱۰ بقدری او را تازیانه زدکـه

---

(۱) بکتاب «شاعری ومطبوعات ایران جدید» تألیف من رجوع کنید جلد ۳و٤و۵ و۶و۷ درطهران چاپ شده‌است (مترجم) (۲) رجوع نمائید بصفحه ۳۲۵ ریو (B.M.P.C) (۳) توسط پروفسور جولیوس لیپرت «لیپزیک ۱۹۰۳» چاپ شده است (٤) درقاهره مصر دردومجلد بطبع رسیده «۱۸۸۲/۱۲۹۹»

جهانرا وداع گفت درمیان هم مذهبان خود بشهید ثالث [۱] ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیارسودمند مجالس‌المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب‌وایرانی از هرطبقه و ازهرزمره را از شاه تا شاعر حاوی است . آثارالبلاد زکریا بن محمدبن محمودالقزوینی [۲] وهفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) نمونهٔ کتب جغرافی قدیم وشرح حال های مخلوط بجغرافی محسوب میشوند [۳] . تواریخ مختصهٔ بلاد وایالات ایران نیزبسیار دردست است وغالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است . دراین مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً درفصل راجع بمذهب و علمای روحانی کتاب عربی روضات‌الجنات فی احوال‌العلماء والسادات خیلی مرا بکارآمد .

روضات‌الجنات این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا وعلمای اسلام وشعراء قدیم وجدید است مؤلفش محمدباقربن حاجی‌امیرزین‌العابدین‌الموسوی خونساری وزمان تألیفش نیمهٔ دوم ازقرن نوزدهم میلادی است . در ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بانهایت خوبی درطهران چاپ شد (جز اینکه حسب‌المعمول فاقد فهرست است) . تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلا احمد علی محمد وغیره اما کاملا مراعات آن بترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می‌افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبورغالبا بالقاب و اسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب الفبائی در بادی نظربنظر نمیرسد . مثلا قسمت اعظم چهارمین وآخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند وتقریباً در۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت‌شامل احوال بزرگان علما ازسنی و شیعه است که حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل‌کلینی ابن بابویه وشیخ مفید ومورخین از قبیل طبری و شهرستانی و علماء مثل رازی و بیرونی و فلاسفه مانند فارابی و غزالی و محیی‌الدین ابن‌العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فریدالدین عطار و جلال‌الدین

---

(۱) رجوع کنید بریو (B.M.P.C) صفحه ۳۳۷-۸ (۲) بخط عربی توسط وستنفیلد (گوتینگن ۱۸۴۸) چاپ گردیده وسال بعد دیگری ازمولفاتش یعنی عجایب المخلوقات بطبع رسید (۳) درهفت اقلیم قسمت شرح احوال غلبه دارد . این کتاب متاسفانه هنوز چاپ نشده مولوی عبدالمقتدر حواشی بسیار برآن نگاشته وشروع بطبع هم نمود اما تاجائی که من اطلاع یافته‌ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) درکلکته بسال ۱۹۱۸ طبع شده است .

روی . دراین کتاب هیچ شالودهٔ صحیح ومعینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتابرا دارد خود مجبور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند .

قصص العلماء

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است که درسنهٔ ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ تألیف شده . دراین کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر ازعلماء شیعه مندرج است و هرچند کمتر از روضات الجنات اطمینان بخش و صحیح است . اما روشن تر و خواناتر است .

نجوم السماء و سایر کتب احوال علماء

دیگری از کتب مفیدهٔ فارسی که در همین موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمد علی است که در ۱۲۸٦ / ۷۰ ـ ۱۸٦۹[1] تألیف شده و مشتمل بر ذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگر مخصوص علمای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که درقرن هیجدهم میزیسته ودوم « امل العامل فی علماء جبل عامل » ازمؤلفات محمد بن حسن بن علی . . . الحر العاملی که درقرن سابق زندگانی میکرده است .

خطاطان

لازم است شمهٔ هم ازکتاب جدیدی که دارای اختصاص وامتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم . این تالیف هرچند ازآثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریریافته واسمش خط وخطاطان است[2] در تاریخ فن خط واهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخرعمررا در اسلامبول بسربرد وعضویت انجمن معارف یاآکادمی عثمانی را دارا بود .

تراجم شخصی

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید وگمنام بود واگر کسی بخواهد برتمام کتب رجال و تذاکر احوال اطلاع حاصل کند باید بفهرستهای نسخ فارسی تالیف ریو ، اته وغیره رجوع کند اما راجع بسر گذشتهای

---

(۱) چاپ لکنهور در سال ۱۳۰۳/٦-۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقحی از این کتاب در اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷)

شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابــع اولیه تاریخ هجوم افغان وسقوط اصفهان در۱۷۲۲ بشمار میرود .

سفر نامه سفر نامه ها نیزیك قسم سرگذشت شخصی است و ناصرالدین‌شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ‌خان امین‌الدوله بلندن وپاریس درپایان جنگ ۸ ـ ۱۸۵۷ ایران وانگلیس بقلم یــکی از منشیان وهمراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطــبع نرسیده است [۱] درخاتمهٔ این سفر نامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیزمسطور است .

بستان السیاحه از اینها مهمتر و متنوعتر بستان‌السیاحه حاجی زین‌العابــدین شیروانی [۲] است که در تاریخ ۱۲٤۷/۲ ـ ۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف درضمن شرح شماخی حالات خودراچنین بیان می کندکه درنیمه شعبان۱۱۹٤ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد اورا درپنج سالگی بکربــلا بردند ودر آنجا مسکن گزید . سفرهای طولانی کردبعراق وگیلان وقفقازو آذربایجان وخراسان وافغانستان وهند ، کشمیروبدخشان وترکستان و ماوراءالنهرو خلیج فارس و یمن وحجاز ومصر وشام وعثمانی آسیا وارمنیه وشهرهای ایران ازقبیل طهران همدان اصفهان وشیراز و کرمان‌سفر کرد . حاجی شیروانی شیعه ودرویش نعمةاللهی بود وازاین جهة بملاقات عدهٔ کثیری ازعلما وعرفا نائل شد . هوشی سرشار ودقتی فوق‌العاده داشت و وقایع و مشهودات سفرخود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنها را تحت عناوین ذیــل مرتب میسازد .

باب اول ـ در شرح حــال حضرت خاتم‌النبــیین و ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین .

باب دوم ـ حالات بعضی ازعلما وعرفا وحکما وبعضی ازشعرا ودانشمندان

باب سوم ـ دربیان بعضی مذاهب متشتته وعقاید مختلفه .

---

(۱) نسخهٔ خطی من (علامت K.V) درسال ۱۸٦۰/۱۲۷٦ بــرای شاهــزاده بهرام میرزا بهاءالدوله نوشته شده ومن جزء نسخ مرحوم شیندلر ابتیاع نمودم . درخصوص‌سفارت فرخ‌خان رجوع‌نمائید بتاریخ ایران‌واتسن ۱۸۰۰/۱۸۵۸ صفحهٔ ٤۵٦ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ ۳-۱۸۹۲ رجوع کنید بریو(B.M.P.S) صفحه ۱۰۱-۹۹ و ۱۳۹و ۱٤۰ . همچنین‌رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملاتزا . اکستره مغلوط ومنتخب جلدسوم ص ۵۰-۵۹

باب چهارم ـ در بیان اسامـی وجغرافی امصار وقراء واقعه در خـطه ایران و ترکستان وافغانستان وهندوستان و بعضی اروپا وچین وختا وممالك عثمانی ازشامات ومصر وغیره بحروف تهجی .

سیر ـ در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .

گلشن ـ در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست وهشتم درحرف یـاء .

این کتاب حاوی مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آنها رعایت شده وفهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هر چند نتوانست اروپا را سیاحت کند اما از معاشرت ومـکالمه با سیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالك و آداب ورسومشان کسب نمود . در تحت عنوان فرنگ (ص ۷ ـ ۳۸۵) نسبت باحوال واخلاق ممالك معظمهٔ اروپا بحث کرده فرانسه را اول واطریش را دوم وانگلیس را سوم قرارمیدهد و شرح مفصلی از مذاکـرات با یکنفر انگلیسی که او را مستروکلیس مینامد [1] و درعظیم آبـاد باوی ملاقات کرده مینگارد. همچنین بصحبت سفیراطریش مقیم اسلامبول رسید که ویرا بسیاحت مملکت خود دعوت کرد ولی مینویسد : « چون هیچ فایدهٔ روحانـی بر این سفر مترتب نبود نپذیرفتم » گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است کـه راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته ودرخلال مباحث مختلفه ازاحوال زردشتیان و مزدکیان و یهود ونصارا وهندو وصوفیه وغلات بحث نموده است .

دراینجا غیرممکن است که ازتمام کتب مفیده قابل رجوعی که درتاریخ ورجال وجغرافی ازنیمه قرن نوزدهم ببعد درایران نگاشته شده ذکری بکنیم . هرچند بیشتر آنهااز کتب قدیمه عربی وفارسی استخراج وتلخیص شده اما در برخی مطالب مفیدهٔ جدیدی پیدا میشودکه درسایر کتب نتوان یافت . فقط بعضی نکات مخصوصه کـه در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطر نشان گردد .

---

(۱) شاید کلمهٔ ولکنس Wilkins باشد که مغلوط شده است .

معمولا اروپائیانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادبیات اظهار میدارند که درفهرست بی‌نظیر دکتر ریو مندرج‌است اما بعد از دخول فن طبع وچاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روزبروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانهٔ سنگی یادر مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند : این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است . وغالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیحه راجع بمؤلف یامندرجات یکی از کتب جدیده بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا [1] که توسط مستر ادواردس جدیدا تهیه وطبع‌شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه . اما یادداشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة جزکلیاتی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین ومصنفین را حاوی نیست . آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تالیف ودر ایران طبع شده است . زیرا که صورت کتب فارسی‌طبع عثمانی ومصر وهند را بدلایلی که‌ذیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد .

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مغشوش وقرین هرج ومرج است ناشرین وکتابفروشان صاحب تمکن‌و با ثبات وجود ندارند وفهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد . اغلب کتب قیمت معین ومحل فروش ثابت ندارند . خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند . وکمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یاجدول اسامی داشته باشد . غالبا کتبی که درچند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل وقطع وطرحش تغییر یافته وحتی موضوعش هم درطول سخن عوض میشود وخود مؤلف هم غالباً تغییر لقب میدهد . محض نمونه یکی از چندکتابی راکه بنام میرزا محمدحسن خان پسر حاجی علی خان مراغهٔ ملقب بحاجب‌الدوله واعتماد السلطنه نوشته‌شده نام میبریم خود محمد حسن خان هم پی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه

---

(۱) لندن ۹۶۸/۱۹۲۲ ستون‌این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته‌امابك فهرست عمومی القاب ویکفهرست مواد نیز تنظیم شده است

واعتمادالسلطنه ملقب شده است قبل از هرچیز باید گفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد در افواه مشهور است کـه اعتمادالسلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند وعنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد [۱] از این دوعمل نخستین را میتوان بیك تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقبیح است . باری در ۱۸۷٦/۱۲۹۳ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیائی بلاد وقراء ایران است وبیشتر اساسش روی معجم البلدان یاقوت حموی است وازحرف الف تا تاء را شامل است انتشار داد . ظاهراً این جلددو مرتبه چاپ شده طبع اول باذکر تبریز خاتمه یافته ودارای ۳۸۸ صفحه است و چاپ دوم که درسال بعد (۱۲۹٤ / ۱۸۷۷) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و٦۰٦ صفحه دارد . مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خود را باتاریخی از دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده ودرپایان آن جلد و سایر مجلدات یك تقویم و سالنامه اوضاع درباری افـزوده است . جلد دوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر از سالنامه مربوط بسنهٔ ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ که خود ٤٥ صفحه میشود . جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته واوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی‌و دوم در۲٦٤ صفحه شرح داده وسالنامه اش به پنجاه صفحه بالـغ میگردد . در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال ومقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافـی بوده افتاده ودر جلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف تاء و جیم را باتمـام رسانیده است . اما مجدداً وارد تاریخ شده شمهٔ ازوقایع سال تألیف (۱۸۷۹/۱۲۹٦) را ذکر نموده وسالنامهٔ معمولی را ضمیمه میکند . دراین جلد بشادمـانی صلح و صفائیکـه میان تاریخ وجغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود وازـ$\frac{1}{4}$ ۱۰ اینچ طول و$\frac{3}{4}$ ٦ اینچ عرض میرسد به$\frac{1}{2}$ ۱۳ اینچ طول و$\frac{1}{4}$ ۸ اینچ عرض .

در اینوقت مؤلف چنین بنظر می آید که از مرآت‌البلـدان خسته و کسل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم بـه منتظم نـاصری همت گماشت سه جلد از آن درسال ۱ـ۱۲۹۸ ـ ۱۳۰۰ مطابق ۳ـ۱۸۸۱ از طبع خارج شد

(۱) رجوع کنید به «مطبوعات وشعر درایران جدید» صفحه ۱٥٦ و ٦۰ـ۱٦٤

من فقط جلد اول وسوم این کتاب را در دست دارم نخستین شامل خلاصه تاریخ اسلام از سال اول هجرت الی سنهٔ ٦٥٦ هجری (٦٢٢ ـ ١٢٥٨ م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران و اروپا درسال شمسی که ابتدایش مارچ ۱۸۸۰ است این قسمت از صفحهٔ ٥٧ ـ ٢٣٩ را فرامیگیرد در آخر کتاب ٤٢صفحه تقویموسالنامه دربار ضمیمه است جلدسوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ١١٩٤ / ١٧٧٩ تاسال ۱۳۰۰ /۱۸۸۲ (صفحهٔ ۳۸۷ ـ ۳۲) بعلاوه سالنامهٔ اخیر است .

مطلع الشمس
۳ـ ۱۴۰۱ هجری
مطابق۶ـ۱۸۸۴میلادی

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدیدیرا شروع میکند بنام مطلع‌الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی اساس و عادی از ناتمام ماندن مرآت البلدان مندرج است و گوید چون بعد از حروف مندرجه درمرآت البلدان حروف حاء و خاء میآید وچون خراسان مهمترین ایالتی است که بحرف خاء شروع میشود وچون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست وتمام کتبش بنام اومزین شده‌اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته‌ام که این کتاب را مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر بـاینکه خراسان در مشرق ایـران واقع است کلمهٔ مطلع الشمس را عنوان قرار میدهم . پس درجلد اول که در سال ۱۳۰۱ / ١٨٨٤تالیف شده وضع‌جادهٔ طهران بمشهد را که از دماوند فیروزکوه بسطام و بجنورد و قوچان میگذرد وصف نموده و احوال و اوضاع هر یك از این بلاد را باقری و منازل بین راه شرح میدهد . جلد سوم که درسنهٔ ۱۸۸۵/۱۳۰۲ طبع شد وصف مشروحی از شهر وابنیهٔمشهد و گذارش تاریخی آن ازسنهٔ ٤٢٨ /١٠٣٦ تا ۱۳۰۲/ ۱۸۸۵ و بزرگان و اعاظم رجالی که در آنجا تولد یـافته اند و احوال امام علی الـرضا [ع] را حاوی است و دز خـاتمه (٤٦٩ الی ٥٠٠) فهرست گرانبهائی از کتب کتابخانهٔ آستانه ضمیمه است در میان این مطالب جغرافیائی وتاریخی تذکـرهٔ شاه‌طهماسب صفوی هم (ازصفحه ١٦٥ تـا ٢١٦) مندرج است . این همان تذکرهٔاست که دریکی از فصول قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم . جلد سوم (که در۱۳۰۳ / ١٨٨٦ منتشر شد) در شرح مراجعت شاه است ازطریق‌معمولی‌زوار(نیشابور وسبزوار ودامغان وسمنان)باتاریخ وجغرافی واحوال رجال بزرگ هریك ازاین بلاد ومنازل بین راه . در پایان هر جلدی تقویم و سالنامهٔ دربار نیز ضمیمه است.

سایر مؤلفات محمد حسن خان

سایر تألیفات کثیرهٔ محمد حسن خان که بعد ازمطلع الشمس نوشته شده دارای سالنامهٔ است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان کـه خیرات حسان نـام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷ـ۱۳۰٤ مطابق ۹۰ـ ۱۸۸۷ چاپ شده سالنامه همراه ندارد اما درآخر مآثر والاثار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثر والاثار برای اشخاصیکه بخواهند از احوال مردمان بزرگ وتکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی حاصل کنند بسیار واجب ولازم است یکنفر نویسنده دیگر موسوم ومعروف بمحمد تقیخان حکیم درسال ۱۳۰۵/۸ ـ ۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکـن وبلاد ایران مشتمل بر۵۷٤ صفحه تألیف نمود وآنـرا گنج دانش نام نهاد یکـی از محاسن امیدبخش این کتاب آنستکه درابتداء فهرست مفصلی ازمنابع ومأخذ وکتبی که طرف رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عدهٔ از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام میبرد .

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند ازحیث خط خوش وصحافی محکم وکاغذ اعلا ممتازند وموررث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط وخطاطان سنگلاخ ومثنوی کشف الابیات چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند وزیبائی هستندو تقریباً تمام کتب چاپ ایران برطبع هندوستان ترجیح بین دارند . اما این کتب را در اروپا بزحمت میتوان بـدست آورد وگویا جـز در طهران وتبریز وشایـد اصفهان بسهولت نتوان نسخهٔ آنها را تحصیل نمود . وحتی مجموعهٔ کتب موزهٔ بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعهٔ متعلق بمن که بدواً درایران[١] خریـداری شده علت آنکـه بالنسبه کامل شده آنست که مقداری کتب از دو کتابخانهٔ معتبر بدست آورده وبآن افزوده ام . یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانه مرحوم سر هوتم شیندلر . چنانکه قبلا گفتیم بزرگترین خدمتی که بفضلای ایران شناس میتوان کرد تـألیف یك فهرست صحیح ومشروحی از کتب چاپ ایران ونشر آن در بازارهای کتابفروشان فرنگستان است .

---

(١) برای اطلاع از کتبی که من در ایران در پائیز ۱۸۸۸ خریده‌ام رجوع کنید به یك سال درمیان ایرانیان صفحه ۷ـ٤۵۵ .

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمـات سهل و ساده دارد ومستلـزم مهارت فنی یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلای تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن‌مبادرت میورزند و عدهٔ خیلی قلیلی کتاب چاپ می‌نمایند بطوریکه در مـدت‌کمی نسخ تمام میشود باین جهة بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی درردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه درحکم کتب چاپی [۱]

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۰۵ کتاب «سالی درمیان ایرانیان»

فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی ببعد)

قوۂهای تجدد آور

من درصدد اثبات این مطلب بر آمده ام که پس از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثراً و نظماً روحی جدیدیافته و نه فقط روی بفساد نگذارده بلکه بمرتبهٔ از تعالی و ترقی رسیده که درچهارصد سال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ ـ ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل نگردیده بود. اکنون علیحده بذکرسه چهارنوع ازادبیات جدید که درسنوات اخیره پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به «مطبوعات وشعرجدید ایران» است (درصفحات ٦٦ ـ ١٥٤) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است: «عوامل تجدد آوری که درمطبوعات ایران مؤثر واقع شده‌اند غیر ازجرايد ومجلات» مشار اليه از جملهٔ این مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را میشمارد که معلمین اروپائی دارالفنون ومدارس نظامی وسیاسی طهران از

دارالفنون

۱۸۵۱ ببعد مینگاشته‌اند. همچنین ترجمه هائی کـه از کتب اروپائی (خاصه ازکتب فرانسه) شده مثلا تیاترهای مولیر و افسانه های ژول ورن وهمین ترجمه ها بود که اسباب مزید توجه مردم باروپا وتمایل بالسنهٔ خارجه گردید. آقای تربیت صورت ۱٦۲ کتاب مترجم و رمانهائیکه ایرانیان مبتکراً بسبك اروپائی نگاشته اند تهیه نموده است. هرکس طالب این قبیل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید.

ظهورانقلاب ۱۹۰٦ وتوسعهٔ فوق‌العادهٔ جریده نگاری که ثمرهٔ آن بشمارمیرود وسهولتی که درطبع ونشر بواسطهٔ همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبی را پیشرفتی جـدید ارزانی داشت. نهضت مزبور هرچند در ایام جنگ بین‌الملل دچـار

وقفه شد ولیکن پس ازجنگ حرکت و جنبش جدیدی پیدا کرد. درین باب آنچه بایدبگوئیم تحت سه‌عنوان قرارمیگیرد نمایش ـ رمان ومطبوعات اما راجع‌به‌نخستین ودومین تفصیلی نمی‌توانیم داد.

نمایش (تیاتر)

نمایش تنهانمایش‌بومی که‌میتوان‌نام برد همان تعزیهٔ ایام محرم است و راجع بآن در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تیاترهای اروپائی وارد نشده باشد. لااقل سه کتاب از نمایش های مضحاک مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده‌است (ازاینقرار:

ترجمه مولیر طبیب اجباری گزارش مردم گریز میز انترپ Misanthrope و یکی‌دیگر بفارسی آنرا نمایش‌خر نام‌نهاده‌اند و بنظرمن‌تیاتر(Etourdi باشد) امانسخ این ترجمه‌ها کمیاب است و معلوم میشود رواجی فیمابین عامه نداشته. من‌فقط‌نسخهٔ میزانتروپ را دارم که در مطبعهٔ تصویرالافکار اسلامبول درسال ۱۲۸۶/۷۰ ـ ۱۸۶۹ چاپ شده و عنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است و صورت ایرانی بخود گرفته ومکالمات‌تمام منظوم‌وخیلی‌باصل‌نزدیك است. گاه‌گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است. مثلا اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظر میرسد.

«Si le roi m'avait donné
Paris, sa grand, ville,
Et qu'il me fallût quitter
L'amour de ma mie.
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma mie o gai !
J'aime mieux ma mie ! »

گر بیك موی ترك شیرازی	بدهد پادشه بمن شیراز
گویم ای پادشاه گرچه بود	شهر شیراز شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا	شهر شیرازخویش بستان باز

اگر اشعار فارسی ذیل را باپردهٔ دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونهٔ خوبی‌از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس (بجای Alceste) وفتینه (بجای Gélimène) ولیلا (بجـای Eliante) وناصح (بجای Acaste) ونعیم بیك (بجای Philinte) وفراش (بجای یکی ازقراولان Maréchaussée)

مونس (به‌پیش فراش میرود) : چه هست فرمـایش؟

بیا ببینم؛

فراش　　دارم دوحرف‌باسر کار

مونس　　توان‌دوحرف خودت راکنی بلند اظهار

فراش　　رئیس دیوان آن راکه بنده ام فـراش

　　مرا بدست بدادست حکم حاضر بـاش

　　بتو ...

مونس　　بکه؟ بمن؟

فراش　　آری بتو

مونس　　برای چه کار

ناصح　　بحـرف مفت (امیدی) وحضرت سرکار

فتینه بناصح : چسان؟

ناصح　　(امیدی) واو گشته‌انـد دست وبغل

　　بچند شعر کـه‌نگذاشته‌است وقع‌ومحل

　　کنون زپیش بخواهند بست وارهٔ کـار

مونس　　من و مداهنه هـرگـز نمیکنم اقـرار

ناصح　　ولیك حکم چنین‌رفته هین بجنب ازجا

مونس　　میان‌مـا چه بخواهند داد صلح وصفا؟

　　بحکمهای بـزرگـان مگر بـود تنسیق

　　که شعرهای بد مردمـان کنی تصدیق؟

　　ازآنچه گفته ام انکار نیست زان مرجو

　　بداست هرچه بخواهی

ناصح　　ولیك مضمون نو

مونس	نمیتوان گندم شعرهاپروپوچ است
ناصح	قبول رأی توخواهند وجای خواهش هست
برود ! . . . .
مونس	میروم اما نمیتوان ابداً
زرأی خویش بگردم
ناصح	برو تو خود بنما
مونس	مگر بحکم شهی‌خاص گرددو منسوب
که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب
وگرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند
بباید اینکه چنین شاعران بدار کشند
(به‌نعمان‌بیک ونعیم‌بیک‌همین که دید میخندند)
حقیقةکه‌چنین سخره‌هم نبود گمان
که‌بوده باشم وهستم بکان !
ناصح	روان شوهان
فتینه	کجاشمارا باید...
مونس	روم‌ولی‌دردم
بیایم اینجا تاکش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری ازنام مترجم دیده نمیشود وهیچ مقدمه بنظر نمیرسد . جای تعجب است که در همین سال ۷۰/۱۲۷۶ ـ ۱۸۶۹ که میزانترپ ترجمه شده احمد وفین پاشانمایشهای ژرژداندن طبیب اجباری را[۱] ترجمه‌ونشر نمود ولی تیاترتارتوف کمی بعد ترجمه‌شد .[۲]

نمایشهای میرزا جعفر قراچه‌داغی

در ۱۲۹۱ / ۱۸۷۴ در طهران هفت بازی فارسی در یك مجلد چاپ سنگی شده وبا یك مقدمه در فوائد تعـلیمی نمـایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت . ایـن بـازیها را میرزافتحعلی دربندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و درحدود سنه ۱۸۶۱درتفلیس

(۱) ا . ج . و . تاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب جلد پنجم ص ١٤ (۲) ایضا ص۹۰ و نمره ۱ ضمیمهٔ آن

چاپ نموده بود. پنج فقره از این نمایشها را با حواشی و ترجمه و نوت هـای بسیـار مجدداً دراروپا بطبع رسانیدند. از اینقرار: (۱) وزیر لنکوران متن ترجمه فهرست لغات و یادداشت. توسط و. ح. د. هاگاردوج. لواستریبنج (لندن ۱۵۸۲) (۲) سه نمایش مضحک ترجمه ازلهجه ترکی آذری وفارسی باحاشیه و توضیحات .... ناشر ث باربیه ومنار وگویار (پاریس ۱۸۸۶). (۳) مسیوژوردان باترجمه ونوت وغیره. ناشر. ا. وارمون (وین ولایپزیك۱۸۸۹). سه تمثیل‌مضحکی که درقسمت (۲) گفته شد عبارتند ازخرسی قلدوروباسان ووکلای مرافعه وملا ابراهیم‌خلیل کیمیاگر. اما دونمایش دیگر که هنوز دراروپـا طبع ونشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه سراج [1]

سه تیاتر پرنس ملکم‌خان

سه تمثیل‌هم از آثار پرنس ملکم خان‌وزیرسابق ایران در دربار لندن بنظر رسیده که تاریخ تحریر آنها معلوم‌نیست.

سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریـز در سال ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ طبع گردید امانسخهٔ کامل هرسه‌تیاتر در کتابخانه‌دکترف. روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد ودرسال ۱۳٤۰ / ۲ ـ ۱۹۲۱ درچاپخانهٔ کاویانی برلن‌طبع شد. این سه نمایش عبارتند از. (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در طهران (سنهٔ ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷) (۲) طریقه حکومت زمان خان بروجردی در سنهٔ ۱۲۳۶/۱ ـ ۱۸۲۰ (۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایـام توقف چندروزه درکرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا.

جریدهٔ تیاتر

بالاخره در۱۹۰۸/۱۳۲۶ روزنامهٔ در طهران بنام تیاتر ایجاد شدکه ماهی دو مرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائیکه مشتمل بر ذم وقدح اصول استبدادی باشد. من فقط بعضی نمرات این جریده را دارم که قسمتی ازتیاتر موسوم به شیخعلی‌میرزا حاکم ملایروتویسرکان

---

(۱) تیاتر کیمیاگر را ج. لواستربنج در مجلهٔ همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸٦(ص ۱۳۰ - ۱۲٦) ترجمه وچاپ نمود. تیاتریوسف شاه در همین مجله بتاریخ۱۸۹۵ (ص ٦۹ - ۵۳۷) بتوسط کلنل سرا واس ترجمه ومنتشر گردیده متن همین تیاتربتوسط ا. سل در مدرس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرست ا. ادواردس راجع بکتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا ۱۹۲۲ مجموعه ۸-۲۰۷

وعروسی او بادختر پادشاه اجنه» درآن دیده میشود .

این بود تمام نمایشهای فارسی که تاحال بنظر من رسیده است[1] عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری و اوضاع اجتماعی ایران میباشد دربازی وزیر لنکوران یك معاشقهٔ عامیانهٔ پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیهٔ قسمت‌معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است . وقصدنویسندگان فقط همین است که نفرت وعداوت مردم رانسبت بطرز قدیم حکومت تحریك کنند . بعبارةاخری این تألیفات مثل سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك که بعدهامختصری راجع بآن خواهیم‌نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند و تقریباً هیچیك از آنها در صحنهٔ نمایش بازی نشده اند وهیچکدام از حیث تأثیر با تیاتر ترکی « وطن یاخود سیلیسترا»[2] تألیف کمال بیك قابل مقایسه نیستند. خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای‌خود بازکند وحتی‌بقدر ترکیه هم رواج بیابد .

رمان

رمان

درایران حکایاتی بسبك الف لیله بامحسین کردکه بومی تر ورایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه دربارهٔ تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی وهوس کرده اند وقایع واحوال ایران را در عهدرواج دین زردشت وقبل از ظهور اسلام بلباس رمان درآوردند . یکی راجع است بکورس ودیگری بقباد وفرزند وجانشینش انوشیروان ومزدك زندیق بدعت‌گذار .

عشق وسلطنت رمان تاریخی زمان کورس

زمان کورس (یك جلد اول آن‌که بنام دیباچه کتاب دوجلد دیگر نیز باقی‌دارد) درسنهٔ ۱۹۱۶/۱۳۳۴ باتمام رسید ودر سنهٔ ۱۹۱۹/۱۳۳۷ درهمدان چاپ‌شد .اسم آن‌عشق وسلطنت

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان از فرنگ آمده» تالیف حسن مقدم . این تیاتر دوسال قبل در طهران طبع شده است . (۲) گیب (در جلد پنجم ص ۱۵) درکمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر درنمایشگاه‌جدیدی چه‌هیجان وشوری درمردم ایجاد گردید سلطان‌عبدالعزیز خیلی متغیر ومضطرب شد و کمال را به فماگوستا درجزیرهٔ قبرس تبعید نمود

ومؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسهٔ دولتی نصرت همدان رادارد ودر جانوری ۱۹۲۰ ازروی لطف نسخهٔ برای من فرستاد . در مقدمه بعبارت ذیل ازکتاب خود توصیف میکند : « میتوان گفت اولین رومانی است که در ایران باسلوب مغرب زمین تالیف شده »

شالودهٔ کتاب براین نهاده شده که یك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلا «میترادات» (که صحیح آن مهرداداست) «اکباتان» (اکباتانا که همان هاگماتانا(همدان) قدیم است) «آگرادات » ایسپاکو(اسپاکو) وساکزار» (سیاکسارس بجای هوا خشاتارا)اماکامبیزس(کامبوجیا بشکل «کامبوزیا» که میانه هردو صورت مذکور است نوشته شده است . توصیفات مشروحه از مناظرومجالس واشخاصی که وارد متن حکایت شده وگفتگوهای بسیاری که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است . اصل قصه که چاشنی از عشق وجنگ در آن داخل کرده اند اگر چه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل خواندن است اما اعداد و سنین ویادداشتهای راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساسا مبتنی برروایات هردوت و اطلاعات مستخرجه از اوستاست برسنگینی کتاب افزوده است بهیچوجه دراستعمال زبان قدیم یاطرد وترك لغات عربی سعی نشده اما مؤلف جهد بلیغ نموده که در بیان وقایع وسنین ورسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگرددعبارت مختصری که ذیلاازآن رمان نگاشته‌میشود مبرهن‌خواهد ساخت که تاچه پایه‌انشاء این کتاب باعبارت حکایات‌رایجه در ایران‌متفاوتست :

« بلی این تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه باقتدار پارس ومدی باشد چه که امروزکس جزاواینقدر درنزداهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی اورا چون عیدی بزرگ دانسته وبازارها را زینت کرده وازصمیم قلب اظهار سرور وشادمانی نمایند . »

نمیدانم این رمان تاریخی تاچه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز همانکه مصنف برای من فرستاده بود تاکنون نسخهٔ از آن ندیده ام . بـا این کتاب مراسلهٔ هم بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۸ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی بر اینکه‌راجع بـکتاب در جریدهٔ تایمس چیزی بنگـارم امیدوارم این شرح مختصر را کـه برای

معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوهٔ من نیست بپذیرند . فی‌الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید وسبك وشیوهٔ درادبیات ایران وارد می‌کند که تا این زمان سابقه نداشته است .

دام گستران یا انتقام خواهان مزدك

دومین رمان از رمانهائی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم دربمبئی بسال۱۳۳۹ / ۱ ـ ۱۹۲۰ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی واسمش « دام گستران یا انتقام‌خواهان مزدك » است این رمان هم تا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می‌شود . و هیچ معلوم نیست که مؤلف تاکجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشدو نمیدانم قسمت دیگر هم بر آن افزوده شده است یانه . در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق وسلطنت است اما اغلاط‌تاریخی وعتیقه شناسی بسیار دارد مثلا درصفحه ۱۰ نقش بهرام‌گور را بیان کرده وگوید« در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود »؛

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسرگذشت شرلوك خمس معروف‌بنگاریم‌مترجم میراسمعیل‌عبدالله زاده است که اززوسی ترجمه کرده ودر مطبعه خورشید طهران درسال ۱۳۲۳/٦ ـ ۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است‌اسم آنها از اینقرار است :

شرلوك خمس‌در ایران‌وعثمانی

واقعه نمایش های طلائی ـ شرح حال اگوستس میلورتن[۱] وارباب‌دهاسم‌هلمس بعد از آنکه بروسی‌ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش اقبال تر بوده است . انشاءاین حکایات درنهایت‌سلاست وروانی‌است وبرای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که‌بدست بیاید واین رمانها نادرالوجودند . در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج است .

---

(۱) رجوع کند بکتاب من «مطبوعات وشعر ایران» صفحه ۲۲ و ۱٦٤ متن فارسی درسه جلد چاپ شد نخستین درقاهره بی تاریخ ودومین درکلکته درسال ۱۳۲۳/۱۹۰۵(اما تا سنهٔ ۱۹۰۷ چاپش باتمام نرسید .) سومین در اسلامبول در۱۹۰۹/۱٤۲۷ ـ ترجمه جلد اول به آلمانی توسط دکتروالترشولزدرلیبزیك بسال ۱۹۰۳ چاپ شد .

مطبوعات

رواج چاپ درایران

راجع بجرائد ایران که درظهور تجدد عاملی قوی بوده انددر کتاب دیگر خود [1] بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت بهیچ تفصیلی نمی بینم فن چاپ قـریب یکقرن پیش بتشویـق عباس میرزا در ایران رایج شد . و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشاریافت . [2]

پنج جریده مهم در آغاز امر

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت امـا چون ازطرف دولت بوده اند رنگ و بوئی ندارند و حتی در سنهٔ ۸ ـ ۱۸۸۷ نیز که من در ایران سفر میکردم تنها جریدهٔ قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفتهٔ یکبار در اسلامبول چاپ میشد . تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ و مدت انتشارش قریب بیست سال است قانون پرنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس وطبع و نشر مییافت امانظر بحملات سختیکه بحکومت و شاه ووزراء ایران میکرد انتشار آن درمملکت ایران ممنوع گردید تـأسیس حبل‌المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ وایجاد جریدهٔ ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامهٔ پرورش ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت . این پنج روزنامهٔ مهم فارسی بود که در خارج ایران طبع میشد و تا سال ۱۹۰۸ کـه انقلاب صورت گرفت وجدال میان‌شاه وملت بحدکمال رسید جرایدمستقل‌ومتنفذ در داخلهٔ ایران منتشر نشد .

بهترین جریده بعد از انقلاب

از بهترین این جرایدِ داخلی از نقطهٔ نظر ادبی صوراسرافیل و نسیم شمال ومسـاوات ونوبهار را باید شمرد . نخستین و دومین وچهارمین اشعار خوبی از آثار دهخدا . سید اشرف گیلانی وبهار مشهدی در بر داشتند ومن از آنها استفاده ها برده واشعاری بـرای

(۱) « مطبوعات و شعر درایران جدید » کمبریج ۱۹۱۳ (۲) قبل از۱۸۵۱ هم روزنامه درایران بود مثلا درزمان سلطنت محمد شاه (۱۸۳۵ — ۱۸٤۸ م) وحتی درعهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریدهٔکاوه مخصوصاً شماره ٦ از دورهٔ جدید (ت . ز) مقالهٔ که بآن اشاره میکنند در تاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ درص ۱٦ - ۱٤ کاوه انتشار یافته است . در این مقاله اشاره مبهمی بوجود یك جریدهٔ فارسی هست که در دهلی بسال ۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکنند که در۱۲۵۳/۸ - ۱۸۳۷ درطهران هم یکروزنامه دایر بوده است

کتاب «مطبوعات وشعرایران جدید» التقاط وانتخاب کرده ام . در ستون چرند پرند صوراسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از نثرفارسی مندرج بود که ذیلا چند سطری از آن را نقل میکنم زیراکه من تا حال نظیری برای آن درایران ندیده‌ام این قطعه از آثارقلم دهخداست این قطعه در نمرهٔ یك صوراسرافیل (۳۰ می ۱۹۰۷) چاپ شده است .

چرند پرند

بعد ازچندین سال مسافرت هندوستان ودیدن ابدال واوتاد ومهارت در کیمیا ولیمیا وسیمیا الحمدلله بتجربه بزرگی نائل شدم وآن دوای ترك تریاك است اگر این دوا را در هریك ازممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت درهمهٔ روزنامه ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدردان نیست .

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگربااین آسانیها نمیتواند ترك کند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تا وقتی که بکلی ازسرش بیفتد .

حالا من بتمام برادران مسلمان غیورتریاکی خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممکن است باینکه اولا درامرتریاك جازم ومصمم باشند . ثانیاً مثلا یکنفر که روزی دو مثقال تریاك میخورد روزی یك گندم از تریاك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند وکسیکه ده مثقال تریاك میکشد روزی یك نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و همینطور مداومت کند تا وقتیکه دو مثقال تریاك خوردنی بچهار مثقال مرفین وده مثقال تریاك کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد بعد از آن تبدیل‌خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است برادران غیورتریاکی من درصورتیکه خداکارها را اینطور آسان کرده چراخودمانرا اززحمت حرفهای مفت مردم وتلف کردن این همه مال ووقت نمی رهانید ترك عادت درصورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست وکارخیلی آسانی است .

وهمیشه بزرگان ومتشخصین هم که میخواهند عادت زشتی ازسرمردم بیندازند همینطورمیکنندمثلاببینید واقعاً شاعرخوب گفته‌است که‌عقل ودولت‌قرین یکدیگر اند

مثلا وقتیکه بزرگـان ما فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند ورعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گـرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا باگندم خالص می پزند روزدوم درهرخرواریك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن .. مثلا مختصرعرض میکنم . . کلوخ ، چارکه گلولهٔ هشت مثقالی میزنند معلوم است دریکخروارگندم که صدمن است یکمن‌ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روزدوم دومن میزنند روزسوم سه من و بعد ازصد روزکه سه ماه وده روز بشود صدمن گندم صد من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خـاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان خوردن‌هم از سرمردم افتاده است .

واقعاً که عقل ودولت قرین یکدیگر است .

برادران غیورتریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیراست و شباهت تمام بعالم کبیرداراد یعنی مثلاهرچیزکه برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتدو هرچیزهم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جـزو عالم کبیر مثلا اینرا میخواستم بگویم همانطورکه ممکن است عادتی را از سر انسان انـداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و آجـر انداخت چرا که میان عالم صغیرو عالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که ازسنك وکلوخ هم کم باشد .

مثلا یك مریضخانهٔ حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم بـرای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض درآنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسرارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد با قوت علم چه کرد مـاه اول یکنفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماهٔ چهـارم چهار تا و همینطور تـا حالا کـه عدهٔ مریضها بـه پنج نفر رسیده و کم کم بحسن تدبـیر

آن چند نفرهم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که یازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا ؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است ومثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را ازسرش انداخت (دخو)

ابتکار دخو در نظم و نثر

درترجمه کماهوحقه ازعهدهٔ بیان مطلب ومقاصد این مقالات که یکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی عامیانه اما موجز و فصیح نوشته شده برنتوان آمد . این مقالات هر چند بامضاهای مجهول و مختلف‌است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا باشد . و بعقیدهٔ من دهخدا را باستناد همین آثار قلیل نثری وچندقطعه شعری [۱] که ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست دراین ده دوازده سال‌اخیر علی‌الظاهر هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است .

دوازده‌سال اخیر ۱۹۲۴/۱۹۱۲

راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم در آغاز سال ۱۹۱۲ فشار وظلم روسیه در ایران بذروهٔ کمال رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود گردید درایام جنگ بین‌المللی ایران قربانی مطیع ومنقاد سه قوهٔ خارجی متضاد شد واز پیشرفت هیچ یك از آنها روزنهٔ امیدی برای ایران پیدانبود قلت ارزاق در هر جانب بظهور پیوست وقحط وغلا وغارت بایالات غربی روی آورد انقلاب روسیه‌برای ایران رحمت آسمانی بود و بازگشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرارداد (ایران و انگلیس) ایرانیان را تااندازهٔ بکدخدائی خانهٔ خود باقی گذاشت . اما ایران از این موقع تنفس وفرصت فوق‌العاده تاچه پایه میتواند استفاده‌کند مطلبی است که بعدها باید دید .

---

(۱) قطعه ای که برگشتش آ کبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیرخان سروده هردو خوب است خاصه مرثیه اخیرالذکر که در زیبائی و تاثیر قلیل‌النظیراست . رجوع نمائید (بمطبوعات و شعرا در ایران جدید) ص ۸۲-۱۷۹ و ٤-۲۰۰

ایران و آلمان

گاهی بعضی اظهار تعجب می کند که هنگام جنگ بین المللی درایران حزب بزرگی که بیشتر ازدموکراتهـا واصلاح طلبان معتبر بوده اند خودرا بطرفداری آلمان معرفی نموده اند حل این مسئله خیلی سهل است . روسیه امپراطوری هولناك و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او ازشکار بیدست وپایش (یعنی ایران)میشد وموجبات تزلزل قدرت اورافراهم میساخت محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد . و ایران بهیچوجه سـابقهٔ عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیراکه ازسرحداتش دور است وهیچگاه استقلال آنرا تهدید نکرده است . البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد وچنان تبلیغات شدیـدی بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن وخواندن است .

روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم ۱۹۱۶/۱۹۱۹

یکی ازعوامل تبلیغ جریدهٔ کاوه بودکه دربرلن اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ٢٤ جانوری ١٩١٦ تـا ۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد میان شماره (۳۰ـ۲۹) که در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمرهٔ (۳۱ ـ ۳۲) کـه در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ ونمرهٔ ٣٤ اول مـارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد . واز تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تاموقع نشر آخرین نمرهٔ دورهٔ قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه ونیم طول کشید .

دورهٔ جدید کاوه ۱۹۲۰ / ۱۹۲۱

در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید از طبع خارج شد اینبار بکلی ازسیاست صرفنظر کرد وتوجه خود را بادبیات وعلوم معطوف داشت اما درطرز تدوین و سبك تحریر وحسن طبع میزان عالی سابق را از دست نداد . این دفعه جریده کاوه ماهـی یکبار انتشار مییافت ودوسال دیگر دوام کرد آخرین شمارهٔ (نمرهٔ ۱۲) در تـاریخ اول دسـامبر ۱۹۲۱ چـاپ شد وتقریباً دارای ۳۲ صفحهٔ بزرگ دوستونی بود .

مقالات مهمه دوره قدیم کاوه

دراوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشترسیاسی بود وهر چند راجع بوقایع و حوادث ایران و اعمال ملیون (کمیته دفـاع ملی) مطالب سودمند درج میکرد امـا در موضوعهای ادبی تا بعد از متارکه جنگ جز در بعضی شماره ها وارد نمیشد مثلا در

شماره ٤ (٤ مارچ ۱۹۱٦) یك قطعه شعر کردی دیده میشود [۱] در نمرهٔ ۲۰ شرح حالی از ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائمقامی ملقب بادیب الممالك و متوفی در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ (۲۱ فبراری ۱۹۱۷) درج است . در شمارهٔ ۲۱ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله از مأموریت کاپیتن نی در مایر بافغانستان [۲] مسطور است در نمرهٔ ۲۳ مقالهٔ از پروفسور میتوخ دربارهٔ رضای عباسی که از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده . در شمارهٔ ۲٦ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود . در نمرهٔ ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است براه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع باقدامات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد . در شمارهٔ ۳٤ (اول مارچ ۱۹۱۹) شمهٔ درباب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکتهٔ راجع باملای فارسی درج گردیده است . در نمرهٔ ۳۵ (۱۵ اگست ۱۹۱۹) مقالهٔ مفصل وجالب توجهی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی که بعد ازفتح عرب باقی مانده مندرج است [۳]

مقام ارجمند دورهٔ جدید کاوه در ادب وانتقاد

دورهٔ جدید کاوه که در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ شروع شد بالعکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانبها داشت ایرانیان مقیم برلن اگرچه معدود بودند اما چند نفر از متفکرین ودانشمندان معتبر فیمابین خودداشتند واگرچه در وطن دوستی حرارتی فوق‌العاده داشتند اما ازمعایب ملت خود کاملا آگاه وباخذو نشر بهترین آثار علم ومعرفت اروپا شایق بودند ازخواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز واستقصا ودقت فوق‌العاده وامتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع وجمیع مآخذ . ایرانیان که همیشه حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی‌مطالعه ونظریاتشان نایخته ونامستحکم است . بیش ازهر چیز

(۱) نقل ازجریدهٔ فارسی رستاخیز (۲) ترجمه از شمارهٔ هفت جریدهٔ Die Islamische Welt
(۳) این مقاله راجع بدو فقره شعر اوائل بحث میکند وهردو منقول است از کتب معتبره عرب مثل کتاب الشعر والشعراء ابن قتیبه و تاریخ بزرگ طبری زمان نخستین شعر در سلطنت یزیدبن معاویه واقع میشود (٦۰-٤ ه = ٦٦٨-٤۰ م)

محتاج به پیروی آلمان ها و سر مشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای آنسان هستند صاحب جریدهٔ کاوه درمقالهٔ که دورهٔ جدید روزنامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دوره جدید

« روزنامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بود ولهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین‌المللی در رسیده کاوه نیز دورهٔ جنگی خود را ختم شده میداند و بیك دورهٔ صلحی شروع میکند و لهذا اساس وخط و روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹۱ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد ودر واقع روزنامهٔ تازهٔ میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود ومسلك ومقصدش بیشتر از هرچیز ترویج تمدن اروپائی است درایران ، جهاد برضدتعصب، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی‌ایران، مجاهدت درپاکیزگی وحفظ زبان وادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . . بعقیدهٔ نویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران‌لازم است وهمه وطن دوستان ایران‌باتمام قوی (تحت‌اللفظ) در آن راه بکوشند و آنرا برهر چیز مقدم دارند سه چیز است که هرچه دربارهٔ شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر ازحقیقت گفته شده : **نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط وقید و تسلیم مطلق شدن باروپا واخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت وعلوم و صنایع وزندگانی و کل اوضاع فرنگستان** بسدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود وآنرا « وطن پرستی کاذب» توان خواند . دوم اهتمام بلیغ درحفظ زبان و ادبیات فارسی وترقی وتوسعه و تعمیم آن . سوم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم وصرف تمام منابع قوای مادی ومعنوی . . . . در این خط . . .

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت بایران ، وهمچنین برای آنان که بواسطهٔ تجارب علمی وسیاسی زیاد بانویسنده هم‌عقیده اند . « ایران باید

ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس »

باید درخاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کل خدماتیکه دراین راه توان کرد نشر ترجمه‌های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان درایران »

برطبق مفاد مرام فوق چند مقاله‌راجع بطرز تعلیم درآلمان واقدامات انجمن ایران و آلمان وتسهیلاتی که برای اقامت وتحصیل محصلین ایران درآلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان وادبیات ایران اختصاص دارد .

بعضی از مقالات مهمهٔ دورهٔ جدید کاوه

مثلا در سال ۱۹۲۰ یك سلسله مقالات بقلم تقی‌زاده (بامضای محصل)راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم‌ایران دیده‌میشود یك مقالهٔ مبتکرانه بقلم دکتر ارتور کریس تن سن کوپنهاکی راجع بوجود شعر در پهلوی — بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر مقالاتی راجع بمزدك — مقالاتی بعنوان مناظرهٔ شب و روز در مقایسهٔ طرز تحقیقات مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفضیل غرب برشرق خاتمه مـی‌یابد - چهار دوره زبان فارسی بعد از فتح عرب — محك ذائقه راجع باشعار پسندیدهٔ جدیده فارسی و اشعاری که نویسنده ازشعر کربلائی میخواند — مأخذ شاهنامه ازپهلوی و عربی و فارسی — و یك مقالهٔ جالب توجهی راجع بفا ی فصیح و فارسی خان والده [1] — در این مقاله نویسنده تقلیدکور کورانه بعضی جوانـان ایرانـی مقیم اسلامبول را از اصطلاحات وجمله بندی ترکی استهزاء و نکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانهٔ فرط اطلاع وقدرت انتقادی ونهایت ابتکار نویسنده هستند بحدی که نظایر آنها را در زبان فارسی تاکنون ندیده ام وشایستهٔ توصیف و تجزیهٔ مفصلتری هستند کـه متأسفانه دراین جلد مجالی برای آن نیست .

سال آخر کاوه ۱۹۲۱

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عـالیه بـود و در تاریخ وادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که با تحقیقات مستشرقین اروپائی پهلو میزد . یك سلسهٔ مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران وروس درزمان آق قوینلو و سلسلهٔ صفویـه تا اول سلطنت آغا محمد خان قـاجار »

(۱) شماره ۱۲ - خان والده محلی است دراسلامبول که اغلب تجار ایرانی در آنجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هر ماهه بطرز ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد. و نشان میداد که مؤلف کلیهٔ منابع صحیحهٔ شرق وغرب را ازنظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است. قطع شدن جریدهٔ کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمهٔ بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت.

ایرانشهر

در جون ۱۹۲۲ در برلن یك مجلهٔ علمی وادبی وفارسی دیگری بنام ایرانشهر بمدیریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یك نمره بیرون نیامد. ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر وعوام فهم تر است. و معلوم میشود بیشتر منظورش بحث دروقایع ایران قبل از اسلام ومسائلی است که جوانان کنونی ایران باآن مواجه هستند درشمارهٔ هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقالهٔ مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است ودر قسمت سوم مقالهٔ مزبوره که درباب « محل وچگونگی تحصیل شاگردان است (صفحه ٤ ـ ١٦٢) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردانرا بانگلستان وآلمان فرستاد نه بفرانسه بادلهٔ ذیل:

ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی

« ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت واستعداد و تمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت بافرانسه ها یعنی نژادلاتینی داریم (باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر بـا طبیعت واخلاق نـژاد آنکلـو ساکسون میسازد) چنانکه حدت ذهن، ذکاوت، خود پرستی، جوانـی فکر، ظرافت و لطافت حس، حس امتزاج وآمیزش یا خوش مشربی از یکطرف وبی‌ثباتی وتلون مزاج زود خسته شدن وبی متانتی و لاابالیگری وبیقیدی وافراط وتفریط در کارها از طـرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما وفرانسه هاست »

گویـا این نظر عموماً درایرانیان مؤثر واقع شد زیرا که دراکست ۱۹۲۲ هفتاد نفر ایرانی درآلمان بود و در ماه دسامبر عدهٔ آنها به یکصد وبیست نفر[1] بالغ گردید.

مطبوعات ایران بعد از جنگ بین المللی

در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم روسها در سنه ۱۹۱۲ دچـار وقفه و بحران گـردید مجدداً روح تـازهٔ در آن دمیده شد خاصه پس از خـاتمه جنگ

(۱) ایرانشهر شمارهٔ سوم صفحهٔ ٥٥ وشماره هفتم صفحه ۱٥۳

بین‌المللی . اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی‌ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند . وازاطلاع کامل راجع بمطبوعات صرفنظر نماید . درشماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱٦ ـ ۱۵) صورت مختصری ازجراید ومجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳٤ هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده اند . این چهل‌وهفت جریده بترتیب حروف تهجی مرتب شده اند . محل انتشار ، اسم مدیر و تاریخ تأسیس هریك هم تعیین گردیده است طهران در درجه اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریز ورشت هریك دارای چهارروزنامه میباشد ، اصفهان ومشهد وکرمان وکرمانشاه وخوی وبوشهر وباکو وهرات وکابل و جلال آباد (این سه شهراخیردرافغانستان واقعند) هریك دارای یك یا دوروزنامه هستند . بیش ازنصف این جراید (۲۵ عدد) در ۱۳۳۸ شروع شده اند (یعنی سالی که ابتدایش ۲٦ سپتامبر۱۹۱۹ بوده است) . اما این صورت کامل نیست باین جهة که ازنه مجله فارسی که مدیرانشان یارفقای خودم نسخهٔ آنها را برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان . این مجلهٔ اخیرالذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار ازمرحوم ادیب‌الممالك وگذارشات انجمن ادبی طهران است . دیگر روزنامهٔ بهار که خیلی تازه ورنگی مآب است اما اشعار جالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران ودانش که در مشهد منتشرمیشده وممات و حیات که بطورکلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است . و مجله فردوسی که توسط فارغ‌التحصیلهای مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر میشود . ومجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ دراسلامبول منتشرشد وگنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲٤ اکتبر ۱۹۲۲ درتبریز انتشار یافت . اما هیچیك ازاینها درخوبی مطالب وزیبائی شکل بایرانشهر نمیرسند وبطریق اولی باکاوه نیز برابری نمی کنند . اما ازاین حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی دانست . این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰ درطهران تأسیس گردید ومدیرش میرزا یحیی‌خان ریحان اشعاری بتخلص ریحانی سروده ودر آن طبع میکرد .

چاپخانه کاویانی در برلن میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی واهتمام درصحت

وپاکیزگی مطبوعات ایرانی چاپخانه کاویانی را تأسیس نمودند و فی‌الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود و امروز هیچ مطبعهٔ موجود نیست که ازحیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این‌شرکت علاوه برطبع نمایشهای جدید ورسالاتی راجع بموسیقی و فلاحت و غیره با تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی وموش و گربه عبید زاکانی بانهایت سلیقه وظرافت باین فکر افتادند که نسخ نادرهٔ نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلا زادالمسافرین ناصر خسرو را که از آن فقط دو نسخهٔ خطی (نسخهٔ پاریس و مدرسه شاهی کمبریج) ظاهراً موجود بود . بطبع رسانیدند واکنون که نوامبر ۱۹۲۳ است مشغول چاپ وجه‌الدین هستند که نسخهٔ منحصر بفرد آن اخیراً در پطروگراد بدست آمده است . اما این قبیل کتب که عبارات مشکله وغریبه دارند وقیمت‌چاپشان زیاد میشود وخریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر وخسارت خواهدکرد . مطبعه کاویانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی‌زاده دارای یکنفر محقق صلاحیت داراست زیرا که مشارالیه همان‌اسلوب‌انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکند که میرزا محمدخان قزوینی مبتکر آن است

پایان کتاب

فهرست نام ها

حرف الف

آدام الیاریوس ۱۱۱
آدلف فرنان ۳۰۹
آذر(لطفعلی بیك) ۲۰٤-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
آذر کیوان ۱۹٤
آزی ده‌آك ۲٦
آسام بی (به‌اوزون حسن رجوع شود)
آقا محمد خان ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳٦-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۲۱٤-۳٤۱
آقا جمال ۲٦٤
آقا خان ۱٤٤
آقا رستم ٦۸
آق قوینلو ۳۲-۵۳-۵۷-۵۸-٦۰-٦۲-٦۷-۷۰-۷۱-۷۷-۳٤۱
آگاه (علی) ۲۲۲
آگه ۱۷۲
آل بویه ۱٦۳
آلما استرالی ۱٦۹
آلوارد ۲۵۳-۳۱۳
آلیس ۱۹
آمبروزیو کنتارینی ۲۳
آمده کری ۲٦۸
آنتونی‌جنکین‌سن ۲۳-۸٤-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰
آنتونی نیودی گودآ ۱۹-۲۳
آنژلیو۳۳-۵۳-۵۵-٦٤
آنگلوساکسن ۳٤۲
ابدال بیك ۲۰۸
ابراهیم ٤۱-۵٤-۳۰۱
ابراهیم ادهم ٤۳-٤٤-۲۵۲
ابراهیم خان ۸۷-۱۳۱
ابراهیم شاه ۲۰۹
ابراهیم میرزا ۹۵
ابن ابی اصیبعه ۳۱٦
ابن‌الاثیر ۱۱٤
ابن‌البزاز(توکل‌بن اسمعیل)٤۲
ابن‌البیطار ۳۱۰
ابن الفرید ۲۵۲
ابن‌بابویه (محمد) ۲۵٤-۲٦۷-۲۸۰-۳۱۷
ابن بطوطه ۳۷
ابن جماعه ۲۸۱
ابن خلدون ۱۵٤-۲۹۷-۳۱۲-۳۱۵
ابن خلکان ۳۱٦
ابن قتیبه ۳۳۹
ابن کثیر ٤۰
ابن مالك ۲۵۷-۲۵۸
ابن سینا (بنام ابوعلی‌سینا رجوع شود)
ابواسحق اطعمه ۱۸۲
ابوالحسن خان ۱٤۳
ابوالخیرخان ٦۷
ابوالفتح ٤۲-٦۰-۱٤٦
ابوالفرج ۱۸٦-۲۱۵-۳۱۳
ابوالفضل ۱۵۸-۱۹۰
ابوالقاسم ۱۷۲
ابوالقاسم حمزه ٤۱
ابوبکر ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹
ابوبکر(نجم‌الدین احمد) ۱٦۸
ابوحنیفه ۲٤۹
ابوطالب میرزا ۹۷
ابوعلی سینا ۱۹٤-۲۵۲-۲۹۸-۳۰۲
ابومسلم ۳٤
ابونصر ۱۹٤
ابونواس ۲۵۲
ابی محمدالقاسم ٤۱
اتا ۳٦-۱۵۷-۱۷۸

اتر (شیمیا) ۲۰۸
احمد (تخلص یغما) ۲۴۱
احمدبن عطاش ۱۶۸
احمدبن محمد ۲۴۹
احمد بیك ۶۲
احمد بیك آقابوف ۲۴۶
احمد پاشا ۷۲-۱۲۷
احمد خان ۲۶
احمد شاه درانی ۱۳۱
ادهم ۱۹۹
ادواردس ۲۱۹-۳۲۱-۳۳۰
ادیب صابر ۲۱۵
ارسطو ۶۰-۳۰۲
ارسکین ۶۱-۶۷-۸۴-۸۹
ارفع‌الدوله (رضا دانش) ۳۸-۲۴۴
ارنست پیر ۳۱۴
ازبك ۳۰-۶۴-۶۹-۸۹-۹۰-۹۱-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۴-۱۱۹-۱۲۹
اسپرنگر ۱۲۴-۱۵۶-۲۵۱
استاجلو ۵۷
استانیسلاس گویارد ۱۴۴
استومار ۵۵
اسحق سیاد وشانی ۱۰۴
اسدی ۲۱۵
اسرافیل ۲۷۵-۲۷۶
اسکارمان ۳۱۴
اسکندر ۲۶-۵۴-۱۶۵-۱۸۷-۱۸۹-۲۰۱
اسکندربیك ۹۵-۱۰۳-۱۰۴-۳۱۴
اسلام شاه ۱۵۷
اسمارت ۲۱۷
اسمعیل بنام شاه اسمعیل رجوع شود
اسمعیل ۴۱-۵۴-۵۵-۵۶
اسمعیل بن امین‌الدین ۴۵
اسمعیل ناصری ۲۲۴
اسمعیلیه ۲۸-۲۹-۱۴۳-۱۵۵
اسین علی (بحسنعلی رجوع شود)
اشبختر (تبیت) ۲۶۵-۲۶۶
اشرف ۱۱۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷
اشرف خان ۳۳۰
اعتمادالسلطنه (حسنخان صنیع‌الدوله) ۱۸۹-۳۲۱-۳۲۲
اعشی ۲۰۹
اغلان بن ایبو خواجه ۶۷
اغلان بن فولاد ۶۷
افراسیاب ۲۶
افشار ۵۷
افغان ۲۳-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲
افلاطون ۱۶۶-۱۶۷
اقبال (عباس) ۳۱۴
اقلیدس ۱۶۶
اکبرشاه ۹۰-۱۵۵-۱۵۶-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۸
اکتای قاآن ۲۳۳
الجایتو (خدابنده) ۳۰-۲۸۸
الطوسی (محمدبن حسن) ۲۵۴
الفت (محمد قلی) ۱۷۲-۲۲۲
القاس میرزا ۸۰-۸۶-۸۷-۹۰
القائم بالله ۵۹
المستنصربالله ۵۹-۹۴
الملك‌الرحیم ۵۹
النجاشی (احمدبن علی) ۲۵۱-۲۸۰
الوندمیرزا ۵۸-۶۰-۶۲-۶۵-۶۶-۷۱-۸۱
الهی ۱۰۴
الیاریوس ۲۳-۲۷-۲۸
الیاس بیك ۶۰
الیزابت ۸۴-۹۰-۲۸۷
الیس ۸۰

امام‌حسین۲۹-۴۰-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۸۳-۲۷۵
امام رضا۴۳-۶۸-۸۵
امامزاده سهل علی۶۲
امام زین‌العابدین ۲۹-۲۴۶
امام محمد تقی ۵۲
امامقلی میرزا ۹۵
امام موسی کاظم ۳۰-۴۱-۴۳
امان‌الله خان ۱۲۳
امانی مازندرانی ۱۸۹-۱۹۴
امید ۱۷۲
امیدی (ارجاسب) ۶۴-۱۷۶-۱۷۷
امیل آمادو ۳۱۳
امیراسمعیل (بنام شاه اسمعیل رجوع شود)
امیرحسین معمائی ۸۱
امیرخسرو۱۵۵-۱۸۳
امیرعبدالباقی۷۷
امیرعبدالله ۴۵-۴۹
امیر علی‌شیر نوائی ۸۱-۱۵۴-۱۷۴-۱۸۷-۱۹۹
امیر کبیرامیرزا تقیخان ۱۴۶-۱۴۷-۲۲۴-۲۳۴-۲۳۶
امیرمعزی ۱۵۷
امیر نجم‌الدین۶۳
امیر نظام (حسنعلیخان)۲۴۶-۲۴۷
امیری (صادق خان ادیب‌الممالك) ۱۸۸-۲۴۵-
۲۴۶-۳۳۹-۳۴۲
امین احمد رازی۳۱۷
امین‌الدین جبرئیل۴۱-۴۴-۴۵
امین‌الدوله (فرخ خان) ۳۱۹
امینی ۷۹
انوری ۱۸۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۴۸
انوشیروان ۵۷-۹۳-۲۰۰-۲۷۶-۳۳۱
اوجی ۱۹۹
اوحدی ۱۹۹
اورنك زیب۱۵۵
اوزون حسن ۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۶۳
اوزون علی (به حسنعلی رجوع شود)
اوگوستس میلورتن۳۳۳
اویس بیك ۷۷
اهلی ترشیزی ۱۷۷-۱۷۸
اهلی شیرازی ۱۷۷-۱۷۸
ایولین فیلیپ۱۰۰

حرف ب

بابر ۶۸-۶۹-۸۴-۹۰-۱۷۸
بابیل ۴۹
بایسنکر(فرانز)۵۰-۵۲-۵۳-۵۴
بابیه۱۱۶-۱۱۷-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳
باربد ۱۶۸
باربیه ۳۳۰
بارون دوسون۲۲۹
باریك پرناك۶۰
بایرون ۱۷۳
بایزید بسطامی۲۵۲
بایسنقر۵۵-۶۲
بایندر ۷۱
بحرالعلوم (محمد مهدی)۲۸۵
بداونی ۱۵۶-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸
بدیع‌الزمان میرزا ۶۰-۶۸-۷۷-۹۵
بذل‌الرحمن ۳۱۰
برخواه ۷۵
برزین ۱۶۹
برو کلمن۶۱-۳۱۰
برهان۹۳-۱۵۸
برهان‌الدین۲۸۱
بساسیری۵۹
بسمل (علی‌اکبر) ۲۱۹-۲۲۲-۲۲۵
بطلیموس۱۶۶
بقائی ۱۷۸
بقراط ۱۶۶

بگی‌آغا ۵۳
بلعمی ۲۸۷
بلفور ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷
بلوشه ۳۱۴
بلیرذیرجایلد ۱۶۹
بنائی ۶۶ - ۸۱ - ۹۱ - ۱۷۳
بنونوتوسینی ۲۱۸
بوداق سلطان ۶۷
بوسبك ۲۴ - ۹۱
بوق‌المشق ۹۴
بوتر ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
بواقا ۶۷
بونکر ۲۲۹
بهاءالله ۱۴۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶
بهار (محمد تقی ملک‌الشعرا) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴
بهبهانی ۲۸۵
بهرام گور ۳۳۳
بهرام میرزا ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۳۱۹
بهزاد ۳۵
بهمن میرزا ۱۴۴
بی‌بی فاطمه ۴۹
بیدل ۲۰۰
بیرام بیك ۶۱
بیرام خان ۱۵۶
بیرونی ۲۵۲ - ۳۱۳ - ۳۱۷

حرف پ

پارسن حسین (لقب شاه سلطان حسین) ۱۱۰
پاری ۲۳
پتی‌دولاکروا ۲۳
پرزافال ۲۳ - ۱۱۱ - ۱۱۲
پرزیه ۲۴
پریخان خانم ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۴۹
پطر کبیر ۱۲۵
پلینی ۳۱۰
پول هورن ۲۶ - ۸۳
پیترود ولاوال ۲۳
پیرزاده ۴۹

حرف ت

تاتار ۱۷ - ۹۸ - ۱۱۷
تاج‌الدین ۴۹
تاورنیه ۲۳ - ۱۰۸
تربیت (محمد علی) ۳۲۶
ترك ۱۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷
تروبنر ۴۳
تزار ۲۲۳
تقی‌الدین محمد ۱۹۷
تقی‌زاده (حسن) ۳۸ - ۳۴۱
تکسیر ۸۹
تکلو ۵۷
تنی‌سن ۱۷۳
توبال عثمان ۱۲۸
تیکزیرا ۲۳
تیمور ۱۷ - ۲۲ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۲ - ۱۵۸ - ۸
تیونو ۲۳

حرف ث

ثابت‌بن قره ۲۵۲

حرف ج

جاحظ ۳۱۰
جامی ۳۵-۳۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ - ۸۱ - ۱۵۳-۴
۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳ - ۲۱۵
جان دیویس ۱۱۰
جبلی (عبدالواسع) ۲۱۵
جرجانی ۶۳
جرج هام ۱۶۸
جعفر ۴۱
جعفرخان ۱۳۶
جلال اسیر ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۲۰۰

جلال‌الدین رومی ۳۵ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۶۷ - ۲۱۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷
جلال‌الدین دوانی ۷۲ - ۸۱ - ۱۷۶ - ۲۹۹
جلال بیدین ۱۰۱
جلال منجم ۲۱
جلوه (ابوالحسن) ۳۰۱
جمال‌الدین محمد ۲۶۴
جمال زاده (محمدعلی) ۳۴۲
جم ، جمشید ۳۹ - ۱۸۷
جوبر ۱۴۰
جوجی ۶۷
جولیوس هیرشبرگ ۲۹۸ - ۳۰۹
جونس ۲۹۷
جهانشاه ترکمان ۵۳
جهانگیر پادشاه ۱۹۱ - ۳۱۶
جهانگیرمیرزا ۶۲
جیحون (محمد علی) ۲۳۲
جیمس دارمستتر ۱۱۷

حرف چ

چارلس گری ۵۴ - ۵۵
چارلیس استوارت ۸۹
چاسان چلبف ۷۲
چماله زاده ۱۰۱
چنگیز ۶۷ - ۹۱ - ۲۲۹
چیسوینث ۲۰ - ۱۰۰

حرف ح

حاتم طائی ۲۷۶
حاتم‌کاشی ۱۰۴
حاج ابراهیم خان ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰
حاجب‌الدوله ۱۴۷
حاج حسینقلی ۲۹۵
حاج رستم ۷۱
حاج زین‌العابدین ۳۱۹
حاج عبدالمجید ۱۴۴
حاج محمد بیك ۲۰۹
حاج ملا محمد تقی ۲۹۵
حاج ملا هادی سبزواری ۲۳۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۳۶
حاج میرزاآقاسی ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۲۳۴
حاج میرزا کریمخان ۲۹۴
حاج یحیی دولت‌آبادی ۱۷۲
حاذق ۱۹۹
حافظ شیرازی ۳۶ - ۱۱۷ - ۱۶۹ - ۲۰۱ - ۲۱۵ - ۲۴۸ - ۲۷۲
حافظ احمد ۱۰۴
حافظ پاشا ۱۰۱
حافظ جلاجل ۱۰۴
حافظ مظفر ۱۰۴
حافظ هاشم ۱۰۷
حالتی ۱۰۴
حجة‌الاسلام (سید محمد) ۲۶۲
حجة‌الاسلام (سید محمد باقر) ۲۸۵ - ۲۸۶
حربفی ۱۸۰
حسابی ۱۰۴
حسن آقا ۸۸
حسن بن یوسف ۲۵۱
حسن بیك ۵۴ - ۷۷ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۹۶
حسن پاشا ۷۷
حسن خلیفه ۷۲ - ۷۳
حسن علی (اوزون علی) ۱۹
حسن مقدم ۳۳۱
حسین پاشا ۲۵۸
حسین خوانساری ۲۶۴
حسین‌علی (امین علی) ۲۰
حسین کیا ۶۰ - ۶۱

حسین واعظی کاشفی ۸۲-۱۱۵ - ۱۶۱ - ۱۷٤-۱۸۰
حکیم (میرزا محمود) ۳۵ - ۲۲۷
حلاج (حسین بن منصور) ۲۳۸ - ۲۵۲
حلیمه ۵۳
حمزه ٤۳
حمزه اصفهانی ۳۱۳
حمزه میرزا ۹۷ - ۹۸
حنین بن اسحق ۲۵۲
حیاتی ۱۵٦
حیدرمیرزا ۹٤ - ۹۹
حیرت (ابوالحسن میرزا) ۲۱۸ - ۲۹۳
حیرتی ۹۳ - ۱۵۸

حرف خ

خادم علی پاشا ۷۳
خالدبن ولید ۱۵۸
خالد بیك ۷۷
خاقان (فتحعلی شاه) ۱۳۹ - ۲۱٤
خاقانی ۵۷ - ۱۸٦ - ۲۱۵
خان احمد خان ۹۳
خان خانان ۱۵٦
خان محمد استاجلو ۷۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹
خان ملك ساسانی ۲٤٦ - ۲٤۷
خانیش خانم ۸۰
خدابنده (بنام سلطان محمد رجوع شود) ۱۰۷
خداوبردی ۹۷ - ۹۸
خدیجه بیگم ۵۳
خرم ۸۷
خسروپرویز ۱٦۸
خسروخان ۱۱۸ - ۱۱۹
خسرومیرزا ۲۲۳
خطائی (شاه اسمعیل) ۲۵
خطیر (محمدعلی) ۲۳۹
خلیفه سلطان ۱۹۷
خلیل خان ۹۷
خواجه حسین ۱۰٤
خواجه علی ۳۰ - ۵۲
خواجه کلان ۹۳
خواجه کمال‌الدین ٦۸
خواجه مولانا ۷۸
خواجه نصیرالدین طوسی ۲۸۰
خواند میر ۳۱٤
خیام (عمر) ۲۹۷

حرف د

داراب ۲٦
داعی (محمد مؤمن) ۱۰٤ - ۲۰۸
داوری ۱۵٤ - ۲۱٦ - ۲۲۷ - ۲۲۸
درن ۳۹
دربورگ ۳۱۳
درویش شاعر ۱۵٦
درویش محمد ٦۸
دسپنا خاتون ۵۳
دستان (ابراهیم) ۲۳۹
دن خوان ۱۷ - ۱۹ - ۳۲ - ۹۷
دن دیگو ۱۹
دن سباستین ۹۰
دن فیلیپ ۱۷
دنکان بلاك ماکدونالد ۳۱۲
دنگارسیا ۲۳
دنگیز بیك ۲۰
دنلپ ۲۳ - ۱۲۳
دولتشاه ۳۱٦
دهاکاردوج ۳۳۰
دهخدا ، دخو (علی اکبر) ۱۷۰ - ۲٤۵ - ۳۳٤ - ۳۳۵ - ۳۳۷
دهسون ۵۱
دین محمد ۹۰
دیوس کریدوس ۳۱۰

حرف ذ

ذوالرمه ۲۵۲
ذوالفقارخان ۲۳۹
ذوالقدر ۵۷ - ۷۸

حرف ر

رابینو ۳۹
رازی ۲۹۸ - ۳۰۰
رافائل دودمانس ۳۱
راقم ۱۹۹
ربرت کرزن ۱۴۶
رستم ۵۵ - ۶۲
رستم‌السادات (قنبر) ۲۴۱
رستم خان ۱۱۹
رشیدالدین فضل‌الله ۴۱ - ۴۲
رضاخان ۲۷
رضای کرد ۳۹
رضای عباسی ۳۵ - ۳۳۹
رضا قلیخان هدایت ۱۹ - ۲۱ - ۳۶ - ۳۸ - ۹۸ - ۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۸۸
رضاقلی میرزا ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱
رفیق (ملاحسین) ۲۰۸
رکنا (رکن‌الدین مسیح) ۲۰۰
رکن‌الدین مسعود ۹۳
رود کی ۱۶۸ - ۲۱۵
روزن ۳۳۰
روشن ۴۹
روملو ۲۷ - ۵۳ - ۵۷
روهوس ۴۳
ریچارد لویس ۷۲
ریحانه (یحیی) ۳۴۳
رئیس محمد ۶۰ - ۶۱
ربو ۴۳ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۴ - ۲۰۷ - ۲۱۴ - ۲۸۳ - ۳۱۸ - ۳۲۰

حرف ز

زبردست خان ۱۲۴
زردشت ۱۷ - ۹۲ - ۳۱۳
زرگر (محمد حسن) ۲۳۲
زکریا ۳۱۷
زلالی خونساری ۱۸۹ - ۱۹۱
زمان خان ۳۳۰
زمخشری ۲۲۵
زندیه ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶
زنون ۱۶۶
زینت خانم ۸۰
زین‌العابدین ۱۰۴
زهرا ۲۴۳

حرف ژ

ژنرال گاردان ۱۴۰
ژوردان ۳۳۰
ژوزفو باربارو ۲۳
ژوکوفسکی ۱۶۹
ژول ورن ۳۲۶

حرف س

ساسانیان ۱۷ - ۲۹ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۲۰
سام میرزا ۳۵ - ۸۰ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۳۱۶
ساموئل‌لی ۲۹۴
سبیعه ۱۴۳
سحاب (سید محمد) ۲۲۰
سحابی ۱۸۹ - ۱۹۰
سرآروسرتی شرلی ۱۰۰
سرآنتونی شرلی ۱۹ - ۹۰ - ۱۰۰
سرافرازخان ۲۰۸
سرباز ۱۶۲

سربرسی سایکس ۸۹ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

سرپول ریکوت ۷۲

سرتوماس هربرت ۲۳

سرتوماس شرلی ۱۰۰

سرجان شاردن ۱۰۹

سرجان ملکم ۱۸ - ۲۱ - ۷۸ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۹۹

سرخوش ۲۰۲

سردار (تخلص یغما) ۱۴۱

سردنیسن راس ۵۶ - ۶۷ - ۱۵۳ - ۳۱۴

سررابرت شرلی ۱۰۰

سرطوماس شرلی ۱۰۰

سرکلمانتز مرخام ۱۸

سرلوکاس کینگ ۶۷

سرلویس پلی ۳۹ - ۱۶۱

سرمالک نبل ۱۴۳

سروش (محمدعلی) ۱۷۲ - ۲۲۱ - ۲۳۲

سرهارفورد جانس بریج ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰

سرهاری لیندسی ۱۴۰

سرهوتم شیندلر ۱۹ - ۴۲ - ۵۴ - ۱۷۰

سعدالدین تفتازانی ۶۶

سعدالدین عنایت‌الله ۹۳

سعدالدین سلاک زاده ۷۴

سعدی ۴۵-۴۸-۴۹ - ۱۸۶ - ۲۱۵-۲۴۸ - ۳۴۴

سعید ۱۵۸

سقراط ۱۶۶

سلجوقیان ۱۷ - ۲۹

سلطان ابوسعید ۹۶

سلطان احمد میرزا ۶۳ - ۹۵

سلطان‌الفقرا ۱۰۴

سلطان بایزید ۲۲ - ۲۶ - ۶۱ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸

سلطان جنید ۳۱ - ۵۳ - ۵۶

سلطان حسن میرزا ۹۵

سلطان‌حسین ۶۰ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۷ - ۱۷۸

سلطان حمزه ۶۲

سلطان حیدر ۳۱

سلطان خلیل ۵۷

سلطان سلیم ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵

سلطان سلیمان ۲۲ - ۲۴ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹

سلطان عبدالحمید ۲۶

سلطان علی ۳۲ - ۵۵ - ۵۷

سلطان علی بیك ۵۷

سلطان علی میرزا ۵۴ - ۹۵

سلطان غوری ۷۱

سلطان قیاض ۶۳

سلطان محمد ۲۶

سلطان محمد ثالث ۱۰۱

سلطان محمد جنگی ۸۹

سلطان محمد خدابنده ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

سلطان محمد شاه ۱۴۴

سلطان محمد طنبور ۱۰۷

سلطان محمود ۱۷۴

سلطان مراد ۶۰ - ۶۲ - ۷۷ - ۸۱ - ۹۰

سلطان مراد چهارم ۱۰۱

سلطان میرمحمود ۱۱۲

سلطانوم خانم ۸۹

سلطان یعقوب ۵۵ - ۶۵ - ۱۷۶

سلیم (علیقلی) ۱۵۶

سلیم (محمدقلی) ۱۸۹ - ۱۹۴

سلیمان افندی ۱۲۶

سلیمان ۷۸

سلیمان پاشا ۹۶
سنائی ۱۶۷ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۱۵ - ۲۵۲ - ۳۱۷
سن بارتلمی ۷۴
سندوك ۹۱
سنجر ۱۵۷
سوزنی ۲٤۷
سیاکزار ۳۳۲
سیامك ٤۸
سیجیدر (بنام شیخ حیدررجوع شود)
سید احمد اعرابی ٤۱
سید احمدبن زین‌العابدین ۲۹٤
سیدالشهدا ۳۰۵
سیداشرف‌الدین ۱۶۳ - ۲٤۵ - ۳۳٤
سید اعجاز ۲۵۳
سید جمال‌الدین افغانی ۱٤۹
سید رضا ۲۶۲
سید شریف ۶۳ - ۲۹۹
سید صالح ٤٤
سید علی رئیس ۲۳
سید علی محمد باب ۱٤۵ - ۱۶٤ - ۲۷٤ -
۲۸۶ - ۲۹٤
سیدکاظم ۲۹٤
سید ماجد ۳۰٤
سید محمد ۱۳۳ - ۳۰۰
سید محمد تفرشی ۲۰۸
سید محمدصادق ۲۰۸
سید محمد کمونه ۱۳۱
سید محمد مهدی ۷۷
سید نعمة‌الله ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۶
سیده ۶۸

حرف ش

شاپور ۱۹۹
شاردن ۲۳ - ۳۱ - ۱۱۱
شاملو ۲۷ - ۵۷
شاه‌اسمعیل اول ۱۸ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱
۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ٤۱ - ۵٤ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۸
۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶٤ - ۶۵ - ۶۶
۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۶
۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸٤ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۸
۱۷۱ - ۱۷۵ - ۲۵۸ - ۲۹۱ - ۳۱٤ - ۳۱۶
شاه اسمعیل ثانی ۹٤ - ۹۵
شاه اسمعیل ۲۰۹
شاه جهان ۱۹۵ - ۲۸۳
شاه خلیل‌الله ۱٤۳ - ۱٤٤
شاه رخ ۵۱ - ۹۳ - ۲۸۸
شاهرخ نادری ۱۳۱ - ۱۳۵
شاه رستم ۷۷
شاه سلطان حسین ۸۳ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۲ -
۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲٤ - ۱۲۶ - ۱۳۱
۱۳۲ - ۲۰۸
شاه سلیمان ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۹۹
شاه سلیمان صفوی ۳۰۹
شاه سلیمان ثانی ۱۳۱
شاه شجاع ۹۷
شاه صفی ۱۰۷ - ۱۷۷
شاه طهماسب اول ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۸ - ٤۲
۵۰ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۱ - ۸۰ - ۷۳ - ۸٤ -
۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۳
۹٤ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۸۱
شاه طهماسب ثانی ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۱٤ -
۱۱۶ - ۱۱۷
شاه‌عباس اول ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۵ - ۳۸
۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱٤ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۵۹
۲۶۲ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵

شاه‌عباس‌دوم ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۹۹ - ۲۰۲
شاه‌عباس‌سوم ۱۰۹ - ۱۲۷
شاه عبدالعظیم ۱٤٦
شاه‌قلی ۷۱-۷۲-۷۳-۷٦-۳۳۰
شاه‌مرادمیرزا ۳۳۰
شاه‌نعمةالله ۷۷
شبلی ۲۵۲
شبلی نعمانی ۱۵٤ - ۱۵۵-۱۵٦-۱۷۵-۱۸۳-۱۸٤
۱۸۵ - ۱۸٦ - ۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲
۱۹۵-۱۹٦-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵
شجاع‌السلطنه (حسنعلی‌میرزا) ۲۳۳
شرفشاه ٤۱
شرلوک‌هلمس ۳۳۳
شروی ۱۰٤
شریف‌تبریزی ۱۷۹
شریف‌شیرازی ۷۷
شعله (سیدمحمد) ۲۰۸
شفائی (شرف‌الدین‌حسن) ۱۸۹-۱۹۳-۲۰۰
شغر (شارل) ۲۲-۲۳-۱۱۱-۱۱۲-۲۱۹
شکیبی ۱۵٦
شمخال‌خان ۹۷
شمس‌الدین ۱۷۸
شمس‌الدین‌برنیغی ۵۰
شمس شیپور غونی ۱۰٤
شوقی ۲۹۹
شوکت ۱۸۹-۱۹٤-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۸-۲۱٤
شهرستانی ۲۷-۲۸-۲۱۷
شهسوار چارتاری ۱۰٤
شهید اول (شمس‌الدین‌محمد) ۲۸۱
شهید ثانی (شیخ‌زین‌الدین) ۲٦۹-۲۹۹
شهید ثالث (ملامحمدتقی) ۲۸٦
شهید ثالث (سیدنورالله) ۲۵۲-۳۱٦

شیبانی (فتح‌الله) ۲۳۳-۲٤٤
شیبانی‌خان ٦٦-٦۷-٦۸-٦۹-۷۸
شیبک‌خان ۷۲-۹۱
شیخ‌ابوطالب ۲۰٤
شیخ‌احمد احسائی ۲۸۲-۲۸۳-۲۹۵-۳۰۱-۳۰۵
شیخ‌احمدبن زین‌العابدین ۲۸٦-۲۹٤
شیخ البونی ۳۱۲
شیخ‌الطایفه (محمدبن‌حسن) ۲۵۱-۲۸۰-۳۱۸
شیخ بدرالدین ۵۰-۵٤
شیخ برغش ٤۹
شیخ بهائی ۳۷ - ۱۰٤ - ۱۸۸ - ۱۸۹-۱۹۱-۲۰۵
۲۵۹ - ۲٦۰ - ۲٦۳-۲۸۲-۲۹۸-۲۹۹
-۳۰۰-۳۰۱
شیخ بندار ٤۹
شیخ جعفر ۲۵۹
شیخ جمال‌الدین ۵۹
شیخ جنید ۵۳-۵۷
شیخ حبیب ۳۱۲
شیخ حرعاملی ۳۷
شیخ حسین ۲۹۹
شیخ حیدر ۵۳-۵٤-۵۵-٦٤-۷۰-۷۲
شیخ زاهد ٤۵-٤٦-٤۸-٤۹-۵۰-۱۱۱-۲۰٤
شیخ زین‌الدین ۲۸٦-۲۹٤
شیخ شاه ۵۳-٦٤-۹۳
شیخ شهاب‌الدین ۸٦
شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۳۰۳
شیخ شمس ٤۵
شیخ صدرالدین ٤۲-٤۳-٤٦-۵۱-۵۲-۵۳
شیخ صفی‌الدین ۱۸-۳۰-۳۸-٤۱-٤۲-٤۳-٤٤-٤۵
٤۸-٤۹-۵۰-۵۳-۸٦-۱۰۷-۱۱۱-۳۱٤
شیخ طبرسی ۱٤۷
شیخ طوسی ۱۸۳
شیخ علی‌بن‌عبدالعال ۱۹۳-۳۰۰
شیخ‌علی‌حزین ۱۱۱-۱۱۳-۱۹۸-۲۰٤-۲۰۵-۲۰٦
۲۰۷-۱۰۸-۳۱۹

شیخ علی‌خان ۱۳۲
شیخ محمد عجمی ۴۲
شیخ مبارك ۱۸۵
شیخ محمد اقبال ۳۰۱-۳۰۷
شیخ محمدحسن ۲۸۵
شیخ محمد عبده ۲۶۷-۲۹۰
شیخ محمد کججی ۴۵
شیخ محمود شبستری ۴۵-۱۶۷
شیخ محی‌الدین ۴۵-۳۱۲-۳۱۴-۳۱۷
شیخ مرتضی ۲۸۵
شیخ مفید ۲۸۰-۳۱۷
شیخ موسی ۲۳۲
شیخ نجیب‌الدین ۴۵-۴۸
شیخ نجم‌الدین ۴۵
شیخ یوسف ۳۱۸
شیروانشاه ۴۷-۵۳-۵۴-۵۷-۱۸۲
شیلون ۱۶۶
شیندلر ۲۱۹-۳۱۹
شی‌وتردیرز ۱۹۴

حرف ص

صاحبدیوان ۱۶۸
صادق بیك ۱۰۴
صادق‌خان ۱۳۵-۱۳۶
صاری عبدالله ۲۲
صافی (جعفر) ۲۰۸
صالح ۴۱
صائب (محمدعلی) ۳۶-۱۴۵-۱۵۵-۱۵۶-۱۸۴-۱۸۹-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵
صبا (فتحعلی‌خان) ۱۱۷-۱۷۲-۲۲۲
صباحی (سلیمان) ۱۳۶-۲۰۸-۲۲۱
صبری ۸۸
صبوح (محمدعلی) ۲۰۸
صحبت ۱۶۴-۲۲۷
صدرالدین ۳۰-۴۹
صدرالدین‌محمد ۱۰۴
صفا ۱۲۱
صفائی (احمد) ۲۳۹
صفائی (محمد) ۲۸۶
صفی‌الدین محمد ۳۱۳
صفی‌علیشاه ۱۶۸
صفی‌قلیخان ۱۱۹
صلاح‌الدین ۱۴۴
صلاح‌الدین رشید ۴۱-۴۴-۴۵
صنعتی‌زاده ۳۳۳
صوفاوین ۵۴
صهبا (آقاتقی) ۲۰۸

حرف ض

ضحاك ۲۶
ضمیری ۱۰۴
ضیاء پاشا ۱۶۰-۱۸۴

حرف ط

طالب آملی ۱۵۴-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۹
طالس ۱۶۶
طاهر ۲۰۸
طاهره (به‌قرةالعین رجوع شود)
طبخی ۱۰۴
طبری (محمد) ۲۰۹-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۹
طبیب (عبدالباقی) ۲۰۸
طغرل ۴۰-۵۹
طهماسبقلی (لقب نادرشاه) ۱۲۶
طهماسب‌میرزا ۹۷
طوفان ۲۰۸
طیفور (بنام ملك رجوع‌شود)

حرف ظ

ظفرخان ۱۹۸-۲۰۹
ظل‌السلطان ۱۴۰

ظهوری ترشیزی ۱۸۹-۱۹۱-۲۰۰
ظهیر فاریابی ۲۰۹
ظهیرالدین ۴۹

حرف ع

عادلشاه(علیقلیخان) ۱۱۲-۱۳۱-۱۳۵
عارف ۱۷۰-۲۴۵
عاشق (آقامحمد) ۲۰۸-۲۳۲
عباس (بنام شاه عباس رجوع شود)
عباس میرزا ۱۴۰-۱۴۹-۲۲۲-۲۲۴-۳۳۴
عباسیان ۳۴-۱۲۱
عبدالجبار ۱۰۴
عبدالرحمن ۷۳
عبدالرحیم‌خان ۱۵۵-۱۸۶-۱۹۰
عبدالرزاق (بنام فیاض رجوع شود)
عبدالشکور ۳۴۳
عبدالعزیزخان ۱۲۵-۳۳۱
عبدالمجید ۱۴۴
عبدالمؤمن‌خان ۱۰۰
عبدالله ۱۱۹
عبدالله‌زاده(اسمعیل) ۳۳۳
عبید خان ۵۰-۷۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۱۷۴-۱۷۸-۱۷۹
عبید زاکانی ۱۸۲-۳۳۴
عثمان ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹
عثمانی ۳۴-۳۷-۱۸۶-۱۹۸
عجم ۲۶
عذری (اسحق بیک) ۲۰۸
عرب ۲۶-۱۲۲-۱۶۳-۳۳۹-۳۴۱
عرفی (جمال‌الدین محمد) ۳۵-۱۵۴-۱۵۵-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۱۴-۲۱۵

عطار (فریدالدین) ۱۶۷-۲۵۲-۳۱۷
علامه حلی (حسن) ۲۸۱
علاءالدوله ۴۵-۶۲-۶۵-۷۸
علاءالدین محمود ۲۹۹
علم‌الهدی (سید مرتضی) ۲۸۰
علم شاه بیگم ۵۳
علی آقا ۸۸
علی ابوالفضل ۷۴
علی اصغر ۲۷۱
علی اکبر ۲۷۱
علی‌بن ابیطالب ۲۸-۲۹-۳۰-۳۸-۳۹-۴۱-۵۰-۵۲-۵۴-۶۲-۶۳-۸۵-۱۷۹-۱۸۷-۲۵۲-۲۹۲-۳۰۴
علی‌بن علوی ۵۲
علی بیك ۶۲
علی پاشا ۷۲
علی رضا ۱۳۵
علی شاه ۲۰۹
علیقلیخان ۹۵-۹۹
علی مراد ۱۳۶
علیمردانخان ۱۳۴
عمادالکتاب ۲۱۸
عمر ۲۸-۳۹-۵۸-۸۹-۹۹-۲۹۲
عندلیب (حسینخان) ۲۲۲
عنصری ۲۱۵
عوض‌الخواص ۴۱-۴۴
عیسی ۱۶۲-۳۱۰

حرف غ

غازیخان ۳۰-۴۸-۲۸۸
غالب (محمد حسین) ۲۰۸
غزالی ۳۱۷
غنی زاده (محمود) ۳۴۴

حرف ف

فاطمه ۲۸ - ۲۹ - ۳۹ - ۴۱
فارابی ۳۱۷
فتحی ۱۰۷ - ۱۹۹
فتحعلی خان ۱۲۶ - ۱۳۲
فتحعلی شاه ۱۱۱ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۱۴-۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۵ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۴
فتینه ۳۲۸ - ۳۲۹
فخرالدین ۴۵
فخرالمحققین ۲۸۱
فرخ خان ۱۴۷
فرخی ۱۹۸ - ۲۱۵
فرخ یسار ۳۲ - ۵۷ - ۶۴ - ۹۳
فردریك دوك هلستین ۱۱۰
فردوسی ۲۶ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۲۱
فردینان ۲۴ - ۹۱
فرزدق ۲۵۲
فرمانفرما ۱۴۰
فرنگیس خانم ۸۰
فروغ‌الدوله ۲۳۴
فروغی (عباس) ۳۶ - ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۱۷۲-۲۲۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۸
فرهاد پاشا ۹۹
فرهاد میرزا (معتمدالدوله) ۱۵۰ - ۲۲۲
فرهنگ (ابوالقاسم) ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰
فریدالدین احمد ۶۶ - ۷۲
فریدون ۲۶
فریدون بیك ۲۲-۲۵-۲۶-۶۹-۷۶-۷۷-۷۸-۸۶-۸۹
فضولی ۱۸۰
فغانی ۱۵۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳
فورستر ردانیل ۲۴
فولاد ۶۷
فون هامر ۷۴
فیاض (عبدالرزاق لاهیجی) ۱۸۹ - ۲۸۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۸
فیروزشاه زرین کلاه ۴۱ - ۴۳ - ۴۴
فیروزمیرزا ۱۴۴
فیضی ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۹

حرف ق

قاآنی (حبیب) ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۹۸ - ۲۱۵ - ۲۲۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۴
قارن ۱۶۶
قارون ۱۶۵
قاری یزدی (محمود) ۱۸۲
قاسم ۱۵۸
قاسم‌الانوار ۵۱
قاسم بیك ۶۰
قاسمی ۸۲
قاضی جهان ۸۹
قاضی محمد ۶۰ - ۶۳
قاضی نصرالله ۵۹
قاضی نور ۱۰۴
قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
قباد ۳۳۱
قدسی مشهدی ۱۸۹ - ۱۹۴
قره عثمان ۶۲
قرةالعین (طاهره) ۱۶۴ - ۲۹۴
قزلباش ۲۴-۲۷-۵۴-۷۱-۹۱-۹۲-۹۸-۹۹-۱۰۱
قصاب (تخلص یغما) ۲۴۱
قطب‌الدین احمد ۴۱ - ۴۴

قطران ٢١٥
قفقی ٣١٦
قوام‌الدین نوربخشی ١٧٦
قوریال ٥٣
قیاس بیك ٧٧
قیصر ٧٩

حرف ك

کابالرو ١٩
کاپیتن فی ٣٣٩
کاتروزو ٢٢ - ٣٣ - ٦٤
کارت رایت ٢٣
کازیمیرسکی ٢٩١
کاظم زاده (حسین) ٣٤٢
کاکا ١٠٤
کالوبونس ٥٣
کامبوجیه ٣٣٢
کبیر (جعفرعرب) ٢٨٥
کرومیتسکی ٢٣ - ٣٢ - ٣٩ - ١٠٨ - ١٠٩ - ١١١ - ١١٢ - ١١٥ - ١٢٣
کرونسکی ١١٤ - ١١٨
کریزی ٢٤ - ٧٦ - ٨٧ - ٩١
کریستنسن ٣٤١
کریم خان زند ١١٦ - ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٨ - ٢٠٧ - ٢٦٢
کفوی ١٥٢
کلاویجو ٤٨ - ٦١
کلمان هوار ٤٧
کلیم (ابوطالب) ١٥٥ - ١٥٦ - ١٨٩ - ١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦ - ١٩٧ - ١٩٩
کلینی (محمد) ٢٥٤ - ٢٨٠ - ٣١٧
کمال‌الدین حسین ٢٥٥
کمال‌الدین عربشاه ٤٤
کمال بك ٣٣١
کمنتی ٥٤
کورس ٣٣١ - ٣٣٢
که‌تولس ٧٣ - ٧٤ - ٨٧
کیان ٢٦
کیخسرو ٢٦
کیسانیه ٢٨
کیوان چاروش ٧١

حرف گ

گرگین خان ١١٧ - ١١٨ - ١١٩
گریبایدوف ١٤٠ - ٢٢٣
گزاویه ٢٩٤
گش دارابلیت ٦١
گلدزیهر ٢٩٦
گلشن (محمدعلی) ٢٣٤
گوبینو ١٤٣ - ١٤٧ - ١٤٨ - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٩٦ - ٣٠٢ - ٣٠٦
گوبار ٣٣٠
گیب ٣١ - ٨٧ - ١٥٤ - ١٨٠ - ١٨٣ - ١٨٩ - ١٩٨ - ٣٣١

حرف ل

لان‌گلس ١١١
لرد کرزن ٨٩ - ١٠٤
لردکالوی ١٤٨
لردکلیو ١٦٢
لرو ٢٣-٤٣-٤٧
لسان‌الملك (محمد تقی سپهر) ٢٣٣-٢٤٤-٢٨٨
لسانی ١٧٩
لطفعلی‌خان زند ١١٦ - ١١٩ - ١٢٣ - ١٣٦ - ١٣٧
لواسترینج ٣٣٠
لودویك شمان ٢٤٨
لوط بن یحیی (ابومخنف) ١٦٢
لوئی فیلیپ ٢٣٤
لیلا ٣٢٨

حرف م

مارتا ٥٣
ماکدونالد ٤٧
ماکولی ١٦٢
مالك بن انس ٢٤٩
مانیو آرنولد ١٦٢
متنبی ٢٥٢
مجدالدین ٥٢
مجلسی (محمدباقر) ٣٧-١١٥-١٦٢-٢٥٤-٢٦٠-٢٦٩-٢٧١-٢٧٩-٢٨٥-٢٩١-٣٠٠-٣٠٤
مجلسی (محمدتقی) ١٩١-٢٧٩-٢٨٣-٢٩١
مجمر (سیدحسین) ١٧٢-٢٠٠-٢٢١
محتشم ٣٨-١٠٤-١٥٩-١٨٢-١٨٣
محقق اول (نجم‌الدین ابوالقاسم) ٢٦٨-٢٨١
محقق ثانی (نورالدین علی) ٢٦٩-٢٨١
محمد ٤١-٤٣-٧٩-١٧٩
محمد اخباری ٢٦٥
محمد اقبال ٦٠
محمدالحافظ ٤١-٤٤
محمد امین ٢٦٥
محمد ایلچی ٩١
محمد باقر ٢١٧-٢٥٢
محمد باقر میرزا ٩٥
محمد بن حسن ٢٥١-٢٥٤
محمد بن سلیمان ٢٥٠-٣١٨
محمد بن صادق ٢٥٣
محمد بن علی ٢٥١
محمدتقی ٢٩٥
محمدحسن ١٣٢-١٣٥
محمدحسین ١٠٤
محمدحسین میرزا ٩٥
محمد حنیفه ٢٩
محمد خرسند ١٠٧
محمد رحیم ٢٠٨
محمدرسول‌الله ١٥٠-٢٢٣-٢٢٥-٢٧١
محمد رفیع ٢٩٣
محمد شاه ١٤٠-١٤٥-١٤٦-٢٢٢-٢٣٤-٢٧١-٣٣٤
محمد شاه هندی ١٣٩
محمد شفیع ٢٠٧-٢٩٣
محمد شیروانی ٢٦٤
محمد صادق ٢٤٧
محمدصالح ٩٣
محمد طاهر نصرآبادی ٢٠٢-٣٠٠
محمدعلی بهبانی ٢٦٢-٢٩٣
محمد علی‌بیك ٢٠٨
محمدعلی زند ١٣٦
محمدعلیشاه ١٥١
محمدعلی میرزا ٢٦٢
محمدعلی میرزا (دولتشاه) ٢٨٦
محمد قزوینی ٣٦-٢٦٣-٣٣٩
محمد کرمانشاهی ٣١١
محمد کمانچه ١٠٤
محمدمحسن‌میرزا ٦٠
محمد مؤمن (استاد) ١٠٤
محمد مؤمن ٣٠٩
محمد هدایت حسین ٢٥٣
محمدی‌میرزا ٦٢
محمودآقا ٧١
محمود افغان ١١٣-١١٩-١٢٠-١٢٢-١٢٣-١٢٤-١٢٥
محمود سوم ١٥٧
محمود میرزا ٩٥
مرادبیك ٦٠
مرشد قلی‌خان ٩٧-٩٩
مروان ٣٤-٢٤٣

مزدك ٢٧١-٣٣١-٣٤١
مستعصم‌بالله ٤٨
مسعود ٦٠
مسعود سعد ٢١٥
مسكين (تخلص فروغی بسطامی است)
مسیح (عیسی) ٢٩٣
مسیحی ١٨١
مشتاق (میرسیدعلی) ٢٠٨-٢٠٩
مشتاقعلی (میرمعصوم) ٢٩٣
مصطفی ٧٩-٩٥
مطهرالعلی ٢٥١
مطیع ١٩٩
مظفرالدین شاه ١٥١
مظفر سلطان ٩٣
مظفر علی ١٠٤
مظهری ١٠٤
معاویه ٥٢-٣٣٩
معزالدوله (احمدبن بویه) ٤٠
معصوم ١٩٩
معصوم کمانچه ١٠٧
مغول ١٧ - ٣١ - ٣٦ - ٣٨-٤٨-٨٩-٩٠-٢٧٩-٢٨١-٢٨٧-٢٨٨-٣٠٩-٣١٣
مقدس اردبیلی (احمد) ٢٨١
مك‌تاگرت ٣٠٢
ملا ابراهیم‌خلیل ٣٣٠
ملا احمد ٢٦٢
ملاافضل ٢٩٩
ملاحسین ١٤٤
ملاصدرا (صدرالدین‌محمد) ١٩٣-٢٦٦-٢٨٢-٢٨٣-٢٨٤-٢٨٦-٢٩٩-٣٠١-٣٠٢-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٦-٣٠٧
ملاعبدالله ٢٩٩
ملاعلی نوری ٢٦٦-٣٠٧
ملامحسن فیض (محمد مرتضی) ١٨٨-١٨٩-٢٥٤-٢٦٧-٢٨٢-٢٨٣-٢٨٦-٢٩٨-٢٩٩-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٥
ملامحمد ٢٩٥
ملانصرالدین ٢٩٠
ملك‌اشرف ٥١
ملك‌اصلان ٧٨
ملك‌رستم ٦٣
ملك طیفور قمی ١٠٤-١٩١-١٩٥-١٩٩
ملیحه ٢٧٥
منصوربیك ٥٥
منوچهری ١٩٨-٢١٥
موریه ١٦٣
موسیلو ٢٧
مولیر ٣٢٧
موس ٣٢٨-٣٢٩
مهدعلیا ١٤٦-١٣٦
مهدی ٣٠٧
مهدی (امام) ١٤٥-١٤٦
مهرداد (میترادات) ٣٣٦
مهین‌بانو سلطانوم ٨٠
میتوخ ٣٣٩
میرابوتراب ٩١
میر ابوالقاسم فندرسکی ١٨٨-١٨٩-١٩٣-٢٨٢-٣٠٦
میراحمد ٤٥
میرحسین ٦١
میرحیدرمعمائی ١٠٤
میرخوانده ٨١-١٨٩-٢١٩
میرداماد (محمدباقراشراق) ١٠٤-١٨٨-١٨٩-١٩١-١٩٣ - ٢٦٣-٢٨٢-٢٨٣-٢٩٨ - ٢٩٩-٣٠٠-٣٠١
میرزا ٢٦٦-٢٨٣-٢٩٤
میرزا ابوالقاسم ٢٦٨

میرزابزرگ ۲۲۴
میرزاتقی ۲۶۰
میرزاحبیب ۳۱۸
میرزاحسین ۱۰۷-۳۱۹
میرزاجانی کاشانی ۱۶۴-۳۱۵
میرزاجعفر ۳۲۹
میرزاجهانگیرخان ۲۱۷-۲۴۵-۳۳۷
میرزارضای کرمانی ۱۴۹
میرزا زین‌العابدین ۲۶۹
میرزا عبدالله ۲۰۸
میرزاعلی ۵۶
میرزاعیسی ۱۴۰-۲۲۲-۲۴۶
میرزافتحعلی ۳۲۹
میرزا محمدعلی ۳۱۸
میرزا مسیح ۲۲۳
میرزا ملکم‌خان ۳۳۰-۳۳۴
میرزا مهدی ۳۱۴
میرزا نعیم سدهی ۱۶۵
میرزا نصیر ۲۰۸
میرطوطی ۹۱
میر عبدالله ۱۱۹
میر معزی کاشانی ۱۰۴
میر معصوم ۱۹۵
میرویس ۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹
مینورسکی (ولادیمیر) ۱۴۸-۱۶۶

حرف ن

ناپلئون ۱۶۵-۲۳۲
نابیه ملکم ۱۶۳
نادرشاه ۲۴-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۸-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۳
ناصح ۳۲۸
ناصرالدین ۷۸
ناصر الدین شاه ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۲۱۴-۲۲۷-۲۴۴-۳۱۱-۳۱۹-۳۲۲
ناصر خسرو ۱۶۰-۱۹۴-۲۵۲-۳۴۴
ناصر علی ۲۰۰
ناظم‌الاسلام ۲۸۸-۳۱۵
نامی ۱۷۶
نبیل ۱۴۵
نجم‌ثانی ۶۳-۶۴-۶۹-۸۱-۱۷۷
نرو ۶۵
نشاط (عبدالوهاب) ۱۷۲-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
نصرالله ۱۲۰-۱۲۴
نصرةالدین احمد ۳۱۳
نظام‌الملک ۱۵۷-۱۵۸
نظام‌بن‌حسین ۲۸۲
نظامی گنجوی ۱۷۵-۱۸۵
نظیری ۱۵۴-۱۵۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰
نعیم بیك ۳۲۸-۳۲۹
نفطویه ۲۱
نکیسا ۱۶۸
نواب (حسنعلی) ۲۱۶-۲۱۷-۲۲۸
نواب (حیدرعلی) ۲۳۵
نوائی (بنام امیر علیشیر رجوع شود)
نورالدین عبدالوهاب ۷۸
نورالدین طبیب ۸۹
نورعلیشاه ۲۹۳
نوعی ۱۵۷
نیازی ۷۹
نیچه ۳۰۳
نیکلا ۲۹۴
نیکولسون ۳۰۳
نیکولو کیوستی‌نیانی ۷۴

حرف و

واتسن ۱۷-۱۳۲-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷-۲۲۲-۲۲۳-۲۴۴-۳۱۹-۳۳
وارموند ۳۳۰
والترشولز ۳۲۳

واله ۱۷۵-۲۰۰
وحشی ۱۰۴-۱۸۱
وحیدقمی ۱۸۰
وحید (محمد طاهر) ۱۹۴-۱۹۷
ورلن ۲۴۴
وستینفلد ۳۱۰
وصاف ۲۸۸
وصال (میرزا شفیع) ۱۵۷-۱۷۲-۱۸۱-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷
وفیق پاشا (احمد) ۳۲۹
وقار ۱۷۲-۲۱۶-۲۲۷
ولی ۱۰۴
ویبك ۲۹۷-۳۰۹
ویدمن ۲۹۸-۳۰۹
ویکتوریا ۲۳۰
ویلفرید بلونت ۱۶۳
ویلکنس ۳۲۰
وین سنتپود الساندری ۵۶ ۸۴

حرف هـ

هاتف ۱۶۷-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹-۲۲۰-۲۲۱
هاتفی (عبدالله) ۳۵-۸۱-۱۷۴-۱۷۵
هارلم ۱۲۳
هاکلویت ۴۸-۵۴-۵۵-۵۶-۶۱-۸۴-۸۷
هامرتن ۱۷۳
هانوی ۱۰۸-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹
هانری مارتن ۲۹۴
هراکلیوس ۱۳۲
هرمس ۱۶۶
هلاکوخان ۴۸-۱۴۳-۲۸۲
هلاکی ۱۰۴
هلالی ۳۵-۸۱-۹۱-۱۷۴-۱۷۸
هلیمارد ۳۰۹
همایون ۳۸-۸۴-۸۹-۹۰-۱۵۵-۱۵۸
همت ۲۱۶
هندوشاه ۳۱۳
هنر (اسمعیل) ۲۳۹
هواخشاتارا ۳۳۲
هوارت ۴۳
هوتسما ۲۹-۵۳
هوراس وینستورپ ۳۱۰
هورن ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸

حرف ی

یاجوج ومأجوج ۲۷۵
یاقوت حموی ۳۲۲
یحیی پاشا ۷۲
یحیی دولت آبادی ۲۲۰
یزدانی ۲۱۶-۲۲۷
یزدگرد ۲۹
یزیدبن معاویه ۱۶۲-۳۲۹
یعقوب ۴۵-۵۵-۶۲-۷۰
یعقوبخان ۹۹
یعقوبی ۲۹-۴۳
یغما (ابوالحسن) ۳۶-۱۵۷-۲۳۳-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴
یوسف ۴۵
یوسف‌بن احمد ۲۵۱
یوسف‌بن یحیی ۲۵۳
یوسف شاه سراج ۳۳۰
یوسفی ۲۱
یونس پاشا ۷۳

فهرست کتب

حرف الف

آتشکده ۸۵ ـ ۱۷۹ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۳ ـ ۱۸۵ ـ ۱۹۰ ـ ۱۹۱ ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۴ ـ ۲۰۸ ـ ۲۰۹
آثارالبلاد ۳۱۷
آثار طبی ایرانیان ۳۰۹
آئین اکبری ۱۸۸
آئینه حقنما ۲۹٤
ابواب الجنان ۲۸۲ ـ ۳۰۵
احسن‌التواریخ ۱۸ ـ ۳۱ ـ ۳۸ ـ ۴۱ ـ ۵۰ ـ ۵٤ ـ ۵۹ ـ ٦۱ ـ ٦۲ ـ ٦٦ ـ ٦۷ ـ ٦۸ ـ ۷۳ ـ ۷٤ ـ ۷۸ ـ ۷۹ ـ ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۹۳ ـ ۸۵ ـ ۸٦ ـ ۸۷ ـ ۹۰ ـ ۹۱ ـ ۹۲ ـ ۹۳ ـ ۹٤ ـ ۹٦ ـ ۱۵۷ ـ ۱۷٦ ـ ۲۸۸ ـ ۳۱٤
احقاق‌الحق ۲۹۵
احمد ۲٤۱
اخلاق جلالی ۲۹٦ ـ ۲۹۹
اخلاق محسنی ۲۹٦
اخلاق ناصری ۲۸۱ ـ ۲۹٦
ادبیات ایران ۴۸ ـ ۵۱ ـ ۵٤
ادیان ومذاهب ۱٤۳ ـ ۱٤۷ ـ ۲۷۸
ارمنستان وارزنةالروم ۱٤٦
استبصار ۲۵٤ ـ ۲۸۰
اسرار اعداد ۳۱۲
اسرارالحکم ۳۰۷
اسرارالشهاده ۱٦۱
اسرار قاسمی ۳۱۱
اسفار ۳۰۱ ـ ۳۰۲ ـ ۳۰۳
اسکندرنامه ۱۷۵
اسماء الرجال ۲۵۱
اطواق‌الذهب ۲۲۵
اقدس ۲۹٦
اکبرنامه ۱۸۵
الحیوان ۳۱۰
الرجال ۲۸۰
الشعر والشعراء ۳۳۹
الفخری ۱۷۵ ـ ۳۱۳
الف لیله ۳۳۱
الفیه ۲۵۷ ـ ۲۵۸
القوانین ۲٦۸
الملل والنحل ۲۷ ـ ۲۸
امثله ۲۵٦
امل‌الامل ۲۵۱ ـ ۲۵٤ ـ ۲۵۵ ـ ۳۱۸
انجمن خاقان ۲۱٤
انجیل ۲۹۳
انقلاب ایران ۱۲۰ ـ ۱۲٤ ـ ۱۲۹
انوارالسهیلی ۸۲ ـ ۲۷۷ ـ ۲۸۲
انوارالنعمانیه ۲٦۰
اوضاع ایران ۲۳ ـ ۳۱
اوضاع وحیات دینی ٤۷ ـ ۳۱۲
ایران ۸۹
ایضاح‌الاشتباه ۲۵۱
ایقان ۲۹۵

حرف ب

بابرنامه ۸۳
باواریان باتو ۲۲۹
برادران شرلی ۱۰۰
بحارالانوار ۲۵٤ ـ ۲٦۰ ـ ۲۸۵ ـ ۲۹۱
براهین‌العجم ۲۳۲
بستان‌السیاحه ۳۱۹
بهجةالارواح ۱۷۰
بیان ۲۹۵
بیانات یکنفر سیاح ۱٤۸ ـ ۲۳٤ ـ ۲۹٤ ـ ۲۹۵

حرف پ

پنجسال در یکی از بلاد ایران ۱۶۳
پریشان ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۸

حرف ت

تارنوف ۳۲۹
تاریخ اجمالی ایران ۱۷
تاریخ ادبیات عرب ۳۱۰
تاریخ ادبی ایران ۲۹-۳۹-۴۸-۵۱-۵۴-۵۷-۶۷-۷۲-۱۲۱-۱۴۳-۱۵۳-۱۵۴-۲۸۸-۳۱۵
تاریخ اکبرشاه ۱۸۸-۳۱۵
تاریخ انقلاب ایران ۱۱۲-۱۵۰
تاریخ ایران ۲۱-۷۸-۸۴-۸۹-۹۶-۱۰۷-۱۱۲-۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۹-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۹۹-۳۱۹
تاریخ بی‌بدیل ۷۱
تاریخ بیداری ایرانیان ۲۸۸-۳۱۵
تاریخ جهانگشای جوینی ۳۱۳
تاریخ حکما ۳۱۶
تاریخ خلدبرین ۳۱۴
تاریخ زندیه ۱۳۵-۱۳۶-۳۱۴
تاریخ سرجان‌ملکم ۵۳-۱۳۱-۱۳۲-۲۶۵-۲۹۳
تاریخ‌شاعری‌عثمانیان ۲۵-۳۱-۸۷-۱۰۱-۱۵۴-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۹-۳۲۹
تاریخ شاه اسمعیل ۵۶-۵۷-۵۸-۶۱-۶۸
تاریخ طب عرب ۳۱۰
تاریخ طبری ۱۶۲-۲۸۷-۳۳۹
تاریخ عثمانیان ۷۱-۷۳-۷۶-۸۷-۹۱-۱۰۱
تاریخ فلسفه اسلام ۲۹۶-۲۹۷
تاریخ کروسینسکی ۱۸
تاریخ گزیده ۱۱۴
تاریخ لین‌پول ۱۵۷
تاریخ مغول ۵۱-۲۲۹
تاریخ وصاف ۳۱۳
تاریخ هانری ۲۸
تاریخ هندوستان ۶۱-۶۷-۶۸-۸۶-۸۹
تجارب‌السلف ۳۱۳
تجربه و انتقاد ۱۶۲
تجرید ۲۸۱
تحفة‌الزائرین ۱۹۱
تحفة‌المؤمنین ۳۰۹
تحفهٔ سامی ۳۵-۸۶-۱۷۶-۱۸۰-۳۱۶
تذکرهٔ آذرداود ۳۱۴
تذکرهٔ ابوطالب ۱۸۰-۱۸۳
تذکره خرابات ۱۵۵-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۴-۱۸۷
تذکره دلگشا ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۵-۲۳۴-۲۳۹
تذکره دولتشاه ۳۱۶
تذکره سرخوش ۲۰۲
تذکره شاه‌طهماسب ۸۳
تذکره شعرای ایران ۱۷۴
تذکره محمدشاهی ۲۱۴
تذکره معاصرین ۲۰۷
تذکرهٔ میخانه ۱۹۱
تذکره نصرآبادی ۲۰۲
تذکره هفت‌اقلیم ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۰-۳۱۷
توسعه حکمت ۳۰۳-۳۰۷
تهذیب‌الاحکام ۲۵۴-۲۸۰

حرف ج

جامع‌الشتات ۲۶۸
جامع عباسی ۲۸۲-۳۰۰
جعفرخان از فرنگ آمده ۳۳۱
جلاء العیون ۲۸۵-۲۹۱
جواهرالکلام ۲۸۵

حرف چ

چهارمقاله ۱۶۳-۲۸۷

حرف ح

حاجی بابا ۱۶۳
حالت ایران ۱۱۹
حبیب‌السیر ۶۶ - ۳۱۴

حديقة الحقيقه ۱۹۳
حديقه السعداء ۱۸۰
حسين كرد ۳۳۱
حق اليقين ۲۷۱ - ۲۹۲
حقوق اسلامی ۲۶۸
حكمت الاشراق ۳۰۲
حكمت العرشيه ۳۰۱
حلية المتقين ۲۸۵-۲۹۱
حيات القلوب ۲۸۵-۲۹۱
حيات عقلانی ۱۷۳

حرف خ

خداوند نامه ۲۲۱
خسرووشيرين ۲۰۸
خط وخطاطان ۳۱۸
خلاصة الافتضاح ۲۴۱
خلاصة الحساب ۳۰۰
خلد برين ۹۶-۱۸۱
خمسه نظامی ۱۷۵ - ۱۸۵
خيرات حسان ۳۲۴

حرف د

دام گستران ۳۳۳
دبستان ۳۰۶
دره نادره ۳۱۴
دستور الانشاء ۲۲
دستور الوزراء ۳۱۶
دلائل سبعه ۲۹۵
ديوان سلطان سليم ۲۵

حرف ذ

ذره وخورشيد ۱۹۱

حرف ر

راحة الصدور ۲۸ - ۶۰-۱۶۸
راه نو ۳۳۹
ربيع الاسابيع ۲۹۱
رسالات بحثيه ۲۹۴
رسالات خيراتيه ۲۹۳
رسالة سؤال وجواب ۲۵۸
رشحات سحاب ۲۲۰
رمان كورس ۳۳۱
روزنامه آفتاب ۲۴۷
روزنامه اختر ۱۵۰-۲۴۴-۳۳۴
روزنامه ادب ۲۴۶-۲۴۷
روزنامه ارشاد ۲۴۷
روزنامه ايران سلطانی ۲۴۶
روزنامه بهار ۳۴۳
روزنامه پرورش ۳۳۴
روزنامه تازه بهار ۲۴۵
روزنامه تايمس ۳۳۲
روزنامه تياتر ۳۳۰
روزنامه ثريا ۳۳۴
روزنامه حبل المتين ۳۳۴
روزنامه رستاخيز ۳۳۹
روزنامه صور اسرافيل ۲۱۷-۲۴۵-۳۳۴.۳۳۵
روزنامه عراق عجم ۲۴۶-۲۴۷
روزنامه قانون ۳۳۴
روزنامه مجلس ۲۴۶-۲۴۷
روزنامه مساوات ۳۳۴
روزنامه نسيم شمال ۲۴۵-۳۳۴
روزنامه نوبهار ۲۴۵-۳۳۴
روضات الجنان ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
روضة الشهدا ۳۸-۱۵۱-۱۸۰
روضة الصفا ۱۹-۲۱-۹۹-۱۸۹-۱۹۰-۲۱۹-۲۲۵-۲۸۸
رياض الشعراء ۱۷۵-۲۰۲
رياض العارفين ۲۷۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۲۰-۲۲۷-۲۳۲-۳۰۳-۳۰۶-۳۰۷

حرف ز

زاد المسافرين ۲۴۴

زادالمعاد ۲۹۱
زبده ۳۰۰
زینت‌المدایح ۲۱۴

حرف س

سالی درمیان ایرانیان ۱۴۳- ۱۵۱- ۱۶۷-۲۱۶-
۲۳۳-۲۳۷ ۲۸۶-۳۰۱-۳۰۷
سرداریه ۲۳۹-۲۴۱
سرگذشت اشرف خان ۳۳۰
سرمایه ایمان ۳۸۳-۳۰۶
سفارت بدربارتیمور ۵۴
سفارت نامه خوارزم ۲۱۹
سفرنامه ایران ۱۹
سفرنامه سرکلماتس مرخام ۴۸
سفرنامه سیاحان ایطالیائی ۶۴-۶۵
سفرنامه شاردن ۹۴
سفرنامه ناصرالدینشاه ۸۳
سفرنامه ناصرخسرو ۲۸۷
سفرنامه یکنفرسیاح ۲۷۴-۲۷۸
سفینةالمحمود ۲۱۴
سلسلةالنسب ۲۹-۳۱- ۴۱-۴۳-۴۵-۴۷-۴۹
۵۰ - ۵۲
سلسله قاجاریه ۱۳۶-۱۳۸
سلیمان وبلقیس ۱۸۵
سواطع‌الکلم ۱۸۵
سه برادران ۱۰۰
سیاحت نامه ابراهیم بیك ۳۳۱
سیاحتهای نخستین ۸۷
سیاست نامه ۲۹ - ۲۸۷

حرف ش

شامات درتسلط مسلمین ۲۵۵
شاهنامه ۲۶-۱۷۵-۲۲۱-۲۴۱-۳۴۱
شاهنامه شاه اسمعیل ۱۷۵
شاه ودرویش ۱۷۷
شبابیه ۱۸۳
شرایع‌الاسلام ۵۹-۲۶۸-۲۸۱
شرح احوال هیئت اعزامی ۱۳۷
شرح اسماء ۳۰۲
شرح اصول ۳۰۲
شرح‌الزیاره ۲۸۶
شرح‌الصدر ۳۰۴
شرح‌الفوائد ۲۸۶
شرح‌الهدایه ۳۰۲
شرح تاریخی تجارت انگلیس ۱۱۲
شرح جاربردی ۲۵۷
شرح جامی ۲۵۷
شرح مثنوی ۳۰۷
شعرالعجم ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵ -۱۸۳-۱۸۵-
۱۸۶-۱۷۹-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹
شفا ۳۰۲
شکوك‌الدلیل ۲۴۱
شمس‌المعارف ۳۱۱
شمع انجمن ۳۰۲
شواهدالربوبیه ۳۰۲-۳۰۷
شهرانگیز ۱۸۰
شهنشاه نامه ۲۲۱
شیروشکر ۱۹۱-۳۰۰
شیرین وخسرو ۱۷۵

حرف ص

صبائیه ۱۸۳
صحائف‌الاخبار ۱۰۱
صفات‌العاشقین ۱۷۸
صفوةالصفا ۱۸-۳۰-۴۱-۴۲-۴۷-۴۹- ۳۱۴

حرف ط

طاقدیس ۲۸۶
طبیب اجباری ۳۲۷-۲۲۹
طوفان‌البکاء ۱۶۱

حرف ع

عالم‌آرای عباسی ۴۸-۵۰- ۵۱-۵۳-۵۴-۶۲-۸۶
۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۲-۱۰۷-۱۵۹-۱۸۱
۱۹۳ - ۲۹۹

عبرت نامه ۲۲۱
عجائب المخلوقات ۳۱۷
عشق وسلطنت ۳۳۳
عقائدالشیعه ۲۷۱-۲۷۵
عین الحیاة ۲۸۵-۲۹۱
عیون الانباء ۳۱۶

حرف ف

فرهاد وشیرین ۱۸۱-۲۲۵-۲۲۷
فوائدالمدینه ۲۶۵

حرف ق

قابوسنامه ۲۸۷
قرآن ۲۹۲
قصابیه ۲۴۱
قصص العلما ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۲-
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۹-
۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۰-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳-
۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۷-۳۱۸
قواعدالاسلام ۵۹

حرف ك

کافی (کافیه) ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹
کتاب البقره ۱۵۱
کتاب برچاسس پیلگریمز ۱۰۰
کتاب حیات ۲۴
کسر اصنام ۳۰۲
کشف الحجب ۲۵۱-۲۵۳-۲۶۵
کشکول ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰
کلثوم ننه ۲۶۴
کلمات مکنونه ۳۰۵

حرف گ

گزارش مردم گریز ۳۲۷
گلستان ۲۰۰-۲۳۲-۲۳۸-۳۴۴
گلشن صبا ۲۲۱
گلشن محمود ۲۱۴
گنجینه ۲۲۲
گوهرمراد ۲۸۳-۳۰۶

حرف ل

لؤلؤةالبحرین ۲۵۱-۲۵۵-۲۶۵-۲۷۱-۲۸۳-
۳۱۸
لیلی ومجنون ۱۷۵-۲۰۸

حرف م

مآثرالسلطانیه ۱۳۸
مثنوی ۴۳
مجالس المؤمنین ۴۹-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۷۷-
۲۵۱-۲۵۳-۳۱۸
مجله ارمغان ۳۴۳
مجله انجمن همایونی ۲۶-۳۰-۴۲-۵۰-۵۱-۵۲-
۵۴-۵۶-۱۳۸
مجله ایرانشهر ۳۴۲-۳۴۳
مجله پارس ۳۴۳
مجله دانش ۳۴۳
مجله عالم نسوان ۳۴۳
مجله فردوسی ۳۴۳
مجله فروغ تربیت ۳۴۳
مجله کاوه ۳۳۴-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳
مجله گل زرد ۳۴۳
مجله گنجینه معارف ۳۴۳
مجله ممات وحیات ۳۴۳
مجمع البیان ۲۸۳
مجمع الفصحاء ۲۲-۳۶-۱۴۰-۱۵۹-۱۷۲-۱۷۵-
۱۷۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵-
۱۸۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۱۴-۲۱۵-
۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-
۲۲۴-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۴-
۲۸۲-۲۸۶-۳۰۰-۳۰۳-۳۰۶
مجمل التواریخ ۳۱۴
محمود وایاز ۱۹۱
مخزن الاسرار ۱۸۷

مغلات ٢٨٢
مرآت‌البلدان ٣٢٢
مرآت الممالك ٢٣
مراسلات بوسبك ٢٤
مركز ادوار ١٨٥
مشاعر ٢٨٣-٣٠١
مشكوةالانوار ٢٨٥-٢٩١
مطاعن الصوفيه ٢٩٣
مطالعه در تذكره ٤٣
مطبوعات وشاعرى ايران ١٦٩-١٧٠-٢١٧-٢٤٢-٢٤٣-٢٤٥-٢٤٦-٣١١-٣٢٢-٣٢٦-٣٣٤-٣٣٥-٣٣٧
مطلع‌الشمس ٨٣
معالم العلماء ٢٥١
معجم البلدان ٣٢٢
مفاتح الشرايع ٣٠٤
مفتاح الفلاح ٣٠٠
مفتاح اللبيب ٢٥٩
مقامات حريرى ٢٨٧
مقباس المصابيح ٢٨١
ملانز آزيانيك ٣٩
مناقب العارفين ٤٣-٤٧
منتخبات آثار فارسى ٢٢
منتخب التواريخ ١٥٥-١٨٥-١٨٦-١٨٨
منتظم ناصرى ٣٢٢
منشآت السلاطين ٢٢-٢٦-٦٩-٨٩-٩٠-٩١
منشآت رشيدى ٤١
منظومه ٣٠٣
من‌لايحضر ٢٥٤-٢٨٠
منهاج‌الصالبين ٢٩٥
منية‌الفضلا ٣١٣
مواد لازمه ١٤٥-١٦٤-٢٩٥
موش وگربه ٣٤٤
ميزانتروپ ٣٢٧-٣٣٩

حرف ن

ناسخ‌التواريخ ١٣٩-١٤٣-٢٣٢-٢٤٨
ناظر ومنظور ١٨١
نامه دانشوران ٣١٦
نان وحلوا ١٩١-٢٨٢-٣٠٠
نجوم السماء ٢٥٢-٣١٨
نسب نامه ١٨-١٩
نسيمة السحر ٢٥٣
نفحات ٤٨
نقاشى ونقاشان ٦٧
نقطة‌الكاف ١٦٤-٣٢٥
نمكدان ٢٣٢
نمكدان حقيقت ١٩٣

حرف و

واردات‌القلبيه ٣٠٢
وافى ٢٥٤
وامق وعذرا ٢٠٨
وجه‌اليوين ٣٤٤
وزير لنكوران ٣٣٠
وسائل ٢٩٤
وضع ايران (باوضاع ايران رجوع شود)
وفيات الاعيان ٣١٦

حرف ه

هدايه ٦١
هفت بهشت ١٤٥
هفت پيكر ١٧٥
هفت كشور ١٨٥
هفت منظر ١٧٥

حرف ى

يوسف‌وزليخا ٢٠٩